بیست و پنج رساله فارسی

نویسنده

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

بیست و پنج رساله فارسی

مشخصات کتاب

نام کتاب: بیست و پنج رساله فارسی
نویسنده: محمد باقر مجلسی
موضوع: فقه روائی
تاریخ وفات مؤلف: 1111 ه ق
زبان: فارسی
تعداد جلد: 1
ناشر: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی
مکان چاپ: قم
سال چاپ: 1412 ق
نوبت چاپ: اول

مجموعه رسائل فارسی

1- رساله ترجمه خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام 1
2- رساله ترجمه قصیده دعبل خزاعی 51
3- رساله تحقیق در حدیث عدم احتساب عمر زائران امام حسین علیه السلام 101
4- رساله تفسیر آیه نور 117
5- رساله تفسیر آیه و السابقون الاولون 125
6- رساله آداب سلوک حاکم با رعیت 133
7- رساله آداب ماه شعبان 181
8- رساله اختیارات أیام 193
9- رساله ترجمه ثواب جوشن کبیر 229
10- رساله آداب نماز 235
11- رساله بیان أوقات نماز 275
12- رساله فرق زنان و مردان در احکام طهارت و صلاة 287
13- رساله شکیات نماز 293
14- رساله زکات و خمس و اعتکاف 339
15- رساله تحدید صاع 363
16- رساله مال ناصبی 369
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 8
17- رساله کفارات 385
18- رساله مفتتح الشهور 397
19- رساله ماه نو دیدن و ناخن چیدن 417
20- رساله صغیره آداب حج 421
21- رساله کبیره آداب حج 465
22- رساله صواعق الیهود 513
23- رساله احکام و آداب اسب تاختن و تیر انداختن 523
24- رساله صیغ عقود نکاح 537
25- مسائل أیادی سبا 547
رساله بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره 631

[كلام محقق]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه رب العالمين، و الصلاة و السلام على خير خلقه محمد و آله الطاهرين المعصومين، و لعنة اللّه على أعدائهم و مخالفين أجمعين الى يوم الدين.
در این مقدمه کوتاه قلم توان گویای شرح حال یکی از برجسته‌ترین و بزرگترین شخصیت تاریخ را ندارد، آری علامه مجلسی قدس سره ستاره‌ای بود که با مشعل تابناک خود حیاتی دوباره به کالبد بی‌رمق فرهنگ اصیل اسلام داد.
و با تابش أنوار خود مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را حیات تازه‌ای داد، و با افراختن علم مکتب أهل بیت علیهم السلام کلیه مکتبهای الحادی و کفر را سرنگون ساخت.
و با بوجود آوردن بزرگترین انقلاب فکری و فرهنگی جامعه خود را در مسیر صراط مستقیم قرار داد، و با ترویج مکتب أهل بیت علیهم السلام راه و رسم را به جامعه خود آموخت.
علامه مجلسی قدس سره ستاره‌ای بود که با غروب خود انوار تابناک او تا روز قیامت می‌تابد، و راه و رسم دینی و مذهبی را به کلیه جوامع دینی و مذهبی قرنها پس از قرن ترسیم می‌نماید.
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 10
ایشان با تألیفات خود نیاز فرهنگی کلیه جوامع دینی را برآورد، و در هر زمینه‌ای که نیاز فرهنگی بود اثری جاوید از خود بجای گذاشت.
و بحمد اللّه در این عصر و زمان توجه خاصی نسبت به شخصیت والای ایشان معطوف گشته، و کتابهای فراوانی و همچنین مقالات زیادی راجع به شرح حال و زندگینامه ایشان نوشته شده است.
و حقیر گوشه‌هائی از ابعاد زندگی ایشان را در مقدمه بعضی آثار ایشان بازگو نموده‌ام، و بعضی از خدمات دینی و مذهبی ایشان را در بعضی مصاحبه‌ها و مقالات به سمع خوانندگان عزیز رسانده‌ام.
و هم اکنون مشغول تدوین شرح حال مبسوط و جامع که شامل تمام ابعاد وجودی حیات ایشان است می‌باشم.
و در این مقدمه کوتاه اکتفا می‌نمایم به معرفی این مجموعه، و خوانندگان محترم را پیرامون شناخت این بیست و پنج رساله فارسی علامه مجلسی قدس سره متذکر می‌گردانم:

أول: رساله ترجمه توحیدیه امام رضا علیه السلام.

این رساله در معرفی ذات باری تعالی و توحید است، و این خطبه شریفه در اکثر کتب حدیث منقول است، همچون کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، و کتاب توحید شیخ صدوق، و امالی شیخ مفید، و امالی شیخ طوسی، و کتاب احتجاج مرحوم طبرسی قدس اللّه اسرارهم.
و این خطبه که معروف گردیده به خطبه توحیدیه پس از امر ولایت عهدی آن حضرت ایراد گردیده است، و در این خطبه شریفه راههای معرفت و خداشناسی به نحو مبسوط و جامعی بیان گردیده،
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 11
و این رساله ترجمه بسیار ساده و روان خطبه مذکور می‌باشد و به مناسبت ترجمه فقرات خطبه متعرض بعض نکات بسیار مهم و علمی می‌شوند.
و اساس تحقیق این رساله و اکثر رسائل چاپی در این مجموعه بر نسخه خطی کتابخانه مرحوم آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی قدس سره به شماره (187) می‌باشد.

دوم: رساله ترجمه قصیده دعبل خزاعی.

دعبل از شعرا و بلغای مشهور عرب است، و صاحب دیوان شعر است، و از شیعیان خالص اهل بیت علیهم السلام است، و مداح حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است.
و در این رساله در ابتداء بحث از سند قصیده می‌شود و این قصیده در کتب شیعه و سنی وارد شده است، و شرح مبسوطی از جریان متعلق به قصیده ایراد نموده، و در این رساله ابتداء یک بیت یا دو بیت را ایراد می‌نماید و پس از ترجمه پیرامون بیت شعر صحبت می‌نماید، و انصافا یکی از ترجمه‌های بسیار جالب و گویا بر این قصیده شریفه است.
و اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور، و نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره (4307) می‌باشد.

سوم: رساله تحقیق در حدیث عدم احتساب عمر زائران امام حسین علیه السلام.

این رساله پیرامون حدیث منقول از امام باقر و صادق علیهما السلام است که فرمودند: به درستی که حق تعالی در عوض شهادت
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 12
سید الشهداء علیه السلام چند چیز به او عطا فرمود که یکی از آنها ایام زائران او در هنگام رفتن و برگشتن از اعمار ایشان حساب نشود.
و اشکال وارد بر حدیث این است که می‌بینیم زائران آن حضرت گاهی در هنگام رفتن به زیارت، و گاهی در حین مراجعت و برگشتن از زیارت، و گاهی در ایام اشتغال به زیارت یعنی در کربلای معلا وفات می‌یابند، و اگر بنا بر این است که عمر زائر محسوب نشود چرا در این سه صورت وفات واقع می‌شود از این اشکال جوابهای گوناگونی داده‌اند و وجهی را خود بیان فرموده‌اند.
و اساس تحقیق این رساله بر نسخه خطی موجود در کتابخانه حضرت آیة اللّه مرعشی قدس سره است، و هنوز این نسخه فیش نشده است.

چهارم: رساله تفسیر آیه نور.

این رساله پیرامون حدیثی است که در اصول کافی در تفسیر آیه شریفه وارد شده و مرحوم علامه مجلسی قدس سره این حدیث را ترجمه و شرح نموده‌اند.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور به شماره (187) می‌باشد.

پنجم: رساله تفسیر آیه وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ.

سنیان به این آیه شریفه استدلال می‌کند بر نیکی خلفای خود و امامت آنها، مرحوم علامه مجلسی قدس سره هفت وجه جواب کوبنده به آنها می‌دهد، و مطلب را بر خلاف مدعای آنها روشن می‌سازد.
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 13
این رساله قبلا در ضمن کتاب نظم اللئالی معروف به سؤال و جواب علامه مجلسی به وسیله این جانب چاپ گردیده بود.
و اساس تحقیق این رساله بر نسخه کتاب مذکور و نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور می‌باشد.

ششم: رساله آداب سلوک حاکم با رعیت.

یکی از بهترین رساله‌هائی است که در این زمینه نوشته شده است و کیفیت معامله و رفتار حاکم با رعیت و زیردستان خود بیان می‌فرماید.
این رساله در دو فصل است، فصل اول: در ترجمه عهدنامه مالک اشتر که در نهج البلاغه ایراد گردیده. فصل دوم: در بیان چند حدیث دیگر که در این باب وارد شده است. حدیث اول: نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف والی ایشان در بصره حدیث دوم: نامه امام صادق علیه السلام به عبد اللّه نجاشی حاکم اهواز، حدیث سوم: نصایح حضرت خضر در مسجد الحرام به منصور دوانیقی.
این رساله سزاوار است مستقلا در تیراژ زیادی چاپ گردد و به عنوان منشور انقلاب در کلیه ادارات و سازمانهای دولتی و اجرائی پخش گردد و مسؤولین محترم گفتار این بزرگان را نصب العین خود قرار دهند.
اساس تحقیق این رساله بر دو نسخه خطی مربوط به کتابخانه مزبور است که یکی هنوز فیش نشده است، و دیگری در نسخه مجموعه خطی به شماره (187) است.

هفتم: رساله آداب ماه شعبان.

این رساله با بهره گرفتن از احادیث أئمه معصومین سلام اللّه علیهم أجمعین درباره ماه شریف شعبان تألیف گردیده، و اذکار و اوراد و ادعیه وارده در این ماه شریف اشاره گردیده.
و در آداب و اعمال نیمه ماه شعبان متذکر دعای شریف کمیل شده‌اند و فرموده‌اند در اینجا این دعا را ترجمه می‌نمایم که در وقت خواندن متذکر معانی آن باشند تا فایده‌اش تمام‌تر و ثوابش عظیم‌تر باشد، و لیکن متأسفانه در این نسخه این ترجمه وجود نداشت، امیدوارم با دسترسی به این ترجمه مستقلا با اصل دعا چاپ گردد.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است

هشتم: رساله اختیارات ایام.

این رساله در بیان آنچه از احادیث معتبره أهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام معلوم می‌شود، از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه به جهت ارتکاب اشغال و اعمال.
این رساله در سه فصل و یک خاتمه است. فصل اول: در اختیارات ایام ماه است. فصل دوم: در اختیار ایام هفته است.
فصل سوم: در بیان امری چند که موجب رفع نحوست ایام و ساعات می‌شود. خاتمه در ترجمه حدیث شریف منقول از کتاب دانیال که مشتمل است بر احکام کسوف و خسوف و حوادث هر سال.
این رساله غیر از رساله کبیره اختیارات الایام است که چاپ سنگی شده، و در بعض تراجم از این رساله به رساله صغیره اختیارات ایام نام برده شده است.
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 15
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

نهم: رساله ترجمه ثواب جوشن کبیر.

این رساله ترجمه حدیثی است که مرحوم کفعمی رحمه اللّه در کتاب شریف بلد الامین روایت نموده از امام زین العابدین علیه السلام در فضیلت و ثواب خواندن دعای شریف جوشن کبیر.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

دهم: رساله آداب نماز.

یکی از بهترین رساله‌هائی است که پیرامون اهمیت نماز و آداب آن نوشته شده، در ابتدای رساله یک دور مختصر و بسیار مفید راجع به اصول الدین نوشته‌اند، و بحثی در زمینه وجوه اعجاز قرآن نگاشته‌اند، و سپس وارد مباحث وضو و نماز شده‌اند، و آداب وضو و غسل و نماز و احکام آنها را بیان فرموده‌اند، و در ضمن شرح و تفسیری از سوره حمد و سوره قدر و توحید نوشته‌اند.
و حقا رساله‌ای است بسیار ارزشمند و مفید، و امیدوارم این رساله گرانمایه مستقلا چاپ گردد و در مدارس و مراکز فرهنگی پخش و منتشر گردد.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور و نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می‌باشد.

یازدهم: رساله بیان اوقات نماز.

در این رساله ضابطه و قانونی برای استعلام أوقات نماز بیان گردیده، و برای شناخت وقت فریضه ظهر و عصر و نوافل آنها دو
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 16
راه بیان فرموده‌اند، یکی از راه قدم، و دیگری از راه ساعت، این رساله در سنه هزار و نود و هفت تحریر گردیده.
اساس تحقیق این رساله بر سه نسخه خطی کتابخانه مزبور و دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می‌باشد.

دوازدهم: رساله فرق زنان و مردان در احکام طهارت و صلاة،

در این رساله چهارده فرق میان زنان و مردان در احکام وضو و نماز بیان گردیده.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه خطی کتاب نظم اللئالی معروف به سؤال و جواب مرحوم علامه مجلسی قدس سره می‌باشد، و در ضمن کتاب چاپ گردیده.

سیزدهم: رساله شکیات نماز.

این رساله یکی از رساله‌هائی است که جامع جمیع احکام شک و سهو در نماز می‌باشد. و این رساله در یک مقدمه و پنج فصل و خاتمه می‌باشد.
مقدمه در بیان اصطلاحی چند است که در این رساله دانستن آنها ضروری است.
فصل اول: در بیان خللی است که از روی عمد واقع شود.
فصل دوم: در أحکام سهو است.
فصل سوم: در احکام شک است.
فصل چهارم: در بیان متفرقات احکام شک و سهو است.
فصل پنجم: در بیان احکام سجده سهو و سببی چند است که به آنها واجب می‌شود، و در این فصل چند فائده است، فائده اول:
در بیان موجبات سجده سهو است. فائده دوم: در کسی که چند موجب سجده سهو از او واقع شود. فائده سوم: در بیان کیفیت سجده سهو است.
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 17
خاتمه در بیان علاج کثرت شک و سهو است.
اساس تحقیق این رساله بر چهار نسخه خطی کتابخانه مزبور است.

چهاردهم: رساله زکات و خمس و اعتکاف.

این رساله در سه فصل است: فصل أول: در زکات است، و در آن سه مبحث است، مبحث أول: در وجوب زکات و عقاب مانع آن مبحث دوم: در اجناسی که در آنها زکات واجب می‌شود، مبحث سوم در مستحقین زکات است.
فصل دوم در خمس است و در آن دو مبحث است، مبحث اول در چیزهائی که خمس در آن واجب می‌شود، مبحث دوم: در مستحقین خمس است.
فصل سوم: در بیان فضیلت و کیفیت اعتکاف است.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

پانزدهم: رساله تحدید صاع.

احادیث در تحدید صاع مختلف وارد شده است، مرحوم علامه مجلسی قدس سره در مقام جمع بین این اخبار بر آمده، و نظریه خود و والد خود را در مقام جمع بین اخبار بیان می‌فرماید.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

شانزدهم: رساله مال ناصبی.

رساله‌ای است در معرفی ناصب و مخالف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، و بیان حکم مال ناصبی، در این زمینه
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 18
روایات زیادی ایراد می‌فرمایند و از دید ائمه معصومین علیهم السلام ناصبی را معرفی می‌فرمایند.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی و نسخه دیگر کتابخانه مزبور است، و این رساله در ضمن کتاب نظم اللئالی مؤلف چاپ شده است.

هفدهم: رساله کفارات،

در این رساله بنحو مبسوط راجع به احکام کفارات است، و هجده مورد از موارد وجوب کفاره را ذکر می‌نمایند و سپس متعرض احکام کفارات می‌گردند.
اساس تحقیق این رساله بر چهار نسخه خطی کتابخانه مزبور است.

هجدهم: رساله مفتتح الشهور.

در این رساله راجع به ثبوت هلال و اول ماه بنحو مفصل صحبت می‌شود، و در چند مقصد ایراد می‌گردد مقصد اول: در بیان معنی ماه و سال شمسی و قمری است. مقصد دوم: در بیان حساب عدد و کبیسه است مقصد سوم: در تحقیق احادیث خمسه. مقصد چهارم:
تحقیق در حدیثی است که در کافی مذکور است. مقصد پنجم:
تحقیق در حدیث دیگر که در کتاب اقبال سید بن طاووس مذکور است.
مقصد ششم: در حدیث دیگری است نیز در کتاب اقبال مذکور است.
این رساله در اواخر عمر شریف مؤلف تألیف گردیده، در ماه شوال سنه هزار و صد و نه هجری قمری.
اساس تحقیق این رساله بر سه نسخه خطی کتابخانه مزبور و دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می‌باشد.

نوزدهم: رساله ماه نو دیدن و ناخن چیدن.

رساله مختصری است در بیان آن که هر ماه را بر روی چه چیز باید دید و چه سوره باید خواند، و در باب ناخن چیدن چه روزهائی خوب است و چه روزهائی بد است، و همچنین در باب سر تراشیدن، و همچنین در باب جامه نو بریدن و پوشیدن هر روز چه خاصیت دارد.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

بیستم: رساله صغیره آداب حج.

رساله‌ای است مختصر در بیان واجبات حج و عمره و برخی از مستحبات هر دو در یک مقدمه و سه فصل است. مقدمه: در بیان شرائط حج و عمره است و افعال این هر دو بر سبیل اجمال.
فصل اول: در آداب حج است فصل دوم در افعال عمره تمتع است.
فصل سوم در احکام حج تمتع است. خاتمه در بیان زیارت نبی و ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین است.
در این رساله فقط متعرض اعمال عمره تمتع و حج تمتع است، و به نحو مبسوط أحکام آنها را در بخشهائی متعرض می‌گردد.
أساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است و نسخه کامل دیگر از کتابخانه آستان قدس رضوی می‌باشد.

بیست و یکم: رساله کبیره آداب حج.

این رساله مقصور بر آداب و ادعیه اعمال حج می‌باشد، و این رساله مؤلف پس از تألیف رساله صغیره آداب حج تألیف نموده، در دیباچه کتاب چنین می‌نگارد: چون والد ماجد فقیر نور اللّه مرقده رسائل صغیره و کبیره در بیان آداب و احکام حج
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 20
بیت اللّه الحرام تصنیف فرموده بودند، و فقیر نیز رساله صغیره در این باب تألیف نموده بودم، و بر رساله کبیره ایشان امرار نظر نموده الحاقات کرده بودم، خواستم که رساله مختصری تألیف نمایم که مقصور بر آداب و ادعیه بوده باشد، و احکام را بر رسائل دیگر حواله نمایم.
این رساله در سنه هزار و هشتاد هجری قمری به پایان رسیده است.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور و دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می‌باشد.

بیست و دوم: رساله صواعق الیهود.

رساله‌ای است مختصر در بیان حکم کفار و احکام جزیه بر اهل کتاب، و در بیان چیزهائی است که سزاوار است حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند، و همچنین در بیان اموری که ایشان را منع از آن باید کرد.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

بیست و سوم: رساله أحکام و آداب اسب تاختن و تیر انداختن.

رساله‌ای است مختصر در بیان احکام و آداب گرو بستن در اسب تاختن و تیر انداختن، و همچنین در بیان چیزهائی که جایز است گرو بستن در آنها و چیزهائی که جایز نیست گرو بستن در آنها، و در این رساله ده شرط برای گرو دوانیدن اسب بیان می‌فرمایند، و هفت شرط برای گرو بر تیر انداختن، و بیان احادیث وارده در فضیلت شمشیر زدن در راه خدا.
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 21
و در این رساله خطبه حضرت علی علیه السلام در تحریص بر جهاد و فضیلت آن به نحو مبسوط ترجمه شده است.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

بیست و چهارم: رساله صیغ عقود نکاح.

رساله‌ای است مختصر در تحریر انحاء صیغ عقود نکاح و أنواع تعبیرات آن با در نظر گرفتن غایت احتیاط که در جمیع امور مستحسن و مرغوب فیه است، در این رساله در مرحله اول وجوه انشاء عقد نکاح دائم ذکر می‌شود، و سپس صیغه متعه بیان می‌شود و در خاتمه بعضی از صیغ طلاق ذکر می‌شود.
اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

استفتاءآت فقهی است که از علامه مجلسی قدس سره شده، و به وسیله مرحوم ملا محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی قدس سره گرد آوری شده است.
و ایشان از شاگردان مرحوم علامه مجلسی قدس سره می‌باشد، و صاحب تألیفات می‌باشند از جمله کتاب تباشیر و اکلیل المنهج، و کتاب اصحاب النبی الممدوحین و أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام، و در سنه (1080) متولد شده است، و تا سنه (1151) در قید حیات بوده.
و این کتاب را پس از تألیف به نظر مرحوم علامه مجلسی قدس سره رسانده و دارای دویست و هشتاد و شش مسأله می‌باشد و در دوازده باب می‌باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 22
باب اول: در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد.
باب دوم: در بیان آنچه متعلق است به تطهیر و طهارت.
باب سوم: در احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است.
باب چهارم: در بیان روزه ماه مبارک رمضان و بعضی احکام آن.
باب پنجم: در خمس و زکات و بیان استطاعت حج.
باب ششم: در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و وجوب مواضع این دو.
باب هفتم: در معاملات و آنچه مناسب این باب است.
باب هشتم: در نذر و هبه و کفاره
باب نهم: در نکاح و رضاع و عده، و آنچه مناسب این باب است.
باب دهم: در بعضی وجوه محرمه و احکام اطعمه و اشربه محرمه و بیان بعضی اسباب ملاهی.
باب یازدهم: در بیان بعضی مسائل میراث.
باب دوازدهم: در بعضی مسائل متفرقه.
و قبلا کتابی بنام نظم اللئالی معروف به سؤال و جواب از علامه مجلسی قدس سره بوسیله این جانب تحقیق و منتشر گردیده که شامل بعض این مسائل و غیره می‌باشد.
و اساس تحقیق این رساله بر یگانه نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می‌باشد.

[رساله بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره]

و در پایان مجموعه بیست و پنج رساله علامه مجلسی قدس سره، رساله بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره چاپ گردیده، و
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 23
این رساله از تألیفات علامه عصر خویش و محقق و متتبع مرحوم سید محمد حسین بن محمد صالح حسینی خواتون آبادی قدس سره می‌باشد و والده ایشان دختر علامه محمد باقر مجلسی قدس سره می‌باشد.
و مرحوم خواتون آبادی از مشاهیر عصر خود بوده، و در فتنه افغان در اصفهان صدمات زیادی متحمل گردیده و مورد اذیت و آزار و اهانت جنود افغان قرار گرفته، و تا سنه (1151) هجری قمری در قید حیات بوده و بعضی از ارباب تراجم نوشته‌اند که ایشان در این سال وفات یا شهید گردیده، و نعش ایشان به مشهد مقدس رضوی حمل گردیده، و هیچ‌گونه اثری از قبر ایشان در دست نمی‌باشد.
و این رساله در دو فصل و یک خاتمه است فصل اول در بیان تصانیف عربی ایشان، و فصل دوم در بیان کتابهای فارسی ایشان و خاتمه در بیان عدد ابیات مجموع آثار ایشان.
و آثاری که از مرحوم علامه مجلسی قدس سره در این رساله آمده مجموع آثار ایشان نمی‌باشد، و بعضی از آثار مسلمه ایشان را ذکر نکرده، و بعضی را که ذکر نموده ناقص بیان فرموده، و استقراء تامی از آثار علامه مجلسی از جهت کم و کیف ننموده است، و چون دارای فوائد زیادی بود این رساله در پایان مجموعه چاپ گردید و اکثر آثار معرفی شده در این رساله به وسیله این جانب تحقیق و چاپ و منتشر گردیده است.
و در پایان از زحمات طاقت فرسائی که دانشمند گرامی جناب آقای دکتر سید محمود مرعشی دامت توفیقاته سرپرست محترم کتابخانه مرحوم حضرت آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی قدس سره
بیست و پنج رساله فارسی، مقدمه، ص: 24
در راه نشر آثار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام متحمل گردیده‌اند کمال تشکر و سپاس و قدر دانی می‌شود، و به وسیله مساعی جمیله ایشان تا کنون ده‌ها کتاب و رساله از بهترین میراث مکتب أهل بیت علیهم السلام چاپ و نشر گردیده، خداوند متعال جزای خیر در دنیا و آخرت به ایشان عنایت بفرماید، و بر توفیقات ایشان در احیاء آثار اهل بیت علیهم السلام بیفزاید، انه خیر ناصر و معین، و السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.
سید مهدی رجائی

روز میلاد حضرت علی علیه السلام سنه 1412 ه ق
قم- صندوق پستی 753

(1) رساله ترجمه خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 3
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه رب العالمین، و الصلاة علی سید الموحدین محمد و عترته المقدسین.
اما بعد: تراب اقدام سالکان مسالک یقین محمد باقر بن محمد تقی حشر هما اللّه مع الائمة الطاهرین، به موقف عرض طالبان معارف ربانی، و متعطشان زلال حقایق ایمانی می‌رساند.
که چون خطبه‌ای از حضرت بضعة سید المرسلین و قرة عین أشرف الوصیین، و محرم اسرار رب العالمین، و ثامن ائمه طاهرین، امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطاهرین و أولاده المعصومین در توحید، و طریق معرفت جناب مقدس ایزدی تعالی شأنه وارد شده که آن را از معجزات غریبه آن جناب می‌توان شمرد.
و هر عاقل می‌داند که به غیر رهنمائی دلیل وحی الهام پی به دقایق آن معانی نمی‌توان برد، و چنان سخنان اعجاز نشان از غیر زبانی که ینبوع بحار حکم ربانی و کلید معارف فرقانی باشد نمی‌تراود، و به جز عندلیب بیانی که هم آواز مرغان گلشن قدس باشد چنین نغمه هوش ربا نمی‌سراید.
لهذا بعضی از محرمان دقایق معانی که گام جانشان پیوسته
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 4
از خوان نعمتهای بی‌انتهای اهل بیت رسالت صلوات اللّه علیهم چاشنی یافته، این بی‌بضاعت را مأمور ساخته که آن خطبه را به لغت فارسی ترجمه نمایم، تا اکثر طوائف انام از آن مائده نعمت ربانی بهره توانند یافت.
و چون کثرت اشغال و اختلال احوال مانع بود از آن که استیفای حق مقام در شرح هر یک از فقرات آن کلام معجز نظام توانم نمود، و مخالفت امر برادران ایمانی و مخادیم روحانی روا نبود، لهذا به ترجمه الفاظ اکتفا نموده.
گاهی اشاره به سوی بعضی از دقایق معانی که از برکات حضرات أئمه اطهار بر این بیگانه غوامض اسرار ظاهر گردیده بر وجه اختصار می‌نماید.
و چون حدیث دیگر از آن جناب و خطبه‌ای از حضرت سید اوصیاء و مفخر اصفیاء امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات اللّه

علیهما منقول شده که اشاره به بعضی از فقرات آنها نیز می‌نماید، و من اللّه استمد المعونة و التوفیق و هو حسبی و نعم الوکیل.
بدان که شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه اللّه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام «1»، و کتاب توحید «2»، و شیخ مفید روح اللّه روحه در کتاب مجالس «3»، و شیخ طوسی قدس اللّه روحه در کتاب امالی «4»، و شیخ أحمد بن ابی طالب طبرسی طاب ثراه در کتاب احتجاج «5» و غیر ایشان، به اسانید معتبره از محمد بن یحیی علوی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 5
و قاسم بن ایوب علوی روایت کرده‌اند:
ان المأمون لما أراد أن یستعمل الرضا علیه السلام جمع بنی هاشم، فقال: انی أرید أن استعمل الرضا علی هذا الامر من بعدی، فحسده بنو هاشم، و قالوا: تولی رجلا جاهلا لیس له بصر بتدبیر الخلافة، فابعث الیه یأتنا، فتری من جهله ما تستدل به علیه، فبعث الیه فأتاه، فقال له بنو هاشم: یا أبا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علما نعبد اللّه علیه.
فصعد علیه السلام المنبر، فقعد ملیا لا یتکلم مطرقا، ثم انتقض انتقاضة و استوی قائما و حمد اللّه و أثنا علیه و صلی علی نبیه و أهل بیته، ثم قال:
یعنی: به تحقیق که مأمون چون اراده کرد که والی و خلیفه گرداند حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه را جمع کرد فرزندان هاشم را، یعنی ساداتی که در آن زمان بودند.
پس گفت به درستی که اراده کرده‌ام که عامل و خلیفه گردانم امام رضا را بر این امر خلافت بعد از خود، پس حسد بردند بر او فرزندان هاشم و گفتند: والی می‌گردانی مرد نادانی را که او را بینائی نیست به تدبیر خلافت، پس بفرست به سوی او تا بیاید به سوی ما، پس به بینی از نادانی او آنچه استدلال کنی به آن بر آنچه ما گفتیم.
پس فرستاد مأمون به سوی آن حضرت، پس حضرت آمد به نزد او، پس گفتند فرزندان هاشم: ای ابو الحسن بالا رو بر منبر و برپادار برای ما نشانه‌ای که عبادت کنیم خدا را بر آن، یعنی راه معرفت و بندگی حق تعالی را بما بنما.
پس بر آمد امام علیه السلام بر منبر و نشست مدتی و سخن نمی‌گفت، و سر به زیر افکنده بود، پس به لرزید لرزیدنی و راست ایستاد و ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بر او، و درود فرستاد بر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 6
پیغمبر او پس گفت:
اول عبادة اللّه معرفته، و أصل معرفة الله توحیده، و نظام توحید الله نفی الصفات عنه، لشهادة العقول أن کل صفة و موصوف مخلوق، و شهادة کل موصوف أن له خالقا لیس بصفة و لا موصوف، و شهادة کل صفة و

موصوف بالاقتران، و شهادة الاقتران بالحدث، و شهادة الحدث بالامتناع من الازل الممتنع من الحدث.
یعنی: أول عبادت و پرستیدن خدا شناختن او است، و اصل شناختن خدا یگانه دانستن او است، و نظام و تمام یگانه شناسی او به نفی کردن صفتها است از او، زیرا که گواهی می‌دهند عقلها به آن که هر صفت و موصوف آفریده شده‌اند.
و شهادت می‌دهد هر موصوف به صفتی که آن را آفریننده‌ای هست که آن آفریننده نه صفت است و نه موصوف، و شهادت می‌دهند هر صفت و موصوفی به مقرون بودن یک دیگر، و شهادت می‌دهند مقرون بودن به حادث بودن، و گواهی می‌دهد حادث بودن به ممتنع و محال بودن ازلیت به امتناع و ابا نمودن از ازلیت که ازلیت امتناع می‌نماید از حادث بودن، و بعد از نبودن موجود شدن.
مترجم گوید: فهم این فقرات اعجاز آیات موقوف بر بیان چند فایده است:

فایده اول آن که حضرت فرمود: أول عبادت حق تعالی معرفت او است،

یعنی معرفت خدا مقدم است بر عبادت، و تا یقین به وجود صانع عالم نکنی و او را به صفات کمالیه نشناسی نخواهی دانست که کی را می‌پرستی، و تذلل نزد کی می‌کنی، و فرمان کی می‌نمائی.
و ایضا از آیات و اخبار بسیار ظاهر می‌شود که بدون معرفت
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 7
خدا و رسول و ائمه هدا علیهم السلام و اقرار به ضروریات دین مبین عبادت صحیح نیست، و اگر کسی یک امام را از ائمه خود را نشناسد و تمام عمر دنیا عبادت کند، عبادت او هیچ فایده نمی‌بخشد، و مستحق ثواب نمی‌گردد.
و مشهور میان علما آن است که می‌باید عقائد خود را به دلیل بداند، و تقلید در آن کافی نیست. و ظاهرا دلایل اجمالیه که در قرآن و حدیث وارد شده است کافی باشد، و محتمل است که مراد از این فقره آن باشد که بهترین عبادتهای خدا معرفت او است.

فایده دوم آن که فرمود: اصل معرفت خدا توحید او است،

یعنی اقرار به یکتائی و یگانگی او، و در توحید چند امر معتبر است، و بر هر یک از آنها اطلاق می‌شود.
اول: آن که در خلق و تدبیر عالم برای خدا شریکی قرار ندهد، چنانچه گبران عالم را به دو خالق و دو مدبر نسبت می‌دهند که نور و ظلمت یا یزدان و اهرمن می‌گویند، و کمال این توحید آن است که حق تعالی را مالک نفع و ضرر خود داند، و به غیر او در هیچ امر توسل نجوید، و در جمیع امور بر جناب مقدس او توکل نماید.
دوم: آن که در پرستیدن برای خدا شریکی قرار ندهد که او را با خدا عبادت کند، چنان چه کفار قریش بتها را در خلق عالم شریک خدا نمی‌دانستند، اما در عبادت شریک خدا می‌گردانیدند، و به این سبب مشرک بودند، و کمال این توحید آن است که در عبادت غیر جناب مقدس الهی چیزی منظور عابد نباشد، و از مراتب
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 8
شرک خفی و اغراض فاسده نفسانی عبادت خود را خالص گرداند، چنان چه در کتاب عین الحیات بیان این مراتب شده است.
سوم: آن که حق تعالی را من حیث الذات و الصفات از انواع تعددات و تکثرات مبرا داند، به آن که خدا را جسم نداند، که صاحب اجزای خارجیه باشد، و مرکب از اجزاء و اعضا ندانند، و مرکب از جنس و فصل ندانند، و او را بسیط مطلق داند که اجزای خارجیه و وهمیه و عقلیه مطلقا در او نیست، و او را صاحب صفات زائده نداند.
چنانچه اشاعره هفت صفت موجود قدیم برای حق تعالی اثبات می‌کنند، و همه را قائم به ذات خدا می‌دانند، و آن هفت: علم است، و قدرت، و اراده، و حیات، و کلام، و سمع، و بصر، و در حقیقت بهشت خدا قائل می‌شوند.
بلکه باید ذات حق را بسیط مطلق دانست، و ذات را قائم مقام جمیع صفات باید دانست، و به هیچ صفتی که قائم به ذات باشد قائل نباشد، مثل آن که ما را قادر می‌گویند به قدرتی که قادر بر ذات ما است، و قائم است به ذات ما، و خدا را قادر می‌گوئیم به آن که ذات مقدس او کافی است برای ایجاد هرچه اراده نماید بی‌آن که قدرتی به ذات او قائم باشد.
و ما را عالم می‌گویند به علمی که به ذات ما قائم است، و حق تعالی عالم است به همه معلومات به نفس ذات مقدس خود بی‌آن که صفتی به ذات او قائم باشد که آن را علم گویند.
و ما را سمیع می‌گویند به آن که صداها را به حاسه سمع می‌شنویم، و حق تعالی سمیع است، یعنی عالم است به صداها بی‌آن که او را گوشی و

حاسه‌ای بوده باشد، و همچنین در سایر صفات.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 9
و مجملش آن است که صفات کمال ما مشوب است به انواع نقص، پس باید که آنچه کمال است از آن صفت به وجهی که ما تعقل نتوانیم کرد برای حق تعالی اثبات نمائیم، وجهات نقص را از او سلب نمائیم، و اقرار نمائیم که کنه صفات کمالیه او را تعقل نمی‌توانیم کرد، مثلا علم ما آنچه کمال است در آن هویدائی اشیا است نزد ما به سبب آن، و لیکن در ما مشوب است به انواع نقص.
اول: آن که در ما بعد از جهل حادث شده است، و این از خدا منفی است و او پیوسته عالم بوده است.
دوم: آن که در ما از علتی بهم رسیده است و این نقص است، و در خدا به غیر ذات علتی نداشته.
سوم: آن که در ما صفتی عارض ما شده و به آن صفت کامل شده‌ایم، و حق تعالی کامل بالذات است و به عروض صفتی کامل نمی‌شود.
چهارم: آن که در ما احتمال زوال دارد، و در خدا زوال علم محال است.
پنجم: آن که در ما ناقص است علم، و در خدا کامل است.
ششم: آن که در ما مشروط به شرائط و ادوات است، و در حق تعالی مشروط نیست.
هفتم: آن که علم ما ممکن است که به کنه حقیقت معلوم شود، و کنه علم او را به غیر ذات مقدس او کسی نمی‌داند، و همچنین در سایر صفات.
این است معنی آنچه در احادیث بسیار وارد شده است که می‌باید خدا را بیرون بری از دو جهت مذموم، که یکی حد تعطیل است که جمعی می‌گویند که هیچ صفت از صفات وجودیه را به هیچ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 10
نحو از برای خدا اثبات نمی‌توان کرد، و دیگری حد تشبیه است که آن صفت را به نحوی از برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حق تعالی به خلق بوده باشد.
و در این فقره شریفه توحید به معنی اخیر اظهر است، اگر چه اعم از همه محتمل است به قرینه فقره بعد، که فرمود: نظام توحید خدا نفی کردن صفات است از او، یعنی توحید حق تعالی به آن منتظم و کامل و تمام می‌شود که نفی کنی صفات زایده را.

فایده سوم بدان که حضرت استدلال فرموده بر نفی صفات زائده، در تقریر استدلال چند وجه به خاطر این قاصر می‌رسد.

تقریر اول: آن که این فقرات اشاره به دو دلیل باشند:

دلیل اول: آن که هر صفت و موصوف البته مخلوق‌اند،

زیرا که صفت محتاج است به موصوف، به سبب آن که قائم است به آن، و موصوف در کمال خود محتاج است به صفت، و ظاهر است که صفت غیر موصوف است، و هرچه به غیر خود محتاج است ممکن است، پس هیچ یک از صفت و موصوف واجب الوجود نمی‌توانند بود، و مرکب از هر دو به طریق اولی واجب الوجود نمی‌تواند بود، پس ثابت شد احتیاج این صفت و موصوف به علت ثالثی که نه موصوف باشد و نه صفت.

دلیل دوم: آن که صانع عالم البته باید که کامل باشد ازلا و ابدا،

زیرا که جمیع عقول عقلا بر این شهادت داده‌اند، پس باید که اگر خدا را صفات زائده باشد از ذات مقدس او منفک نشوند، و قدیم بودن همه جایز نیست، زیرا که تعدد قدما محال است، و به جز یک
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 11
ذات قدیم نمی‌تواند بود، پس لازم می‌آید که ذات و صفات حق تعالی همه حادث باشد، پس هیچ یک واجب الوجود نباشد.

تقریر دوم: آن است که اشاره فرموده باشند باز به دو دلیل بر وجه دیگر.

اما دلیل اول:

پس تقریرش آن است که اگر حق تعالی را صفات زائده باشد هر آینه ممکن خواهند بود، زیرا که تعدد واجب الوجود محال است، و جایز نیست که واجب تعالی آفریننده آنها باشد، بنا بر آن که یک چیز قابل و فاعل یک چیز نمی‌تواند بود، یا به سبب آن که تأثیر حق تعالی در این صفات موقوف است بر اتصاف به این صفات، زیرا که اگر تأثیر در این صفات که منشأ صدور جمیع ممکنات‌اند موقوف بر اتصاف حق تعالی به این صفات نباشد صدور هیچ امر موقوف بر اینها نخواهد بود، پس هیچ صفت برای حق تعالی اثبات نتوان نمود، و این باطل است.
پس باید که صفات کمالیه حق تعالی معلول غیر او باشد، و بدیهی است که هر که جمیع صفات کمالیه او از غیر باشد صانع جمیع موجودات نمی‌تواند بود.

و اما دلیل دوم: آن است که توصیف چیزی به چیزی مقارنت مخصوصی است که نمی‌باشد مگر با احتیاج از دو طرف،

و احتیاج موجب حدوث و منافی ازلیت است.

تقریر سوم: آن است که همه فقرات اشاره به یک دلیل باشد،

به این نحو که اگر صفات حق تعالی زائد باشند هر آینه ذات و صفات همگی مخلوق خواهند بود، زیرا که مقارنت صفت با موصوف موجب احتیاج است از جانبین، چنانچه گذشت، و احتیاج مستلزم امکان است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 12
و در خطبه دیگر حضرت امام رضا علیه السلام که کلینی و ابن با بویه رضی اللّه عنهما از آن حضرت روایت کرده‌اند به این نحو وارد شده است:
أول الديانة به معرفته، و كمال معرفته توحيده، و كمال توحيده نفى الصفات عنه، بشهادة كل صفة أنها غير الموصوف، و شهادة الموصوف أنه غير الصفة، و شهادتهما جميعا بالتثنية الممتنع منها الازل، فمن وصف اللّه فقد حده، و من حده فقد عده، و من عده فقد أبطل أزله «1».
یعنی: اول دیانت به خدا و اعتقاد به خدا داشتن یا انقیاد او نمودن، یا دین او را اختیار کردن، معرفت و شناختن او است، و کمال معرفت او یگانه دانستن او است، و کمال یگانه دانستن او نفی کردن صفتها است از او، یعنی صفات موجوده زائده به سبب گواهی دادن هر صفت به زبان حال، که آن غیر موصوف است، و گواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است، و گواهی دادن هر دو به دو تائی که ابا دارد از آن ازلی بودن.
پس هر که وصف کند خدا را پس حد و اندازه‌ای برای او قرار داده است، و هر که حد و اندازه‌ای برای او قرار داده او را بشمار در آورده است، و هر که او را بشمار در آورده پس به تحقیق که باطل کرده است ازلی بودن او را.
مترجم گوید: در فقرات اول احتمالات سابقه اکثر جاری است و اعاده آنها در کار نیست، و آنچه در آخر فرموده است که هر که خدا را وصف کند پس به تحقیق که او را تحدید کرده است، محتمل است که مراد به آن اوصافی باشد که مجسمه حق تعالی را می‌کرده‌اند که جسم بزرگی است بر عرش نشسته است، یا به صورت جوان
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 13
مخطط است، و امثال این امور باطله.
یعنی: هر که خدا را به این صفتها وصف کند، پس طولی و عرضی وحدی و اندازه‌ای برای او اثبات کرده است، و هر که حدی برای او اثبات کند او را صاحب ابعاض و اجزاء قرار داده است، و اجزای او به عدد و شمار در خواهند آمد، و اینها منافات با ازلیت و وجوب وجود دارند.
و محتمل است که مرا توصیف عقلی باشد، یعنی هر که خدا را خواهد به کنه حقیقت وصف کند، پس او را به حد عقلی شناخته خواهد بود، و حد

عقلی مرکب از جنس و فصل می‌باشد، پس حق تعالی را به عدد در آورده و او را محتاج به اجزای متعدده قرار داده، و تعدد و احتیاج منافی ازلیت‌اند.
و ممکن است که مراد آن باشد که هر که خدا را به صفات زائده وصف کند، پس ذات حق را محدود به صفات قرار داده که صفات زائد بر ذات و محیط به او باشند، پس او را بشمار در آورده از جهت ذات و صفات، و این منافی ازلیت است چنانچه گذشت.
و در نهج البلاغه از حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است:
أول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهادة کل صفة أنها غیر الموصوف، و شهادة کل موصوف أنه غیر الصفة، فمن وصف اللّه سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزأه، و من جزأه فقد جهله، و من جهله، فقد أشار الیه و من أشار الیه فقد حده، و من حده فقد عده «1».
یعنی: اول دین معرفت خدا است، و کمال معرفت خدا تصدیق

به او است، و کمال تصدیق به او یگانه دانستن او است، و کمال یگانه دانستن او اخلاص از برای او، و کمال اخلاص از برای و نفی کردن صفات است از او، برای شهادت دادن هر صفت که آن غیر موصوف است، و شهادت دادن هر موصوف که آن غیر صفت است.
پس هر که وصف کند حق سبحانه و تعالی را، پس او را قرین امری قرار داده است، و هر که او را قرین قرار دهد، پس به تحقیق که او را دو تا کرده است، و هر که او را دو تا گرداند برای او أجزا ثابت کرده است، و هر که أجزا برای او ثابت کند او را نشناخته است، و هر که اشارت کند به سوی او پس به تحقیق که حد و اندازه از برای او ثابت کند، و هر که اندازه از برای او ثابت کند او را بشمار در آورده است.
مترجم گوید: مراد به معرفت در اول تصور ذات مقدس است به وجهی، و مراد به تصدیق اذعان به وجود و صفات کمالیه است، یا آن که مراد به معرفت، معرفت فطری است که همه کس را در اول تکلیف می‌باشد، و مراد به تصدیق تکمیل آن است به دلائل و براهین و عبادات و طاعات.
و ظاهر آن است که مراد به اخلاص در این فقرات خالص گردانیدن حق تعالی از صفات جسمانیه و سمات امکانیه مراد باشد، و اخلاص در عبادت نیز ممکن است که مراد باشد، زیرا که کسی که شریک برای حق تعالی در عبادت قرار می‌دهد خدا را مانند آن شرکا دانسته و صفات آنها را برای او اثبات کرده است. و کسی که خدای نشناخته را عبادت کند عبادت غیر او کرده، و عبادت را برای او خالص نگردانیده است.
و آن که حضرت فرمود: هر که خدا را وصف کند او را مقرون

گردانیده است، شاید مراد این باشد که هر که برای خدا صفتهای زائده اثبات کند، خدا را همیشه با غیر او مقرون گردانیده است. و هر که در ازلیت غیر خدا را با خدا مقرون گرداند، به دو واجب الوجود قائل شده است، زیرا که ممکن قدیم زمانی نمی‌تواند بود، و هر که به دو واجب الوجود قائل شود باید که ایشان هر یک مرکب باشند از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز، پس در خدا اقلا دو جزء قرار داده است.
و هر که خدا را مرکب از اجزاء قرار دهد، او را به وجوب وجود نشناخته است، و ممکن است که این فقرات اشاره به دو دلیل باشد، و بنای اول بر بطلان احتیاج واجب تعالی به غیر باشد چنانچه گذشت.
و ابتدای دلیل دوم از «فمن وصف اللّه» باشد، و بنای آن بر لزوم ترکب واجب تعالی باشد، چنانچه تقریرش گذشت، یا آن که مراد از تجزیه آن باشد که لازم می‌آید از وجود دو واجب الوجود که در پادشاهی هیچ یک مستقل نباشند، و پادشاهی ایشان متجزی شود، و هر یک مدبر دو جز وی از عالم باشند، و این عین نقص هر دو است، پس به یکی از تقریرات برهان تمانع بر گردد، و اول اظهر است.
و آنچه حضرت در آخر فرموده‌اند که هر که اشاره کند به سوی خدا، پس به تحقیق که تحدید او کرده است، محتمل است که مراد اشاره حسی باشد، زیرا که اشاره حسی به سوی چیزی مستلزم آن است که حدود داشته باشد که مکان به آنها احاطه کند، و حدود داشتن مستلزم اجزا داشتن و به عدد در آمدن است.
و محتمل است که مراد اشاره عقلی باشد که کنایه از معرفت کنه ذات مقدس باشد، و آن مستلزم حد عقلی است، و حد عقلی مستلزم ترکب عقلی است، و ترکب عقلی منافی وجوب وجود است،

برگشتیم به خطبه اول:
فلیس اللّه من عرف بالتشبیه ذاته.
این فقره متفرع بر فقرات سابقه باشد، یعنی پس خدا نیست آن کسی که به تشبیه به مخلوقات و ممکنات ذات او شناخته شود.
و لا ایاه وحد من اکتنهه.
و خدا را یگانه نشناخته است کسی که کنه ذات مقدس او را بیان کرده است، یا طلب شناختن کنه او کرده است، زیرا که اگر ممکنات به کنه ذات مقدس او توانند رسید او شریک خواهد بود با ممکنات، و در بعضی از صفات امکانی، یا آن که آن صورت عقلی که در ذهن ایشان بدر می‌آید شریک واجب خواهد بود.
و لا حقیقته أصاب من مثله.

و حقیقت او را در نیافته است کسی که شخصی و مثالی برای او ثابت کرده است، یا آن که شبیه و مانندی برای او قرار داده است، یا آن که او را متمثل در ذهن قرار داده است، و صورت ذهنی را موافق او در حقیقت دانسته است.
و لا به صدق من نهاه.
و به او تصدیق نکرده است کسی که نهایتی و حدودی مانند حدود جسمانیه برای او ثابت کرده است او را نهایت فکر خود دانسته، و گمان کرده که بکنه حقیقت او رسیده است.
و لا صمد صمده من أشار الیه.
و قصد نکرده است جانب او را کسی که اشاره کرده است به سوی او به اشاره حسی، یا اعم از اشاره حسی و وهمی و عقلی.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 17
و لا ایاه عنی من شبهه.
یعنی نخواسته است کسی که او را تشبیه کرده است به غیر او.
و لا له تذلل من بعضه.
و برای او تذلل نکرده است در بندگی کسی که بعضی و جز وی برای او ثابت کرده، زیرا که نشناخته خود را پرستیده است، و حق تعالی در صفت مخالف شناخته او است.
و لا ایاه أراد من توهمه.
و او را اراده نکرده است کسی که او را توهم کرده است، یعنی برای او صورتی و شکلی و هیأتی در و هم قرار داده است، یا آن که آنچه عقول و اوهام خلق به آن می‌رسد غیر حقیقت او است.
کل معروف بنفسه مصنوع.
یعنی هر شناخته شده‌ای به نفس خود ساخته شده است. و بیان حاصل معنی آن بر چند وجه ممکن است:
اول: آن که مبنی بر آن است که اشیاء بر دو قسم‌اند، بعضی به حواس مدرک می‌شوند، و آنها به نفس خود شناخته می‌شوند، مانند زید که دیده شود و صدائی که شنیده شود، و بعضی به حواس در نمی‌آیند و به آثار بر آنها استدلال می‌کنند، مانند حق تعالی، پس مراد آن است که هرچه به نفس خود مدرک می‌شود و به حواس در می‌آید او ممکن و مصنوع است، پس حق تعالی مدرک به حواس نمی‌تواند شد.
دوم: آن که هرچه به کنه حقیقت مدرک شود او ممکن و مصنوع است، یا به اعتبار آن که وصول به کنه از جهت تعقل اجزاء می‌باشد و هر صاحب جزوی مرکب و ممکن است، یا به اعتبار آن صورت عقلی فردی از حقیقت او خواهد بود، و تعدد و ترکب لازم می‌آید.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 18

سوم: آن که گوئیم: هر چه متعقل و متصور می‌شود صورتی از آن در ذهن در می‌آید، و آن صورت معلوم به نفس خود است نه به صورت دیگر، و آن صاحب صورت به صورت معلوم می‌شود.
پس این فقره دلیل خواهد بود بر آن که هرچه در اذهان و عقول بدر می‌آید عین حقیقت و کنه ذات حق تعالی نمی‌تواند بود، زیرا که آن صورت که معلوم بنفسه است مصنوع و حادث و ممکن است، و معلل است به علل بسیار، که از جمله آنها آن شخصی است که تعقل کرده است، پس چون تواند بود که حقیقت واجب الوجود که هیچ گونه احتیاج بر او روا نیست در ذهن در آید، و بنا بر این معنی فقره آینده مؤکد و مؤید این فقره خواهد بود.
و کل قائم فی سواه معلول.
و هر چه قائم است در غیر خود او معلول است و علتی دارد، یعنی حق تعالی مانند صور و اعراض حلول در چیزی نکرده و قائم به غیر خود نیست، که اگر چنین باشد در وجود و تعین محتاج به آن محل خواهد بود و ممکن خواهد بود.
بصنع اللّه یستدل علیه.
به صنع خدا و آفریدن او یا آفریده‌های او استدلال کرده می‌شود بر او، یعنی بر وجود و علم و قدرت و سایر صفات کمالیه او، و این فقره مؤید معنی اول فقره سابقه است.
و بالعقول تعتقد معرفته.
و به عقلها اعتقاد کرده می‌شود یا مستحکم می‌شود معرفت او.
و بالفطرة تثبت حجته.
و به خلق کردن و نو پدید آوردن او خلق را ثابت می‌شود حجت او بر خلق، زیرا که خلق هر مخلوقی دلیل است بر وجود وحدانیت

و علم و قدرت و حکمت او.
و محتمل است که اشاره باشد به آنچه حق تعالی فرموده است «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها» «1» و مفسران گفته‌اند: یعنی حق تعالی همه کس را چنان خلق کرده است که قابل آن هستند که ایمان بیاورند، و حق تعالی را به قدری که مناط تکلیف است بشناسند. و در احادیث دو معنی وارد شده است:
اول: آن که حق تعالی همه کس را بر اسلام کرده است، که چون به حد تکلیف برسند و خود را مخلی بالطبع گردانند اذعان به خالق خود می‌نمایند.
دوم: آن که حق تعالی در روز ألست شهادت وحدانیت خود را از خلق گرفت، و خود را به خلق شناسانید، و اگر آن نمی‌بود هیچ کس خدا را نمی‌شناخت، و همه این معانی خصوصا معنی اخیر در این فقره مناسب

است.
خلقة اللّه الخلق حجاب بینه و بینهم:
آفریدن خدا خلق را حجاب گردیده است میان او و میان ایشان، یعنی چون خدا خالق ممکنات است، و خالق می‌باید در ذات و صفت مباین مخلوق باشد، این سبب شده که به حواس و عقول ایشان بدر نمی‌آید، و به کنه مقدس او نمی‌توانند رسید، و حاصل آن است که حجاب میان خدا و ممکنات به غیر کمال او و نقص ایشان نیست.
و مباینته ایاهم مفارقته أینیتهم.
و مباینت او ایشان را مفارقت او است مکان داشتن ایشان را، این فقره دو احتمال دارد
اول: آن که مراد آن باشد که مباینت حق تعالی از خلق نه مثل
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 20
مباینت مخلوقات است از یک دیگر، که او در مکانی باشد و ایشان در مکان دیگر، بلکه به آن است که ایشان به سبب امکان محبوس‌اند در مطموره زمان و مکان، و او منزه است از حصول در مکان و زمان.
دوم: آن که مراد آن باشد که چون حق تعالی مباین خلق است در صفات به این سبب او را مکان داشتن روا نیست، پس در کلام تقدیری خواهد بود، یعنی سبب مفارقته، و معنی اول اظهر است.
و ابتداؤه ایاهم دلیلهم علی أن لا ابتداء له، لعجز کل مبتدء عن ابتداء غیره:
و ابتدا کردن خدا ایشان را دلیل ایشان است بر آن که او را علتی و ابتدائی نیست، زیرا که عاجز است ابتدا شده و آفریده شده از آن که غیر خود را ابتدا کند و بیافریند.
و أدوه ایاهم دلیلهم علی أن لا أداة فیه، لشهادة الادوات بفاقة المادین:
و گردانیدن خدا مخلوقات را صاحب ادوات و آلات و اعضاء و جوارح و قوا و حواس، دلیل است ایشان را بر آن که در خدا ادات و آلتی و جزوی و عضوی و حاسه نمی‌باشد، زیرا که گواهی می‌دهند ادوات بر آن که احتیاج دارند آنها که صاحب ماده‌اند به سوی آن ادوات، و خدا محتاج به چیزی نمی‌باشد، یا آن که شهادت می‌دهند ادوات به آن که خود محتاج‌اند به علت و ممکن‌اند، پس چگونه در واجب الوجود غنی بالذات توانند بود، و گویا أول ظاهرتر است.
فأسماؤه تعبیر:
پس نامهای او تعبیر است، و به عبارت در آوردن معنی چند است که غیر مدلولات آنها است، چنانچه اگر سمیع گویند شنوای به گوش می‌فهمند، و در حق تعالی تعبیر از عالم بودن به مسموعات به این عبارت می‌کنند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 21
و أفعاله تفهیم:

و کردهای او فهمانیدن است، یعنی در صنع مصنوعات صفات کمالیه خود را به مخلوقات فهمانیده است.
و ذاته حقیقة:
و ذات او حقیقتی است می‌تواند بود، که تنوین برای تعظیم و تبهیم باشد، یعنی حقیقتی است که عقلها به آن نمی‌تواند رسید، یا آن که «حقیقة» به معنی سزاوار باشد، یعنی ذات مقدسش سزاوار اتصاف به صفات حسنه است، یا به معنی ثابت و لازم باشد، یعنی راه تغیر و زوال در او نیست.
و کنهه تفریق بینه و بین خلقه:
و کنه او جدا گردانیدن میان او و میان خلق او است، در نظر این قاصر دو وجه در این فقره محتمل است:
اول: آن که اشاره باشد به آن که در کنه ذات و صفات هیچ گونه مشارکت با مخلوقات ندارد، پس حاصلش آن می‌شود که کنه ذات مقدس او جدائی افکنده است میان او و مخلوقات او، زیرا که با او در کنه شراکت ندارند.
دوم: آن که مراد آن باشد که نهایت توحید موحدان آن است که نفی کنند صفات ممکنات را از او زیرا که ایشان را راهی به معرفت کنه ذات و صفات او نیست، پس در اول کلام مضافی مقدر خواهد بود، یعنی معرفت کنه او، و فقره بعد از این مؤید معنی اول است.
و غیوره تحدید لما سواه:
و غیر او بودن تحدیدی است برای هرچه غیر او است، یعنی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 22
هر چه غیر او است مغایر او است در حقیقت، یا آنچه غیر او است مغایر و مباین او است، و جز و او حال در او نمی‌تواند بود.
فقد جهل اللّه من استوصفه:
پس به تحقیق که جاهل است به خدا کسی که طلب وصف او می‌کند، یا از او صاف جسمانیات و ممکنات از او سؤال می‌کند، چنانچه سؤال کند که خدا در کجا است؟ و بزرگی او چه مقدار است؟ و چه رنگ دارد؟ و امثال اینها.
و قد تعداه من اشتمله:
و از او در گذشته است هر که اشتمال او نموده است، این فقره چند احتمال دارد:
اول: آن که مراد از اشتمال چیزی بر خود پوشیدن باشد، یعنی خدا را نشناخته و از معرفت او در گذشته است کسی که او را به روش جامه محیط به خود دانسته است، یعنی به حلول او در ممکنات قائل شده است، یا آن که توهم کرده باشد که حق تعالی به روش اجسام و اماکن احاطه به ممکنات کرده است.
دوم: آن که مراد اشتمال او مر خدا را باشد، و کنایه از معرفت کنه باشد،

یعنی از خدا در گذشته کسی که توهم کند که احاطه به کنه او کرده است.
و در بعضی از نسخهای توحید «أشمله» وارد شده است، یعنی قائل شود که چیزی مانند مکان به او احاطه کرده است.
و قد أخطاه من اکتنهه:
و او را نیافته است کسی که گمان کرده است که کنه او را یافته است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 23
و من قال کیف؟ فقد شبهه:
و هر که گفت چگونه است او، و سؤال کیفیات جسمانیه از او نمود، پس به تحقیق که او را شبیه به ممکنات دانسته است.
و من قال لم؟ فقد علّه:
و کسی که گوید که چرا پس به تحقیق که علتی برای او اثبات کرده است، یعنی اگر پرسند که حق تعالی چرا موجود شد. و به چه علت بهم رسید، و به چه سبب عالم شد؟ پس وجود و صفات کمالیه حق تعالی را معلل به علت گردانیده است، و حال آن که ذات و صفات خدا علت نمی‌دارند.
و من قال متی؟ فقد وقته:
و هر که گوید چه وقت موجود شد؟ پس ابتدای زمانی برای وجود او قرار داده است، و حال آن که وجود او ازلی است، یا آن که او را زمانی دانسته است و حال آن که زمانی نیست.
و من قال فیم؟ فقد ضمنه:
و هر که گوید که در چه چیز است؟ پس او را در ضمن چیزی قرار داده، و چیزی را به او محیط دانسته است، چنانچه گوید که در چه مکان است؟ پس او را چنان دانسته که مکانی به او محیط می‌تواند شد، و این مستلزم جسمیت و تجزی و احتیاج، و هر یک مستلزم امکان‌اند، با آن که اصل محصور بودن نقصی است که بر خالق روا نیست.
و من قال الی م؟ فقد نهاه:
و هر که گوید که خدا تا کجا کشیده است؟ پس او را جسمی دانسته محدود به نهایتی چند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 24
و من قال حتی م؟ فقد غیاه، و من غیاه فقد غایاه، و من غایاه فقد جزاه، و من جزاه فقد وصفه، و من وصفه فقد ألحد فیه:
و کسی که گوید خدا تا کی خواهد بود؟ پس غایتی و نهایتی برای وجود او قرار داده است، و هر که غایتی برای او قرار دهد، پس او را با مخلوقات شریک دانسته در آن که وجود هر یک را غایتی هست، و غایت بعضی بعد از غایت بعضی است، هر که او را چنین داند باید که او را در ماهیت نیز با ممکنات شریک داند، پس ماهیت او مرکب باشد و او صاحب اجزاء باشد، و هر که او را صاحب اجزاء داند، پس وصف کرده است او را به صفات لازمه

امکان و عجز و احتیاج، و هر که خدا را چنین داند پس به تحقیق که او متحد شده است در ذات و صفات خدا.
و وجه دیگر: محتمل است که مراد آن باشد که هر که برای وجودش نهایتی قرار داد، پس او را جسم یا جسمانی و صاحب حدود و نهایات دانسته، بنا بر آن که مجردی به غیر حق تعالی نمی‌باشد، چنانچه مختار اکثر متکلمان شیعه است، و بنا بر این تفریع فقرات بعد از این نمایان‌تر می‌شود.
و ایضا محتمل است که غایاة مشتق از غایت به معنی علت غائی باشد، یا به معنی علت حقیقی که سلسله علل به او منتهی می‌شوند، یا معلول به آن منسوب می‌گردد، پس بنا بر اول مفادش آن خواهد بود که هر که حکم کند که وجود حق تعالی را نهایتی هست، پس وجود او را معلق به فایده و مصلحتی ساخته، مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت وجود ایشان متغیر و معدوم می‌شوند، و هر که او را چنین داند، پس وجودش را زائد بر ذات دانسته است، و این است معنی صاحب اجزاء دانستن، و هر که او را صاحب صفات

زائده داند، پس به چندین خدا قائل شده است، و ملحد در ذات حق گردیده است.
و بنا بر ثانی مراد آن خواهد بود که هر که وجود خدا را به غایتی منتها داند، پس اول واجب الوجود ندانسته و محتاج به علت دانسته است، و هر که او را محتاج به علت داند، پس وجودش را زائد بر ذات دانسته است، و به تعدد آلهه قائل شده است به بیانی که مذکور شد.
مترجم گوید: این احتمالات در این فقرات به خاطر این قاصر رسید که هیچ یک خالی از قصوری نیستند، و حق تعالی مراد معصوم علیه السلام را بهتر می‌داند. و در امالی شیخ مفید رحمه اللّه بجای این فقرات چنین است:
و من قال حتی م؟ فقد غیاه، و من غیاه فقد حواه، و من حواه فقد ألحد فیه:
یعنی هر که گوید تا کی خواهد بود؟ پس غایتی برای او قرار داده است، و هر که غایت برای او قرار دهد، پس حقیقت او را دانسته است، چنانچه حقایق ممکنات را می‌داند، پس ملحد شده است در ذات او.
و لا یتغیر اللّه بانغیار المخلوق، کما لا یتحد بتحدید المحدود:
متغیر نمی‌شود خدا به تغیر مخلوق او، چنانچه محدود نمی‌شود به سبب محدود گردانیدن اموری که حد و اندازه دارند.
مترجم گوید: دو وجه در حاصل معنا محتمل است:
أول: آن که تغییراتی که در مخلوقات بهم می‌رسد از وجود و عدم و سایر احوال ایشان باعث تغییر در صفات حقیقیه او نمی‌شوند، چنانچه ممکنات محدود به حدود را خلق کردن سبب آن نمی‌شود که او صاحب حدود گردد،

مثل آن که حق تعالی علم دارد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 26
به زید در وقتی که معدوم است که موجود خواهد شد، و چون موجود شد علم دارد که او موجود است و چون معدوم شد علم دارد که او موجود بود، و این تغییرات راجع به تغیر معلوم می‌شود، و در علم تغییری بهم نرسیده است، و در همه وقت وجود زائد را در وقت معین به یک وجه دانسته است.
و چون حق تعالی خارج از زمان است نسبت به او ماضی و حال و استقبال نمی‌باشد، لیس عند اللّه صباح و لا مساء، و همچنین در سایر متعلقات صفات کمالیه تغییر و تحدید در متعلق آنها باعث تغییر و تحدید در ذات مقدس او نمی‌گردد.
دوم: آن که مراد آن باشد که تغییرات مخلوقات او در او نمی‌باشد، و به تحدید محدودات متصف نمی‌گردد.
واحد لا بتأویل عدد:
یک است نه به تأویل عدد.
مترجم گوید: دو معنی احتمال دارد:
اول: آن که وحدت حق تعالی وحدت حقیقی است که هیچ گونه تکثر با او نیست، و وحدتهای دیگران با انواع تکثرات می‌باشد، مثل آن که می‌گویند انسان واحد، یعنی یک فرد از انسان است با آن که انواع تکثرات با او هست از اعضاء و اجزاء و اخلاط و روح و بدن و جنس و فصل و ذات و صفات و غیر ذلک.
دوم: آن که مراد آن باشد که او واحد است، یعنی یک و یگانه بمعنی یکمین، و این را وحدت عددی می‌گویند که دومی از جنس داشته باشد، زیرا که خدای یکم لازم دارد که خدای دیگر باشد که دوم او باشد.
چنانچه ابن بابویه رحمه اللّه و غیر او روایت کرده‌اند که در
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 27
روز جنگ جمل اعرابی به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین آیا می‌گوئی خدا واحد است؟ پس مردم متوجه اعرابی شدند و گفتند: ای اعرابی مگر در این وقت نمی‌بینی تشویش خاطر امیر المؤمنین را این چه وقت سؤال است؟
حضرت فرمود: بگذارید او را که آنچه اعرابی از ما می‌پرسد همان است که ما از لشگر دشمن طلب می‌کنیم، یعنی ما جنگ می‌کنیم که مردم را به راه حق در آوریم، اعرابی خود آمده است و از حق سؤال می‌کند.
پس فرمود: ای اعرابی گفتن خدا واحد است بر چهار قسم می‌باشد که دو قسم آنها بر خدا روا نیست، و دو قسم از برای خدا ثابت است. اما آن دو وجه که بر خدا روا نیست.

پس اول: آن است که کسی گوید خدا یکمین است و باب أعداد را خواهد، یعنی خواهد که او را با دیگری از صنف او به عدد در آورد، نمی‌بینی که خدا گفته است که کافر شدند آنان که گفتند خدا سیمین خدا است یعنی نصارا، پس چنانچه او را سیمین نمی‌توان گفت یکمین نیز نمی‌توان گفت.
دوم: آن است که بگوئی که او واحد است، چنانچه می‌گویند کسی را که او واحدی است از ناس، یعنی صنف او که هندی است یا حبشی نوعی است از جنس انسان، و این بر خدا روا نیست، زیرا که مستلزم تشبیه خدا است به غیر او، و خدا جلیل‌تر و بلندتر است از آن که شباهتی به غیر خود داشته باشد.
و اما آن دو وجه که ثابت‌اند در خدا:
اول: آن است که گویند خدا واحد است یعنی یگانه است در ذات و صفات، و شبیه و نظیر ندارد، چنانچه می‌گویند که فلان شخص
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 28
یگانه دهر است، و چنین است پروردگار ما.
دوم: آن است که گویند پروردگار ما احدی المعنی است، یعنی منقسم نمی‌شود نه در خارج به اجزای خارجیه یا ذات و صفات موجوده، و نه در عقل به اجزای عقلیه، و نه در وهم به اجزای وهمیه، و چنین است پروردگار ما. «1»
ظاهر لا بتأویل المباشرة:
بدان که ظاهر در اسمای حق به دو معنا در احادیث وارد شده است، یکی به معنی هویدا، و یکی به معنی غالب.
بنا بر اول معنی این فقره آن است که خدا ظاهر و هویدا است نه به آن که حسی مباشر آن شده باشد و به حسی در آمده باشد، بلکه به آیات و آثار و علامات هویدا گردیده است.
و بنا بر ثانی مراد آن است که غالب و مسلط است بر خلق به قدرت و استیلا، نه به آن که مباشر جسمی باشد، و بر بالای اجسام در آمده باشد.
متجل لا باستهلال رؤیة
تجلی به معنی جلوه کردن و ظاهر گردیدن است، یعنی جلوه کرده است برای خلق نه به آن که به روش ماه او را به چشم دیده باشند.
باطن لا بمزایلة:
بدان که باطن به دو وجه تفسیر شده است.
اول: آن که پنهان است از عقول و عقلها، به کنه ذات و صفات او نمی‌رسند. پس معنی این فقره آن خواهد بود که پنهان است
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 29
نه آن که به روش پنهان شدن مخلوق از مکانی زائل شده باشد و در مکان دیگر غایب شده باشد.

دوم: آن که عالم است به بواطن امور، پس مراد آن است که نه چنان است که در بواطن اشیاء داخل شده باشد تا به آنها عالم گردیده باشد.
مباین لا بمسافة:
جدا است از خلق نه به آن که میان او و ایشان مسافتی بوده باشد، بلکه بسبب کمال او و نقص مخلوقات مباین ایشان است در ذات و صفات.
قریب لا بمداناة:
نزدیک است به مخلوقات نه به نزدیکی جسمانی، بلکه از جهت علم و اطلاع بر ایشان و علیت و تربیت ایشان، و لطف و مرحمت با ایشان.
لطیف لا بتجسم:
بدان که در احادیث لطیف را در اسمای الهی به سه معنا اطلاق می‌کنند.
اول: لطافت به معنی مجرد و پنهان بودن از ادراک و احساس و در مخلوق که گویند جسمی را می‌گویند که غلیظ نباشد، و ایضا جسمی را می‌گویند که به دیده در نیاید یا مانع دیدن عقبش نباشد مانند آب و آبگینه.
دوم: آن که خالق خلقهای لطیف و نیکو است، چنانچه می‌گویند که فلان صانع لطیف است، یعنی صنعتهای ریزه یا نیکو می‌سازد.
سوم: آن که صاحب لطف و شفقت و مرحمت نسبت به بندگان خود. و در این فقره معنی اول اظهر است، یعنی لطیف است نه به
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 30
معانی که در مخلوق می‌گویند که قوامش تنگ است یا چشمش کوچک است، و به این سبب به دیده در نمی‌آید، بلکه به این معنا که مجرد است و مرئی نمی‌شود، و عقلها به او احاطه نمی‌کند.
و معنی دوم نیز محتمل است که مراد آن باشد که آفریدن او صنعتهای لطیف را نه به مزاولت اعضا و جوارح است که مستلزم جسمیت او باشد، بلکه تعلق اراده کامله‌اش همه چیز موجود می‌شوند، و معنی سوم نیز محتمل است اما بعید است.
موجود لا بعد عدم:
موجود است نه به آن که بعد از نبودن موجود شده باشد، بلکه ازلی است و عدم بر او روا نبوده و نیست.
فاعل لا باضطرار:
کننده است هرچه را خواهد نه از روی اضطرار و جبر، چنانچه بعضی از حکما خدا را فاعل موجب می‌دانند و مختار نمی‌دانند.
و در نهج البلاغه چنین است «لا باضطراب آلة» یعنی کننده است نه به حرکت در آوردن آلتی.
مقدر لا بجول فکرة:
تقدیر کننده است امور را نه به جولان در آوردن فکر، چنانچه مخلوقین در تدبیر امور محتاج‌اند به حرکت در آوردن فکر خود و تدبر و تأمل کردن در

آنها.
مدبر لا بحرکة:
تدبیر کننده است اشیا را نه به حرکت فکری یا به حرکت بدنی.
مرید لا بهمامة:
اراده کننده است بدون تردد و اهتمام و عزمی.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 31
شاء لا بهمة:
خواهنده است بی‌آن که عزمی و قصدی او را حادث شود، بلکه مشیت و اراده‌اش عین علم به اصلح است، چنانچه متکلمان می‌گویند و آن عین ذات است، و آن از صفات فعل است، چنانچه از احادیث ظاهر می‌شود.
مدرک لا بمجسة:
ادراک کننده است نه به دست مالیدن و لمس کردن.
سمیع لا بآلة:
شنوا است نه به آلتی و جزوی.
بصیر لا باداة:
بینا است نه به اداتی و عضوی.
لا تصحبه الاوقات:
مصاحب او نبود وقتها و زمانها، یعنی زمانی نیست، یا آن که زمانها حادث‌اند و او قدیم است.
و لا تضمنه الاماکن:
و او را فرا نگرفته است مکانها.
و لا تاخذه السنات:
و او را نمی‌گیرد خوابها، و سنه پینه‌گی را می‌گویند که مقدمه خواب است، یعنی ضعیف او را نمی‌باشد چه جای خواب گران.
و لا تحده الصفات:
و اندازه نمی‌کند او را صفات، یعنی توصیفات خلق به کنه ذات و صفات او نمی‌رسد، یا آن که صاحب صفات زائده نیست.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 32
و لا تفیده الادوات:
و فایده و نفع نمی‌بخشد او را آلتها. و در بعضی نسخ «و لا تقیده» وارد شده است، یعنی کارهای او مقید و مقصور بر آلت نیست.
و در خطبه حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام چنین است «و لا ترفده الادوات» یعنی اعانت نمی‌کند او را ادوات و اعضا و جوارح و آلات.
سبق الاوقات کونه، و العدم وجوده، و الابتداء أزله:
پیشی گرفته بر وقتها بودن او، و بر عدم وجود او، و بر ابتداء ازلیت او. در این فقرات چند وجه محتمل است.

اول: آن که مراد سبقت معنوی باشد به معنی غلبه، یعنی وجودش غالب گردیده است بر زمانها که مقید به زمان نشده است، و بر عدم که هیچ گونه عدم و نیستی در ذات مقدسش راه نیافته، و ازلیتش غالب گردیده بر ابتدا داشتن که ابتدا در وجود او و در صفات کمالیه او متصور نیست.
دوم: آن که مراد سبقت به علیت باشد، و مراد از عدم، عدم ممکنات باشد، و همچنین ابتداء ابتدای آنها باشد، یعنی وجود او علت وجودها و عدمها گردیده است، و ازلیت او علت ابتداها گردیده، و در وجه بعضی مناقشات هست.
سوم: آن که سبقت به حسب زمان و همی و تقدیری باشد، یعنی وجود او پیش از زمانها بوده، و پیش از عدمهای متصل به وجود موجودات دیگر بوده، و ازلیت او پیش از ابتداها بوده.
بتشعیره المشاعر عرف أن لا مشعر له:
به آفریدن او مشاعر و حواس مدرکه را دانسته شد که او را مشعری و قوتی که به آن ادراک و احساس نماید نیست، بلکه به ذات
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 33
عالم است به جمیع معلومات. و اثبات این مقدمه به چند وجه ممکن است:
اول: آن که حق تعالی متصف به مخلوق خود نمی‌تواند بود چنانچه گذشت.
دوم: آن که مراد آن باشد که ما چون بعد از افاضه حق تعالی مشاعر را بر ما، دانستیم که ما در ادراک محتاجیم به این مشاعر، دانستیم که خدا منزه است از مشاعر، زیرا که اگر او را مشاعر باشد مثل ما محتاج خواهد بود.
سوم: آن که چون عقل می‌داند که می‌باید جاعل و مجعول در صفات مباین یک دیگر باشند به افاضه مشاعر بر ما دانستیم که او چنین مشاعر ندارد
چهارم: آن که چون مشاعر به ما داد و دانستیم که ما بدون این مشاعر ناقصیم، پس دانستیم که حق تعالی را مشاعر نیست، و اگر نه ناقص خواهد بود به ذات خود و در کمال خود محتاج به غیر خود خواهد بود، و این بر واجب الوجود محال است، وجوه دیگر مذکور است که این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد.
و بتجهیزه الجواهر عرف أن لا جوهر له:
و به آفریدن او جوهرها را دانسته شد که او را جوهری نیست، یعنی او از جنس حقایق ممکنه نیست، و اگر نه مثل اینها محتاج به علت می‌بود.
و بمضادته بین الاشیاء عرف أن لا ضد له:
و به ضدیتی که او در میان اشیاء انداخته است دانسته شده که ضدی نیست او را.
بدان که مراد به ضد یا معنی مصطلح است، یعنی دو امر وجودی که در یک زمان در یک محل جمع نتوانند شد، مانند سیاهی و سفیدی،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 34

و صورت آتشی و صورت آبی، یا معنی عرفی است که کسی در قوت کسی است او را ضد او می‌گویند.
بنا بر معنی اول چند وجه تقریر می‌توان کرد:
اول: آن که چون اضداد را آفرید و آنها را دیدیم که محتاج‌اند به محلهای خود، دانستیم که او را ضد نیست، و اگر نه محتاج به محل خواهد بود، و احتیاج دلیل امکان است.
دوم: آن که چون دیدیم که دو ضد هر یک منع وجود دیگری می‌کند و او را بر طرف می‌کند، پس دانستیم که واجب الوجود منزه است از آن.
سوم: آن که عقل می‌یابد که میان خالق و مخلوق ضدیت نمی‌باشد.
چهارم: آن که چون خالق می‌باید که منزه از صفات مخلوقات باشد، پس مضاده اینها دلیل است بر آن که بر او نیست.
و بنا بر معنی دوم ظاهر است، زیرا که چیزی که مساوی او باشد در قوت مثل او باید واجب الوجود باشد، پس تعدد واجب لازم آید، یا آن که هیچ یک نمی‌توانند که صانع عالم باشند.
و بمقارنته بین الامور عرف أن لا قرین له:
و به قرین کردن او بعضی از امور را به بعضی دانسته شد که قرینی نیست او را، مانند مقارنت عرض یا محل خود، و متمکن به امکان خود، و لوازم با ملزومات خود، و چون دیدیم که هر یک از این مقارنات متضمن انواع نقص و عجز و احتیاج است، دانستیم که هیچ چیز مقارن او نیست.
ضاد النور بالظلمة، و الجلایة بالبهم، و الجسوء بالبلل، و الصرد بالحرور.
ضد گردانیده است نور و روشنی را با ظلمت و تاریکی، و واضح

بودن را مبهم بودن، و خشکی و صلابت را باتری، و سرما را با گرما
مؤلف بین متعادیاتها، مفرق بین متدانیاتها، دالة بتفریقها علی مفرقها، و بتألیفها علی مؤلفها، ذلک قوله عز و جل «و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون».
تألیف کننده است میان آنها که با یک دیگر دشمنی دارند، جدائی افکنده است میان آنها که با یک دیگر دشمنی دارند، جدائی افکنده است میان آنها که نزدیک یک دیگرند، دلالت کننده است به جدا کردن اینها بر آن که جدا کننده دارند، و به الفت دادن اینها بر آن که الفت دهنده دارند، این است معنی گفته خدا جلیل عزیز از هر چیز آفریدیم دو جفت یا دو نوع شاید شما تذکر نمائید.
مترجم گوید: توضیح این فقرات و افیات موقوف بر بیان چند فایده است:
اول: در بیان معنی تألیف و تفریق. بدان که حق تعالی چنانچه میان اشیاء مضادت و مباینت ذاتی و عرضی افکنده است به قدرت کامله خود، میان ایشان الفت و آمیزش نیز داده است، چنانچه آتش و آب و هوا و خاک را

ضد یک دیگر گردانیده، و هر یک را به صفتی ضد صفت دیگری مخصوص گردانیده است، و همچنین میان اینها در موالید الفت داده است، و حیوانات و نباتات و معادن را از اینها آفریده، و همه را با یک دیگر متفق گردانیده.
و چنانچه اخلاط اربعه را که خون و بلغم و صفرا و سودا باشند متخالف در کیفیات آفریده، همه را در بدن حیوانات الفت داده است، و هر یک را با نهایت الفتی که با جنس خود دارند از جنس خود جدا کرده، چنانچه آتش را بگذارند بالا می‌رود و میل به کره خود می‌کند، و آب را اگر قاسری نباشد میل به گل خود یا به مرکز می‌کند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 36
و همچنین سایر عناصر همه را از امکنه طبیعیه و اجناس و انواع خود جدا کرده و در ابدان موالید جمع کرده، و کیفیات حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که با هم نهایت تضاد دارند با هم جمع کرده، و از ایشان مزاج موافق آن نوع به عمل آورده، و باز هر وقت که مصلحت داند همه را از هم می‌پاشد و از یک دیگر جدا می‌کند.
و روح و بدن را با نهایت مباینت با یک دیگر الفت داده، و هر وقت که خواهد جدا می‌کند، و دلهای متباین و طینتهای متخالف را به اعتبار احتیاجی که در میان ایشان انداخته با یک دیگر الفت داده، و گاه عداوت را با الفت بدل می‌کند، و گاه الفت را به عداوت منتهی می‌گرداند، و در این مقام سخن بسیار است، و به همین اکتفا می‌نمائیم.
دوم: در بیان آن که اینها دلالت دارند بر صانعی که این تألیفات و تفریقات به او منسوب است، و وجهش ظاهر است، زیرا که هرگاه این تألیف و تفریق مخالف مقتضای طبع آنها باشد البته قاسری باید که اقوا از آنها باشد، و آنها را قسر بر افتراق و ایتلاف کند، و چون از این افتراق و ایتلاف عالمی منتظم گردیده که نزد عقل سلیم از آن بهتر و نیکوتر متصور نیست باید که قاسر و جبر کننده اینها در نهایت علم و قدرت و حکمت باشد، و مانند و شبیه آنها نباشد.
سوم: در بیان تأویل آیه کریمه و مناسبت انسب است به این مقام.
بدان که بعضی از محققان آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که حق تعالی هر جنسی از مخلوقات را دو نوع متقابل آفریده است، مانند مرد و زن، و نر و ماده، و سیاهی و سفیدی، و آسمان و زمین،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 37
و روشنائی و تاریکی، و شب و روز، و گرم و سرد، و تر و خشک، و آفتاب و ماه، و کوکب ثابت و سیار، و کوه و صحرا، و خشکی و دریا، و زمستان و تابستان، و جن و انس، و علم و جهل، و شجاعت و جبن، و جود و بخل، و ایمان و کفر، و سعادت و شقاوت، و شیرینی و تلخی، و صحت و بیماری، و پریشانی و توانگری، و خنده و گریه، و شادی و اندوه، و زندگی و مردن.

و همچنین است سایر اشیاء، پس چنین آفرید اشیا را تا شما متذکر شوید و بدانید که خداوند اینها و آفریننده اینها مثل نیست، و به اینها متصف نمی‌گردد، چنانچه گذشت، پس بنا بر این آیه کریمه استشهاد خواهد بود برای آن که اینها را ضد گردانیده تا بدانند که او ضد ندارد.
و وجه دیگر: آن است که استشهاد باشد برای آن که تألیف و تفریق دلالت بر مؤلف و مفرق می‌کنند و چنان تأویل کنند آیه را، حق تعالی از یک نوع جفت نر و ماده را آفرید و با هم الفت بخشید تا بدانید که جدا کردن آنها در صنف و متحد ساختن و الفت دادن در نوع کار خداوند حکیم علیم است.
وجه دیگر: آن است که بعضی آیه را چنان تأویل کرده‌اند که حق تعالی واحد من جمیع الوجوه است، و هر چه غیر او است جفت است، یعنی تعددی در او هست از جهت جنس و فصل، یا ماهیت و تشخیص، یا ذات و وجود، و این جفت بودن از شواهد امکان است و احتیاج به صانع دارد، و باز خالی از مناسبت نیست با کلام سابق.
ففرق بها بین قبل و بعد لیعلم أن لا قبل له و لا بعد:
پس جدائی افکند به سبب این مخلوقات میان پیش و پس تا

دانسته شود که او را پیش و پس نیست، یعنی بعضی را در زمان پیش از بعضی، و بعضی بعد از بعضی قرار داد، تا بدانند که او زمانی نیست، یا تا آن که بدانند که او ازلی است و ابدی است، و چیزی پیش از او و بعد از او نمی‌تواند بود.
و در کلینی کلمه «بها» نیست، پس معنیش چنان می‌شود که زمان را آفرید تا دانند که زمان مخلوق او است به او احاطه نمی‌کند و او زمانی نیست.
شاهدة بغرائزها أن لا غریزة لمغرزها:
گواهی دهنده‌اند به طبیعتهای خود که طبیعت نیست آن کسی را که ایشان را صاحب طبیعت کرده است، و مراد به طبیعت ماهیات و حقایق انواع ممکنات است.
دالة بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها:
دلالت کننده‌اند به تفاوتها و اختلافها که در ایشان هست، که تفاوتی نیست کسی را که تفاوت در ایشان قرار داده است.
مخبرة بتوقیتها أن لا وقت لموقتها:
خبر دهنده‌اند به سبب آن که حق تعالی برای اول و آخر ایشان، وقتی قرار داده است به آن که وقتی نیست آن کسی را که ایشان موقت به اوقات گردانیده است. و چون توضیح این فقرات در ضمن شرح فقرات سابق گذشت اعاده نکردیم.
حجب بعضها عن بعض لیعلم ألا حجاب بینه و بینها من غیرها.

محجوب و پنهان گردانید بعضی را از بعضی به حجابهای جسمانی یا اعم از آن، تا بدانند که حجابی میان خدا و هر مخلوقی به غیر آن مخلوقی نیست، زیرا که چون به عقل خود یافتند که
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 39
پنهان بودن شخصی از شخصی به اعتبار جسمیت و مکان بودن و عجز و احتیاج هر دو است، پس باید بدانند که خدا به این روش محجوب نیست، و همه چیز نزد او هویدا است و مخلوق که او را ادراک نمی‌کند از نقص و عجز او است، و اگر نه حق تعالی از همه چیزها هویداتر است و همه چیز به او هویدا گردیده‌اند.
له معنی الربوبیة اذ لامربوب، و حقیقة الالهیة اذ لا مألوه، و معنی العالم و لا معلوم، و معنی الخالق و لا مخلوق، و تأویل السمع و لا مسموع.
برای او بود معنی ربوبیت و پروردگاری در وقتی که مخلوق و تربیت کرده شده نبود، و حقیقت الهیت و مستحق عبادت بودن در وقتی که عبادت کننده‌ای نبود و معنی عالم بودن در وقتی که معلومی موجود نبود، و معنی آفریننده بودن در وقتی که آفریده شده‌ای نبود، و تأویل سمع یعنی عالم به مسموعات بودن در وقتی که شنیده شده‌ای نبود.
حاصل آن است که هر چه از صفات کمالیه حق تعالی است قدیم است و عین ذات مقدس است، و صفات فعل اضافه‌ای چندند که آثار صفات کمالیه‌اند، مثل خالق بودن بالفعل که آن کمال نیست، آنچه کمال است قدرت بر خلق کردن است و آن قدیم است، و رازق بودن کمال ذاتی نیست، و قدرت بر رزق کمال است، و همچنین تربیت و حفظ و سایر صفات افعال که همه آثار صفات کمالیه حقیقیه‌اند که آنها زائد بر ذات مقدس نیستند چنانچه می‌فرماید:
لیس مذ خلق استحق معنی الخالق، و لیس باحداثه البرایا استحق معنی البارئیة.
یعنی نه چنان است که از وقتی که آفرید خلائق را مستحق معنی خالق شده باشد، و نه آن که به حادث گردانیدن آفریده‌گان مستحق معنی آفریدن شده باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 40
کیف و لا تغیبه مذ، و لا تدنیه قد، و لا یحجبه لعل، و لا یوقته متی، و لا یشتمله حین، و لا یقارنه مع.
یعنی: و چگونه چنین باشد که بعد از وجود اشیاء مستحق این اسماء شده باشد، و حال آن که کلمه «مذ» که در لغت برای ابتدای زمان است سبب آن نمی‌شود که از او چیزی غایب شود، چنانچه در ممکنات که محصورند به زمان اگر در زمانی باشند پیش از آن زمان و بعد از آن زمان است، غایب است از ایشان، و حق تعالی جمیع اشیاء با زمانهای ایشان نزد علم او در

ازل حاضر بودند، یا آن که وجود او مخصوص بر ذاتی نیست تا آن که در زمانی از خلق غایب گردد.
باز فرمود: چون حق تعالی زمانی نیست کلمه «قد» که در لغت برای نزدیک گردانیدن ماضی است به حال او را به چیزی نزدیک نمی‌گرداند، یا آن که چون کلمه قد برای تحقیق است و در علم او شدت و ضعف نمی‌باشد، پس قد چیزی را به علم او نزدیک نمی‌گرداند.
پس فرمود: لعل در لغت به معنی شاید است، و برای امید وقوع امر است در زمان آینده، او را از چیزی محجوب نمی‌گرداند، یعنی در علم خدا لعل و شاید نمی‌باشد، برای آن که هیچ چیز از علم او غایب نیست.
پس فرمود: مخصوص به وقتی نیست تا توان گفت متی، یعنی کی بهم رسید؟ و کی عالم شد؟ و کی قادر شد؟ پس فرمود: و فرا نمی‌گیرد مع که در لغت دلالت بر مقارنت می‌کند، یعنی نمی‌توان گفت که چیزی با او هست یا بوده است یا خواهد بود در زمان یا در مکان یا در محل، یا آن که نمی‌توان گفت: چیزی که همیشه با او بوده است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 41
و تفریع این فقرات بر عدم اختصاص اسماء به حق تعالی بعد از حدوث اشیاء شاید از آن جهت باشد که کسی که صاحب این تقدس و کمال باشد نقص بر او روا نیست، و حدوث صفات کمالیه مستلزم نقص ذات است قبل از حدوث اسماء، بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه گذشت.
و در امالی شیخ مفید و احتجاج و کیف نیست، پس احتیاج به این تکلف نیست و ظاهرتر است.
انما تحد الادوات أنفسها، و تشیر الالة الی نظائرها، و فی الاشیاء یوجد أفعالها.
تحدید نمی‌کنند ادوات مگر نفسهای خود را، و اشاره می‌کند آلت به سوی نظائر و اشباه خود، و در اشیای ممکنه یافت می‌شود کرده‌ها و آثار این ادوات نه در حق تعالی.
مترجم گوید: مراد از ادوات و آلت اعضا و جوارح است، پس مراد به نفسهای آنها انواع و اشباه خواهد بود، یعنی آلات جسمانی تحدید امثال خود از جسمانیات می‌توانند کرد، و اشاره به اشباه خود می‌توانند نمود. و محتمل است که مراد به ادوات صاحبان ادوات بوده باشد، و ممکن است که مراد به ادوات و آلات آن حروف و اسمائی باشد که در پیش اطلاق آنها را بر حق تعالی نفی کرد.
پس این فقرات دلیلی برای آن فقرات خواهند بود.
و منعتها مذ القدمة، و حملتها قد الازلیة.
یعنی: منع کرده است آلات و اعضا و قوا را یا اشیاء را از قدیم بودن آن که مذ که برای ابتدای زمان است بر آنها اطلاق می‌کنند، و منع کرده است

اعضا و قوا را یا اشیاء را از ازلی بودن اطلاق کلمه قد بر آنها که دلالت بر قرب زمان ماضی به حال می‌کند، چنانچه بیان آن در فقرات سابقه گذشت.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 42
لو لا الکلمة افترقت، فدلت علی مفرقها، و تباینت فأعربت عن مباینها، لما تجلی صانعها للعقول.
اگر نه این بود که کلمه‌ها جدا شد، پس دلالت کردند بر جدا کننده آنها و مباینت بهم رسانیدند، پس ظاهر گردانیدند کسی که مباینت میان ایشان افکنده، یا مباین ایشان گردانیده، هر آینه ظاهر نمی‌شد صانع آنها برای عقول.
مترجم گوید: این فقرات را به چند وجه توجیه می‌توان کرد:
اول: آن که مراد از کلمه لغتهای مختلفه و اصوات متنوعه خلق باشد، زیرا که این از قدرتهای عظیم حق تعالی است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدائی به صدائی دیگر شبیه نیست، و هر یک را به لغت خاصی مخصوص ساخته است، چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید «و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم» «1».
یعنی: و از آیات و علامات وجود و عظمت و قدرت و حکمت خدا است اختلاف زبانهای شما، و چنانچه اختلاف اینها دلالت بر وجود صانع می‌کند مباینت و تضاد اینها دلالت می‌کند بر آن که حق تعالی منزه است از مشابهت اینها به وجهی چند که سابقا مذکور شد.
دوم: آن که مراد از اختلاف کلمه اختلاف رأیها و عزمها باشد، چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عرفت اللّه بفسخ العزائم، یعنی خدا را شناختم به فسخ کردن عزمها، یعنی بسیار عزمی کردم و خدا عزم مرا متبدل گردانید یا میسر نگردانید، پس دانستم که مدبری هست که قدرت بر فسخ عزائم من دارد.
سوم: آن که مراد از کلمه جمیع مخلوقات خدا مراد باشد از این جهت که دلالت دارند بر وجود و قدرت و علم و حکمت تعالی،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 43
لیکن از لفظ بعید است.
و بها احتجب عن الرؤیة و الیها تحاکم الاوهام.
یعنی: به عقلها محجوب شده است از دیدن، یعنی عقل حکم می‌کند که دیدنی نیست و به سوی عقل محاکمه می‌کنند، وهمها یعنی اختلافاتی که در میان اوهام و مدرکات بشود عقل حکم می‌کند میان ایشان و حق و باطل آنها را جدا می‌کند.
و فیها أثبت غیره.
محتمل است که ضمیر به عقلها راجع باشد، پس دو وجه محتمل است:

اول: آن که آنچه در عقلها ثابت می‌شود و حاصل می‌شود غیر حقیقت حق تعالی است، و کنه ذات او به عقل در نمی‌آید.
دوم: آن که غیر مصدر باشد، یعنی به عقل اثبات می‌شود که حق تعالی مغایر ممکنات است و مشابه ایشان نیست، و محتمل است که ضمیر راجع به وهمها باشد، یعنی وهمها اثبات غیر خدا می‌کنند، و اگر نه عقل حکم می‌کند که خداوند عالم بجز یکی نیست.
و منها انیط الدلیل.
در این فقره نیز محتمل است که ضمیر راجع به عقلها باشد، یعنی: به عقلها استنباط دلیل می‌توان نمود بر امور، و ممکن است که راجع به وهمها باشد، یعنی به توسط وهمها استنباط می‌کند عقل دلیل بر اشیا را.
و بها عرفها الاقرار.
در این فقره نیز هر دو احتمال جاری است، یعنی به عقلها حق تعالی شناسانید عقلها را اقرار به وجود و کمالات خود یا به وهمها شناسانید عقلها را که او از جنس وهمها و مدرکات آنها نیست.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 44
بالعقول یعتقد التصدیق باللّه.
به عقول اعتقاد کرده می‌شود یا محکم می‌شود تصدیق به خدا.
و بالاقرار یکمل الایمان به.
و به اقرار کردن کامل می‌شود ایمان به خدا، زیرا که اعتقاد بدون اقرار ظاهر فایده نمی‌بخشد.
لا دیانة الا بعد معرفة.
دین‌دار بودن یا عبادت کردن نمی‌باشد مگر بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه هدی و آنچه ایشان بیان کرده‌اند از اصول عقائد یا اعم از معرفت اصول و فروع.
و لا معرفة الا باخلاص.
و معرفت نمی‌باشد مگر با خالص گردانیدن از شکوک و شبهات و اعتقادات باطله.
و لا اخلاص مع التشبیه.
و خالص گردانیدن معرفت نمی‌باشد با شبیه دانستن خدا به ممکنات.
و لا نفی مع اثبات، الصفات للتشبیه.
و نفی نکرده است تشبیه خدا را به خلق کسی که اثبات صفات زائده از برای او کرده است. و در بعضی از نسخ «للتنبیه» است، پس محتمل است که مراد آن باشد که کسی اثبات صفات کنه برای تنبیه مردم بر صفات او و نفی کنه صفات خلق از او کنه نفی صفات او نکرده است، پس اشاره خواهد بود به آنچه گفتیم که باید حق تعالی را از حد تعطیل و حد تشبیه برد و بدر آورد.

فکل ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه.
پس هر چه در خلق است از صفات حقیقت آن صفت در خالق او نیست.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 45
و کل ما تمکن فیه یمتنع فی صانعه.
و هر چه ممکن است یا متمکن و ثابت است در مخلوق ممتنع است آن در صانع.
و لا تجری علیه الحرکة و السکون.
جاری نمی‌شود بر او حرکت کردن و ساکن شدن. پس به چند وجه حضرت استدلال فرمود بر نفی حرکت و سکون از ذات مقدس قادر بی‌چون، اول به آن که:
کیف یجری علیه ماهو اجراه، و یعود فیه ما هو ابتدأه.
یعنی: چگونه جاری شود بر او آنچه او جاری گردانیده است بر غیر خود، و چگونه برگردد در او آنچه خود ابتدا کرده است و آفریده است.
و وجه استدلال یا آن است که گذشت، که اتصاف حق تعالی به خلق خود، و کامل گردیدن به آفریده خود محال است. یا به آن که اگر اینها در او باشند منفک از حوادث نخواهد بود، و هر چه منفک از حوادث نباشد حادث است. یا آن که اگر بدون این صفت کامل است، پس حدوث این صفت نقص خواهد بود، و اگر به این صفت کامل می‌شود پس در ذات خود ناقص است، و نقص بر او محال است به اجماع عقول. دلیل دوم: آن است که:
اذا لتفاوتت ذاته.
یعنی اگر محل حرکت و سکون باشد، پس تفاوت در ذات او بهم می‌رسد، و محل حوادث و تغیرات خواهد بود، و اینها مستلزم تغیر ذات‌اند، و تغیر ذات منافی وجوب وجود است. دلیل سوم: آن است که:
و لتجزأ کنهه.
یعنی: و هر آینه صاحب اجزاء خواهد بود کنه ذات مقدس او، یا به اعتبار آن که این دو صفت از لوازم اجسام‌اند، یا به اعتبار
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 46
آن که حرکت لازم دارد که در آن متحرک جهت بالقوه و جهت بالفعل بوده باشد، یا به اعتبار آن که ممکنات شریک خواهد بود در حقیقت، و مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز خواهد بود.
و لا متنع من الازل معناه، و لما کان للباریء معنی غیر المبروء.
و هر گاه مستکمل به خلق خود باشد و در ذات او تفاوت باشد و کنه او صاحب اجزاء باشد، هر آینه امتناع خواهد کرد از ازلی بودن معنی او، و هر آینه برای آفریننده معنی به غیر آفریده شده نخواهد بود.
و لو حد له وراء اذا حد له أمام.
و اگر حد کرده شود برای او عقبی و پسی هر آینه حد کرده خواهد شد

برای او پیشی، پس در هر دو جزء در او متوهم خواهد شد و مرکب خواهد بود.
و التمس له التمام اذا لزمه النقصان.
و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن، پس لازم خواهد بود او را ناقص بودن، و این اشاره است به آنچه سابقا بیان شد که نمی‌تواند بود که حق تعالی به غیر ذات مقدس خود به چیزی کامل شود، زیرا که اگر به غیر خود کامل شود در حد ذات خود ناقص خواهد بود و به اجماع عقول نقص بر او روا نیست، و ایضا در کمال به غیر خود محتاج خواهد بود، و هر محتاج ممکن است.
کیف یستحق الازل من لا یمتنع من الحدث.
چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسی که امتناع نکند از حادث بودن یعنی ممکن قدیم و ازلی نمی‌تواند بود، و محتمل است که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمی‌تواند بود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 47
و کیف ینشیء الاشیاء من لا یمتنع من الانشاء.
و چگونه انشا کند و از عدم به وجود آورد اشیا را کسی که امتناع نکند از آفریده شدن، محتمل است که مراد کل اشیا باشد، یعنی خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمی‌تواند بود. و محتمل است که مراد آن باشد که از عدم به وجود آوردن مخصوص حق تعالی است، و کسی که احتمال معلول بودن در او رود خالق و آفریننده چیزی نمی‌تواند بود.
و اذا لقامت فیه آیة المصنوع، و لتحول دلیلا بعد ما کان مدلولا علیه.
این فقرات دلیل فقرات سابقه‌اند، یعنی: هرگاه حق تعالی محل حوادث و تغیرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت داشتن نداشته باشد هر آینه قائم خواهد شد در او علامت مصنوع بودن و آفریده بودن، و هر آینه وجود او دلیل بر صانع دیگر خواهد گردید بعد از آن او را مدلول علیه می‌دانستند، و سایر ممکنات دلیل وجود واجب الوجود خواهد بود.
لیس فی محال القول حجة، و لا فی المسألة عنه جواب، و لا فی معناه له تعظیم، و لا فی ابانته عن الخلق ضیم، الا بامتناع الازلی أن یثنی، و ما لا بدأ له أن یبدأ.
یعنی: نیست در این قول محال یعنی اثبات حوادث و متغیرات از برای حق تعالی حجتی، و نه در سؤال کردن از این مسأله جوابی، چون بدیهی است که باطل است، و نیست در اثبات کردن معنای اینها از برای حق تعالی تعظیمی که اگر اثبات نکنند نقص او باشد، و نیست در جدا کردن او از مخلوقات در کنه صفات و عروض حوادث و متغیرات ضیمی یعنی ظلمی مگر به آن که امتناع می‌کند ازلی از دو تا بودن و دو قدیم نمی‌باشد، و امتناع می‌کند چیزی که علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا داشتن.

و حاصل این فقرات آن است که اثبات صفات زائده و متغیره، چون بر حق تعالی محال است حجتی بر اثبات آن اقامت نمی‌توان کرد، و کسی که از آن کند مستحق جواب نیست، و چون بعضی گمان می‌کنند که همچنان که گوش نداشتن و چشم نداشتن و دست و پا نداشتن در ما نقص است، پس باید که خدا نیز هر چه در ما کمال است او داشته باشد.
حضرت رد بر ایشان فرموده که اینها سبب امکان و عجز ما در کمال شده است، چون در علم و قدرت محتاجیم به اینها، و کسی که جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او باشد، بودن اینها در او نقص است، و نبودن اینها در او کمال است.
و در آخر بیان فرمود که نفی مشارکت حق تعالی با مخلوقات کردن ظلمی نیست نه بر خدا و نه بر مخلوقات، یا آن که مباین شدن خدا از مخلوقات خود نه از راه ترفع و تکبر است که ظلمی باشد، بلکه سببش آن است که دو قدیم و دو ازلی محال است، و اگر حق تعالی صاحب صفات زائده و اجزا و اعضا باشد چندین قدیم ثابت می‌شود، و این صفات اگر معلول ذات حق باشند می‌باید که چیزی که وجودش ابتدائی نداشته باشد علت داشته باشد، و قدیم علت نمی‌دارد.
لا اله الا اللّه العلی العظیم، کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا، و خسروا خسرانا مبینا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین «1»
نیست خداوندی و معبودی بجز خداوندی که ذاتش از آن بلندتر است، که عقلها به آن تواند رسید، و صفاتش از آن بزرگ‌تر است که کنه آنها را ادراک توان نمود، دروغ گفتند آنها که غیر خدا را

با او عدیل گردانیدند در خداوندی و در استحقاق عبادت، و گمراه شدند گمراهی دور، و زیان کار شدند زیان کاری هویدا، و درود فرستد خدا بر محمد و آل طاهرین او.
در شرح این خطبه کتابها کافی نیست، و به اعتبار ضیق مجال به همین اکتفا شد، و بیان بعضی از دقایق و اسرار این خطبه و سایر خطبه‌ها که مضامین آنها مشارکتی با این خطبه دارد در کتاب بحار الانوار شده است، و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

(2) رساله ترجمه قصیده دعبل خزاعی

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 53
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه الذی أکرمنا بولاء سید المرسلین، محمد و أهل بیته الاقدسین الاکرمین، صلوات اللّه علیه و علیهم أجمعین، ما أظلت السماوات علی الارضین، و لعنة اللّه علی أعدائهم أبد الابدین.
اما بعد: فقیر خاکسار خادم اخبار ائمه اخیار محمد باقر بن محمد تقی حشر هما اللّه مع مواليهما الاطهار، بر لوح عرض الساطین سلطنت عظما، و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا، می‌نگارد که چون در مجلس بهشت آئین، و محفل فلک تزیین نواب کامیاب، فلک جناب مصطفوی نسب، مرتضوی حسب، حسینی لقب، شرع پرور، عدل گستر، ایمان مدار، احسان شعار، چشم و چراغ دودمان مصطفوی، نوباوه گلستان مرتضوی، گل همیشه بهار بوستان صفوی مشید قواعد ملت و دین.
مؤسس لباس شریعت آباء طاهرین، شهریاری که باز بلند پرواز همت، والانهمتش را با عقاب چرخ هم سری است، رفیع قدری که شاهین سعادت قرین اقبال همایون فالش را با همای سپهر و طائر زرین جناح مهر هوای سپهر برتر گشت زار آمال شیعیان از جداول انامل عطایش سیراب، و از صفیر عندلیب خوش الحان خامه عدالت
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 54
نگارش اندوه در زوایای خاطره‌ها نایاب، درة التاج افسر کیانی، زینت بخش سریر خاقانی، اطواق عبودیتش زینت اعناق، سروران جهان آرزوی ادراک سعادت خدمت با رفعتش مکنون خواطر خسروان دوران، سلطان نشان، تاج بخش کشورستان.
اعنی: سلطان السلاطین ظل اللّه فی الارضین، باسط بساط الامن و الایمان، المتمثل لامر ان اللّه یأمر بالعدل و الاحسان، فرع الشجرة الطیبة الاحمدیة، غصن الدولة العلیة العلویة، السلطان ابن السلاطین، و الخاقان ابن الخواقین، المتشرف باسم خامس اصحاب الکساء و ثالث الائمة المصطفین الشاه سلطان حسین، أعاذه اللّه تعالی من شر کل عین، و صفاه من کل شین و مین، و شد اطناب دولته باوتاد ظهور دولة خاتم الاوصیاء المرضیین صلوات اللّه علیهم أجمعین.
قصیده غرائی تائیه افصح شعرای عرب دعبل بن علی خزاعی که به حسن عقیده و مذهب از اشباه و امثال خود ممتاز، و به مداحی اهل بیت رسالت

صلوات اللّه علیهم سرافراز بوده.
و آن قصیده را در مدح امام همام تمام بضعه حضرت خیر الانام، وارث علوم اولین و آخرین، محیی آثار آباء طاهرین، نیر فلک امامت و خلافت، خورشید سپهر عصمت و ولایت، صاحب معجزات باهره، غیاث عترت طاهره، ضامن جرائم شیعیان، مصداق ستدفن بضعة منی بخراسان، امام الجن و الانس، ثامن أئمة الهدی، أبی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین گفته‌اند و بر آن حضرت خوانده، و مورد تحسین آن جناب گردیده، و جوائز دنیوی و اخروی بهره‌مند شده.
و معجزات باهره از آن حضرت در این واقعه به ظهور آمده،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 55
مذکور شده بود به بارگاه مراحم شاهانه نسبت به کافه عباد و بلاد، حکم اشرف عز صدور یافت که داعی و مخلص این دودمان لازم التعظیم، قصیده مذکور را با احادیثی که در این باب به نظر قاصر رسیده به لغت فارسی قریب به فهم ترجمه نماید، تا آن که کافه شیعیان و عامه مؤمنان از برکات آنها بهره‌مند گردند، لهذا داعی اطاعة لامره الاعلی آنچه در این باب به نظر رسیده بود و در کتب معتبره یافته بود ترجمه نمود.
و ان شاء اللّه در خاطر فاتر هست که ترجمه قصیده فرزدق، و یکی از قصائد سید حمیری رحمة اللّه علیهما را که از قصائد مشهوره مدایح اهل بیت علیهم السلام است به آن ملحق گرداند، که نفعش اعم و اتم بوده باشد، و این رساله عجاله را بر مقدمه و سه فصل و خاتمه مرتب گردانید، و من اللّه الاستعانة و هو حسبی و نعم الوکیل.

مقدمه در بیان نسب و برخی از احوال دعبل است

دعبل بکسر دال و سکون عین و کسر باء است، و ابو علی کنیت او بوده، و پسر علی بوده، و او پسر زرین بوده، و او پسر عثمان بوده، و او پسر عبد الرحمن، و او پسر عبد اللّه، و او پسر بدیل پسر ورقا، و او از قبیله خزاعه بوده است، و بدیل بن ورقا جد او از صحابه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بوده.

و دعبل از شعرا و بلغای مشهور عرب است، و صاحب دیوان و تصانیف مشهوره است، و از شیعیان خالص اهل بیت علیهم السلام،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 56

و مداح حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است.

و علامه علیه الرحمة در کتاب خلاصه گفته است که دعبل خزاعی در میان اصحاب ما مشهور است، و حال او در کمال ایمان و علو منزلت و عظمت شأن معلوم است «1».

و شیخ نجاشی نیز او را مدح بسیار کرده است، و تصانیف او را در فهرست خود ذکر کرده است، و سند خود را به او متصل کرده است «2» و بعضی از احوال او بعد از این معلوم می‌شود.

فصل اول در بیان سندهای اخبار متعدده است که متعلق به قصیده دعبل است

بدان که اعاظم محدثین شیعه، مانند أبو جعفر محمد بن بابویه و شیخ طوسی و شیخ کشی، و علی بن عیسی اربلی رضوان اللّه علیهم، و جمعی از علمای سنیان، مانند ابن طلحه مالکی و غیر او، بعضی از این قصیده و متعلقات آن را روایت کرده‌اند.
چنان که ابن بابویه رحمة اللّه علیه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس در مرو به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند، بعد از آن که ولایت عهد مأمون ملعون را آن حضرت به جبر قبول فرموده بود، دعبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این مذکور خواهد شد، و ابراهیم قصیده دیگر خواند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 57
حضرت بیست هزار درهم به ایشان جایزه شفقت کرد، از دراهمی که به اسم مبارک سامی آن حضرت در آن زمان سکه کرده بودند، که برابر دو هزار اشرفی بوده است در آن زمان، و هر یک ده هزار درهم گرفتند، و دعبل دراهم خود را به شهر قم آورد، و شیعیان قم از برای شرافت و برکت آن دراهم را که به نام نامی آن حضرت منور و مزین گردیده بود هر درهمی را به ده درهم خریدند که صد هزار درهم به دست او آمد، و ابراهیم آن زر را خرج می‌کرد و می‌بخشید و قسمت می‌کرد، و از برکت آن حضرت تمام نمی‌شد، تا آن که خرج کفن و دفن او نیز از آن مال خیر مآل شد «1».
و أیضا ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که دعبل گفت: من داخل مرو شدم و به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه رفتم و عرض کردم که قصیده‌ای در مدح شما انشاء نموده‌ام به قسم بر خود لازم گردانیده‌ام که بر کسی پیش از شما نخوانم. حضرت فرمود: بخوان، پس به خدمت حضرت عرض کرد به تفصیلی که در ضمن ترجمه اشعار مذکور خواهد شد.
پس چون از خواندن قصیده فارغ شد، حضرت برخواست و فرمود: از جای خود حرکت مکن و داخل حرم شدند، و بعد از ساعتی خادم آن حضرت آمد و صد اشرفی رضوی آورد که به اسم سامی آن حضرت مزین گردیده بود و به او داد، و گفت: مولای من می‌فرماید که این زر را خرج کن.
دعبل گفت: به خدا سوگند که من برای این مطلب نیامده بودم، و قصیده را برای طمع مال دنیا نگفته بودم، و صره زر را
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 58
پس فرستاد، و خلعتی از جامه‌های پوشیده آن حضرت استدعا نمود برای

برکت و شرافت.
پس همان کیسه زر را با جبه خزی برای او فرستاد، و خادم گفت: حضرت می‌فرماید که این صره را بگیر که بعد از این محتاج به این زر خواهی شد و به ما بر مگردان پس دعبل صره و جبه را گرفت و برگشت، و از مرو با قافله روانه شد، و چون به میان قوهان رسیدند، جمعی از دزدان به قافله برخوردند، و جمیع اموال اهل قافله را گرفتند، و مردم قافله را همگی دست بر پشت بستند، و دعبل از آن جمله بود، و دزدان اموال قافله را متصرف شدند و شروع به قسمت کردند.
پس یکی از آن دزدان شعری از این قصیده که مناسب این حال بود خواند، و مضمونش این است که می‌بینم مال اهل بیت رسول صلی اللّه علیه و آله را در میان دیگران قسمت می‌شود، و دستهای ایشان از آن مال خالی است.
چون دعبل این شعر را شنید پرسید از آن مرد که این که خواندی از کی است؟ گفت: از مردی از قبیله خزاعه است که او را دعبل بن علی می‌گویند. دعبل گفت: منم گوینده آن قصیده که این بیت از جمله آن است، چون آن مرد این سخن را شنید برجست و به نزد رئیس و سرگرده ایشان رفت، و او شیعه بود و بر سر تلی نماز می‌کرد، و این سخن را به او گفت.
چون سرگرده این سخن را شنید، خود آمد و نزد دعبل ایستاد، و گفت: توئی دعبل؟ گفت: بلی، او گفت: بخوان قصیده را، دعبل تمام قصیده را خواند، پس فرمود: دستهای دعبل و تمام اهل قافله را گشودند، و جمیع اموال ایشان را برای رعایت دعبل به

صاحبان رد کردند، و دعبل به سلامت روانه گردید و داخل قم شد.
چون شیعیان قم خبر دخول دعبل را شنیدند نزد او جمع شدند، و التماس کردند که قصیده خود را بر ایشان بخواند، دعبل گفت که همگی در مسجد جامع حاضر شوند، چون حاضر شدند، دعبل بر منبر بر آمد، و قصیده را بر ایشان خواند، و مردم قم او را به خلع فاخره و اموال و افره نوازش نمودند.
و چون اهل قم خبر جبه را شنیدند از او التماس کردند که جبه را به هزار دینار طلا به ایشان به فرو شد. او امتناع نمود، گفتند:
پس قدری از آن را به هزار دینار به فروش باز ابا کرد، و از قم بیرون رفت، چون به رستاق و دهات قم رسید، جمعی از جوانان و خردسالان عرب او را تعاقب نمودند و جبه را از وی گرفتند.
پس دعبل به قم عود فرمود، و التماس رد جبه از ایشان نمود، آن جوانان خود رأی التماس او را قبول نکردند، و سخن پیران و سرگردهای خود را در این باب نشنیدند، و گفتند: آرزوی جبه را از دل بدر کن که ممکن نیست

پس دهیم، و لیکن به قیمت آن هزار اشرفی به تو می‌دهیم، و او قبول نمی‌کرد، چون نا امید گردید از پس دادن جبه از ایشان التماس نمود که قدری از آن جبه متبرکه را به او بدهند، این را قبول کردند، و قدری از جبه را با هزار دینار طلا برای قیمت بقیه به او دادند.
و چون دعبل به وطن خود معاودت نمود، دید که دزدان جمیع آنچه در منزل او یافته‌اند غارت کرده‌اند، در این وقت آن صد دینار که حضرت به او عطا فرموده بود به شیعیان فروخت، و از برای برکت هر دیناری را به صد درهم کرده برابر قیمت سوقی بود از او خریدند، پس ده هزار درهم به دستش آمد، و در این وقت
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 60
سخن حضرت را به خاطر آورد که بر سبیل اعجاز به او فرمود که به زودی محتاج خواهی شد به این دینارها.
و دعبل کنیزی داشت که بسیار او را دوست می‌داشت، در او رمد عظیمی در هر دو چشم او بهم رسید، چون اطبا و کحالان چشمهای او را ملاحظه کردند گفتند: چشم راستش باطل شده، در آن تدبیری نمی‌توانیم کرد، و چشم چپ را شروع در معالجه می‌کنیم، و اهتمام می‌نمائیم و امید هست که به اصلاح آید.
دعبل از این واقعه بسیار غمگین شد و جزع بسیار کرد، تا آن که به خاطرش آمد که بقیه جبه مبارکه حضرت امام رضا علیه السلام با او هست، پناه به آن قطعه جبه برد و آن را برگرفت و بر دیده‌های آن جاریه می‌مالید، و قدری از آن جامه شریفه را در اول شب به عنوان عصابه بر دیده‌های جاریه بست، چون صبح شد به برکت جامه آن حضرت دیده‌های جاریه صحیح شده بود و بیناتر از حالت صحت گردیده بود «1».
و شیخ طوسی علیه الرحمه در مجالس از علی برادر دعبل روایت کرده است که گفت: با برادر خود دعبل در سال صد و نود و هشتم از هجرت متوجه شهر طوس شدیم، و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم و تا آخر سال دویست از هجرت در خدمت آن حضرت ماندیم.
و حضرت پیراهن خز زردی خلعت به برادرم داد با انگشتر عقیقی، و کیسه‌ای از دراهم که به اسم شریف آن حضرت مزین بود، و فرمود: ای دعبل برو به شهر قم که در آنجا فوائد بسیار خواهی یافت، و فرمود: این پیراهن را خوب محافظت نما که من
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 61
هزار شب در هر شب هزار رکعت نماز در این پیراهن کرده‌ام، و هزار ختم قرآن در این جامه کرده‌ام «1».
و صاحب کشف الغمه از بعضی از مخالفان روایت کرده است که دعبل

گفت: چون من این قصیده را گفتم به خراسان رفتم، و به خدمت حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم، و قصیده را بر آن حضرت عرض کردم تحسین نمودند، و فرمودند:
تا تو را امر نفرمایم بر دیگری مخوان.
چون خبر این قصیده به مأمون رسید مرا طلبید و امر کرد که این قصیده را بر او بخوانم، من انکار کردم، یکی از غلامان خود را به طلب حضرت امام علیه السلام فرستاد، چون تشریف آوردند به خدمت حضرت عرض کرد: من دعبل را امر کردم که قصیده خود را بخواند و انکار نمود.
حضرت فرمود: ای دعبل قصیده را بر خلیفه بخوان، من جمیع قصیده را خواندم، و مأمون تحسین بسیار نمود، و پنجاه هزار درهم به من کرم کرد، و حضرت امام رضا علیه السلام نیز نزدیک به آن مبلغ جایزه عطا فرمود.
پس من به آن حضرت عرض کردم که توقع دارم که از جامه‌های بدن مبارک خود جامه‌ای به من کرم فرمائی که در وقت مردن کفن من باشد، حضرت فرمود: چنین کنیم، و بعد از آن پیراهنی به من بخشیدند که خود پوشیده بودند، و دستمال لطیفی نیز شفقت فرمودند، و گفتند: این را نیکو محافظت نما که به برکت آن از بلاها محفوظ خواهی ماند.
بعد از آن فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر مأمون بود صله

نیکو به من داد، و ریشه خراسانی زردی برای من فرستاد، و در روز بارانی با او می‌رفتم، بارانی و کلاه بارانی که هر دو از خز بود به من بخشید که هشتاد اشرفی به قیمت آنها به من دادند و من ندادم.
پس اراده معاودت به سوی عراق کردم، در اثنای راه جمعی از دزدان کرد بر سر راه آمدند، و آنچه همراه داشتیم همه را تالان «1» کردند، پس ماندم در پیراهن کهنه و بدحالی تازه، و از میان آنچه از من بردند تأسف من بر پیراهن و دستمال شریف آن حضرت بود، و تفکر می‌نمودم در فرموده حضرت که تو به برکت اینها محفوظ خواهی ماند، چون شد که اینها را دزد برد.
ناگاه یکی از کردان حرامی بر من گذشت، و بر اسب زرد که ذوالریاستین به من بخشیده بود سوار بود، و آن بارانی را نیز در بر داشت، و چون به نزدیک من رسید ایستاد و انتظار رفیقان خود می‌کشید، و یک شعر از قصیده مرا خواند، من تعجب کردم که این کرد از دزدان چگونه توفیق تشیع یافته است.
و در این وقت طمع کردم که شاید پیراهن و دستمال حضرت را پس گیرم و گفتم: ای آقای من از کیست این قصیده؟ گفت: و ای بر تو، تو را با این چه کار است؟! گفتم: سببی دارد که خواهم گفت. آن کرد گفت: نسبت این قصیده به صاحبش از آن مشهورتر است که احتیاج به بیان داشته باشد.

گفتم: او کیست؟ گفت: دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمد، خدا او را جزای خیر دهد. گفتم:
بخدا سوگند که منم دعبل، و این قصیده از من است. گفت: وای بر تو چه می‌گوئی؟ گفتم: امر از آن مشهورتر است که مخفی باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 63
پس اهل قافله را طلبید، و از ایشان معلوم کرد همگی شهادت دادند که این دعبل است. چون بر او ظاهر شد که منم دعبل، گفت:
از برای کرامت تو آنچه از این قافله گرفته‌اند پس دادم حتی خلالی که برده باشند، پس ندا کرد در میان اصحابش که هر که چیزی از این قافله گرفته است پس دهد، و به برکت من جمیع اموال اهل قافله را رد کردند و تمام اموال مرا پس دادند، و به بدرقه همراه ما آمد تا ما را به مأمن رسانید، پس من و جمیع قافله محفوظ ماندیم به برکت پیراهن و دستمال آن حضرت «1».
و صاحب عدد قویه روایت کرده است که اهل قم خلعت حضرت را از دعبل به سی هزار درهم می‌خریدند و او قبول نکرد، و چون بیرون رفت شیعیان قم آن خلعت را از او دزدیدند، برگشت و به التماس بسیار یک آستین آن خلعت را گرفت که در میان کفن خود بگذارد، و سی هزار درهم را به او دادند، و دعبل آن قصیده را در جامه احرامی خود نوشت، و وصیت کرد که او را در آن جامه کفن کنند «2».
و ابن بابویه رحمه اللّه از علی پسر دعبل روایت کرده است، که چون هنگام وفات پدرم شد متغیر شد و زبانش بند آمد، و رویش سیاه شد، و چون این حالت را مشاهده کردم، شیطان مرا وسوسه کرد، و نزدیک شد که از مذهب او بر گردم، پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه‌های سفید پوشیده بود، و کلاه سفیدی بر سر داشت. گفتم: ای پدر خدا با تو چه کرد؟
گفت: ای فرزند آنچه دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 64
زبان من از آن بود که در دنیا شراب می‌خوردم، و پیوسته بر آن حالت شدیده بودم، تا آن که به خدمت حضرت رسالت پناه محمدی صلی اللّه علیه و آله رسیدم، و جامه‌های سفید در بر و کلاه نورانی سفید بر سر داشت، چون نظر مبارکش بر من افتاد، فرمود: تو دعبلی؟ گفتم: آری یا رسول اللّه. فرمود: بخوان از شعرها که در شأن اولاد من گفته‌ای؟ من این دو بیت را خواندم:
لا أضحک اللّه سن الدهر ان ضحکت یوما و آل أحمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم کأنهم قد جنوا ما لیس یغتفر
یعنی: خدا خندان نگرداند دندان روزگار را اگر به خندد و شادی کند، در

روزی که آل پیغمبر صلی اللّه علیه و آله ستم دیده و مقهور گردیده‌اند از دشمنان، و ایشان را رانده‌اند، و از میان خانه‌های خود بیرون کرده‌اند گویا ایشان گناهی کرده‌اند که آمرزیده نمی‌شود.
چون این دو بیت را خواندم، حضرت مرا تحسین فرمود و شفاعت کرد مرا، و جامه‌هائی که در برداشت به من خلعت داد، و اینها جامه‌های آن حضرت است که در بر من است. «1»
و أیضا روایت کرده است: که بر قبر دعبل این ابیات را که از جمله اشعار او است نقش کرده بودند:
أعد للّه یوم یلقاه دعبل أن لا اله الا هو
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 65
یقولها مخلصا عساه بهایرحمه فی القیامة اللّه
اللّه مولاه و الرسول و من بعدهما فالوصی مولاه
یعنی: مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت که او را ملاقات نماید، دعبل آن که خدائی نیست به جز او، می‌گوید این کلمه را از روی اخلاص، شاید به این کلمه رحم کند در قیامت او را خدا، حق تعالی مولا و آقا و صاحب اختیار او است و رسول خدا، و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن أبی طالب علیه السلام است مولای او است «1».
و بدان که قصیده مزبوره اختلاف بسیار دارد، و در روایات بعضی بیشتر و بعضی کمتر روایت کرده‌اند، و آنچه متضمن مجموع روایات است ایراد می‌نماید، اول قصیده این است:
تجاوبن بالارنان و الزفرات نوائح عجم اللفظ و النطقات
چون میان شعرا متعارف است که در اول قصائد شعری چند مناسب مطلب در عشق و شوق، یا در سوز و گداز، یا در شکایت از روزگار می‌گویند، و بعد از آن بر سر مطلب می‌آیند، این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است.
ورنین صدای حزین است، و زفره آه درد آمیز است، و نوائح جمع نائحه است، یعنی زنان نوحه کننده، و کلام اعجم کلامی را می‌گویند که از آن معنی مفهوم نشود.
یعنی: جواب یک دیگر گفتند، و صدا بلند کردند، با ناله‌های سوزناک و آههای دردناک، نوحه کننده چند که لفظ و سخن ایشان
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 66
فهمیده نمی‌شد، مراد خوانندگی مرغان است که عشاق و ارباب اندوه را به وجد می‌آورند.
یخبرن بالانفاس عن سر أنفس اساری هوی ماض و آخر آت
یعنی: خبر می‌دادند به نفسهای خود از راز نهانی جانی چند، که اسیر عشق و هوا گردیده‌اند، بعضی عشاق گذشته‌اند و بعضی آینده.

فأصعدن أو أسعفن حتی تقوضت صفوف الدجی بالفجر منهزمات
یعنی: آن مرغان نوحه کننده گاه به جانب بالا، و گاه به جانب پستی پرواز کردند، تا آن که شکسته و پراکنده شدند، لشگرهای تاریکی شب از هجوم عساکر روشنائی صبح گریزندگان‌اند.
علی العرصات الخالیات من المها سلام شج صب علی العرصات
مها جمع مهات است، و مهات گاو کوهی است، و گاهی به اعتبار خوش چشمی و وحشی بودن تشبیه می‌کنند معشوق را به آن، و شاید اینجا این معنی مراد باشد، و شج به معنی حزین است، و صب به معنی مشتاق است.
یعنی: سلام باد بر آن عرصه‌های خالی از معشوق من، که در زمان سابق در آنجا بوده‌اند، سلام اندوهناکی که مشتاق است و محزون است بر خالی بودن آن عرصه‌ها از معشوق من.
فعهدی بها خضر المعاهد مألفا من العطرات البیض و الخفرات
یعنی: دیده‌ام و به خاطر دارم وقتی را که آن عرصه‌های معشوق من مکانها و تبعهای آنها سبز و خرم و محل الفت بود، به سبب دل ربایان خوشبویان سفید رویان، با نهایت شرم و حیا که در آن زمینها بودند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 67
لیالی یعدین الوصال علی القلی و تعدی تدانینا علی العزبات
یعنی: آنچه به خاطر دارم در شبی چند بود که آن شبها با آن معشوقان یاری می‌کردند وصال محبوب را بر دشمنی و هجران، و یاری می‌کردند نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران.
و اذهن یلحظن العیون سوافرا و یسترن بالایدی علی الوجنات
یعنی: و در هنگامی که معشوقان از زیر چشم نظر می‌کردند به سوی دیده‌های نظاره، و تماشا کنندگان باروهای گشوده بی‌حجاب، و از روی حیا گونه‌های خود را می‌پوشانیدند به دستهای خود.
و اذ کل یوم لی بلحظی نشوة یبیت بها قلبی علی نشوات
یعنی: و در روزگاری که در هر روز آن به مشاهده جمال دلیران برای من نشأه بهم می‌رسید، که دلم شبهای بسیار بر آن نشأه بسر می‌آورد. و چون از تغزل فارغ شد بر سر مطلب آمد و گفت:
فکم حسرات هاجها بمحسر وقوفی یوم الجمع من عرفات
یعنی: پس چه حسرتها و اندوه‌ها که از برای من به هیجان آمد در وادی محسر، که منتهای منا است از جانب مشعر الحرام، به سبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در عرفات کردند، و امام زمان در میان ایشان نبود یا بود و مغلوب دشمنان بود.
ألم تر للایام ماجر جورها علی الناس من نقض و طول شتات
یعنی: آیا نمی‌بینی روزگار را که جنایتها کرد، جور و ظلم آن بر مردم از بر

هم زدن عهدها که در باب امامت ائمه علیهم السلام از ایشان گرفته شده بود، و به طول انجامید پراکندگی مردم و احوال ایشان.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 68
و من دول المستهزئین و من غدا بهم طالبا للنور فی الظلمات
یعنی: و از دولتهای خلفای جور که به شرع و دین و ائمه مسلمانان سخریه و استهزا می‌نمایند، یا به خواهش نفس خود عمل می‌نمایند، و از گمراهی آن جماعت که طلب می‌نمایند به سبب متابعت آن خلیفه‌های ناحق، نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت.
فکیف و أنی بطالب زلفة الی اللّه بعد الصوم و الصلوات
سوی حب أبناء النبی و رهطه و بغض بنی الزرقاء و العبلات
یعنی: پس چگونه و کجا بهم می‌رسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد به سوی حق تعالی بعد از روزه و نمازها، به غیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او، و دشمنی فرزندان زن ازرق کبود چشم، و فرزندان امیه که ایشان را عبلات می‌گفتند.
و اول اشاره است به اولاد مروان ملعون که سالها در میان بنی امیه پادشاهی کردند به جور و ستم، زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود.
چنان چه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین علیه السلام و مروان ملعون نزاعی شد، حضرت به او گفت: ای پسر زن ازرق میشوم زناکار، که در بازار عکاز که از بازارهای مشهور عرب بود می‌نشست و مردم را دعوت می‌کرد به سوی خود که با او زنا کنند.
و دوم اشاره است به جمیع سلسله میشومه بنی امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجره ملعونه نامیده است، و در مدت هزار ماه غصب خلافت ائمه حق کردند، و اول ایشان عثمان بود، و آخر ایشان مروان حمار، و بنی امیه از جمله ایشان بودند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 69
و هند و ما أدت سمیة و ابنها أولوا الکفر فی الاسلام و الفجرات
یعنی: بغض و عداوت هند جگر خوار که مادر معاویه بود، و آنچه حاصل و صادر شد از سمیه و پسر او که زیاد باشد، و ایشان صاحبان کفر و فجورها بودند در اسلام.
بدان که سمیه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود، و به این سبب پدر زیاد ولد الزنا معلوم نبود، و او را زیاد بن أبیه می‌گفتند، یعنی زیاد پسر پدرش، و چون زیاد و معاویه در ولد الزنا بودن و عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با یک دیگر شریک بودند، معاویه زیاد را به خود ملحق کرد و گفت: برادر او است، زیرا که ابو سفیان شبی با مادر او زنا کرد، و زن

شراب فروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد.
تا چنین نسبهای کثیف نباشد آن اعمال قبیحه از کسی صادر نمی‌گردد. و عبید اللّه پسر زیاد نیز ولد الزنا بود، و به این سبب جرأت بر قتل سید الشهدا علیه السلام و جگر گوشه رسول خدا و سایر نفوس مقدسه و سفک دماء محترمه و اعمال شنیعه دیگر نمود لعنة اللّه علیهم أجمعین.
هم نقضوا عهد الکتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات
یعنی: ایشان نقض کردند و شکستند عهد و واجبی را که در آیات محکمات واضحة الدلالات قرآن مجید بر ایشان لازم شده بود، که آن خلافت و امامت ائمه حق علیهم السلام است، و به بهتانها که بر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بستند، و احادیث دروغ که بر آن حضرت افترا کردند، و شبه‌های باطل واهی که برای مردم ظاهر ساختند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 70
و لم تک الامحنة کشفتهم بدعوی ضلال من هن و هنات
یعنی: نبود غصب کردن آن ملاعین خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را با آن وضوح و ظهور مگر آن که کفران منافقان را ظاهر گردانید، و ایشان را رسوا کرد، به دعوای گمراهی که کردند، به سبب غرضهای باطل و نفاقهای پنهان، و کینه‌های دیرینه.
تراث بلاقربی و ملک بلاهدی و حکم بلاشوری بغیر هداة
یعنی: آن گمراهی میراثی بود که از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بردند بدون قرابت و خویشی، و پادشاهی و خلافتی بود که متصرف شدند بی‌هدایت، و دانائی و حکمی بود که در میان مسلمانان جاری ساختند بدون مشورت با هادیان و راهنمایان دین.
رزایا أرتنا خضرة الافق حمرة وردت أجاجا طعم کل فرات
یعنی: اینها مصیبتی چند است که نمود به ما سبزی افق آسمان را سرخی، و گردانید در کام ما مزه هر آب شیرین را شور و تلخ.
اشاره است به آنچه مشهور است میان عرب و عجم که کسی که غم و الم بر او غالب شد دنیا در نظر او تیره و متغیر می‌نماید، و در کام او لذتها ناگوار می‌شود.
و ممکن است اشاره باشد به احادیثی که وارد شده است که زیادتی سرخی افق مشرق و مغرب بعد از شهادت حضرت امام حسین بهم رسید، و چون غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام کردند آب آسمان بر طرف شد، و ابرها آب شور از دریاها بر می‌دارند، و در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام که حق به صاحبش بر می‌گردد آب شیرین از آسمان می‌بارد، و برکتهای زمین مضاعف می‌گردد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 71
و ما سهلت تلک المذاهب فیهم علی الناس الا بیعة الفلتات

یعنی: و آسان نکرد این مذهبها و بدعتها را که در میان ایشان بهم رسیده است بر مردم، مگر بیعت باطلی که بی‌تأمل و تدبر با ابو بکر کردند و به آن چسبیدند، و گفتند: ما بیعت بر هم نمی‌توانیم زد، و آن بیعت شوم را اجماع نام کردند، و در نظر مردم مشتبه گردانیدند، با آن که در اول حال مهاجران و انصار بیعت نکردند، واحدی از بنی هاشم بیعت نکرد.
و چون منافقان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند به جبر و عنف مردم را به بیعت می‌بردند و ریسمانها در گردن ایشان کرده می‌کشیدند، و شمشیرها بر بالای سر ایشان بود که بیعت می‌کردند، و چنین خلافت و بیعتی را اجماع نامیده، حجت خلافت خود ساختند.
و سنیان در کتب خود از عمر روایت کرده‌اند که گفت: بیعت ابو بکر فلته بود، یعنی امری بود که بی‌تدبر و تفکر به ناگاه روی داد، خدا مسلمانان را از شر آن نگاه دارد، پس اگر بعد از این کسی خواهد که چنین کاری بکند مگذارید و او را بکشید، و این شعر اشاره به آن است.
و سببش آن بود که عمر برای خود می‌خواست خلافت را، و با او تمهید کرده بود که من اول تکلیف خلافت به تو می‌کنم تو قبول مکن و به من برگردان، تا مردم ما را بی‌غرض بدانند، و به ظاهر ابو بکر قبول کرد، و چون عمر به او تکلیف کرد ابو بکر دست دراز کرد و به ناچار عمر با او بیعت کرد، و تفصیل این سخنان ان شاء اللّه تعالی در کتاب حیات القلوب مذکور خواهد شد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 72
و ما قیل أصحاب السقیفة جهرة بدعوی تراث فی الضلال نتات
یعنی: نبود گفتار آنها که در سقیفه بنی ساعده گفتند به آواز بلند در وقتی که معارضه با انصار می‌کردند که دعوای میراث حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله کردند به سبب گمراهی، و گفتند:
ما خویشان آن حضرت‌ایم بلند مرتبه، یعنی آن سخن فایده به ایشان نمی‌بخشید.
و این اشاره است به آن که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر در نظم و نثر فرمودند: که حجتی که قریش بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم و احقیم به خلافت آن حضرت، همان حجت را من بر ایشان دارم که شما که از قبیله آن حضرتید دعوای احقیت می‌کنید، من که پسرعم و داماد اویم چون اولا واحق نباشم، قطع نظر از نص روز غدیر و غیر آن و افضل بودن.
و لو قلدوا الموصی الیه امورها لزمت بمأمون علی العثرات
یعنی: اگر امت بی‌شرم می‌گذاشتند امور خود را به آن کسی که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله او را وصی خود گردانید، و سفارش امت را به او کرد، هر آینه چسبانیده بودند و تفویض کرده بودند به کسی که ایمن

بودند از آن که او خطائی و لغزشی واقع شود، یعنی خلیفه بر حق علی بن أبی طالب علیه السلام است.
أخی خاتم الرسل المصفی من القذی و مفترس الابطال فی الغمرات
یعنی: آن مأمون برادر آخر پیغمبران بود، و پاکیزه بود از هر بدی که به خاطر خلد، و درنده شجاعان بود در جنگهای عظیم.
فان جحدوا کان الغدیر شهیده و بدر واحد شامخ الهضبات
یعنی: پس اگر انکار کنند خلافت و استحقاق امامت او را، نص

روز غدیر که در عالم مشهور است گواه او است، و جوانیهای او در جنگ بدر و احد که کوههای بلندوار شاهد استحقاق خلافت او است.
و آی من القرآن تتلی بفضله و ایثاره بالقوت فی اللزبات
یعنی: و گواهی می‌دهد بر خلافت او آیه چند از قرآن که مردم می‌خوانند، و دلالت می‌کند بر فضیلت او، و اختیار کردن مساکین را به قوت خود، در شدتها و تنگیها و قحطها. اشاره است به قصه نزول سوره کریمه هل أتی، و غیر آن از صدقات آن حضرت که عامه و خاصه روایت کرده‌اند.
و عز جلال أدرکته بسبقها مناقب کانت فیه مؤتنفات
یعنی: و بزرگواری خلافت، و عظمتی که در یافته است آن را به سبب سبقت گرفتن به سوی منقبتی چند که در آن حضرت بود، و دیگری پیش از او آنها را در نیافته بود.
مناقب لم تدرک بکید و لم تنل بشیء سوی حد القنا الذربات
یعنی: آنچه مذکور شد منقبتی چند است که نمی‌توان یافت آنها را به مکر یا به مال، و نمی‌توان به آنها رسید به چیزی مگر به دم نیزه‌های تند برنده.
یعنی: از جمله منقبتهای آن حضرت شجاعت بی‌نهایت بود که اساس دین مبین به زور بازوی آن حضرت معجز نمای آن حضرت شد، و اکثر عداوت منافقان با آن جناب از آن جهت بود.
نجی لجبریل الامین و أنتم عکوف علی العزی معا و منات
یعنی: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم راز جبرئیل امین

بود، زیرا که صدای وحی خدا که بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نازل می‌شد او می‌شنید، چنان چه خود فرموده، در وقتی که شما ملازمت می‌نمودید بر سجده کردن و پرستیدن عزا و منات هر دو، که بت بزرگ قریش بودند، و این خطاب با جمعی است که غصب خلافت آن حضرت کردند مانند أبو بکر و عمر.
بکیت لرسم الدار من عرفات و أذریت دمع العین بالعبرات
این مطلع دوم این قصیده است، یعنی: گریستم برای آثار خانه خراب آن پیغمبر، که ایشان را از آنجا دور کرده بودند، و منافقان جای ایشان را

غصب کرده بودند در عرفات، و پاشیدم آب چشم خود را به گریه کردنها.
و بان عری صبری و هاجت صبابتی رسوم دیار قد عفت و عرات
یعنی: و بریده شد حلقهای صبر من، و به هیجان آمد شوق من، به سبب نشانه‌های منزلها و خانه‌ها که اثر آنها محو شده بود و چول و ناهموار شده بودند.
مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات
یعنی: و آن خانه‌ها محل درس گفتن آیه چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می‌فرمودند، و اکنون به سبب جور مخالفان خالی شده‌اند آنها از تلاوت قرآن، چه جای تفسیر آن، و محل نزول وحی الهی بود، و اکنون عرصه‌های آن از عبادت و هدایت خالی و ویران و بیابان شده است.
لال رسول اللّه بالخیف من منی و بالبیت و التعریف و الجمرات
یعنی: آن خانه‌ها از آل رسول خدا بود صلوات اللّه علیهم در خیف یعنی مسجد منا، و در خانه کعبه و در عرفات و در جمرات منا.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 75
دیار لعبد اللّه بالخیف من منی و للسید الداعی الی الصلوات
دیار علی و الحسین و جعفر و حمزة و السجاد ذی الثفنات
یعنی: خانه‌ها بود از عبد اللّه پدر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در خیف منا، و از سید و بزرگی که مردم را خواند به سوی نمازها، یعنی حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله، و خانه‌های علی ابن ابی طالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء و حضرت امام زین العابدین علیهم السلام که بسیار سجده کننده بود، و از بسیاری سجود در پیشانی او پینه‌ها بهم رسیده بود، مانند پینه زانو و سینه شتر، و هر سال چندین مرتبه به مقراض می‌بریدند آن پینه‌ها را.
دیار لعبد اللّه و الفضل صنوه نجی رسول اللّه فی الخلوات
یعنی: و خانه‌ها از عبد اللّه پسر عموی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، و فضل برادر عبد اللّه که هم راز حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود در خلوتها. و ظاهرا دعبل در اینجا تقیه از مأمون کرده است که ار اولاد عباس بود.
و سبطی رسول اللّه و ابنی وصیه و وارث علم اللّه و الحسنات
یعنی: و خانه‌های دو فرزند زاده رسول خدا، و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و سایر نیکیها و کمالات.
منازل وحی اللّه ینزل بینها علی أحمد المذکور فی الصلوات
یعنی: آن خانه‌ها محل نزول وحی خدا بود که وحی نازل می‌شد در میان آنها بر احمد که مذکور می‌شود نام او در نمازها. و به روایت دیگر در پسینها و بامدادها.
منازل قوم یهتدی بهداهم فیؤمن منهم زلة العثرات

یعنی: و آنها منزلهای قومی بودند که هدایت می‌یافتند مردم
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 76
به هدایت ایشان، و ایمن بودند از آن که از ایشان لغزشی واقع شود به سبب عصمت ایشان.
منازل جبریل الامین یحلها من اللّه بالتسلیم و البرکات
یعنی: آن دیار محل نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا، و حلول می‌کرد در آن خانه‌ها از جانب حق تعالی، سلام کردن و برکتها.
منازل وحی اللّه معدن علمه سبیل رشاد واضح الظرفات
یعنی: آن خانه‌ها بودند محل نزول وحی خدا، و معدن علم او، و راه صلاحی که راههای آن واضح و ظاهر است.
منازل کانت للصلاة و للتقی و للصوم و التطهیر و الحسنات
یعنی: منزلی چند که بودند برای نماز و پرهیزکاری، و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه، و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد.
منازل لاتیم یحل بربعها و لا ابن صهاک هاتک الحرمات
یعنی: منزلی چند بود که نزول نکرد در ساحت آنها ابو بکر که از قبیله تیم بود، و نه عمر که فرزند صهاک حبشیه زانیه بود، و هتک کننده حرمتهای اهل بیت رسالت علیهم السلام.
مترجم گوید: ممکن است که مراد به دیار و منزلها خانه آبادهای رفیع و منازل امامت و خلافت باشد، نه خانه‌های ظاهری، چنان که در آیه کریمه «فی بیوت أذن اللّه» گفته‌اند، و در کتاب حیات القلوب بیان کرده‌ام.
دیار عفاها جور کل منابذ و لم تعف للایام و السنوات
یعنی: خانه چند است که اثر آنها را بر طرف کرده است ستم
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 77
هر دشمنی که در مقام محاربه باشد، و علانیه عداوت کند، و محو و خراب نشده است از گذشتن روزها و سالهای بسیار. و غرض آن است که بنای دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که به مرور ایام بر طرف شود، بلکه از جور ظالمان چند روزی پنهان شده است.
قفا نسأل الدار التی خف أهلها متی عهدها بالصوم و الصلوات
در میان عرب شایع است که خطاب عام را به صیغه تثنیه می‌کنند، وجهات آن را در بحار الانوار ذکر کرده‌ام.
یعنی: بایستید ای برادران تا سؤال کنیم از خانه‌ای که اهلش سبک و کم شده‌اند، چندگاه است که روزه و نمازها در آن بر طرف شده است.
غرض بیان آن است که سالهای بسیار است که از استیلای مخالفان و مغلوب گردیدن اهل بیت علیهم السلام آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شده است، و بدعتهای منافقان ظاهر گردیده است، و به عوض

عبادت و ورع و تقوا شرب خمر و لهو و لعب و قتل نفوس و نهب اموال شیعیان شایع شده است.
و أین الاولی شطت بهم غربة النوی أفانین فی الاقطار مفترقات
یعنی: و کجایند آنها که دور گردانید ایشان را غربت مکان و دوری از جاهای خود، پراکنده در اطراف عالم، مانند شاخه‌هائی که پراکنده شوند.
هم أهل میراث النبی اذا اعتزوا و هم خیر سادات و خیر حماة
یعنی ایشان‌اند اهل میراث پیغمبر هر گاه نسب خود را بیان کنند، و ایشان‌اند بهترین سروران و حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 78
اذا لم نناج اللّه فی صلواتنا بأسمائهم لم یقبل الصلوات
یعنی: هر گاه مناجات نکنیم با خدا در نمازهای خود به نامهای مبارک ایشان، خدا قبول نمی‌کند نمازهای ما را.
مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد لقد شرفوا بالفضل و البرکات
یعنی: بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده‌اند در پریشانیها و قحطیها در هر محلی، به تحقیق که شرف یافته‌اند فضیلت بر دیگران و به برکتها و رحمتها و نعمتها که از ایشان به مردم رسیده است.
و ما الناس الا غاصب و مکذب و مضطغن ذواحنة و تراث
یعنی: و نیستند مردم یعنی منکران اهل بیت علیهم السلام مگر غصب کننده حق ایشان، یا تکذیب کننده، که ایشان را به دروغ نسبت دهند، یا کینه وری که عداوت ایشان را در دل دارد، و طلب کننده است خونها را که رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما در راه دین ریخته‌اند.
اذا ذکروا قتلی ببدر و خیبر و یوم حنین أسبلوا العبرات
یعنی: هر گاه بیاد می‌آورند کشته شده‌های جنگ بدر و جنگ خیبر و جنگ حنین را که بر دست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند، جاری می‌گردانند آب دیده‌های خود را. اما جنگ بدر و حنین برای آن که پدران و اقارب ایشان در آن دو جنگ بر دست آن حضرت کشته شدند. و اما جنگ خیبر به سبب آن که دیگران گریختند و فتح بر دست آن حضرت جاری شد.
و اگر بجای خیبر احد بود مناسب‌تر بود، زیرا که در جنگ خیبر از قریش کسی کشته نشد، مگر آن که در ضمیر ذکروا
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 79
منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند.
فکیف یحبون النبی و رهطه و هم ترکوا أحشاءهم و غرات
یعنی: پس چگونه دوست دارند حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و خویشان و قبیله او را، و حال آن که از کشتن اقارب و عشائر آنها پر شده است احشای اندرونهای ایشان از کینه و عداوت.
لقد لاینوه فی المقال و أضمروا قلوبا علی الاحقاد منطویات

یعنی: به تحقیق که در ظاهر با او نرمی و همواری می‌کردند در گفتگوی، و پنهان می‌کردند عداوت را در دلهائی که پیچیده شده بر کینه دیرینه.
فان لم یکن الابقربی محمد فهاشم أولی من هن وهنات
یعنی: اگر نبود خلافت مگر به قرابت و خویشی محمد صلی اللّه علیه و آله، چنان چه در روز سقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند، پس بنی هاشم اولی و سزاوارتر خواهند بود به خلافت از جماعتی که خویشی دوری دارند، و در نسب ایشان گفتگوها نیز هست.
سقی اللّه قبرا فی المدینة غیثه فقد حل فیه الامن بالبرکات
یعنی: آب دهد خدا قبری را که در مدینه طیبه است به باران رحمت خود، پس به تحقیق که نازل شد در آن قبر کسی که سبب ایمنی کافه خلایق است در دنیا و آخرت با برکتهای بسیار.
نبی الهدی صلی علیه ملیکه و بلغ عنا روحه التحفات
یعنی: آن سبب ایمنی پیغمبر هدایت است، درود فرستد بر او پروردگار و مالک اختیار او، و برساند خدا از جانب ما به روح

مقدس او تحفه‌ها از درود و ثنا.
و صلی علیه اللّه ماذر شارق ولاحت نجوم اللیل مبتدرات
یعنی: و صلوات فرستد بر او حق تعالی مادام که طلوع کند خورشید از افق، و مادام که ظاهر شوند ستاره‌های شب مبادرت کنندگان طلوع آفتاب را.
أفاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات
اذا للطمت الخد فاطم عنده و أجریت دمع العین فی الوجنات
یعنی: ای فاطمه اگر خیال کنی حسین را که به تیغ بی‌دریغ اعدا بر خاک کربلا افتاده، و در کنار شط فرات تشنه لب جان داده، هر آینه طپانچه بر گونه گلگون خود خواهی زدن أی فاطمه، و نهرها از آب دیده محزون بر گونه‌های گلگون خود جاری خواهی کرد.
أفاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی نجوم سماوات بأرض فلات
یعنی: ای فاطمه برخیز أی دختر بهترین خلق خدا، و ندبه و نوحه کن بر فرزندان خود، که ستاره‌های فلک امامت و رفعت‌اند، و در زمین بیابان چون به مذلت افتاده‌اند.
قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری بفخ نالها صلواتی
یعنی: قبری چند در کوفه است، و قبرهای دیگر در طیبه است، یعنی مدینه طیبه، و قبرهای دیگر در فخ مکه مشرفه است برسد به آنها صلوات من.
مترجم گوید: قبرهای کوفه اشاره به ضرایح مقدسه حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین صلوات اللّه علیهما و قبور شهدای کربلا است، و بعضی از اولاد ائمه علیهم السلام که در کوفه و حوالی آن مدفون‌اند.

و قبرهای مدینه اشاره است به مرقد منور حضرت سید انبیاء صلی اللّه علیه و آله، و مضجع فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها، و ضرایح مطهره ائمه بقیع سلام اللّه علیهم، و سایر سادات عالی درجات که در آن بلده طیبه مدفون‌اند.
و فخ اسم موضعی است در نزدیک مکه معظمه که اطفال را از آنجا محرم می‌گردانند. و مجمل قصه فخ آن است که حسین پسر علی پسر حسن سوم پسر حسن دوم پسر امام حسن مجتبی علیه السلام که مادر او زینب دختر عبد اللّه پسر حسن دوم بود، در ایام خلافت موسی که ملقب به هادی، و چهارم خلفای بنی عباس بود خروج کرد در ماه ذی القعده سال صد و شصت و نه از هجرت در مدینه.
و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی مرد شقیی از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه طیبه کرد، و آن عمری ملعون کار را بر سادات مدینه بسیار تنگ کرد، و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می‌رسانید.
چون اوائل آمدن حاجیان شد به مدینه هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه کردند حسین و سایر سادات را که خروج کنید ما اعانت شما می‌کنیم، حسین اراده خروج کرد، و جمع کرد سادات را که از جمله آنها سه پسر عبد اللّه بن الحسن پسر امام حسن علیه السلام بودند، که یکی یحیی نام داشت، و دیگری سلیمان، و سوم ادریس، و عبد اللّه پسر حسن سوم که او را افطس می‌گفتند، و ابراهیم پسر اسماعیل که او را طباطبا می‌گفتند، و سادات طباطبا به او نسبت می‌رسانند، و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سوم،

و عبد اللّه پسر اسحاق پسر ابراهیم پسر حسن دوم بودند، و دوستان و آزاد کردها و آشنایان خود را جمع کردند.
پس بیست و شش نفر از فرزندان امیر المؤمنین جمع شدند و ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم و خروج کردند، و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند، و افطس بر منبر بالا رفت و مؤذن را جبر کرد که حی علی خیر العمل در اذان گفت.
عمری چون این صدا را شنید گریخت و از مدینه بیرون رفت.
و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد، و کسی از اولاد ابو طالب تخلف ننمود از ایشان، مگر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و حسن پسر جعفر پسر حسن سوم. پس حسین بر منبر آمد و گفت بعد از حمد و ثنا: منم فرزند رسول خدا، و بر آمده‌ام بر منبر رسول خدا، و در حرم رسول خدا شما را دعوت می‌کنم که عمل کنید به سنت رسول خدا صلی

اللّه علیه و آله. و مردم بعضی بیعت کردند.
در این حال حماد بربری که داروغه مدینه بود لشگری جمع کرد و بر در مسجد آمد، چون خواست از مرکب به زیر آید سید یحیی بن عبد اللّه شمشیری که در دست داشت چنان بر پیشانی او زد، که زره و خود و کلاهش را برید، و نصف سرش را پراند و آن ملعون از اسب سرنگون گردید، و یحیی حمله کرد بر لشگرش و همه گریختند.
و در آن سال مبارک ترک که از امرای خلیفه بود به فخ آمده بود، چون داخل مدینه شد و خبر خروج حسین را شنید، شب پنهان کس به نزد او فرستاد که من نمی‌خواهم مبتلا به جنگ تو شوم، و در خون سادات داخل شوم، شب جمعی را بر سر لشگر من بفرست

اگر چه ده نفر باشد برای من و من بگریزم، حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت «1».
و کلینی رحمه اللّه روایت کرده است که چون حسین خروج کرد، و مدینه طیبه را متصرف شد، فرستاد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را تکلیف کرد که با او بیعت کند، حضرت به نزد او رفت و فرمود: ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن، پسر عم تو محمد بن عبد اللّه بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر علیه السلام را جبر بر بیعت کرد، و بر او لازم شد که امری چند که نمی‌خواست بگوید گفت، یعنی خبر داد به آن که او کشته خواهد شد، و به چه نحو کشته خواهد شد، و کی او را خواهد کشت، اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه می‌دانم خواهم گفت.
حسین گفت: من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید، من شما را جبر نمی‌کنم اختیار با شما است.
چون به وداع حضرت امام موسی علیه السلام آمد، حضرت فرمود: ای پسر عم بدان که در این سفر البته کشته می‌شوی، نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندند که در ظاهر اظهار اسلام می‌کنند و در باطن مشرک و کافرند، پس فرمود: انا للّه و انا الیه راجعون، من مزد مصیبت شما را ای گروه خویشان من از خدا می‌طلبم. پس حسین بیرون رفت، و چنانچه حضرت فرمود او و اصحابش همه کشته شدند «2».
و صاحب مقاتل الطالبیین گفته است که حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شد، و شخصی را در

مدینه نائب کرد، چون به فخ رسیدند لشگرهای هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند، و در آن سال از بنی عباس ملاعین عباس بن محمد، و سلیمان بن أبی جعفر، و موسی بن عیسی به حج آمده بودند، و مبارک ترک و حسن حاجب، و حسین بن یقطین نیز به ایشان ملحق شدند، و ایشان با

لشگر گران در برابر لشگر سید حسین ایستادند، در روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح.
پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شماها را امان می‌دهیم، چون می‌دانست که بر امان ایشان اعتماد نمی‌توان کرد، و اگر دست بیابند ایشان را به اقبح وجوه به قتل خواهند رسانید، قبول نکرد و قتال عظیم در میان ایشان واقع شد، و پیوسته لشگر مخالف صدای امان بلند می‌کردند، و آن شیران بیشه شجاعت قبول امان نکرده مردانه جنگ می‌کردند، و با قلت عدد و عدم مدد جمع کثیری از آن اشقیا را به جهنم فرستادند.
تا آن که محمد بن سلیمان لعین از عقب لشگر ایشان در آمد، و اکثر لشگر حسین را به قتل رسانید، تا آن که حسین و سلیمان بن عبد اللّه بن الحسن، و عبد اللّه بن اسحاق بن ابراهیم بن الحسن، و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات و موالی شهید شدند، و اکثر سادات حسینی در آن روز به قتل آمدند.
و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده‌اند که بعد از واقعه کربلا واقعه‌ای بر سادات گرام عظیم‌تر از جنگ فخ واقع نشد.
و چون آن لشگر شقاوت اثر سرهای شهدا را به نزد موسی و عباس آوردند، جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن

مجلس شام حاضر بودند، آن دو ملعون از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدند که این سر حسین است؟
حضرت فرمود: بلی انا للّه و انا الیه راجعون، بخدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده، و امر کننده بود به نیکیها، و نهی کننده بود از بدیها، و در میان سادات حسنی مانند خود نداشت، آن ملاعین ساکت شدند و جواب نگفتند، و چون امیران سادات را به نزد هادی ملعون بردند، امر کرد که همه را به قتل آوردند، و در همان روز آن سگ به جهنم و اصل شد.
و از جمعی روایت کرده‌اند: که چون هنگام وفات سلیمان او را تلقین شهادتین می‌کردند، و او شعری می‌خواند که مضمونش این است که کاشکی مادرم مرا نمی‌زائید و به جنگ حسین و اصحابش نمی‌رفتم «1».
و در مقاتل روایت کرده است که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر آبهای غطفان تا صباح آن قبیله نوحه جن را می‌شنیدند که اشعار می‌خواندند و بر ایشان گریه می‌کردند «2».
و أیضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله در فخ از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود: جبرئیل نازل شد و گفت: یکی از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد، و ثواب کسی که با او شهید شود دو

برابر شهیدان دیگر است «3».
و أیضا روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 86
السلام نیز در فخ فرود آمد و نماز کرد و فرمود: در اینجا مردی از اهل بیت من کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد کرد به سوی بهشت «1».
مترجم گوید: از این احادیث مستفاد می‌شود که حسین دعوی امامت نکرده باشد، و از برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند، و اگر غالب شود حق را به امام زمان بدهد، چنان چه احادیث در باب او و در باب زید به این مضمون وارد شده است.
و اخری بأرض الجوزجان محلها و قبر بباخمری لدی الغربات
یعنی: و قبر چند دیگر که زمین جوزجان خراسان محل آنها است، و قبری که در باخمری است در غربت و دور از دیار ایشان.
و اول اشاره است به قتل یحیی پسر زید شهید که بعد از شهادت پدرش به خراسان رفت، و در آنجا خروج کرد در زمان ولید پلید از خلفای بنی امیه، و در جوزجان او را شهید کردند و بر دار کشیدند، و بردار بود تا ابو مسلم مروزی خروج کرد و او را به زیر آورد و دفن کرد.
و دوم اشاره است به قتل ابراهیم پسر عبد اللّه بن الحسن که بعد از کشته شدن برادرش محمد گریخت و به عراق رفت و در آنجا خروج کرد و مدتها حکومت کرد، و آخر در باخمرا که شانزده فرسخی کوفه است کشته شد و در آنجا مدفون شد، و تفصیل این قصه‌ها مناسب این ترجمه نیست، و در کتاب حیات القلوب ان شاء اللّه مذکور خواهد شد.
و قبر ببغداد لنفس زکیة تضمنها الرحمن فی الغرفات
یعنی: و قبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمان به رحمت خود فرو گرفته است در غرفه‌های بهشت.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 87
و ابن بابویه رحمه اللّه روایت کرده است که دعبل گفت: چون به این موضع قصیده رسیدم، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:
می‌خواهی در این موضع دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود؟
گفتم: بلی ای فرزند رسول خدا، پس حضرت این دو بیت بعد را فرمود:
و قبر بطوس یالها من مصیبة ألحت علی الاحشاء بالزفرات
الی الحشر حتی یبعث اللّه قائما یفرج عنا الغم و الکربات
یعنی: و قبری که در شهر طوس است چه عجب مصیبتی است که پیوسته آتش حسرت در درون می‌افروزد با ناله‌های جان سوز تا روز حشر، تا روزی که حق تعالی بر انگیزد و ظاهر گرداند قائمی را که فرج می‌دهد و زائل می‌گرداند از ما غم را در کربتها و شدتها.

علی بن موسی أرشد اللّه أمره و صلی علیه أفضل الصلوات
یعنی: صاحبان قبر علی پسر موسی است، خدا به اصلاح آورد امر او را، و درود فرستد بر او بهترین درودها.
مترجم گوید: ظاهرا همان دو بیت از حضرت امام رضا علیه السلام است، و بیت سوم را دعبل اضافه کرده است، بعد از آن که حضرت آن دو بیت را اضافه نمود.
و به روایت ابن بابویه دعبل گفت: یا بن رسول اللّه آن قبری که در طوس خواهد بود قبر کیست؟ حضرت فرمود: قبر من است، و منقضی نخواهد شد شبها و روزها تا آن که بگردد شهر طوس محل تردد شیعیان من و زائران من، به درستی که هر که در طوس و غربت من زیارت کند مرا با من باشد در درجه من در روز قیامت، و گناهانش آمرزیده شود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 88
فأما الممضات التی لست بالغا مبالغها منی بکنه صفات
قبور ببطن النهر من جنب کربلا معرسهم منها بشط فرات
توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی توفیت فیهم قبل وفاتی
یعنی: پس اما آن مصیبتها که دل مرا سوخته و به درد آورده است، و چندان که سعی کنم وصف آنها چنان چه باید نمی‌توانم گفت، اندوه بر صاحبان قبری چند است که واقع‌اند در نزدیک نهری که از پهلوی کربلا جاری است، و در آخر شب اگر در آنجا نزول نمایند وقت چاشت به نهر فرات می‌رسند، وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات، چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از وقت مردن می‌مردم.
مترجم گوید: فرات نهر بزرگی است که در پنج فرسخی کربلای معلا می‌گذرد، و از آن نهری جدا کرده بودند که به کربلا می‌آمده و به کوفه می‌رفته، و آبادانی کوفه از آن نهر بوده است، و آن نهر بود که بر روی حضرت امام حسین علیه السلام بستند، و اثر آن نهر نزدیک مرقد منور حضرت عباس رضی اللّه عنه ظاهر است، و عباس از آن نهر آب برداشته بود که برای لب تشنه‌گان اهل بیت علیهم السلام بیاورد، او را در میان گرفتند، و در حوالی آن نهر او را شهید کردند، لهذا دور از سایر شهدا در آنجا مدفون شده.
و ابن علقمی که وزیر مستعصم بود و از علمای شیعه بود، و او باعث بر طرف شدن مستعصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی عباس است، چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون به کربلا تشریف آوردند خطاب به این نهر کردند که تو را بر روی جدم امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 89
و می‌آئی، به این سبب ابن علقمی سد آن نهر را خراب کرد، و آن باعث

خرابی شهر کوفه شد، و به این سبب آن نهر مسما شد به نهر علقمی، زیرا که خراب کننده‌اش او بود.
و غرض شاعر بیان زیادتی شناعت اعمال قبیحه آن کافران است که با آن که سید شهدا و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچک و نزدیگی نهر بزرگ بودند آب را از ایشان منع کردند، تا آن که همه با لب تشنه شهید شدند.
الی اللّه أشکو لوعة عند ذکرهم سقتنی بکأس الثکل و الفظعات
یعنی: بخدا شکایت می‌کنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد می‌کنم ایشان را که به من می‌آشامند کاسه‌های ماتم زدگی و رسوائی را.
أخاف بأن أزدارهم فتشوقنی مصارعهم بالجزع و النخلات
یعنی: می‌ترسم از آن که زیارت کنم ایشان را، پس به هیجان آورد حزن مرا دیدن محل شهادت ایشان و قبرهای ایشان که واقع‌اند در میان وادی و نخلستان.
تقسمهم ریب المنون فما تری لهم عقرة مغشیة الحجرات
یعنی: پراکنده کرده است ایشان را حوادث روزگار، پس نمی‌بینی از برای ایشان خانه و ساحه که مردم وارد شوند در حجره‌های آن یا جوانب آن.
خلا أن منهم بالمدینة عصبة مدینین انضاءا من اللزبات
یعنی به غیر از آن که جمعی از ایشان در مدینه مشرفه هستند با مذلت و خواری و سخافت و لاغری از محن و شدائد روزگار ... «1»
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 90
تنکبت لاواء السنین جوارهم و لا تصطلیهم جمرة الجمرات
یعنی: صاحبان قبرها نمی‌گردد، زیرا که در رحمت و نعمت پروردگار خودند و از دنیا و اهل آن آسیبی به ایشان نمی‌تواند رسید، و حرارت اخگرهای جهنم به ایشان نمی‌رسد.
و قد کان منهم بالحجاز و أرضها مغاویر نحارون فی الازمات
یعنی: و به تحقیق که بودند از جمله آن سادات رفیعة الدرجات گروهی در حجاز مکه و زمینهای حوالی آن بسیار غارت کنندگان دشمنان را، و بسیار نحر کنندگان شتران را در قحط سالها.
حمی لم تزره المذنبات و أوجه تضیء لدی الاستار و الظلمات
یعنی ایشان را بارگاه و حرم سرای بود که زنان گناه کار به زیارت ایشان نمی‌توانستند رفت، چه جای آن که اهل آن گناه کار باشند، و روئی چند داشتند که روشنی می‌بخشید در زیر پرده‌ها و تاریکیها.
اذا وردوا خیلا بسمر من القنا مساعیر حرب أقحموا الغمرات
یعنی: هر گاه وارد می‌شدند بر لشگری سواران با نیزه‌های گندم گون افروزنده آتش حرب خود را بی‌باکانه داخل می‌کردند، و می‌افکندند در دریاهای جنگ.
فان فخروا یوما أتوا بمحمد و جبریل و الفرقان و السیورات

یعنی: اگر فخر کنند روزی می‌آورند محمد صلی اللّه علیه و آله را، یعنی نسب خود را به آن حضرت ذکر می‌کنند، و جبرئیل علیه السلام و قرآن مجید را ذکر می‌کنند، که بر جد ایشان نازل شده‌اند، و سوره‌های قرآن را یاد می‌کنند که در شأن ایشان فرموده است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 91
وعدوا علیا ذا المناقب و العلی و فاطمة الزهراء خیر بنات
یعنی: و می‌شمارند علی را که صاحب منقبتهای بی‌احصا است، و صاحب رفعت و علا است، و فاطمه منوره زهرا را که بهترین دختران عالمیان است.
و حمزة و العباس ذا العدل و التقی و جعفرها الطیار فی الحجبات
یعنی: و می‌شمارند حمزه را و عباس را که صاحب عدالت و پرهیزگاری بود، و جعفر ایشان را که پرواز کرده در حجابهای عزت و شرف ... «1»
ستسأل تیم عنهم وعدیها و بیعهم من أفجر الفجرات
یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند از ابو بکر که از قبیله تیم است، و از عمر که از قبیله عدی است که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشان را غصب کردید ... «2»
و هم عدلوها عن وصی محمد فبیعتهم جاءت عن الغدرات
ولیهم صنو النبی محمد أبو الحسن الفراج للغمرات
یعنی: ایشان گردانیدند خلافت را از وصی محمد صلی اللّه علیه و آله، پس بیعت ایشان آمد بر سبیل مکرها و حیله‌ها. ولی و امام ایشان برادر و همتای پیغمبر است یعنی محمد صلی اللّه علیه و آله، و او ابو الحسن است که فرج دهنده غمهای عظیم بود از حضرت رسول، یا شکافنده لشگرهای انبوه بود.
ملامک فی آل النبی فانهم أحبای ماداموا و أهل ثقاتی
تخیرتهم رشدا لنفسی انهم علی کل حال خیرة الخیرات
یعنی: دوردار ملامت خود را از من در محبت آن پیغمبر، زیرا
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 92
که ایشان دوستان من‌اند تا هستند، و اهل اعتماد من‌اند، اختیار کرده‌ام ایشان را برای صلاح نفس خود، زیرا که ایشان بر هر حال برگزیده برگزیدگانند.
نبذت الیهم بالمودة صادقا و سلمت نفسی طائعا لولاتی
فیارب زدنی فی هوای بصیرة وزد حبهم یا رب فی حسناتی
یعنی: محبت خود را به سوی ایشان افکنده‌ام از روی صدق و راستی، و تسلیم کرده‌ام جان خود را به طوع و رغبت از برای والیان و امامان خود، پس ای پروردگار من زیاد کن بینائی مرا در محبت ایشان، و ثواب محبت ایشان را زیاد کن در حسنات من.

سأبکیهم ما حج للّه راکب و ما ناح قمری علی الشجرات
و انی لمولاهم و قال عدوهم و انی لمحزون بطول حیاتی
یعنی: پس بر ایشان خواهم گریست مادام که حج کند از برای خدا سواره‌ای، و مادام که ناله و نوحه کند قمری بر درختان، و به درستی که من دوست و معتقد ایشانم، و دشمنم با دشمنان ایشان، و به درستی که من اندوهناکم از درازی عمر و زندگانی خود، زیرا که ایشان را در این احوال نمی‌توانم دید، یا می‌خواهم جان خود را فدای ایشان کنم.
بنفسی أنتم من کهول و فتیة لفک عتاة أو لحمل دیات
و للخیل لما قید الموت خطوها فأطلقتم منهن بالذربات
یعنی: جان خود را فدای شما می‌کنم ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت ... «1»
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 93
احب قصی الرحم من أجل حبکم و أهجر فیکم زوجتی و بناتی
یعنی دوست می‌دارم آنها را که خویش من نیستند، یا خویشی دور دارند هر گاه دوست شما باشند، و دوری می‌کنم از زن خود و دختران خود اگر شیعه و موالی شما نباشند.
و أکتم حبیکم مخافة کاشح عنید لاهل الحق غیر موات
یعنی: و پنهان می‌کنم محبت شما را از ترس دشمنی که پنهان می‌کند دشمنی خود را و معاند اهل حق است و موافق در مذهب نیست.
فیاعین بکیهم وجودی بعبرة فقد آن للتسکاب و الهملات
یعنی: ای دیده گریه کن بر ایشان، وجود و بخشش کن به آب دیده، پس به تحقیق که وقت آن شده است که فرو ریزد آب دیده را و نهرها از اشگ جاری گردانی.
لقد خفت فی الدنیا و أیام سعیها و انی لارجو الامن بعد وفاتی
یعنی: سوگند می‌خورم به تحقیق که ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا، و به درستی که امید دارم که ایمن باشم به برکت شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من.
دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: خدا ایمن گرداند تو را در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت.
ألم تر أنی مذ ثلاثون حجة أروح و أغدوا دائم الحسرات
یعنی: آیا نمی‌بینی که مدت سی سال است که پسین و بامداد بر من می‌گذرد، و پیوسته در حسرتم از مظلوم بودن اهل بیت رسالت.
أری فیئهم فی غیرهم متقسما و أیدیهم من فیئهم صفرات
یعنی: می‌بینم حقوق ایشان را از خمس و غنائم و انفال و غیر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 94
آنها که مال امام و اقارب او است در میان غیر ایشان قسمت می‌شود، و

دستهای ایشان از حق ایشان خالی و تهی است.
دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: راست گفتی ای خزاعی، و گریستن آن حضرت از برای گمراهی و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا، جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت.
و کیف اداوی من جوی بی و الجوی امیة أهل الکفر و اللعنات
و آل زیاد فی القصور مصونة و آل رسول اللّه منهتکات
یعنی: چگونه دوا کنم از سوزش دلی که دارم، و سوختن دل من از آن است که بنی امیه که اهل کفر و لعنتها بودند، و آل زیاد ولد الزنا در قصرها مصون و محفوظ باشند، و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند، و بر شتران سوار کرده شهر به شهر گردند، این سوزش و اندوه را به چه چیز دوا می‌توان کرد.
سأبکیهم ماذر فی الافق شارق و نادی مناد الخیر بالصلوات
و ما طلعت شمس و حان غروسها و باللیل أبکیهم و بالغدوات
یعنی: بعد از این خواهم گریست همیشه، مادام که طالع شود در افق آفتابی، و مادام که ندا کند منادی رسول، یا منادی به سوی خیر به نمازها، یعنی مادام که بانگ نماز گویند، و مادام که طلوع کند آفتاب، یا نزدیک غروب آن شود، و در شب خواهم گریست و در بامدادها.
دیار رسول اللّه أصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات
و آل رسول اللّه تدمی نحورهم و آل زیاد ربة الحجلات
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 95
و آل رسول اللّه یسبی حریمهم و آل زیاد آمنوا السربات
یعنی: خانه‌های حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله خالی و ویران گردیده بود، و آل زیاد در حجره‌های خود به ناز و نعمت ساکن بودند، و آل رسول خون از گلوهای ایشان می‌ریخت از قید و بند و زنجیر، و آل زیاد صاحبان حجله‌های ناز بودند و آل حضرت رسالت حرمت ایشان را اسیر می‌کردند، و آل زیاد در راه‌ها ایمن بودند.
اذا و تروا مدوا الی واتریهم أکفا عن الاوتار منقبضات
یعنی: هر گاه جنایتی یا قتلی بر ایشان وارد می‌شد، نمی‌توانستند دعوای خون و دیه بر ایشان بکنند، محتاج می‌شدند که دراز کنند به سوی ایشان از برای سؤال دستی چند را که از طلب جنایت کوتاه و منقبض بود.
دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت دستهای مبارک خود را گردانید و گفت: بلی و اللّه کوتاه است دستهای ما از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شده و می‌شود.
فلو لا الذی أرجوه فی الیوم أوغد تقطع نفسی أثرهم حسرات
یعنی: پس اگر نبود آنچه من امید دارم آن را که امروز واقع شود یا فردا،

پاره پاره می‌شد جان من از پی ایشان از جهت حسرتها.
خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم اللّه و البرکات
یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات
یعنی: آنچه امید دارم بیرون آمدن امامی است که البته باید بیرون آید و قیام نماید به امامت، به نام خدا و یاری او و با برکتهای بسیار، و تمیز دهد در میان ما، و ظاهر گرداند هر حق و باطلی را، و جزا می‌دهد مردم را بر نعمتها و بر عقوبتها.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 96
به روایت ابن بابویه رحمه اللّه دعبل گفت: چون من این دو بیت را خواندم، حضرت امام رضا علیه السلام بسیار گریست، پس سر به سوی من بلند کرد و گفت: ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است، آیا می‌دانی کیست آن امام؟ و کی قیام خواهد نمود؟ گفتم: نه ای مولای من مگر آن که شنیده‌ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد کرد و پر از عدالت خواهد نمود.
پس حضرت فرمود: ای دعبل امام بعد از من محمد پسر من است، و بعد از محمد پسر او علی امام است، و بعد از علی پسر او حسن امام است، و بعد از او حجت قائم امام است، که در غیبت او انتظار او خواهند کشید، و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و پر کند زمین را از عدالت، چنانچه پر از جور شده باشد.
و اما آن که چه وقت بیرون می‌آید خبر دادن از وقت است، و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام که از حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیدند که کی بیرون خواهد آمد قائم از فرزندان تو؟ فرمود:
مثل بیرون آمدن او مثل قیامت است، که حق تعالی فرموده است که به غیر از خدا کسی نمی‌داند خصوص وقت آن را، و بی‌خبر و به ناگاه خواهد آمد.
فیانفس طیبی ثم یا نفس فابشری فغیر بعید کل ما هو آت
و لا تجزعی من مدة الجور اننی أری قوتی قد آذنت بثبات
یعنی: پس ای جان من خوش باش، پس ای نفس شاد باش، پس دور نیست هر چه البته آمدنی است، و جزع مکن از طول مدت جور
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 97
مخالفان، به درستی که من می‌بینم قوت خود را که اعلام می‌کند و خبر می‌دهد که ثابت و باقی است.
و به روایت دیگر: گویا می‌بینم که دولت مخالفان خبر می‌دهد به پراکندگی.
فان قرب الرحمن من تلک مدتی و أخر من عمری و وقت وفاتی

شفیت و لم أترک لنفسی غصة و رویت منهم منصلی و قناتی
یعنی: پس اگر نزدیک گرداند رحمان به آن دولت مدت عمر مرا، و تأخیر نماید از عمر من و وقت وفات، تشفی خاطر خود می‌کنم از ایشان، و از برای نفس خود غصه و اندوهی نمی‌گذارم، و سیراب می‌گردانم از خون ایشان شمشیر و نیزه خود را.
فانی من الرحمن أرجو بحبهم حیاة لدی الفردوس غیر بتات
عسی اللّٰه أن یرتاح للخلق انه الی کل قوم دائم اللحظات
یعنی: به درستی که من از خداوند مهربان امید دارم به سبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمی‌شود هرگز، شاید حق تعالی رحم کند بر خلائق، و بر انگیزد برای ایشان چاره‌ای که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان، به درستی که حق تعالی نسبت بهر قوم پیوسته نظرهای لطف و رحمت دارد.
فان قلت عرفا أنکروه بمنکر و غطوا علی التحقیق بالشبهات
یعنی: پس اگر بگویم سخن نیکی را انکار کنند آن را به سخن بدی که در برابر آن گویند، و به پوشانند تحقیق خود را به شبه‌ها.
تقاصر نفسی دائما عن جدالهم کفانی ما ألقی من العبرات
یعنی: کوتاهی می‌کند نفس من پیوسته از جدال کردن با ایشان، به جهت نادر برابر گفتن ایشان، بس است مرا آنچه می‌ریزم ازاشگهای اندوه و حسرت.
أحاول نقل الصم عن مستقرها و اسماع أحجار من الصلدات
یعنی: اراده‌ای که من کرده‌ام که ایشان را به حجت و برهان و موعظه هدایت کند، مانند آن است که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد و به سنگهای صلب سخن بشنواند.
فحسبی منهم أن أبوء بغصة تردد فی صدری و فی لهواتی
یعنی پس بس است مرا از ایشان آن که بر گردم با اندوهی که در گلویم گره شده باشد، و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت، پس متردد باشد میان سینه و حلق من.
فمن عارف لم ینتفع و معاند تمیل به الاهواء للشهوات
یعنی: بعضی از مخالفان عارفی است به حق، که به علم خود منتفع نمی‌شود، و بعضی معاندی است که میل می‌دهد هواهای نفسانی او را به سوی شهوتها و خواهشها.
کأنک بالاضلاع قد ضاق ذرعها لما حملت من شدة الزفرات
یعنی: نزدیک است و گویا می‌بینم که دنده‌های پهلوهای من عاجز شده است از برای آنچه بار کرده‌ام بر آنها، و پنهان کرده‌ام در آنها از آه سوزناک و ناله درد آمیز. چنان که شاعر گفته است:
ناله را هر چند می‌خواهم که پنهان برکشم سینه می‌گوید که من تنگ آمدم

فریاد کن
و در بعضی از روایات این دو بیت مذکور است:
فیاوارثی علم النبی و آله علیکم سلام اللّه دائم النفخات
لقد آمنت نفسی بکم فی حیاتها و انی لارجو الامن عند مماتی
یعنی: پس ای وارثان علم پیغمبر و آل او بر شما باد سلامی که
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 99
شمیمش پیوسته در وزیدن باشد، به تحقیق که ایمن بود جان من به برکت شما در حال حیات من، یا ایمان آورد به شما در حیات من، و به درستی که امید دارم که در امان باشم به شفاعت شما از عذاب خدا نزد مردن من «1».
تمام شد ترجمه قصیده غرائی دعبل رضی اللّه عنه بر سبیل اختصار، و التوکل علی اللّه العزیز الغفار، و ارجو شفاعة أئمتی فی دار القرار، صلوات اللّه علیهم ما تعاقب اللیل و النهار.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 101
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(3) رساله تحقیق در حدیث عدم احتساب عمر زائران امام حسین علیه السلام

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 103
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه العلی الاعلی، و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و أهل بیته خیرة الوری.
و بعد: بدان که در کتب معتبره حدیث به سندهای معتبر بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّه و سلامه علیهما روایت کرده‌اند که این دو امام عالی مقام فرمودند: به درستی که حق تعالی در عوض شهادت سید الشهداء حسین بن علی شهید کربلا علیه الصلاة و التحیة و الثناء به او چند چیز عطا فرمود: اینکه امامت پیوسته در فرزندان او باشد، و تربت مبارکه او شفای دردهای دردمندان باشد، و در نزد قبر شریف او دعای حاجت‌مندان مستجاب باشد، و ایام زائران او در هنگام رفتن و برگردیدن از اعمار ایشان حساب نشود «1».
و بر ظاهر این حدیث شریف اشکالی متوجه می‌شود، و آن اشکال این است که زائران آن حضرت گاهی در هنگام رفتن به زیارت و گاهی در حین مراجعت و برگردیدن از زیارت، و گاهی در ایام اشتغال به زیارت یعنی در کربلای معلا وفات می‌یابند.
و هر گاه حال بر این منوال باشد که ایام رفتن و برگشتن از
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 104
عمر زائر غیر محسوب و از جمله ایام عمر او نبوده باشد باید که در این سه صورت که ذکر نمودیم عمر زائد در ابتدای سفر و در هنگام انشای زیارت به اتمام رسیده باشد، و در آن وقت لاجرم وفات نماید.
و جواب از این اشکال به چند وجه می‌توان گفت:
اول: آن که گوئیم: ممکن است که وقوع این ثمره چهارم که در این حدیث مذکور است در حق بعضی از زائران باشد، و همه ایشان این حالت نداشته باشند. و توضیح این جواب موقوف است بر بیان دو مقدمه:

مقدمه اول آن که حق تعالی در قرآن فرموده است «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَةٌ» «1»

یعنی: از برای آن گروه که اعمال نیک می‌کنند جزای حسنا هست و زیاده.
و در حدیث وارد شده است که مراد از جزای حسنا بهشت است، و از زیاده آن چیزی که حق تعالی در دنیا به ایشان عطا می‌فرماید از خیرات و برکات دنیا «2».
و از اینجا است که علما حکم کلی کرده‌اند که هر عبادتی دو ثمره دارد.
اول: ثمره اخروی که غایت عمده آن عبادت است، و آن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 105
درجه ایست از درجات بهشت که در بهشت به او می‌دهند، و آن را ثواب می‌نامند.
دوم: ثمره دنیوی که آن اکرامی است که حق تعالی در دنیا به او می‌کند، به سبب آن که عبادت و بندگی حق تعالی کرده است، و مانند نماز شب که در آخرت ثوابی دارد و در دنیا موجب غنا و توانگری می‌گردد، و مثل صله رحم که آن نیز در آخرت ثوابی دارد و در دنیا سبب طول عمر می‌شود

مقدمه دوم آن که ثمره اخروی که آن را ثواب می‌گویند مختلف می‌شود در عمل واحد به اعتبار اختلاف شرائط آن عمل،

زیرا که حق تعالی از برای اعمال صالحه و عبادات مفروضه و مسنونه شروطی چند قرار داده است، و این شروط بر دو قسم است:
قسم اول: شروط صحت آن عمل، که بدون آن شرط آن عمل صحیح نیست، مانند وضو از برای نماز.
قسم دوم: شروط کمال آن عمل که حصول آنها موجب کمال آن عمل می‌شود.
و شروطی که از قسم اول است هر گاه مفقود باشد و به عمل نیاید، آن عمل صحیح نخواهد بود، و مطلقا ثوابی نخواهد داشت، مانند نماز بی‌وضو.
و شروطی که از قسم دوم است هر چند بیشتر و زیاده به عمل آید آن عمل ثوابش بیشتر و کامل‌تر خواهد بود، و به این جهت است که از برای یک عمل مخصوص در اخبار و احادیث ثوابهای مختلف وارد شده است، مانند روزه روز مبعث مثلا که روز بیست
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 106
و هفتم ماه رجب است، زیرا که در حدیثی وارد شده است که ثواب روزه شصت ماه دارد.
و در حدیث دیگر آن که ثواب روزه هفتاد سال دارد.
و سید بن طاووس علیه الرحمه گفته است که این اختلاف به سبب اختلاف احوال روزه‌داران است، و ثواب اول اقل ثواب این عمل است، و ثواب دوم اکثر ثواب این عمل است، و ثواب روزه‌داران در ما بین اقل و اکثر مختلف می‌شود به حسب اختلاف احوال ایشان در مراعات شرائط کمال این عمل.

چون این دو مقدمه معلوم شد اکنون گوئیم: زیارت آن حضرت موافق روایات معتبره از اعظم عبادات است دو ثمره دارد:

اول: ثمره اخروی که ثواب این عبادت عظیمه است، و این ثواب در روایات و اخبار مختلف وارد شده است به اختلاف بسیار، زیرا که در روایتی وارد شده است که زیارت آن حضرت معادل و برابر است با ثواب یک حج و عمره. و به روایت دیگر دو حج و عمره.
و همچنین در روایات و اخبار این ثواب را زیاده کرده‌اند، و عدد حج و عمره را بیشتر فرموده‌اند تا بحدی که در روایتی فرموده‌اند: هر که به زیارت آن حضرت رود از روی شوق و اشتیاق تمام به زیارت آن حضرت، بنویسد حق تعالی از برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول و هزار شهید از شهیدان بدر، و ثواب هزار روزه‌دار، و ثواب هزار صدقه مقبول، و ثواب آزاد کردن هزار بنده «1».
و علما و محدثین گفته‌اند که این اختلاف عظیم به اعتبار اختلاف مراتب اخلاص و نیات زائران، و اختلاف درجات معرفت و شناسائی ایشان به حق آن حضرت، و اختلاف مراتب تقوا و پرهیزگاری، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 107
دوری مسافت و نزدیکی، و شدت خوف از مخالفان و اعادی و خفت خوف از ایشان، و امثال این امور است.
مجملا این ثمره اخروی نسبت به زائران مختلف می‌شود به اختلاف احوال ایشان، و هر گاه اختلاف احوال زائران سبب اختلاف اخروی شود چرا نتواند بود که سبب اختلاف ثمره دنیوی نیز شود.
و جمعی که در این عبادت یعنی زیارت آن حضرت شروط صحت را ترک کرده باشند این ثمره در حق ایشان اصلا واقع نشود.
و جماعتی که شروط کمال را ترک نموده باشند به حسب اختلاف احوال ایشان در اتیان به کم و زیاد آن شرائط این ثمره نیز درباره ایشان مختلف باشد.
و مؤید این تحقیق است آن که در بعضی اخبار و احادیث منقوله در باب این ثمره به این عبارت وارد شده است که ایام زیارت را به حساب عمر او نمی‌شمارند، زیرا که در این حدیث خصوص ایام زیارت به تنهائی مذکور است.
و در حدیث سابق ایام رفتن و ایام برگشتن و ایام زیارت، اگر چه در آن حدیث صریحا مذکور نیست، لیکن ظاهر این است که آن نیز مراد است، چه هرگاه به برکت زیارت ایام رفتن و برگشتن را از عمر او حساب نکنند به طریق اولی ایام زیارت را که مقصد اصلی است نیز حساب نخواهند نمود.

پس معلوم شد که مفاد حدیث اول ایام رفتن و ایام برگشتن و ایام زیارت همه است، و مفاد حدیث دوم همین ایام زیارت است، و این اختلاف مؤید آن است که این ثمره نیز مختلف باشد نظر به اختلاف احوال زائران. این است تنقیح این جواب، و اللّه أعلم بالصواب.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 108
و بدان که نظیر این تخلف در موارد بسیار و مواقع بی‌شمار واقع می‌شود، مانند آن که در حدیث است: هر که بعد از نماز صبح هر روز ده نوبت دعای سبحان اللّه العظیم را تا آخر بخواند، حق تعالی او را از کوری ایمن گرداند.
و در حدیث دیگر آن که هر که دعای اللهم ان رسولک الصادق المصدق را تا آخر بعد از نماز بخواند آن قدر عمر کند که از طول عمر ملول شود.
و در حدیث دیگر آن که بیماری که این دعا را بخواند البته شفا یابد.
و در حدیث دیگر آن که هر که این دعا را بخواند عقرب و هیچ گزنده او را نگزد.
و در حدیث دیگر آن که هر در وقت خواب این دعا بخواند محتلم نشود. و امثال اینها در اخبار و احادیث صحیحه بسیار است، و مکرر مشاهده می‌شود که این ثمرات تخلف می‌نماید.
و جمعی از اهل علم که معرفت چندانی ندارند و حسب الواقع تحقیق و تنقیح آداب و وظائف اعمال و ترتب غایات و ثمرات بر مراعات شروط افعال ننموده، تخلف را در این موارد قرینه قدح در آن اخبار و احادیث دانسته‌اند، و آن احادیث را مناط اعتبار نمی‌دانند.
و حق این است که این قدح بی‌وجه و بی‌صورت است، و می‌تواند بود که تخلف در همه این موارد به اعتبار ترک مراعات شروط باشد، چنانچه بیان نمودیم و اللّه تعالی یعلم.
جواب دوم: آن که گوئیم: وقوع این ثمره عام است، و چنانچه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 109
در ظاهر حدیث تخصیص به احدی داده نشده است زیارت هر زائری البته سبب وقوع این ثمره است، لیکن تخلف در حق بعضی به اعتبار این است که فعلی و عملی از او صادر شده است، که معارض زیارت و سبب حصول ضد ثمره آن است.
و بعد از تعادل ترجیح در جانب معارض یعنی سبب ضد است، به این جهت مقتضای آن به عمل نیامده است، و آن ثمره واقع نشده است.
و از این تحقیق مفهوم و مستفاد می‌گردد سر آنچه از احادیث بدا معلوم می‌شود که بسیار است که کسی عمر او دراز است، و به سبب عملی مانند قطع رحم یا قتل نفس به غیر حق و امثال آنها کوتاه می‌شود. و بسیار است که عمر شخصی کوتاه است، و به سبب صله رحم یا تصدقی و اشباه اینها درازِ می‌گردد.

و بر متأمل خبیر مخفی و مستور نیست که این جواب نزدیک است به جواب اول، و فرق میان جوابین که تخلف در اول به اعتبار مفقود بودن شرط، و در ثانی به سبب موجود بودن مانع است.
و ایضا پوشیده نیست که چنانچه جواب اول در نظائر جاری است، همچنین این جواب نیز در آنها جاری است، چه می‌تواند بود که نابینائی یا کوتاهی عمر در صورت مداومت بر آن اعمال و مواظبت بر ادعیه به جهت این باشد که اسباب کوری یا کوتاهی عمر از او به ظهور رسیده باشد، و بر این قیاس ثمرات دیگر که در آن نظائر مذکور گردید.
جواب سوم: آن که گوئیم: شاید که زائر در این صور ثلاث عمر او بسر آمده باشد، و قبل از انشاء این سفر خیر اثر اجل تعلیقی او که به لوح محو و اثبات است رسیده باشد، و لیکن به برکت آن که

اراده زیارت آن حضرت کرده است و عازم بر چنین عبادت عظیمه شده است حق تعالی در اجل او تأخیر نماید، زیرا که از احادیث معتبره دو امر ظاهر می‌شود:
اول: آن که زیارت آن حضرت سبب طول عمر، و ترک زیارت آن حضرت موجب نقص عمر می‌گردد.
چنانچه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: هر که یک سال بر او بگذرد و به زیارت قبر آن حضرت نرود حق تعالی یک سال از عمر او کم کند، پس آن حضرت فرمود: اگر گوئیم بعضی از شما سی سال پیش از اجل خود می‌میرد، هر آینه راست گفته‌ام به سبب آن که ترک زیارت آن حضرت کرده است، پس ترک مکنید زیارت آن حضرت را تا عمرهای شما زیاد شود و روزی شما فراخ گردد، و اگر ترک زیارت آن حضرت کنید کم می‌کند خدا از عمر و روزی شما «1».
دوم: آن که قصد فعل خیر و عازم شدن بر اتیان به طاعت و عبادت به منزله آن فعل خیر است و ثواب آن را دارد، چنانچه هر گاه احدی عازم نماید که هرگاه صاحب هزار تومان شود رباطی و سرائی از برای زائران بسازد.
چه از این صورت هرگاه عزم او صادق باشد البته حق تعالی ثواب آن صدقه جاریه را به او عطا می‌فرماید، کو صاحب آن مال نشود و آن امر خیر از او واقع نشود.
و بعد از وضوح این دو امر که بیان نمودیم معلوم می‌گردد که قصد زیارت آن حضرت و عزم بر این عبادت لازم دارد ثواب آن را، و هرگاه ثواب عبادت را حق تعالی به مجرد قصد آن عبادت عطا

کند بعید نیست که ثمره دنیوی آن را مانند طول عمر در ما نحن فیه نیز

عطا فرماید، چه این منفعت عاجل دنیوی قلیل و فانی، و ثواب آجل اخروی کثیر و باقی است. و هر گاه خداوند کریم مهربان آن را عطا فرماید این را نیز کرامت می‌تواند فرمود.
و بالجمله قصد زیارتی که زائر نموده است در این سه صورت ممکن است که سبب طول عمر او شود، و به این جهت در خانه خود وفات ننماید.
و پوشیده نماند که به این جواب اگر چه آن اشکال مندفع می‌شود، لیکن خدشه هنوز باقی است، و خدشه آن است که تأخیر اجل در صورت اول با وجود آن که توفیق زیارت نمی‌یابد بی‌فایده می‌نماید.
و جواب این است که هر چند ادراک زیارت نمی‌نماید، لیکن بعد از خروج از منزل حکم زائر بهم می‌رساند، و ثوابهای عظیمی را که از برای زائر آن حضرت از حین بیرون آمدن از خانه و طی نمودن منازل است در می‌یابد.
چه در احادیث بسیار وارد شده است که چون زائر آن حضرت به عزم زیارت از خانه خود بیرون می‌رود به گام اول که بر می‌دارد گناهانش آمرزیده می‌شود.
آن که گوئیم: مفاد این حدیث شریف نه آن معنا است که به اذهان متبادر می‌شود که این ایام داخل عمر زائر نیست، بلکه مراد این است که در روز قیامت که حساب عمرها را می‌کنند و می‌پرسند که در چه چیز آن را فانی کرده‌اند، حساب این ایام را از زائر آن حضرت نمی‌خواهند و نمی‌طلبند.
و این ترک حساب اکرامی است که حق تعالی نسبت به زائر آن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 112
حضرت می‌کند تا وقوف او در موقف قیامت به جهت حساب که از جمله اهوال عظیمه قیامت است- اعاذنا اللّه و سائر المؤمنین عنها- کمتر باشد.
چنانچه در روایات دیگر نیز وارد شده است که زیارت کنندگان آن حضرت چهل سال پیش از مردم دیگر داخل بهشت می‌شوند، و سایر مردم در موقف قیامت مشغول حساب خواهند بود.
و به روایت دیگر ایمن‌اند ایشان از بیم عظیم روز قیامت.
و به روایت دیگر حق تعالی ایشان را در موقف قیامت از ایمنان از اهوال آن روز می‌نویسند.
و به روایت دیگر نمی‌پرسند در قیامت از ایشان هیچ گناهی را که کرده‌اند در دنیا هر چند آن گناهان بعدد ریگ بیابان عالج و کوههای تهامه و کف دریا باشد.
و مخفی نماند که ظاهر بعضی از این روایات و روایات دیگر آن است که ترک مطالبه حساب از زائر آن حضرت مخصوص به ایام رفتن و برگشتن و ایام زیارت، چنانچه مقتضای این حدیث است، یا خصوص ایام زیارت چنانچه صریح روایت دیگر است، نبوده باشد بلکه ظاهر بعضی از روایات این است که مطلقا او را حساب نکنند و بی‌حساب داخل بهشت شود.

و حق آن است که این اختلافات نیز بنا بر اختلاف احوال زائران است، چنانچه بیشتر اشاره نمودیم. این است آنچه در این مقام می‌توان گفت.
و گمان این قاصر آن است که جواب اخیر نظر به ضوابط علما و محدثین اظهر و اولا است، زیرا که در حدیث وارد شده است که چنانچه آیات کریمه قرآنی بعضی مفسر بعضی دیگر است،

همچنین احادیث ما اهل بیت نیز بعضی بعضی دیگر را تفسیر و تبیین می‌نماید.
و لهذا فحول علما و محدثین معنی حدیث مجمل و مشکل را به قوت فضیلت و به زور ملائی می‌گفته‌اند، بلکه تتبع کتب حدیث می‌کرده‌اند، و اگر حدیث مفسری به نظر ایشان نمی‌رسیده است به خدمت مشایخ و محدثین دیگر که تتبع ایشان بیشتر و کتب حدیث بیشتر داشته‌اند می‌رسیده‌اند، و از ایشان معنی حدیث را سؤال می‌نموده‌اند که بسا باشد که مفسر این حدیث مجمل به نظر ایشان رسیده باشد.
و لهذا رئیس المحدثین شیخ محمد بن بابویه قمی با وجود آن که احادیث را از پدر بزرگوار خود علی بن بابویه، و همچنین از شیخ عالی مقدار محمد بن الحسن الولید رضی اللّٰه عنهما که هر دو از اکابر محدثین بوده‌اند اخذ نموده بود، و به خدمت اکثر محدثین اهل قم که در آن عصر بوده‌اند نیز رسیده بود، و احادیث مشکل را از ایشان پرسیده بود، و از اکثر ایشان اجازه گرفته بود.
باز اختیار مسافرت بلخ نمود و به خدمت مشایخ و محدثین آنجا رسید، و از آن مشایخ نیز احادیث غریبه و معانی احادیث مشکله را اخذ نمود، و بعد از رسیدن به خدمت مشایخ و فرا گرفتن از ایشان کتابی تألیف نمود مسما به معانی الاخبار.
و در آن کتاب معانی اخبار و احادیثی را که از مشایخ شنیده است یا خود به تتبع از احادیث دیگر استنباط نموده است همه را ذکر نموده است.
چون دانستی که طریقه محدثین در فهم احادیث ائمه طاهرین سلام اللّٰه علیهم أجمعین به چه دستور بوده است، موافق این ضابطه

و دستور معنی ثانی اصوب و به اعتماد اقرب است، زیرا که نظیر این حدیث در کتب معتبره حدیث مذکور است.
چه در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: طول دهید جلوس بر سه سفره را در وقت طعام خوردن، زیرا که این ساعتی است که از عمر شما حساب نمی‌شود.
و از این حدیث نیز همان معنا متبادر می‌شود، و نظیر همان اشکال وارد می‌آید، زیرا که گاه می‌شود که در اثنای طعام خوردن با وجود آن که هنوز

سفره گسترده است طعام خورنده وفات می‌کند.
و در جواب این اشکال جواب چهارم متعین است، زیرا که آن حضرت که این حدیث را فرموده است، در حدیث دیگر فرموده است که سه چیز است که حق تعالی مؤمن را در قیامت بر آنها حساب نمی‌کند، طعامی که بخورد، و جامه‌ای که به پوشد، و زن صالحه‌ای که یاور او باشد و عورت او را از حرام نگاه دارد «1».
و در حدیث دیگر وارد شده است که ابو خالد کابلی گفت: رفتم به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام، پس آن حضرت چاشت «2» طلبیدند، و من نیز از آن چاشت تناول نمودم، و هرگز در مدت عمر خود طعامی از آن طعام نیکوتر و پاکیزه‌تر تناول ننموده بودم.
پس آن حضرت پرسید که چگونه دیدی طعام ما را؟ گفتم: فدای تو شوم هرگز طعامی به این خوبی نخورده بودم، و لیکن چون نفاست این طعام و لذت آن را دیدم بیادم آمد آیه کریمه که در کتاب
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 115
خدا است که فرموده است «لتسألن یومئذ عن النعیم» «1» که معنی آن این است که البته سؤال کرده خواهی شد در روز قیامت از نعیم و نعمتهای لذیذ.
حضرت فرمود: مراد از نعیم در این آیه مذهب تشیع است و ولایت ما اهل البیت علیهم السلام که در قیامت از شما سؤال خواهند نمود نه نعمتهای لذیذ دنیا که حق تعالی عطا فرموده است «2».
و در حدیث صحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: حق تعالی از آن کریم‌تر است که سؤال کند مؤمن را از خوردنی و آشامیدنی که در دنیا بر او حلال کرده است «3».
و بر هر منصفی که بهره از فطانت و ذکا داشته باشد واضح و معلوم است که این سه حدیث مفسر آن حدیث و مبین معنی مراد از آن حدیث است.
و هر گاه آن حدیث این معنی داشته باشد، پس حدیث زیارت نیز که مانند این حدیث است به حسب لفظ و عبارت نیز همین معنا خواهد داشت، کو این معنا نظر به سیاق لفظ و عبارت فی الجمله خفائی داشته باشد و معنی اول اظهر نماید.
زیرا که روایان اخبار و احادیث گاهی نقل بالمعنی می‌کرده‌اند، و مضمونی را که از امام علیه السلام می‌شنیده‌اند و به الفاظ و عبارات خود تغییر می‌نموده‌اند.
و به این جهت نیز مانند جهت اول محدثین و مشایخ معانی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 116
متبادر از عبارات منقوله حدیث و مخالف معنی مستنبط از احادیث دیگر بوده باشد مناط اعتماد نمی‌دانسته‌اند، و معتمد معنی را می‌دانسته‌اند که

شاهدی و قرینه‌ای بر آن معنا در احادیث دیگر یافته باشند.
و اللّه تعالی اعلم بحقیقة الحال و حقیقة المعانی و بما یزیل عن احادیث نبیه و اهل بیت نبیه سلام اللّه علیهم الشبهة و الاشکال.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 117
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 119
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
منقول است به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» «1» بنا بر قول اکثر مفسرین، یعنی: خداوند عالمیان نور به حق آسمان و زمین است به انوار ظاهر و باطن، زیرا که آسمان و زمین را به آفتاب و ماه و کواکب روشن ساخته، و جمیع اشیاء را به نور وجود ظاهر و هویدا گردانیده.
و دلها و ارواح مؤمنان را به خورشیدهای معنوی که عبارت از نجوم ذوات مقدسه رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم اجمعین است روشن و منور ساخته، بلکه وجود جمیع اشیاء و نور جمیع انوار از پرتو نور ایشان است به مقتضای حدیث «لو لا کما لما خلقت الافلاک» یعنی اگر محمد و علی نمی‌بودند آسمان را خلق نمی‌کردم.
پس مثل از جهت نور معنوی که اشاره به آن شد بیان فرمود «مثل نوره کمشکاة فیها مصباح» یعنی مثل و نمونه نور الهی مثل چراغ‌دان، یا قندیلی است که در او چراغی بوده باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 120
حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که مراد از قندیل حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها است که انوار ائمه هدی را حق سبحانه و تعالی در آن حضرت جای داده، و از آن حضرت بر عالمیان تافته، و مراد از چراغ نور مقدس حضرت امام حسن علیه السلام است.
پس حق تعالی فرمود «المصباح فی زجاجة» حضرت فرمود:
مراد از مصباح در اینجا نور اقدس حضرت امام حسین علیه السلام، یعنی یک چراغ دیگر در آبگینه ایست. و فرمود: مراد از آبگینه باز حضرت فاطمه علیها السلام است، و از جهت نورانیت و صفاء آن حضرت بار دیگر تعبیر از او به آبگینه فرمود.
پس فرمود «الزجاجة کأنها کوکب دری» حضرت فرمود: یعنی فاطمه ستاره‌ایست نورانی و درخشنده که در میان زنان جمیع عالمیان به انوار معنویه ممتاز است، و بهترین زنان عالمیان است.
«توقد من شجرة مبارکة» یعنی: چراغ این قندیل روشن و افروخته است از درختی با برکت مبارک و با میمنت و برکت.
حضرت فرمود: مراد از درخت مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام است که

شجره مبارکه نسبت با جلالت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله از آن اصل متفرع گشته.
«زیتونة لا شرقیة و لا غربیة» یعنی: آن درخت زیتونی است که نه مشرقی است و نه مغربی، و حضرت ابراهیم را به درخت زیتون تشبیه فرمود چون که بهترین درختان است، و هفتاد پیغمبر آن را به پاکی یاد کرده‌اند.
و نیز چون مطلب بیان مثل نور است، و نور از روغن بهم می‌رسد، و چون زیتون پاکیزه‌ترین روغنها است، و انوار هدایت
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 121
که عبارت از گروه انبیاء و بنی اسرائیل و اشرف انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام همه از آن حضرت بهم رسیده‌اند لهذا تشبیه به درخت زیتون فرمود.
پس حضرت فرمود: مراد از لا شرقیه و لا غربیه آن است که حضرت ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، و نصارا را مشرقی فرمود چون که نصاری در نماز روی به مشرق می‌کنند، و یهود را مغربی فرمود چون روی به مغرب می‌کنند.
و بعضی از مفسرین گفته‌اند که مراد درخت زیتونی است که در وسط کوه واقع باشد، که آفتاب همیشه بر آن تابد، نه آن که در مشرق کوه باشد که در حوالی غروب آفتاب بر آن نتابد.
و ممکن است که مراد حضرت نیز آن باشد که یهود و نصارا خود را از آفتاب هدایت محروم گردانیده به راست و چپ میل کرده‌اند، و حضرت ابراهیم بر وسط طریق است که پیوسته از خورشید هدایت منتفع است.
چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده است «ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا» «1» یعنی: یهود و نصارا هر یک حضرت ابراهیم را از خود می‌دانند، و ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه مایل بود از جمیع مذاهب باطله به مذهب حق اسلام.
«یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار» یعنی: از غایت صفا و روشنی نزدیک است که زیتش نور به بخشد بدون آن که آتشی به آن برسد.
حضرت فرمود: یعنی علم از اهل بیت سلام اللّه علیهم منفجر می‌شود و به عالمیان می‌رسد بی‌آن که از کسی آموخته باشند و نزد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 122
کسی درس خوانده باشند، بلکه به محض وحی و الهام الهی است، یا آن که علوم از ایشان به خلق می‌رسد بی‌آن که کسی از ایشان سؤال کند.
«نور علی نور» یعنی: نوری است بر بالای نور دیگر. حضرت فرمود: یعنی در میان اهل بیت امامی بعد از امام دیگر هست که هر یک نور بخش راههای معرفت‌اند.
«یهدی اللّه لنوره من یشاء» حضرت فرمود: یعنی خدا هدایت می‌نماید به

سوی نور خود که ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم باشند هر که را که می‌خواهد.
«و یضرب اللّه الامثال للناس» خداوند عالمیان مثلها از جهت هدایت مردمان در قرآن آورد.
پس بعد از ذکر انوار ائمه معصومین علیهم السلام و مثل ایشان، بیان مثل مخالفین و معاندین ایشان فرموده «أَوْ كَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَراها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» «1».
چنانچه مفسران بیان فرموده‌اند یعنی مثل کفار و اعمال ایشان مانند تاریکیها است که در دریائی باشد بسیار عمیق، چون دریا هر چند عمیق‌تر است تاریک‌تر است که بر بالای این دریا موجی فرا گرفته باشد، و بر بالای آن موجی دیگر احاطه کرده باشد، و بر بالای موج ابری بوده باشد، و چندین ظلمت بر روی یک دیگر جمع شده باشد، تاریکی دریا و تاریکی موج و تاریکی ابر، و این ظلمتها به کافر چنان احاطه نموده که اگر دست خود را بدر آورد از وفور

ظلمت نمی‌تواند دید، و هر که را خدا از برای او نوری قرار نداده او را نوری نیست.
و این آیات مثل گمراهی و حیرانی کافر است که به سبب کفر خود در ضلالت حیران مانده و از هدایت محروم مانده.
حضرت صادق علیه السلام فرمود: این آیه مثل دشمنان اهل بیت است در ضلالت و گمراهی و گمراه گردانیدن خلق، و مراد از ظلمات اول ابو بکر است، و مراد از موج اول عمر که به ابو بکر احاطه کرده بود و بعد از او بود، و مراد از موج دوم عثمان است، و مراد از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و سایر بنی امیه علیهم جمیعا لعائن اللّه است، که هر یک بعد از دیگری ظلمتها و تیرگیها و بدعتها در دین احداث کردند، و انوار هدایت اهل بیت را می‌خواستند فرو نشانند.
پس فرمود: مؤمن از بسیاری تاریکیها و ظلمتهای ضلالت و فتنه‌های ایشان متحیر می‌ماند، و اگر خواهد دست خود را به بیند نمی‌تواند دید.
«و من لم یجعل اللّه له نورا فما له من نور» حضرت فرمود: مراد از نور امام است، یعنی: هر که را در دنیا امامی و پیشوائی از فرزندان حضرت فاطمه که ائمه معصومین علیهم السلام باشند نباشد در روز قیامت او را امامی و پیشوائی نخواهد بود که شفیع او باشد و او را به بهشت راه نماید «1».
و السلام علی من اتبع الهدی.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 125
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 127
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه رب العالمین و سلام علی عباده الذین اصطفی.
حق تعالی می‌فرماید «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1».
یعنی: سبقت گیرندگان پیشینیان از هجرت کنندگان و یاوران، و آنان که متابعت ایشان کردند به احسان و نیکی، خوشنود شد خدا از ایشان، و خوشنود شدند ایشان از او، و مهیا کرد از برای ایشان بهشتها که جاری می‌شود در زیر آنها نهرها، مخلد خواهند بود در آنها همیشه، این است فوز بزرگ.
سنیان از این آیه استدلال می‌کنند بر نیکی و بزرگی ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و اشباه ایشان. و جواب ایشان از چند وجه گفته می‌شود:
اول: آن که سابقون از کجا که مراد سبقت گیرندگان به اسلام است، شاید مراد آنها باشند که سبقت و پیشی گیرندگان به طاعات و عبادات و قربات و درجات عالیه ایمان باشند، چنانچه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 128
فرموده است «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» «1» و فرموده است‌اسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»
«2» و فرموده است «سابِقُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ» «3» و معلوم است که در اینجاها به آن معنی نیست.
و این که خلفاء ثلاثه ایشان و اشباه آنها در معرفت و علم و عبادت بر دیگران پیشی گرفته باشند، ممنوع است، بلکه خلافش ظاهر است، و اکثر اوقات در مسائل به سایر صحابه خصوصا علی بن أبی طالب علیه السلام رجوع می‌کردند.
و سنیان نقل کرده‌اند که عمر در هفتاد جا گفت: لو لا علی لهلک عمر. و عبادت بسیاری از صحابه را از ایشان بیشتر نقل کرده‌اند، و جهاد که در صدر اسلام از اعظم عبادات بود به غیر گریختن از ایشان چیزی نقل نکرده‌اند، پس به کدام عمل خیر ایشان بر دیگران سبقت کرده‌اند که در تحت این آیه داخل باشند؟!
دوم: آن که بر تقدیری که مراد پیش‌تر مسلمان شدن باشد، معلوم است

که مراد اسلام واقعی است نه اسلام ظاهری، و معلوم است که در میان صحابه منافقان بسیار بودند که ظاهر خود را به اسلام آراسته بودند و باطن ایشان به کفر مشحون بود، و قریب به ثلث قرآن در مذمت منافقان است.
و آنچه از ایشان در آخر نسبت به اهل بیت آن حضرت صلوات اللّه علیه ظاهر شد از بی‌حرمتی و اهانت و اذیت، دلیل بود بر آن که ایمان ایشان از روی نفاق بود، پاره‌ای برای طمع، و پاره‌ای برای خوف، و در حیات آن حضرت نیز آثار نفاق از ایشان بسیار ظاهر شد که در کتب مسطور است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 129
و چون مرض حضرت را صعب یافتند مخالفت را علانیه اظهار کردند، و حضرت دوات و کتفی طلبید که نامه‌ای بنویسد که امتش هرگز گمراه نشوند، عمر نگذاشت و گفت این مرد هذیان می‌گوید کتاب خدا برای ما کافی است، چنانچه در شش موضع صحیح بخاری «1» این حدیث مذکور است.
و بعد از آن به اهل بیت آزارها کردند که فاطمه زهرا علیها السلام که موافق احادیث صحیحه ایشان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است هر که او را آزار کند مرا آزار کرده، و هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده.
چنان از خود رنجانیدند که در صحیح بخاری «2» و سایر صحاح ایشان به طرق بسیار مذکور است که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد که ابو بکر و عمر بر او نماز نکنند.
اگر بهترین زنان عالمیان ایشان را مسلمان می‌دانست چرا مانع نماز ایشان می‌شد بر او، معلوم است که ایذای رسول ایذای خدا است به نص قرآن، و خدا می‌فرماید «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً» «3».
یعنی: آنان که ایذا می‌کنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا و آخرت، و مهیا گردانیده است برای ایشان عذابی خوار کننده.
سوم: آن که از آیه معلوم می‌شود که سبق اسلام مشروط به
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 130
احسان است، زیرا که فرموده است «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ» «1» و احسان ایشان ممنوع است.
چهارم: آن که اگر سبقت حقیقی مراد است، احادیث متواتره دلالت می‌کند بر آن که اسبق مهاجران علی بن أبی طالب علیه السلام بوده است، و اگر اکتفا به سبق اضافه می‌کنید پس هر مسلمانی نسبت به دیگری که بعد از او مسلمان شده سابق است، پس چه خصوصیت به ایشان دارد.
و اگر معنی دیگر قرار می‌دهید اثبات باید کرد و به مجاز استدلال نمی‌توان کرد، و به خواهش خود معنی قرآن را نمی‌توان گفت.

پنجم: آن که معلوم است که وعدو و عید قرآن مجید در باب مؤمنان و کافران مشروط است به موافات و عدم ارتداد و سایر شروط، و اگر نه آیات بسیار است که دخول بهشت معلق بر نفس ایمان و اعمال صالحه شده، و برای صابران و صادقان و امثال ایشان آیات وارد شده که متضمن وعده بهشت و مغفرت و خوشنودی است، با آن که آیات بسیار دلالت بر خلود و عقوبت اصحاب کبائر می‌کند، و آیات و اخبار بی‌شمار در باب خلود مرتدین وارد شده، و تحقق این شرط در ایشان ممنوع است، بلکه خلافش ظاهر است.
ششم: آن که به اعتقاد ایشان حضرت علی بن أبی طالب علیه السلام و طلحه و زبیر هر سه از سابقان بوده‌اند، با آن که در روز جمل همه به قصد قتل یک دیگر شمشیر بر روی یک دیگر کشیدند.
اگر امیر المؤمنین ایشان را مسلمان می‌دانست، و می‌دانست که از اهل بهشت‌اند، و خدا از ایشان راضی است، چگونه امر

می‌کرد اصحاب خود را به کشتن ایشان، و خود شمشیر بر روی ایشان می‌کشید، با آن که عامه نقل کرده‌اند در احادیث بسیار که حضرت رسالت فرمود: یا علی حربک حربی. یا علی هر که با تو جنگ کند با من جنگ کرده، و محارب آن حضرت به اتفاق کافر است.
و أیضا عثمان و طلحه و علی بن أبی طالب علیه السلام را هر سه از سابقون می‌دانند با آن که متواتر است که طلحه سعی در قتل عثمان کرد، و کسی که سعی در قتل خلیفه و امام خود کند چگونه خدا از او راضی است؟
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌توانست که اعانت عثمان کند، چنانچه بر هر عاقلی ظاهر است و نکرد، اگر او را خلیفه خداوند خدا و دوست خدا می‌دانست یا مسلمان می‌دانست کی می‌گذاشت که او را بر آن حال بکشند.
و اگر گوئی که قادر نبود با آن که ظاهر است که غلط است، و به دون رضای او محمد بن أبی بکر و مالک اشتر و دیگران که نهایت اطاعت آن حضرت می‌کردند اگر ایشان را منع می‌کرد البته ممتنع می‌شدند.
می‌گوئیم: بعد از بیعت چرا به نماز عثمان حاضر نشد؟ در آن وقت که خوفی نداشت و همه مطیع او بودند، و اگر خود نمی‌رفت بایست جمعی از صحابه را به نماز او بفرستد که خلیفه خدا را با آن مذلت و خفت به روش یهودان مخفی در قبرستان یهودان دفن نکنند.
انصاف بدهید که هیچ عاقلی تجویز می‌کند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کسی را که امام و خلیفه داند، و راضی به این احوال نسبت به او بشود، با آن تصلب آن حضرت در دین که عامه و خاصه متفق‌اند در این.

هفتم: آن که بیضاوی از سابقان انصار هفتاد نفر را شمرده که در عقبه ثانیه با حضرت رسالت بیعت کردند، و به اتفاق یکی از آنها سعد بن عباده انصاری بود از جمله نقبای دوازده گانه بود، و به اتفاق ارباب اخبار و اصحاب سیر در روز سقیفه عمر فریاد می‌کرد که بکشید او را خدا او را بکشد.
و چون او با ابو بکر و عمر هیچ یک بیعت نکرد او را از مدینه بیرون کرد، و در غربت بیچاره را تیری زدند به تدبیر عمر و کشتند، و کشتن او به گردن جنیان بستند، و شعری از زبان جن وضع کردند.
هر گاه سابقون اولون را کسی که به کشد و امر به قتل کند معاقب نباشد و معذور باشد، پس شیعه که بر قبائح غیر متناهی ایشان از طرق خاصه و عامه مطلع شده باشند، چنانچه در کتاب بحار الانوار «1» مفصلا ذکر کرده‌ام، و ایشان را بد دانند یا بد گویند به عذر نزدیک‌تر خواهند بود.
با آن که در صحاح ایشان مذکور است که علی و عباس به نزد عمر رفتند و طلب فیء و میراث کردند، عمر گفت در ضمن خشونتها که با ایشان کرد که چون ابو بکر خلیفه شد شما او را غادر و فاجر دانستید، و من که متولی امر شدم باز مرا غادر و فاجر دانستید.
هر گاه پیشوای ایشان آنها را غادر و فاجر و کاذب داند به اقرار عمر، اگر شیعه نیز ایشان را چنین دانند بعید نخواهد بود.
سخن در این باب بسیار است، و در کتب مبسوطه فارسی و عربی بیان کرده‌ام به فضل اللّه تعالی به نحوی که برای منصف راه شبهه نمانده، اگر خواهند به آنها رجوع کنند.
و اللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم، و الحمد للّه اولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و اهل بیته الطاهرین.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(6) رساله آداب سلوک حاکم با رعیت

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 135
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
اَلحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیرة الوری.
اما بعد: این رساله ایست در ترجمه بعضی از احادیث شریفه که در کیفیت سلوک و لات عدل با کافه عبادکه ودایع رب الارباب‌اند وارد شده، برای تنبیه ارباب غفلت، و اصلاح أصحاب دولت، که هم کنان منوط به صلاح ایشان است، و فساد ایشان مورث اخلال نظام بنی نوع انسان که زبده مکنونات و أشرف مخلوقاتند.
مرقوم قلم مشوش رقم أحقر عباد اللّه محمد باقر بن محمد تقی گردید، امید از فضل کامل سبحانی، و لطف شامل ربانی، آن که کافه عباد را از این فوائد لطیفه، و نکات شریفه بهره‌مند سازند، و حظی خطیر به این حقیر کثیر التقصیر عاید گرداند، انه تعالی یسمع و یجیب، و علیه أتوکل و الیه انیب.

فصل اول [ترجمه عهدنامه مالک اشتر]

در ترجمه وصیتی که حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان علی ابن ابی طالب علیه السلام برای قدوه ارباب سعادت و ظفر مالک ابن الحارث اشتر نوشتند در هنگامی که او را والی مصر گردانیدند،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 136
که خراج آن ولایت را جمع کند، و با دشمنان دین جهاد کند، و اهل بلاد را به اصلاح آورد، و بلاد را آبادان کند، پس امر کرد او را به پرهیزگاری از محرمات الهی، و اختیار کردن طاعت خدا، و متابعت کردن آنچه امر کرده است به آن در کتاب خود از فرائض و سنن که سعادت نمی‌یابد احدی مگر به متابعت آنها، و شقی نمی‌شود مگر به انکار آنها و ضایع کردن آنها.
و امر فرمود او را که یاد کند خدا را یعنی ولی خدا و دین خود را به دست و دل و زبان، به درستی که حق تعالی متکفل شده است که یاری نماید هر که او را یاری کند، و عزیز گرداند هر که دین او را عزیز کند.
و امر کرد که بشکند نفس را در هنگام شهوتها، و لگام بر دهانش زند در وقت سرکشیها، بدرستی که نفس آدمی امر کننده است به بدیها، مگر آن که خدا رحم کند.
پس بدان ای مالک که تو را فرستادم به سوی خلقی چند که جاری شده است بر آنها دولتها پیش از تو از عدل و جور، و به درستی که مردم خواهند کرد از امور تو در مثل آنچه نظر می‌کنی تو در آن از امور والیان پیش از تو، و خواهند گفت در حق تو آنچه تو می‌گفتی در حق ایشان، و استدلال نمی‌کنند مردم بر نیکی صالحان مگر به آنچه خدا جاری می‌کند از برای ایشان بر زبانهای بندگانش، باید که محبوب‌ترین ذخیره‌ها عمل صالح او باشد.
پس مالک شو و ضبط کن خواهش نفس خود را، و بخیل باش در او گذاشتن نفس خود به چیزی که خدا حلال نکرده است برای تو.
و باید که انصاف دهی از نفس خود، خواه موافق خواهش تو باشد و خواه نباشد، و پیراهن دل خود گردان رحم کردن بر رعیت، و محبت ایشان، و لطف و مدارا کردن با ایشان.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 137
مباش بر ایشان مانند سبع درنده، و غنیمت شماری خوردن ایشان را، زیرا که ایشان دو صنف‌اند، یا برادر تواند در دین، یا برادر تو نیستند و کافرند نظیر تواند در خلقت، و از هر یک از ایشان لغزشها واقع می‌شود، و علتها ایشان را عارض می‌شود، و بر دست ایشان به عمد و خطا جنایتها روی می‌دهد.

پس عطا کن ایشان را از عفو کردن و در گذشتن مثل آنچه دوست می‌داری که خداوند قادر عطا کند به تو از بخشش و آمرزش خود، به درستی که بر ایشان مسلطی، و بر ایشان و الی و حاکمی، و خدا مسلط است بر آن که تو را والی گردانیده است، و طلب امور ایشان از تو کرده است، و تو را به تسلط بر ایشان در معرض امتحان در آورده است.
پس خود را برای محاربه پروردگار خود نصب مکن، زیرا که تو را طاقت انتقام او نیست، و تو را گریزی از عفو و رحمت او نیست.
و پشیمان مشو از عفو کردن از گناه کار رعیت خود، و شاد مشو به عقوبت کردن بر ایشان، و اگر با کسی به غضب آئی تا توانی مسارعت مکن به آزار او، و مگو که من امیرم و آنچه می‌گویم اطاعت من می‌کنند، زیرا که این خیال باطل دل را فاسد می‌گرداند، و دین را بیمار می‌کند، و آدمی را در عرصه بلایا و مصائب می‌سازد، و هر گاه نفس تو احداث نماید این تسلطی که داری عظما تاتکبری.
پس نظر کن به سوی عظمت پادشاهی خداوند که بر تو مسلط است، و او قادر است بر امری چند که تو قدرت بر آن از خود نداری، زیرا که اگر این امر را درست به نظر در آوری سر تو را از اوج نخوت به حضیض مذلت می‌آورد، وحدت طیش تو را ساکن می‌سازد،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 138
و عقل غایب شده تو را به سوی تو بر می‌گرداند.
و زینهار که رفعت خود را به رفعت ذو الجلال منما، و در کبریا و جبروت خود را با حق تعالی شبیه مدان، به درستی که حق تعالی ذلیل می‌گرداند هر جبار قوی را، و خوار می‌کند هر صاحب خیلای عزیز را.
و انصاف بده خدای خود را و با مردم از نفس خود، و از مخصوصان اهل خود و از هر که دوست می‌داری از رعیت خود، زیرا که اگر چنین نکنی به ستم خواهی کرد، و هر که ستم کند بندگان را خدا خصم او است نه بندگان، و هر که خدا خصم او گردد حجت او را باطل گرداند و محارب خدا گردد، تا آن که باز ایستد و توبه کند.
و هیچ باعث برای تغییر یافتن و زائل شدن نعمت خدا، و زود نازل شدن عذاب خدا قوی‌تر از ایستادگی کردن بر ظلم و ستم نیست، زیرا که حق تعالی دعای مظلومان را شنونده است، و ظالمان را جزا دهنده است، و باید که محبوب‌ترین امور به سوی تو امری باشد که به حق نزدیک‌تر و عدالت در آن بیشتر، و رضای عامه رعایا را جامع‌تر باشد، زیرا که اگر عامه رعایا از تو در خشم باشند رضای مخصوصان به تو فایده نمی‌بخشد، و اگر عامه رعایا از تو راضی باشند خشم مخصوصان به تو ضرر نمی‌رساند.
مخصوصان و نزدیکان والیان، مؤونت ایشان بر والی از سایر رعایا عظیم‌تر

است در هنگام نعمت و رخا، و یاری ایشان او را کمتر است در وقت شدت و بلا. و بسیاری کراهت دارند از عدالت والی برای آن که خود جور توانند کرد بر مردم، و اگر سؤالی از او کنند زیاده از دیگران ابرام می‌کنند، و اگر عطائی به ایشان کند شکر کمتر می‌کنند، و اگر منع کند خیری را از ایشان عذر او را

دیرتر از دیگران قبول می‌کنند، و در حوادث دهر کم صبرترند از سایر خلق، و ستون دین و ماده اجتماع مسلمین و تهیه دفع دشمنان عامه امت‌اند.
پس باید که به جانب ایشان رغبت نمائی، و به سوی ایشان میل کنی، و باید که دورترین رعایا و دشمن‌ترین ایشان نزد تو کسی باشد که طلب عیوب مردم بیشتر کند، زیرا که در مردم عیبی چند هست که والی سزاوارترین مردم است به پوشانیدن آنها.
پس سعی مکن در ظاهر گردانیدن عیبها که بر پوشیده است، زیرا که نیست بر تو مگر آنکه آنچه بر تو ظاهر شود مردم را از آنها پاک کنی، و خدا حکم می‌کند در آنچه بر تو پنهان است.
پس تا تو عیب پوش مردم باشی خدا به پوشاند بر تو آنچه دوست می‌داری که از رعیت به پوشانی، و رها کن از مردم عقده هر کینه را، و قطع کن از خود سبب هر عداوتی را، و قبول کن عذر مجرمان را، و به شبه‌ها دفع کن حدود گناه‌کاران را، و هرچه بر تو ثابت نشود تغافل کن و به گمان مؤاخذه مکن.
و زود تصدیق بد گویان را مکن، به درستی که ایشان فریب دهنده‌گانند به ظاهر خبر می‌نمایند. و هر گاه مشورت کنی با بخیل مکن که تو را از فضل و احسان منع نماید، و تو را از فقر ترساند، و نه با اهل جبنی که تو را کم جرأت گرداند، و نه با صاحب حرصی که زینت دهد برای تو جمع اموال را به جور و ستم، به درستی که بخل و جبن و حرص سه خصلت‌اند که جامع آنها و سبب آنها بدگمانی به جناب مقدس الهی است.
و بدان که بدترین وزرای تو کسی است که وزیر بدان پیش از تو بوده است، و شریک ایشان در گناه بوده است، پس ایشان را

محرم مگردان که ایشان یاوران گناه‌کاران و برادران ستمکارانند.
و تو عوض بهتر از ایشان می‌توانی یافت که در رأی صائب و حکم نافذ مثل ایشان باشند، و در وزر و گناه مانند ایشان نباشد، و یاری نکرده باشند ظالمی را بر ظلم او، و گناه‌کاری را در گناه او، و این گروه که خود بهم رسانی خرج ایشان بر تو کمتر و یاری ایشان برای تو بیشتر خواهد بود، و بر تو مهربان‌تر خواهند بود، با غیر الفت کمتر خواهند گرفت.
پس ایشان را مخصوص خود گردان در خلوتها و محفلها، و از میان ایشان

باید کسی نزد تو گرامی‌تر و مقرب‌تر باشد که حق را به تو بیشتر گوید، و در امری که خدا برای دوستانش پسندیده یاری تو کمتر کنند، خواه تو را خوش آید و خواه بد آید.
و خود را به چسبان به گروهی که اهل پرهیزگاری و راستی گفتارند، و ایشان را عادت فرما که بر روی تو بسیار مدح نگویند، و تو را به کاری که نکرده‌ای ستایش نکنند، زیرا که بسیار مدح خود شنیدن مورث تکبر و نخوت است، و آدمی را از عیوب نفس خود غافل می‌سازد.
و باید که نیکو کار و بدکار نزد تو مساوی نباشند، که این باعث می‌شود که نیکوکاران ترک نیکی کنند، و بد کاران در بدی بیشتر جرأت نمایند، و لازم دار هر یک را آنچه بر خود لازم گردانیده‌ای از جزای نیک و بد.
و بدان که هیچ چیز باعث گمان نیک رعیت به والی نمی‌گردد مثل احسان کردن و الی نسبت به ایشان، و تخفیف دادن خرجها و مؤونتها از ایشان، و جبر نکردن ایشان بر حقی که نداشته باشد.
و باید که گمان تو به رعیت نیکو باشد، به درستی که گمان

نیک تو به رعیت قطع می‌کند از تو تعب دور و دراز را، سزاوارتر رعایا به گمان نیک کسی است که احسان تو بر او بیشتر باشد، و سزاوارتر ایشان به گمان بد کسی است که بد نسبت به او بیشتر کرده باشی.
و بر هم مزن سنت شایسته‌ای را که والیان صدر این امت کرده‌اند، و به سبب آن الفت حاصل شده است، و احوال رعیت به صلاح انجامیده، و احداث مکن بدعتی که آنها را بر هم زند که ثواب آن سنتها از ایشان باشد، و وبال بر هم زدن آنها بر تو باشد.
و بسیار با علماء مدارسه، و مذاکره کن، و با حکیمان و دانایان مشورت کن در امری چند که موجب صلاح امور تو است، و در اقامت سنتی چند که به آنها مستقیم شده‌اند أهل دیار تو.
و بدان که رعیت چند طبقه‌اند که صلاحیت نمی‌یابند بعضی مگر به بعضی، و بعضی را از بعضی چاره نیست:
اول: لشگری که دین خدا را بر پا می‌دارند.
دوم: نویسندگان عامه که برای مصالح امور خلق ضرورند، و نویسندگان خاصه که به امور مخصوص تو قیام می‌نمایند.
سوم: قاضیان که به عدالت در میان مردم حکم می‌کنند.
چهارم: عاملان که به انصاف و عدالت و مدارا سلوک کنند.
پنجم: جماعتی که جزیه و خراج از کافر و مسلمان گیرند.
ششم: تاجران و ارباب صنعتها و پیشه‌ها.
هفتم: طبقه‌ای که پست‌تر می‌نمایند که فقر و ارباب احتیاج و اضطرارند، و هر یک از اینها را خدا سهم و نصیبش را برده است، و از اندازه فریضه در

و آله برای ایشان مقرر ساخته و نزد ما معلوم و محفوظ است.
پس لشگر به اذن خدا مانند قلعه‌هایند برای محافظت رعیت، و زینت والیان‌اند، و مورث عزت و غلبه دین‌اند، و راه‌ها به ایشان ایمن می‌گردد، و رعیت به دون ایشان برپا نمی‌ماند.
و قوام لشگر نیست مگر به آنچه خدا برای ایشان مقرر ساخته از خراج زمینها که از کافران به جنگ گرفته شده است که به سبب آن قوی می‌شوند بر جهاد دشمن، و اعتماد می‌کنند بر آن خراج در آنچه صلاح ایشان در آن است، و رفع حاجت خود به آن می‌نمایند.
پس ضرور است که جمعی که تحصیل و ضبط خراج نمایند.
و قوام این دو صنف یعنی لشگری و محصلان خراج نمی‌باشد مگر به قاضیان و عمال و نویسندگان که عقد مصالح ایشان نمایند، و در امور خاص و عام امین مردم باشند، و باز جمیع این طوائف را تعیش ممکن نیست مگر به بازرگانان و ارباب صنایع که اجتماع نمایند بر مصالح ایشان، و بازارهای ایشان را برپا دارند، و متکفل اعمال ضروریه ایشان شوند، و به کاری چند قیام نمایند که از غیر ایشان متمشی نمی‌شود.
بعد از ایشان طبقه اهل حاجت و مسکنت‌اند که لازم است عطایا و اعانت و یاری ایشان، و خدا برای هر یک حقی مقرر ساخته، و هر یک از ایشان را بر والی حقی هست به قدر آنچه مصلح احوال ایشان بوده باشد، و ایشان را از او گریزی نبوده باشد.
پس باید که والی لشگر و سپهسالار تو کسی باشد که به گمان تو بیش از همه کس اطاعت خدا و رسول نمایند، و خیر خواه امام تو بیش از دیگران باشد، و حلم و بردباری او از همه بیشتر باشد، و زود به غضب نیاید، و عذر مجرمان را قبول کند، و با ضعیفان به

مدارا سلوک کند، و به جانب زیر دستان چندان میل نکند، و عنف و تعدی نکند، و از اقامت مصالح ملک و ملت ضعیف نباشد، و خود را به چسباند به صاحبان حسبهای نیکو و خانه آبادهای شایسته، و أهل سوابق حسنه که به اخلاق نیک و اعمال پسندیده معروف‌اند.
پس مصاحبت کن با اهل دلیری و شجاعت و ارباب جوان مردی و سخاوت، زیرا که ایشان مجموعه کرم و بزرگواری و محل معروف و نیکی‌اند، و تفقد نما احوال ایشان را بسان رعایت پدر و مادر مهربان فرزند خود را.
و عظیم مشمار آنچه ایشان را به آن تقویت نمائی، و حقیر مدان مهربانی را که ایشان را به آن تعاهد کنی هر چند اندک باشند، زیرا که این ملاطفتها داعی خواهد گردید ایشان را به سوی خیر خواهی تو، و گمان نیک داشتن

به تو.
و ترک مکن جستجوی کارهای اندک ایشان را سبب اعتماد بر الطاف جسیمه که نسبت به ایشان به عمل آورده‌ای، زیرا که از لطفهای اندک تو منتفع می‌گردند، و از دستگیریهای عظیم تو مستغنی نیستند.
و باید که از سرگردهای لشگر کسی را بیشتر مقرب گردانی و اختیار نمائی که اعانت و یاری لشگر نماید، و به قدر توانائی احسان و افضال نسبت به ایشان به عمل آورد، و اهل و اولاد ایشان در شهرهای خود گذاشته‌اند رعایت کنند، تا آن که خاطر عساکر برای دفع اهل فساد از هر خیال دیگر فارغ باشد.
و ایضا لطف تو به ایشان موجب میل دلهای ایشان است به سوی تو، خیر خواهی رعایا درست نمی‌شود مگر آن که بر والیان خود
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 144
مهربان باشند، و دولت و غلبه والیان بر ایشان گران نباشد، و مدت استیلای والیان بر ایشان دراز ننماید.
پس گشایش ده در امیدهای ایشان، و پیاپی گردان بر ایشان ثنائی نیکو را، و بشمار بر نیکوکاران ایشان آثار حسنه ایشان را، زیرا که افعال حسنه ایشان را بسیار کردن شجاعان را به حرکت می‌آورد، و بددلان را شجاع می‌گرداند اگر خدا خواهد. پس سعی جمیل هر یک را در مرتبه خود بشناس، و گردار مردی را به دیگری نسبت مده، و در خور سعی هر یک ایشان را پاداش بده.
و چنان مباش اگر مرد بزرگی کار سهلی کند آن را بزرگ شماری، و اگر مرد کم نامی کار بزرگی کند خورد شماری برای پستی او، و هر امری که بر تو دشوار شود یا مشتبه بماند به خدا و رسول رد کن، به تحقیق که حق تعالی خطاب نمود با گروهی که می‌خواست ارشاد نماید ایشان را «یا أیها الذین آمنوا أطیعوا اللّه و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی اللّه و الرسول».
یعنی: ای گروهی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را، و فرمان برید رسول خدا را و صاحبان امر خود را که ائمه معصومین علیهم السلام‌اند، پس اگر نزاع کنید با یک دیگر در امری، پس رد کنید به سوی خدا و رسول.
حضرت فرمود: رد به خدا عمل چند است از قرآن که معنی آنها واضح است، ورد بر رسول خدا أخذ کردن و عمل نمودن به سنتهای متواتره معلومه آن حضرت است، که مورث اجتماع خلق، و مانع از پراکندگی ایشان است.
و اما قاضیان، پس اختیار کن برای حکم میان مردم هر که را
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 145
به گمان خود بهترین رعیت خود می‌دانی که کارها بر او تنگ نشود، و

لجاجت خصمان مانع حکم او نگردد، و اگر لغزشی از او صادر شود زود برگردد، و برگشتن به سوی حق بر او دشوار نباشد، هر گاه حق را به شناسند نفس او به سوی طمع مشرف نگردد.
و تا حق نهایت وضوح نزد او بهم نرساند حکم نکند، و اندک فهمی اکتفا ننماید، و در اموری که بر او مشتبه شود بیش از دیگران توقف نماید، و بیش از همه کس به حجتها اخذ نماید، و مراجعت خصم و سؤال از حجت او دلتنگ نشود، و بسیار صبر کننده باشد برای شکافتن امور، و چون حق بر او ظاهر گردد زود قطع کند و حکم را جاری سازد.
و مدح مداحان باعث حق پوشی او نشود، و تحریص ارباب قوت باعث میل او از حق نگردد، و این گروه در میان مردم نادرند.
پس بسیار تفحص کن قضاهای او را و گشایش ده در عطای او، و آن مقدار که عذر او زائل گردد به آن حاجتش به سوی مردم کم گردد، و بده او را منزلت و قرب از آن که دیگران نزد خود آنچه طمع نکند در آن غیر او از مخصوصان تو، تا ایمن گردد به مسبب این منزلت از آن که دیگران بی‌خبر او را نزد تو ضایع کنند.
و در باب قاضیان و نصب ایشان نظر بلیغ و تأمل کامل به عمل آور، زیرا که این دین در زمان خلفای جور که بیش از من بودند اسیر بود، و در دست اشرار عمل می‌کردند، و در آن به هوس و خواهش نفس خود و دین را وسیله تحصیل دنیا کرده بودند.
پس نظر کن در امور عمال و خراج والیان که در مملکت خود تعیین می‌نمائی، و از روی بینائی و امتحان تعیین نما که ایشان را امتحان کنی، و هر که را سزاوارتر دانی مقرر گردانی، نه آن که

این را بخشش قرار دهی، و هر که را به دون اهلیت اختیار نمائی برای محبتی که به او داری، که اینها مجمع جور و خیانت‌اند.
و برای این کار تفحص کن جمعی را که اهل تجربه و حیا، و از خانه آبادهای شایسته باشند. و آنان که حقوق مساعی در دین دارند، زیرا که ایشان خوش اخلاق‌تر و کم طمع‌ترند، و در عواقب امور تفکر ایشان کامل‌تر است، پس روزی کامل برای ایشان مبذول دارد که قوتی است ایشان را برای اصلاح نفسهای ایشان، و بی‌نیاز می‌گرداند ایشان را از تصرف در آنچه در تحت ید مردم است و حجتی است بر ایشان، اگر مخالفت امر تو نمایند، یا رخنه‌ای در امانتهای تو کنند.
پس تجسس کن سلوک ایشان را، و جواسیس بفرست که تفحص احوال ایشان نمایند، و باید آن جاسوسان از اهل صدق و وفا باشند، زیرا که در پنهان تفحص ایشان کردن باعث تحریص و ترغیب ایشان است بر کار فرمودن امانت و مدار کردن با رعیت، و خود را به دست یاوران و اعوان

مده.
اگر جاسوسان از اهل تو اتفاق کنند بر آن که یکی از ایشان دستی به سوی خیانتی دراز کرده، بس است برای تو شاهد که عقوبت نمائی او را در بدن او، و او را مؤاخذه گردانی به آنچه یافته است در عمل خود، پس او را در مقام مذلت باز داری، و نام خیانت بر او گذاری، و عار این تهمت را در گردن او قلاده گردانی.
و تفقد و جستجو نما امر خراج را، و اهل خراج سبب صلاح امور سایر خلق است، و اصلاح نمی‌آید احوال دیگران مگر به ایشان، زیرا که مردم عیال خراج و اهل خراج‌اند.
و باید که نظر تو در آبادانی زمین کامل‌تر باشد از نظر تو در
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 147
جمع کردن خراج، زیرا که جلب و تحصیل خراج میسر نمی‌شود و حاصل نمی‌گردد مگر به آبادانی محالی که خراج از آنها به عمل می‌آید که طلب می‌کنند خراج را به دون آبادانی، محال آن شهرها را خراب می‌کنند، و بندگانش را هلاک می‌گرداند، و کار او به راه نمی‌رود مگر اندکی.
پس اگر شکایت کنند از گرانی خراج یا علتی مانند ملخ و سایر آفات، یا از منقطع شدن آب نیامدن باران، یا باطل شدن و تغییر یافتن محل زراعت، یا آن که آب بر آن مستولی گردیده، یا آن که بسیاری تشنگی زمین را از قابلیت انداخته، یا آن که تخفیف دهی خراج را از ایشان به قدری که گمان داری که اصلاح امور ایشان به آن قدر می‌شود چیزی از خراج تخفیف دهی از ایشان بر تو گران نباشد، زیرا که ذخیره‌ای است برای تو که صرف می‌نمایند در آبادانی شهرهای تو و زینت دادن ولایت تو، با آن که جلب می‌کنی به این سبب نیکی نیتهای ایشان را نسبت به تو.
و شاد می‌شوند به آن که عدالت کرده‌ای در حق ایشان، و ایشان را قوت داده‌ای به آنچه نزد ایشان ذخیره کرده‌ای از ترفیه احوال ایشان، و اعتماد بهم می‌رساند بر ایشان به سبب آن که عادت فرموده‌ای ایشان را به عدالت، و رفق و مدارا نسبت به ایشان.
و بسا باشد که امری چند حادث شود که هر گاه در آن امر بر ایشان اعتماد کنی و از ایشان طلب یاری کنی به طیب خاطر متحمل آن بشوند، زیرا که ملک آبادان بر می‌تابد هر چه را بر آن بار کنی، و خرابی زمین از تنگ دستی اهلش می‌باشد، و تنگ دستی اهلش نمی‌باشد مگر به سبب آن که نفوس والیان مشتاق گردد به جمع اموال، و بدگمانی ایشان به باقی ماندن بر منصب، و کم پند گرفتن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 148
ایشان از تغییر احوال روزگار و بی‌اعتباری دنیای غدار.
پس نظر کن در حال کاتبان خود و تعین کن برای امور خود بهترین ایشان

را برای نوشتن رساله‌ها و نامه‌ها، که در آن درج می‌کنی اسرار و مکرها و تدبیرهای خود را، کسی را مقرر کن که جامع‌ترین مردم باشد اخلاق پسندیده را، و کسی باشد که گرامی داشتن تو او را باعث طغیان او نگردد، به سبب آن کرامت جرأت بهم رسانند بر تو، به آن که مخالفت تو نماید در حضور اشراف و اکابر، و غفلت او را باعث نشود بر کوتاهی از رسانیدن مکاتیب و رسائل عمال تو به سوی تو، و برگردانیدن جواب آنها بر وجه صواب از جانب تو، و غافل از آنچه باید بگیرد و از جانب تو بدهد و از وعده‌ها و شراطها ضعیف نگرداند پیمانی را که عقد کند برای تو، و عاجز نشود از گشاد دادن در آنچه بر تو شرط کرده است، یعنی در اول چنان شرط کند که در آخر دشوار نشود، و جاهل نباشد به قدر نفس خود، زیرا که قدر خود را نمی‌شناسد به قدر دیگران جاهل‌تر خواهد بود.
پس باید که ایشان را که اختیار کنی از روی خواهش و میل به دل خود نکنی، و اعتماد بر فراست خود ننمائی، و به گمان نیک خود مغرور نشوی، زیرا که مردم به ساختگی و تصنع خود را در معرض فراست والیان بدر می‌آورند، و اقدام به خدمات پسندیده می‌نمایند، و به غیر این ظاهر تلبیس می‌کنند، و هیچ خیر خواهی و امانت در خاطر ایشان نیست، و لیکن امتحان کن ایشان را به ولایتها که برای شایسته‌گان پیش از تو کرده‌اند.
پس تعیین کن کسی را از ایشان که در زمان پیش اثر خیر او در عامه خلق بیشتر ظاهر شده، و به دیانت و امانت معروف‌تر بوده،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 149
اگر چنین کنی فعل تو دلیل خواهد بود بر خیرخواهی تو نسبت به خدا و نسبت به امامی که از جانب او والی شده، و باید که برای هر نوع از کارهای خود یک سر کرده‌ای از ایشان مقرر داری که از قیام به امور بزرگ عاجز نگردد، و بسیاری اشغال موجب پراکندگی احوال او نگردد.
پس تفحص کن آنچه بر تو مخفی است از احوال ایشان، و تجسس نما در آنها که رسولان ایشان به سوی تو می‌آیند، و محتاجان که با کاتبان تو رجوع دارند که به ایشان به چه نحو سلوک کرده‌اند، زیرا که اکثر نویسندگان مبتلا می‌باشند به عزت و تکبر و نخوت، و دل تنک شدن از کار سازی مسلمانان، مگر کسی را که خدا نگاه دارد از این صفات ذمیمه، و مردم را چاره‌ای نیست از رجوع به ایشان، و دفع حوائج به سوی ایشان، و هر عیب که در کاتبان تو ظاهر شود و تو از آن تغافل ورزی گناه آن بر تو لازم خواهد آمد، و اگر فضل و نیکی از ایشان ظاهر گردد به تو منسوب خواهند گردید به آن ثوابهای نیکو که تو را بر این امر نزد حق ثابت است.
پس بعد از کاتبان باید که قبول نمائی وصیت مرا در حق تجار و اصحاب حرفها، و دیگران را وصیت کن در حق همه ایشان، خواه آنها که در بلاد ساکن می‌باشند، و خواه آنها که به مال خود به شهرها برای تجارت سفر

می‌کنند، و خواه آنها که به دست خود پیشه‌ها برای مصالح مسلمانان به عمل می‌آورند، زیرا که ایشان ماده منفعتهای خلق‌اند، و امور ضروریه مسلمانان را سبب می‌شوند، و از بلاد بعیده جلب امتعه می‌نمایند، و دریا و صحرا و کوه و دشت را طی می‌کنند، و به جائی چند می‌روند برای تحصیل منافع خلق که دیگران را میسر نیست، و جرأت نمی‌کنند بر رفتن

به آن مواضع از بلاد دشمنان تو، و همچنین ارباب صنایع به دست خود ضروریات مسلمانان را به عمل می‌آورند.
پس حرمت همه ایشان را رعایت کنی، و خوف را از راه‌های ایشان زائل کن، و احقاق حقوق ایشان را از دیگران بگیر، زیرا که ایشان با والیان در مقام مسالمه و انقیادند، و خوف ضرری از ایشان نیست، و با همه کس صلح‌اند، و از ایشان توهم فسادی نیست، و پیوسته طالب امنیت و انتظام دولت‌اند.
پس تفقد نما احوال ایشان را در محل حضور خود و حواشی و اطراف بلاد خود را. و به این مراتب که دانستی بدان که در بسیاری از ایشان صفات ناشایسته هست از تنگی فاحش و بخل و حبس کردن متاعها از مسلمانان برای زیادتی قیمت، و تحکیم در قیمت امتعه، و این راه مضرتی است برای عامه عباد، و موجب عیب و بدنامی والیان است.
پس منع کن ایشان را از حبس کردن امتعه ضروریه، به درستی که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نهی فرمود از آن، و باید که در خرید و فروش مسامحه بکنند، و به ترازوهای عدل و به نرخی چند که ضرر به هیچ یک از بایع و مشتری‌نرسد معامله کنند، پس اگر کسی بعد از نهی مرتکب احتکار و حبس امتعه ضروریه شود او را معاقب گردان، و چنان کن که عبرت دیگران گردد، اما از اندازه بدر مرو و زیاده از جنایت سیاست مکن.
پس از خدا بترس، و خدا را بیاد آور در حق طبقه‌ای که به ظاهر حال از همه پست‌ترند و بیچاره‌ترین خلق‌اند، یعنی مسکینان و محتاجان و بدحالان و صاحبان امراض مزمنه، و در میان ایشان گروهی هستند که سؤال می‌کنند و به آنچه می‌دهی قانع‌اند، و

گروهی هستند که خود را می‌نمایند و می‌گریزند و سؤال نمی‌کنند.
و حفظ کن وصیت خود را در حق ایشان، و برای ایشان بهره قرار ده از بیت المال خود، و از غلات املاکی که در اسلام فتح شده، یا امام برای خود اختیار کرده در هر شهری، زیرا که در دور و نزدیک ایشان را در این اموال حق هست، و رعایت حق همه بر تو واجب شده است، و تو را مشغول نگرداند از احوال ایشان.
تفکر و نظر کن در امور کلیه ملک، زیرا که خدا تو را معذور نمی‌دارد در

تقصیر کردن در امر حقیر، برای آن که محکم گردانی امر کبیر را، پس همت خود را بر صلاح احوال ایشان بگمار، و از روی تکبر روی از ایشان مگردان.
و تفقد نما احوال آنها را که دست ایشان به تو نمی‌رسد، و در دیده‌های مردم حقیر می‌نمایند، و مردم ایشان را کم قدر می‌شمارند، پس برای امور ایشان مقرر گردان کسی را که اعتماد بر او داشته باشی و از تو ترسد، و از اهل تواضع و شکسته‌گی باشد که دفع امور ایشان از تو بکند، و احوال ایشان را به تو عرض نماید.
پس چون مطلع شوی بر حوائج ایشان به نحوی عمل کن روزی که خدا را ملاقات کنی عذری نزد او تو را نباشد، زیرا که این جماعت از میان رعیت زیاده از دیگران محتاج به انصاف و عدالت‌اند.
و در اداء حق همه خلق عذر خود را نزد خداوند عالمیان ظاهر گردان، و جستجو کن به یتیمان بی‌پدر را و کوران و بیماران و آنها که به بلاهای مزمن مبتلا شده‌اند، و پیران را که چاره ندارند و سؤالی از مردم نمی‌کنند، پس روزیها برای ایشان مقرر گردان که ایشان بندگان خدایند. و تقرب جو به سوی خدا در رعایت حق شناسی ایشان، و اداء ارزاق ایشان، به درستی که عمل خالص

نمی‌گردد مگر به نیت درست.
و بدان که نفوس مردم راضی نمی‌شوند و قبول نمی‌کنند که تو غایبانه ادای حقوق ایشان کرده تا مشافهتا حاجات ایشان را نشنوی، و در مقام قضای حوائج ایشان نیائی و این بر والیان گران است، و هر حقی گران می‌باشد، و گاهی خدا آسان می‌کند بر گروهی چند که طالب عاقبت و آخرت باشند، و نفوس خود را بر مشقتها صبر فرمایند، و اعتقاد داشته باشند بر راستی وعده خدا برای کسی که صبر کند و از خدا طلب اجر نمایند، تو از ایشان باش، و یاری طلب کن از خدا.
و باید که برای صاحبان حاجات و آنها که با تو رجوع دارند وقتی از خود قرار دهی که فارغ گردانی در آن وقت برای ایشان فکر و ذهن خود را از هر شغلی، پس رخصت دهی که همه نزد تو بیایند، و برای ایشان در مجلس عام بنشینی، پس رخصت دهی که هر که خواهد نزد تو بیاید، و بنشینی برای ایشان در مجلسی که در آن مجلس تواضع و تذلل کنی برای خداوندی که آفریده است و بلند گردانیده است تو را، و منع نمائی از ایشان لشگر و یاوران خود را از دربانان و یساولان خود.
و پست گردان در آن مجلس برای ایشان بال خود را، و نرم گردانی برای ایشان پهلوی خود را در مراجعت نمودن و گوش دادن به سخن ایشان، و دوری گردانیدن به سوی ایشان، تا آن که هر که خواهد با تو سخن بگوید

بی‌خوف و اضطراب سخن تواند گفت.
به درستی که من شنیدم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که در مواطن متعدده می‌گفت: مقدس و پاکیزه نمی‌شوند امتی که در میان ایشان حق ضعیف از قوی باز یافت نشود، در حالتی که ضعیف

را مضطرب نسازند و به خوف نیندازند.
پس متحمل شو سفاهتی را که از ایشان صادر شود، یا آن که از بیان غرض عاجز مانند، و دور گردان از خویش دل تنگی و تکبر را تا حق تعالی به این سبب بگشاید بر تو اکناف و اطراف رحمت خود را، و واجب گردانند برای تو ثواب طاعت خود را، و آنچه عطا کنی چنان کن که بر گیرنده گوارا باشد، و اگر منع کنی باید که مقرون به مدارا و عذر خواهی و زبان خوش باشد، و فروتنی کن در این مقام به درستی که خدا دوست دارد تواضع کننده را، و باید که از اعوان خود کسی گرامی‌تر داری که مدارای او با خلق خدا بیشتر باشد، و مراجعت به سوی ایشان بیشتر نماید، و لطف او ضعفا را فزون‌تر باشد.
پس بدان که امری چند است که ناچار است که خود مباشر آنها شوی:
اول: آن که عمال تو نامه‌ای به تو نویسند که کاتبان تو عاجز باشند از نوشتن جواب ایشان، خود متوجه شوی و جواب ایشان را بنویسی.
دوم: آن که از حاجات مردم اگر بر تو امری وارد شود که اعوان تو از دل تنگی متوجه آنها نگردیده باشند خود به قضای حوائج ایشان قیام نمائی.
سوم: آن که آنچه بر کاتبان و خازنان تو وارد شود از آنچه در تحت اختیار ایشان است برسی، و تقصیر و تأخیر در آنها روا نداری، و با هر یک از ایشان در امری که به او تعلق دارد مشورت نمائی فارغ و ذهنی مجتمع. و هیچ امری را جاری نسازی مگر بعد از تفکر و مراجعت با نفس خود، و مشاورت با آن کسی که برای

آن کار تعیین کرده‌ای باید که از تو خائف نباشد، و آنچه مقتضای رأی او باشد بی‌خوف و هراس به تو تواند گفت.
و بدان که باید کار هر روز را در همان روز برسی، و به روز دیگر نیندازی، که در روز دیگر امری چند روی می‌دهد که آنها را صورت باید داد، و به گردان برای نفس خود و خدا بهترین وقتها را و بزرگترین قسمتها را، هر چند همه کارها برای خدا می‌تواند بود اگر نیت تو در آن درست باشد، و موجب سلامت و رفاهیت رعیت باشد.
و باید که امور خاصه که برای خدا دین خود را به آن خالص می‌گردانی برپا داشتن فرائض خدا باشد که مخصوص او است.
پس از بدن خود بده به خدا آنچه واجب است از نمازها در شب و روز، در

آنها اهتمام کن، زیرا که واجب بودن بعضی از نوافل مانند نماز شب مخصوص حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله بود، چنان چه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است «وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً».
پس این امری است که مخصوص گردانید خدا به آن پیغمبر خود را، و گرامی داشت او را به آن، و بر او واجب گردیده و بر دیگران تطوع و سنت است، چنان چه حق تعالی فرموده است «فمن تطوع خیرا فان اللّه شاکر علیم» یعنی: هر که از روی تطوع به عمل آورد خیری را پس خدا شکر کننده و جزا دهنده است، و دانا است به اعمال بندگان.
پس وافر و کامل به عمل آور آنچه را تقرب می‌جوئی به سبب آن به سوی خدا و گرامی دار آن را، و ادا کن فرائض خدا را به سوی کامل بی‌عیبی و نقصی، هر چند بدنت را به گدازد و به تعب اندازد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 155
و هر گاه برخیزی برای مردم به پیش نمازی، پس مباش نفرت دهنده مردم به طول دادن، و نه ضایع کننده نماز به ترک اکثر سنن، زیرا که در میان مردم کسی است که دردی و علتی دارد، و نماز طولانی را تاب نمی‌آورد، و کسی می‌باشد که حاجتی دارد، و طول نماز منافی حاجت او است.
و به تحقیق که سؤال کردم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در هنگامی که مرا متوجه یمن گردانید که چگونه با ایشان نماز گذارم؟
فرمود: نماز کن با ایشان مانند نماز ضعیف‌ترین ایشان، و نسبت به مؤمنان مهربان باش.
و بعد از این مراتب باید که طولانی نشود پنهان بودن تو از رعیت خود، زیرا که پنهان بودن والیان از رعیت باعث تنگی کار مردم می‌گردد، و والی کم علم بهم می‌رساند به احوال رعیت، و در خانه نشستن والی و راه ندادن مردم سبب آن می‌شود که بر احوال مملکت خود مطلع نگردد، و امور بزرگ که روی دهد به آن کوچک نمایند، و امور کوچک را عظیم نمایند، و حسن را قبیح شمارند، و سخنان که به او رسانند حق و باطل به یک دیگر مخلوط باشد.
و نیست والی مگر بشری نمی‌داند آنچه را مردم از او پنهان دارند از امور، و سخن راست و دروغ علامتی ندارد که به محض گفتن توان تمیز کردن.
و ایضا حال تو خالی از دو صورت نیست، یا آن است که جوانمردی در بذل کردن مال در راه حق، پس چرا خود را به مردم نمی‌نمائی که حق واجب را عطا کنی، و افعال نیکو از تو به رعیت صادر گردد. یا آن است که مبتلائی به بخل و نمی‌خواهی که عطا کنی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 156
و حاجات مردم را روا کنی.

باز نیاید که پرده نشین گردی، و در بر روی مردم به بندی، زیرا که چون مردم از عطای تو آیس و ناامید گردیدند زود دست از سؤال بر می‌دارند. با آن که اکثر حاجات مردم طلب مال نیست که نقصانی به تو به رسد، مانند آن که بر کسی ظلمی شده به تو شکایت می‌کند، یا دعوی دارد و حکم عدلی از تو می‌خواهد، پس منتفع شو به آنچه وصف کردم برای تو، و اکتفا کن در آن بر آنچه بهره‌ور شد و صلاح تو در آن است ان شاء اللّه.
و بدان که والیان و پادشاهان محرمان و مخصوصان می‌دارند که راغب‌اند به آن که اموال و ولایت را مخصوص خود گردانند، و بر مردم تطاول و زیادتی کنند، و به ایشان در مقام انصاف نباشند، پس ماده طمع این جماعت را قطع کن به طمع کردن اسباب این احوال، و به انقطاع مده به مقربان خود زمین و مزرعه را، و طمع نکنند مخصوصان تو در احیای مزرعه‌ای که ضرر رسانند به همسایه خود در آبی، یا در عملی مشترکی که مؤنت او را بر دیگران قرار دهند، و نفعش از ایشان باشد، و به تو فایده عائد نگردد، و عیبش با تو باشد در دنیا و عقبا.
و چون مرافعات به تو برسد باید که عدالت کنی در حکم میان ایشان، و لازم گردانی حق را بر هر که لازم گردد بر او، خواه نزدیک و خواه دور، و باید که بر دشواری این حکم صبر کنی، و رضای حق تعالی منظور داری، هر چند باید حکم بر خویشان نزدیک و مصاحبان مخصوص خود کنی، و اگر بر تو دشوار و گران باشد تفکر کن در عاقبت نیکش تا بر تو آسان گردد، زیرا که ثواب انصاف و عدل در آخرت عظیم است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 157
و اگر رعیت به تو گمان برد که میلی در حکم کرده‌ای و جانب کسی را رعایت کرده‌ای عذر و حجت خود را بر ایشان گردان و گمان بد خود را از ایشان بگردان، زیرا که این موجب عادت کردن تو است به عدالت، و مدارا این است با رعیت، و عذر خواهی است که سبب استقامت رعیت تو است بر حق با رفق و مهربانی و مدارا و نیکی.
و اگر دشمن تو به سوی مصالحه تو را دعوت کند ابا مکن اگر رضائی در آن باشد، زیرا که صلح کردن موجب استراحت و رفاهیت لشگر تو می‌گردد، و خاطرت از اندوه و فکر راحت می‌یابد و شهرهایت ایمن گردد، و لیکن بعد از صلح نهایت حذر از دشمن خود داشته باشی، زیرا بسیار است که دشمن صلح می‌کند که خصم را غافل کند و به ناگاه بر او بتازد، پس دور اندیشی را از دست مده، و گمان نیک خود را در هر باب متهم بدار، و هر جهتی که احتمال دهی که خصم از آن جهت بر تو غالب گردد آن را مسدود گردان، و در همه امور بر خدا توکل کن.
و چون میان تو و دشمن تو پیمان منعقد گردد، یا لباس امانی بر ایشان به پوشانی، پس محافظت نما پیمان خود را به وفا، و رعایت کن امان خود را

به راستی و امانت، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا که فریضه‌ای از فرائض خدائی است که مردم با اختلاف آرای ایشان در لزوم آن اتفاق کرده باشند زیاده از اتفاقی که کرده‌اند بر وجوب وفا به عهدها و پیمانها، حتی بت پرستان با نهایت کفر ایشان لازم می‌دانند وفای به عهد و امان را، زیرا که بدی عاقبت مکر و غدر یافته‌اند.
پس امان خود را به مکر بر هم مزن، و نقصان در عهد خود راه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 158
مده، و مکر با دشمن خود مکن که خلاف فرموده خدا است، و جرأت نمی‌نمایند بر مخالفت خدا مگر نادان بدبختی، و حق تعالی عهد و امان خود را امنیتی گردانیده است میان بندگان خود به رحمت خود، و حریمی ساخته است که ساکن شوند در ساحت عز آن، و پناه برند به سوی امان آن، پس خدعه و مکر و افساد در امان نباید کرد، و عهدی که بندی چنان مکن که در آن علتها و راه‌های مخالفت باشد.
و بعد از آن که محکم کردی به تأویل و توجیه بر هم مزن، و تنگی کار بر تو در امری که با خدا در آن عهد بسته‌ای تو را داعی نشود که سعی در هم زدن آن بکنی، زیرا که صبر کردن تو بر تنگی که امید فرج و نیکوئی عاقبت در آن داشته باشی بهتر است، از مکر کردن و امانت شکستن که خوف عقاب و وبال در آن داشته باشی، و احاطه کند به تو در آن از جانب خدا، وزری و گناهی که در دنیا و آخرت تدارک آن نتوان نمود.
و زینهار که حذر کن از ریختن خونها بناحق، زیرا که هیچ چیز سبب غضب خدا و بزرگی عقوبت حق تعالی و زوال نعمت و کوتاهی عمر و دولت نمی‌شود مانند ریختن خون حرام که همین سبب ضعف و سستی آن می‌گردد، بلکه زایل می‌گرداند و از تو به دیگران منتقل می‌سازد، پس زینهار متعرض غضب پروردگار مشو، به درستی که خدا برای ولی کسی که به ستم کشته شده باشد سلطنت قصاص قرار داده است.
چنان چه فرموده است «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا» یعنی: هر که کشته شود به ستم پس به تحقیق قرار دادیم برای ولی او سلطنتی، پس از حد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 159
بدر نرود کشنده یا ولی قصاص به درستی که او یاری کرده شده است.
پس حضرت فرمود: عذری نیست تو را نزد خدا و نزد من در کشتن عمد، و در آن قصاص بدن و به عوض کشتن لازم می‌شود، و اگر مبتلا شوی به خطائی که از تازیانه یا دست تو صادر گردد در عقوبت که کسی را کنی و او کشته شود، زیرا که بسا با دست زدن بر کسی یا بیشتر سبب قتل او گردد، پس نخوت سلطنت و حکومت تو را مانع نشود از آن که به أهل مقتول حق ایشان را از دیه تسلیم کنی تا موجب قرب تو گردد نزد حق

تعالی.
و زینهار حذر کن از عجب به نفس خود و نیکو دانستن و عظیم شمردن اعمال خود، و دوست داشتن مبالغه در مدح و ثنای خود، زیرا که هیچ فرصتی شیطان را برای ضایع کردن نیکیهای نیکوکاران از این بهتر نیست، و اعتماد بر این زیاده از همه چیز دارد.
و زینهار منت مگذار بر رعیت خود به احسانی که نسبت به ایشان به عمل آوری، یا زیاده از آنچه کرده‌ای بر ایشان بشماری، یا وعده کنی و وفا به آن نه نمائی، زیرا که منت احسان را باطل می‌گرداند، و زیاده گفتن ضایع می‌گرداند کردها را، و خلف وعده موجب غضب است نزد خدا و نزد مردم، حق تعالی می‌فرماید «کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ» یعنی: بزرگ است از جهت مقت و غضب نزد خدا آن که بگوئید آنچه را نمی‌کنید.
پس فرمود: زینهار تعجیل منما در امور بیش از وقتشان، و تکاهل منما در آنها در وقتشان و لجاجت مکن در امری که میسر نگردد، و سستی مکن در هنگامی که طریق تحصیلش بر تو واضح شود، و هر امری را در موضع خود قرار ده، و هر عمل را در جای

خود به عمل آور.
و زینهار به تنهائی تصرف مکن در چیزی که مسلمانان در آن شریک و سهیم‌اند، مانند آبها و گیاه‌های مباح، و متعرض مشو امری چند را که به کارت نمی‌آید. و تغافل مکن از امری چند که از تو سؤال خواهند کرد از دادرسی مظلومان و رفع ستمکاران آنچه بر دیده‌ها ظاهر شده باشد، زیرا که در قیامت تو را برای ایشان مؤاخذه خواهند کرد، و بعد از آن اندک زمانی پرده از روی کارها برخواهد خواست، و خداوند جبار با عظمت و جلال متوجه احوال و اعمال عباد خواهد شد، و انتقام از ظالمان برای مظلومان خواهد گرفت.
پس ضبط نما حمیت نفس خود را و شدن حدت و غضب خود را وسطوت دست خود را، و تیزی زبان خود را از اینها همه محافظت نما به آن که زود از جای بر نیائی، و به مقتضای غضب عمل نه نمائی، و سطوت و عقوبت را از حالت غضب به تأخیر اندازی.
و چون این حالت تو را عارض شود به سوی آسمان نظر کن تا غضب تو ساکن گردد، و مالک اختیار خود شوی، مالک این امور از نفس خود نمی‌توان شد مگر به آن که بسیار باشد غمهای تو، بیاد کردن بازگشت به سوی پروردگار خود.
پس بدان که عهدی که برای تو نوشته‌ام جامع جمیع آنچه را که موجب رشد و صلاح تو گردد، پس باید که متذکر شوی آنچه را از ما مشاهده کرده‌ای از حکم به عدالت و سنتهای نیکو و آنچه بینی در کتاب خدا، یا به تو

رسیده است از آثار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.
پس عمل نما به همه اینها به نحوی که از ما مشاهده کرده‌ای،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 161
و سعی کن به قدر طاقت خود در متابعت آنچه عهد کرده‌ام به سوی تو در این وصیت، و حجت خود را بر تو تمام کرده‌ام، تا آن که تو را عذری نباشد در هنگامی که مسارعت نماید نفس تو به سوی خواهش خود، و نگاه نمی‌دارد از بدی و توفیق نمی‌دهد بر نیکی مگر خداوند جلیل.
و به تحقیق که وصیتی که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله با من کرد، تحریص نمود بر نماز و زکات و رعایت غلامان و کنیزان، پس به این ختم می‌کنم برای تو وصیت خود را و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم، و من سؤال می‌کنم از خدا سبب گشادگی رحمت او و بزرگی و بخششهای او، و قدرت او بر دادن هر آرزوئی، آن که توفیق دهد مرا و تو را برای آنچه رضای حق تعالی در آن است تا عذر ما نزد خدا و خلق آنچه کنیم واضح باشد، و از ما ثنای نیکو در میان عباد و آثار جمیله در بلاد بماند، و آن که تمام کند بر ما نعمت خود را و مضاعف گرداند برای ما کرامت خود را، و ختم کند برای ما و تو به سعادت و شهادت، به درستی که ما بسوی خدا رغبت کنندگانیم، و سلام بر رسول خدا و آل طیب و طاهر او باد سلام بسیار «1».
مترجم گوید: اینجا ختم شد ترجمه حاصل مضمون این نصایح عالیه و کلمات شافیه، که از منابع وحی رسالت برای هدایت گم گشته‌گان به وادی ضلالت و جهالت، و سیرابی تشنه لبان زلال حکمت جاری گردیده، زهی سعادتمندی که به این مواعظ شافیه عمل نماید، و به تأیید خالق ارض و سما و هدایت ائمه هدی علیهم الصلاة و التحیة و الثناء زمام خود را از کف نفس و شیطان بازستاند، و به
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 162
سعی جمیل خویش را به رهروان شارع دین و پیروان ائمه طاهرین ملحق گرداند.

فصل دوم در بیان چند حدیث دیگر که در این باب وارد شده است

حدیث اول [نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف]

سید رضی اللّه عنه و غیر او روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنید که عثمان بن حنیف انصاری که والی بود در بصره از جانب آن جناب به ولیمه یکی از اکابر بصره رفته، پس نامه‌ای به او نوشتند به این مضمون:

ای پسر حنیف خبر به من رسیده که مردی از جوانان یا جوان مردان بصره تو را به خوانی دعوت نموده، پس مسارعت نموده‌ای به سوی آن، اختیار می‌کرده‌اند برای تو الوان طعامها، و نقل می‌کرده‌اند به سوی تو انواع کاسه‌ها، و من گمان نداشتم که تو اجابت کنی به سوی طعام قومی که فقیران را از آن طعام دور کنند، و اغنیا را دعوت نمایند.

پس نظر کن به سوی آنچه می‌خوری از طعامها هر چه مشتبه است بر تو علم آن پس بینداز آن را و تصرف در آن مکن، و آنچه یقین داشته باشی که از وجوه حلال بهم رسانیده‌ای تناول کن و بدان به درستی که هر کس را پیشوائی است که به او اقتدا می‌نماید، و به نور علم او هدایت می‌یابد.

و به درستی که امام شما اکتفا کرده است از دنیای خود به دو

جامه کهنه، و از طعام خود به دو گرده نان، که یکی در چاشت خورد، و دیگری در شام، و می‌دانم که شما قدرت ندارید که به این نحو سلوک نمائید، و لیکن اعانت نمائید مرا بر شفاعت خود به ورع و پرهیزگاری از محرمات و شبهات، و اجتهاد و سعی در عبادات.

پس به خدا سوگند که جمع نکردم و گنج نه نهادم از دنیای شما، طلا و نقره ذخیره نکرده‌ام، از غنیمتهای دنیا مال و افری، و مهیا نکرده‌ام به عوض این دو جامه کهنه خود جامه نوی تحصیل نکرده‌ام، بلی از جمیع آنچه در زمین و آسمان است فدک در دست ما بود، پس بخل ورزید بر آن نفوس گروهی، و جوان مردی کرد نفوس دیگران، و نیکو حکم کننده‌ای است خدا میان ما و میان خصمان ما.

و من چه کنم فدک را و غیر فدک را، و حال آن که هر نفس جای گاه او قبری است که منقطع می‌گردد در تاریکی آن آثار او، و در زیر زمین پنهان می‌گردد اختیار او، و بازگشت او به سوی گودالی است که اگر زیاده کنند وسعت آن را و گشاده گرداند آن را دستهای حفره کننده آن هر آینه تنگ خواهد کرد آن را به سنگ و کلوخ، و سد خواهد کرد فرجه‌های آن را خاکهای بر روی هم نشسته.

و عادت نمی‌دهم نفس خود را مگر به تقوا، تا بیابد این معنا از مخاوف آخرت و عذاب سقر در روز خوف اکبر یعنی قیامت، و ثابت ماند در جاها

که محل لغزیدن پاها است، و اگر می‌خواستم می‌توانستم تصرف کنم در این عسل صاف کرده، و مغز گندم پاک کرده، و بافته‌های ابریشم.
و لیکن هیهات دور است از من که غالب شود بر من خواهش نفس من، و به کشد مرا حرص من به سوی اختیار کردن طعامهای نیکو، و شاید در حجاز یا در یمامه کسی باشد که طمع نداشته باشد در
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 164
گرده نانی، و مدتها باشد که از طعامی سیر نشده باشد، یا آن که سیر بخوابم و در دور من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشد.
پس بوده‌ام مثل آن که شاعر گفته است: همین بس است تو را درد که سیر بخوابی و بر دور تو جگرها باشند که آرزوی ریزه‌های پوست کنند که به عوض طعام به خورند.
آیا قناعت کنم از نفس خود به آن که بگویند پادشاه مؤمنان است، و با ایشان شریک نباشم در مکاره روزگار، یا مقتدای ایشان نباشم در عیش ناگوار، من برای آن آفریده نشده‌ام که مشغول گرداند مرا اکل طیبات از تحصیل سعادات، مانند چهار پائی که بسته باشند، و تمام همتش مصروف به خوردن علف باشد، یا در صحراها گردیده باشند، و شغلش آن باشد که به دهان گیاه از صحرا کنده و شکم خود را پر کند، و غافل باشد از آنچه نسبت به او اراده دارند از کشتن، یا آن که مرا بر سر خود گذاشته باشند، یا مرا مهمل و عبث آفریده باشد، یا آن که ریسمان ضلالت را بر زمین کشم، و یا راه حیرت به کوری پیمایم.
و گویا می‌شنوم که گوینده شما می‌گوید که اگر این است قوت پسر ابو طالب، پس زود ضعف و ناتوانائی او را عاجز می‌گرداند از قتال کردن با امثال و اقران، و از دست بازی کردن با شجاعان، و چنان نیست بلکه به درستی که درختهای صحرائی چوبشان سخت‌تر است، و درختان تربیت کرده نازک‌تر است، و درختان به آب باران تربیت یافته خوش آتش‌تر است، و اخگرشان دیرتر منطفی می‌گردد، و من با حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله مانند دو درخت بودیم که از یک اصل بر آمده باشند، و من و او مانند ساعد و بازوی یک دیگر بودیم.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 165
به خدا سوگند که اگر همه عرب متفق شوند و یک دیگر را معاونت نمایند بر قتال هر آینه پشت نگردانم از ایشان، و اگر فرصت بیابم گردن همه را برای خود ذلیل گردانم، و به زودی جهد کنم که زمین را پاک کنم از این شخص سرنگون و جسم واژگون، یعنی معاویه ملعون، تا نیک و بد مردم از یک دیگر جدا شوند.
ای دنیا دور شو از من که تو را رها کرده‌ام، و رسنت را در گردنت افکنده‌ام، و از چنگال تو جسته‌ام، و از دامهای تو رهائی یافته‌ام، و از

لغزشهای تو محترز بوده‌ام، کجایند قرنها که فریب دادی ایشان را به بازیچه‌های خود، مفتون ساختی ایشان را به زینتهای خود، اینک همه در گرو عمل خودند در قبرها، و در بر گرفته است ایشان را لحدها.
به خدا سوگند که اگر تو شخصی می‌بودی که دیده می‌شدی، و قالبی می‌بودی که به حس در می‌آمدی، هر آینه بر تو اقامت می‌کردم حدهای خدا را برای بنده‌ای چند که مغرور گردی ایشان را به امانی و آمال، و امتهائی که انداختی ایشان را در کوه‌های حیرت و کفر و ضلالت، و پادشاهانی که تسلیم کردی ایشان را به سوی تلف و هلاک، و وارد ساختی ایشان را در بلیه که نه راه رفتن یافتند و نه بازگشتن.
هیهات که هر که به راه فریب تو آمد لغزید، و هر که در کشتی تو سوار شد غرق شد و هر که از دام تو رها شد توفیق یافت، و کسی که از شر تو سالم ماند پروا ندارد از آن که او را شدتی و تنگی روی دهد، و دنیا نزد او مانند روزی است که نزدیک باشد که بر سر آید.
دور شو ای دنیا از من، به خدا سوگند که نرم نمی‌شوم برای تو که مرا به مذلت افکنی، و منقاد تو نمی‌گردم که مهارم را بکشی،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 166
و قسم می‌خورم به خدا قسمی که در آن استثنا به مشیت خدا نباشد، چون معلوم است که بر وفق مشیت او است، البته نفس خود را ریاضتی بفرمایم که اگر قرص نانی برای خوردن بیابد شاد گردد، و برای نان خورش به نمک قناعت نماید، و چندان بگریم که دیده‌ام مانند چشمه آبی که آبش را تمام کشیده باشد خشک شده باشد.
آیا حیوانات چرنده پر می‌کنند شکمهای خود را از چریدن و می‌خوابند، و گله‌های گاو و گوسفند از گیاه زمین سیر می‌شوند و استراحت می‌کنند، و علی مانند ایشان از توشه خود بخورد و بخوابد دیده‌اش، که بعد از سالهای دراز و مجاهدات در راه خداوند بی‌نیاز پیروی کند حیوانات مهمله و چهار پایان چرنده را.
خوشا نفسی که ادا کند به سوی پروردگارش آنچه بر او واجب گردیده، و مشقتها و محنتهای دنیا را به خود هموار گرداند، و در شب از خواب دوری کند، تا آن که بر او غلبه کند، پس روی زمین بخوابد و دستش را بالش خود گرداند، و در زیر روی گذارد.
و در میان گروهی که دیده‌های ایشان را بیدار دارد ترس بازگشت ایشان به سوی آخرت و پهلوهای ایشان از رخت خواب دور مانده و لبهای ایشان به ذکر پروردگار ایشان در حرکت است، و به سبب بسیاری استغفار گناهان ایشان پراکنده شده است، ایشانند گروه خدا پرستانند، و به درستی که از خدا بترس ای پسر حنیف و اکتفا کن به قرصهای خود تا از عذاب الهی نجات یابی «1

حدیث دوم [نامه امام صادق علیه السلام به عبد اللّه نجاشی]

به سند معتبر منقول است از عبد اللّه بن سلیمان که گفت در
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 167
خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ملازم عبد اللّه نجاشی به نزد آن حضرت آمد و سلام کرد، و نامه نجاشی را به آن حضرت داد، چون نامه را گشود نوشته بود:
بسم اللّه الرحمن الرحیم، من مبتلا گردیده‌ام به حکومت اهواز، و مستدعیم که آقای من و مولای من حدی چند برای من بیان فرماید که بدانم که چه چیز مرا در این عمل به حق تعالی و رسول او صلی اللّه علیه و آله نزدیک می‌گرداند، و مرا به چه نحو باید سلوک کرد، و زکات مال خود را به کی بدهم؟ و بر که اعتماد نمایم؟ و راز خود را به که سپارم؟ شاید حق تعالی به برکت هدایت تو مرا از عقوبت خود نجات بخشد، به درستی که تو ولی خداوند عالمیانی در میان عباد، و امین خدائی در بلاد، پیوسته نعمت الهی بر تو فائض باد.
عبد اللّه بن سلیمان گفت: حضرت در جواب او نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم، جناب ایزدی تو را حفظ نماید به احسان خود، و لطف نماید به تو امتنان خود، و حمایت نماید تو را به رعایت خود، به درستی که همه امور در تحت قدرت او است.
اما بعد به سوی من آمد فرستاده تو با نامه‌ای که ارسال نموده بودی، نامه را خواندم و مقصود تو را فهمیدم، نوشته بودی که به حکومت اهواز مبتلا شده‌ام، از این خبر هم شاد شدم و هم اندوهناک گردیدم.
اما شادی من به جهت آن است که شاید حق تعالی به سبب تو فریادرسی نماید مضطر ترسانی را از آل محمد صلی اللّه علیه و آله، و ذلیل ایشان را به سبب تو عزیز گرداند، و برهنه ایشان را به سبب تو به پوشاند، و ضعیف ایشان را به تو قوی گرداند، و به آب لطف تو آتش جور مخالفان را از ایشان منطفی گرداند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 168
اما اندوه من پس کمتر چیزی که بر تو می‌ترسم آن است که یکی از دوستان و شیعیان ما را کار بر او تنک کنی، و در هنگام عسرت چیزی از او طلب نمائی، پس به این سبب بوی حظیره قدس را استشمام نه نمائی، و بهشت را بر خود حرام گردانی، پس آنچه سؤال کردی برای تو بیان می‌کنم اگر به آنها عمل نمائی و از آنها تجاوز نه نمائی، امید دارم که از شرور آفات این حکومت سالم بمانی ان شاء اللّه تعالی.
ای عبد اللّه خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی بن أبی طالب علیه
۳

السلام که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که برادر مسلمان او در امری مشورت نماید، و آنچه محض نیکو خواهی او باشد نگوید، خدا عقل او را از او سلب نماید. و بدان که من اشاره می‌کنم بر تو به رأیی که اگر به آن عمل نمائی خلاصی یابی از آنچه از او می‌ترسی.
و بدان که خلاص تو از مفاسد آن شغلی که داری به آن است که خون مسلمانان را حفظ نمائی، و اذیت خود را از دوستان خدا و شیعیان باز داری، و با رعیت مدارا کنی، و در امور تأنی نمائی، و در معاشرت خلق طریق موافقت و مسالمت مسلوک داری با نرمی که از ضعف رأی و سستی نباشد، و با شدتی که به عنف و تعدی و جور نسراید.
و مدارا نمائی با آن که از جانب او منصوب شده، و با رسولان که از جانب او به نزد تو می‌آیند، و خلل امور رعیت خود را سد کن، به آن که ایشان را بداری بر آنچه موافق حق و عدالت باشد ان شاء اللّه.
و زینهار به پرهیز از بدگویان و سخن چینان، و احدی از ایشان

را نزدیک خود راه مده، و مصاحب خود مکن، و سخن ایشان را قبول مکن که خدا را به خشم آوری، و خود را رسوا گردانی، و حذر کن از مکر اهل خوزستان، زیرا که خبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ایمان ثابت نمی‌گردد در دل یهود و نه خوزی هرگز.
اما آن که به او انس گیری و محل استراحت خود دانی و کارهای خود را به او گذاری، پس باید مردی باشد امتحان کرده شده و دانا و امین که موافق تو باشد در دین. و تمیز کن و اختیار نما در میان ایشان هر که به رشد و صلاح اقرب باشد.
و زنهار مده در همی یا جامه‌ای یا چهار پائی در غیر مصرفی که رضای حق تعالی در آن نباشد، مانند شاعری یا مسخره‌ای یا مزاح کننده‌ای، و اگر دهی باید مثل او را از مال خود در راه خدا بدهی.
و باید که جایزه‌ها و بخششها و خلعتهای تو مخصوص امرای عسکر و ایلچیان و لشگریان و رسولان و ملازمان و یساولان باشد.
و آنچه خواهی صرف نمائی در وجوه بر کار سازی مؤمنان و تصدقات و حج و خوردن و آشامیدن و جامه‌ای که در آن نماز کنی و هدیه‌ای که برای خوشنودی خدا و رسول فرستی باید که از حلال‌ترین اموال و پاکیزه‌ترین باشد.
ای عبد اللّه جهد کن که طلا و نقره جمع نه نمائی و گنج نگذاری، که از اهل این آیه خواهی بود «وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ. یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ».
یعنی: آنان که گنج می‌گذارند طلا و نقره را، و صرف نمی‌کنند

در راه خدا، پس بشارت ده ایشان را به عذاب درد آورنده در روزی که تافته کنند آنها را در آتش جهنم، پس داغ کنند به آنها پیشانیها و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان را، و گویند به ایشان که این است آنچه گنج گذاشتید برای خود، پس به چشید عذاب آنچه را گنج می‌کردید و جمع می‌نمودید.
و اندک و کوچک مشمار شربتی یا زیادتی طعام را که مصروف گردانی و داخل نمائی در شکمهای خالی گرسنه که به آن ساکن گردانی غضب پروردگار جبار را.
و بدان که شنیدم از پدرم که روایت می‌کرد از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله که می‌گفت به اصحاب خود روزی: ایمان نیاورده است به خدا و رسول و روز قیامت هر که شب به سر آورد سیر و همسایه‌اش گرسنه باشد، پس گفتیم: هلاک شدیم یا رسول اللّه، حضرت فرمود: بدهید از زیادتی طعام خود را و از زیادتی خرمای خود را و روزی خود و از جامه‌های کهنه خود که منطفی گردانید به اینها زبانه آتش را و غضب پروردگار خود را.
پس نوشتند قدری از فنای دنیا، و بی‌اعتباری آن را، و بی‌قدری لذت و شرف دنیا را نزد گذشته‌گان و زهاد و صحابه و تابعان، پس پندی از زهد حضرت مولای متقیان بیان فرمود آن که دنیا را مکرر سه طلاق گفتند.
پس نوشت که فرستادم به نزد تو مکارم دنیا و آخرت را بر رایت صادق مصدق رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که اگر عمل نمائی به آنچه تو را در این نامه نصیحت کردم، و بر تو باشد از گناهان و خطاها مانند سنگینی کوه‌ها و موج دریاها هر آینه امید دارم که

رحیم غفار از این خطاهای بیشمار گذرد، و رقم عفو بر جریده اعمال تو کشد.
ای عبد اللّه تو را حذر می‌فرمایم از آن که مؤمنی را بترسانی، به درستی که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام که هر که نظر کند به سوی مؤمنی که او را در بیم و خوف اندازد، خدا به ترساند او را در روزی که به غیر از سایه مرحمت او سایه نباشد، و او را در قیامت به صورت مورچه که حقیرترین خلق است محشور گرداند، تا او را به محل عقوبت خود رسانند.
و خبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله گفت: هر که به فریاد رسد درمانده مضطری را از مؤمنان، به فریاد رسد او را حق تعالی در روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او و ظل مرحمت او، و ایمن گرداند او را در روز فزع اکبر که جمیع خلق ترسان

باشند، و در امان باشد از سکرات مرگ. و هر که بر آورد حاجتی برای برادر مؤمن خود قاضی الحاجات حوایج بسیار از او به انجاح قرین گرداند که یکی از آنها بهشت باشد.
و هر که یک جامه‌ای به پوشاند بر برادر مؤمن خود و او را از عریانی بر آورد، حق تعالی از سندس و استبرق و حریر بهشت به پوشاند، و تا از آن جامه‌ها تاری بر آن مؤمن باشد جامه دهنده قرین رضای خدا و مشمول خوشنودی حق تعالی باشد، و هر که برادر مؤمن خود را از گرسنگی طعام دهد، کریم رزاق از طیبات بهشت او را طعام دهد، و هر که برادر مؤمن را در هنگام تشنگی آب دهد، پروردگار از شراب سر به مهر بهشت او را سیراب گرداند.
و هر که خدمتکاری به مؤمن بخشد یا خادم خود را به خدمت او فرستد خداوند عالمیان از غلمان بهشت که پیوسته به حلیه حسن و جمال آراسته‌اند به خدمت او بدارد، و او را در جوار ائمه

طاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین ساکن گرداند، و هر که برادر مؤمن پیاده خود را سوار گرداند پروردگار عالم او را بر ناقه‌های جنان سوار گرداند، و در روز قیامت به او با ملائکه مقربین مباهات نماید.
و هر که برادر مؤمن را زنی دهد که مونس او گردد و از صحبت او را راحت یابد، حق تعالی حور العین بهشت را جفت او گرداند، و صدیقان از اهل بیت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله مونس او گرداند، و ایشان را به او انس دهد.
و هر که اعانت نماید برادر مؤمن خود را پادشاه جبار بخشنده او را بر صراط بگذراند در هنگامی که قدمها بر آن لغزد، و هر که به سوی خانه برادر مؤمن خود به زیارت او رود او را از زیارت کنندگان خدا بنویسند، و سزاوار است که خدا زیارت کننده خود را گرامی دارد.
ای عبد اللّه شنیدم از پدرم از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روزی به اصحاب خود گفت: ای گروه مردمان به درستی که نیست مؤمن کسی که به زبان ایمان آورد و بدل ایمان نیاورد، پس تجسس منمائید لغزشها و گناهان مؤمنان را، به درستی که هر که لغزش مؤمن را تتبع نماید او را در دنیا در میان خانه خود رسوا گرداند.
و خبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: حق تعالی پیمان مؤمن را گرفته است که کسی باور ندارد سخن او را و انتقام نتواند کشید از دشمن خود و تدارک خشم نکند مگر بر رسوائی خود، زیرا که هر مؤمن در دنیا ممنوع است از استیلای بر دشمنان، اما این حالت او را تا اندک مدتی است که عمرش بسر آید، و بعد از آن مهیا است

برای او راحتی دور و دراز.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 173
و گرفته است خداوند مهیمن پیمان مؤمن را بر امری چند که آسان‌تر آنها بر مؤمن آن است که مؤمنی مثل او که در اعتقاد به او موافق باشد بر او زیادتی کند، و حسد او برد، و شیطان در مقام اذیت و گمراه کردن او باشد، و پادشاه تفحص لغزشهای او نماید.
و کسی که کافر باشد به خدائی که مؤمن به او ایمان دارد در مقام ریختن خون او و مباح گریدن حریم او، و خون و عرض و ملل او را حلال شمارد، پس با این اصناف دشمنان مؤمن چگونه باقی می‌تواند ماند.
ای عبد اللّه حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت سید انبیاء صلی اللّه علیه و آله فرمود: نازل شد بر من جبرئیل امین علیه السلام و گفت: خداوند جلیل تو را سلام می‌رساند و می‌گوید که من برای مؤمن اشتقاق کرده‌ام نامی از نامهای خود، زیرا که نام من مؤمن است و او را مؤمن نامیده‌ام، پس مؤمن از من است و من از اویم، هر که سعی نماید در خواری و مذلت مؤمنی چنان است که با من روبرو محاربه کرده است و به جنگ من آمده است.
ای عبد اللّه خبر داد مرا پدرم از پدرانش که روزی حضرت سید انبیاء با سید اوصیا علیهما السلام گفت: یا علی مناظره و مجادله مکن با کسی تا نظر کنی در احوال نهانی او، اگر نیک باشد با او معارضه مکن، زیرا که خدا دوست خود را وا نمی‌گذارد، و دست از یاری بر نمی‌دارد، اگر احوال نهانی او بد باشد همان بدیهای او برای او بس است، اگر سعی کنی که به او ضرر رسانی زیاده از آنچه خود به خود کرده است نتوانی، زیرا که ضررهای دنیوی را در جنب عقوبات اخروی قدری نباشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 174
ای عبد اللّه حدیث کرد مرا پدرم از پدران اطهارش از حیدر کرار علیه السلام که حضرت نبی مختار صلی اللّه علیه و آله فرمود:
ادنای کفر آن است که مردی از برادر مؤمن خود کلمه‌ای بشنود و آن را حفظ نماید و در خاطر نگاه دارد به قصد آن که او را به آن کلمه رسوا گرداند، این گروه را در آخرت بهره‌ای از رحمت حق تعالی نیست.
ای عبد اللّه خبر داد مرا پدر نیک احترام از پدران رفیع مکان که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر که در حق مؤمنی بگوید آنچه دیده‌های او دیده و گوشهای او شنیده که موجب عیب او باشد و مروت او را در نظر مردم منهدم و ضایع گرداند او از آنها است که عزیز جبار و کریم ستار در حق ایشان فرموده است «إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ» یعنی: به درستی آنان که دوست می‌دارند که شایع گردد امور قبیحه در حق آنان که ایمان آورده‌اند از برای

ایشان عذابی دردناک در دنیا و آخرت.
ای عبد اللّه گفت پدر اطهرم از پدران عالی شأن خود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که روایت کند از برادر مؤمنش روایتی که خواهد در هم شکند مروت و مردی و نیک نامی او را در میان مردم و عیب او را ظاهر گرداند، خدا او را باز دارد تا آن که بدر شدی از آنچه گفت بیاورد و هرگز نتواند، و هر که داخل گرداند بر برادر مؤمن خود سرور و شادی چنان است که شادی بر اهل بیت رسالت علیهم السلام داخل گردانیده، و هر که بر اهل بیت شادی در آورد چنان است که بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در آورده، و هر که شادی بر آن حضرت در آورد چنان است که خدای
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 175
جل و علا را شاد گردانیده، و هر که شادی بر ساحت عزت و جلال داخل گرداند بر او لازم است که او را داخل بهشت گرداند.
پس وصیت می‌کنم تو را به تقوا و پرهیزگاری از معاصی خدا، و آن که طاعت او را بر همه چیز اختیار نمائی، و چنگ زنی در حبل او که متابعت اهل بیت رسالت علیهم السلام است، و هر که در این حبل متین چنگ زند پس هدایت یافته است به سوی راه راست و صراط مستقیم.
پس به پرهیز از معاصی خدا، و حذر کن از عقوبات حق تعالی، و خشنودی احدی را بر خشنودی و خواهش او اختیار مکن، به درستی که این است وصیت خدا به سوی خلقش، و قبول نمی‌نماید از ایشان بجز این را.
و بدان که خلایق را وانگذاشته‌اند به امری و وصیت نکرده‌اند به چیزی که عظیم‌تر از پرهیزگاری باشد، و آن وصیت با اهل بیت رسالت است، اگر توانی که از دنیا تصرف نه نمائی چیزی را که فردا از تو حساب طلبند پس بکن.
عبد اللّه بن سلیمان گفت: چون نامه آن حضرت به نجاشی رسید نظر کرد در آن گفت: سوگند یاد می‌کنم به آن خداوندی که به جز او خداوندی نیست که راست گفته است مولای من هر که به این عمل نماید البته نجات می‌یابد.
عبد اللّه تا زنده بود به این نامه کریمه عمل می‌نمود، حق تعالی جمیع عباد را توفیق عمل به این وصیت مشحون به حکمت کرامت کند بمحمد و آله الامجاد «1».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 176

حدیث سوم [نصایح حضرت خضر به منصور دوانیقی]

دیلمی در کتاب ارشاد القلوب روایت کرده است که در سالی که منصور دوانیقی به حج بیت اللّه رفت شبها تنها به طواف مشغول می‌شد، شبی در اثنای طواف شنید که کسی می‌گوید: خداوندا شکایت می‌کنم به سوی تو از ظاهر شدن بغی و جور و فساد در زمین، و آنچه حائل می‌گردد میان حق و اهل حق از ظلم و ستم.
چون منصور این سخن شنید بر خود به لرزید و گوینده را طلبید و گفت: این چه سخن بود که از تو شنیدم؟ گفت: اگر مرا امان می‌دهی سبب این دعا را بیان می‌کنم.
منصور گفت: تو را امان دادم.
آن مرد گفت: تو امور مسلمانان را متکفل شده‌ای از احوال ایشان غافلی، و در میان خود و ایشان دربانان و یساولان باز داشته‌ای، و در پس دیوارهای حصین که از گچ و آجر برآورده پنهان شده‌ای، و درهای آهنین بر روی خود بسته‌ای، و دربانان با اسلحه بران بر درها باز داشته‌ای، که مسلمانان ستم رسیده را به تو راهی نباشد.
وزیران ستم کار و یاوران فاجر و بدکار نصب کرده‌ای، اگر خواهی نیکی بکنی تو را بر آن اعانت نمی‌نمایند، و اگر بدی اراده کنی تو را مانع نمی‌گردند، و فریادرسی نیست که ایشان را قوت داده بر ستم مردم، و امر نمائی ایشان را به اعانت مظلومان، و فریاد رسی گرسنه‌گان و عریانان، و ایشان را شریک خود در پادشاهی گردانیده‌ای.
و عمال تو رشوه‌ها و هدیه‌ها برای ایشان می‌فرستند از ترس ایشان، و می‌گویند که هر گاه پادشاه ما خیانت می‌کند با خدا ما
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 177
چرا نکنیم، پس مالها جمع می‌کند، و گنجها فراهم می‌آورند، و حائل می‌گردند میان تو و مظلومان، و نمی‌گذارند که ناله دادخواهان به گوش تو رسد، و به این سبب پر شده است جمیع بلاد از ظلم و ستم و فساد، پس چگونه باقی ماند اسلام با این اطوار بی‌بنیاد.
در بعضی از سنین سفر کردم به سوی بلاد چین در آنجا پادشاهی دیدم که کر شده بود، و بر کری خود می‌گریست، وزیران او گفتند که سبب گریه تو چیست؟ گفت: نمی‌گریم برای آن که سامعه‌ام زائل گردیده، و لیکن برای آن می‌گریم که ناله مظلومان و استغاثه دادخواهان به گوشم نمی‌رسد، اما اگر چه گوشم از شنوائی باز مانده است به حمد اللّه که دیده‌ام از بینائی عاطل نگردیده.
پس ندا کرد در میان رعایا که به غیر از ستم رسیده‌گان کسی به غیر لباس

سرخ نپوشد، و هر که به او ستمی رسیده باشد به این لباس اظهار ستم خود نماید، و هر روز بر فیل سوار می‌شد و به اطراف مملکت خود می‌گردید و بر رعایا نظر می‌افکند که شاید لباس رنگینی که گواهی بر جگر خونین می‌دهد مشاهده نماید و پرتو عدالت بر احوال تیره بختی او افکنده و او را به نور معدلت و کرم از ظلمات ظلم و ستم رهائی بخشد.
او پادشاه مشرکی بود و به این سان به احوال بت پرستان می‌پرداخت، و تو ایمان به خدا داری، و پسر عم رسول خدائی، و دلت بر مسلمانان به درد نمی‌آید، و لطف تو شامل احوال ایشان نمی‌گردد.
و بدان که مالی که جمع می‌کنی برای یکی از سه مقصد می‌تواند بود، و هر سه بی‌فایده است، یا برای فرزندان خود جمع می‌کنی،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 178
پس دیده‌ای که طفل از شکم مادر متولد می‌گردد با بدن عریان و دست خالی به سرای وجود می‌آید، و حق تعالی بعد از آن هر که را آنچه مصلحت می‌داند عطا می‌فرماید، پس تو کسی را توانگر نمی‌توانی گردانید، و توانگری به دست خدا است.
و اگر می‌گوئی که مال جمع می‌کنم برای تشیید مبانی سلطنت این خطا است، زیرا که دیدی جمعی را که ملک ایشان منقضی گردید و آنچه جمع کرده بودند از اسلحه و اموال وعدت و رجال به کار ایشان نیامد.
و اگر جمع می‌کنی که به منزلتی فراتر از این منزلت که داری برسی آن نیز غلط است، زیرا که اگر منزلت دنیا می‌خواهی زیاده از آنچه داری مرتبه نیست. و اگر بزرگی آخرت می‌طلبی آن به عمل صالح و احقاق حقوق مسلمانان و رعایت زیر دستان به عمل می‌آید.
ای امیر منتهای قدرت تو بر عقوبت کشتن است کسی را که بر او به خشم آمدی، به کشتن او امر می‌نمائی، و زیاده بر او تسلط نداری، پس بترس از عقوبت کسی که بر عذاب ابدی و نکال سرمدی قادر است و ملک و پادشاهی او نهایت ندارد، و به آنچه در دلت می‌گذرد و در خلوتها از تو صادر می‌گردد آناً فآناً مطلع است، پس چه خواهی کرد در هنگامی که تو را عریان از قبر بیرون آورد با نهایت مذلت نزد خود به حساب بر پا دارد، آیا در آن وقت خزائن و دفائن که اندوخته‌ای فایده‌ای به حال تو خواهد بخشید.
چون منصور این مواعظ دل پذیر را از آن ناصح خبیر شنید بسیار گریست، و گفت: چه بودی اگر من مخلوق نشده بودم و به سرای تکلیف نیامده بودم، و خود را به این مهالک مبتلا نگردانیده
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 179
بودم، پس گفت: ای عالم رهنما و ای خبیر دانا چاره‌ای مرا در چه چیز می‌دانی گفت: چاره در آن است که دانایان و هادیان و علما و راشدان با خود بداری و به قول ایشان عمل نمائی، و در امور خود با ایشان استشاره

نمائی.
منصور گفت: ایشان از من گریزان‌اند، و ایشان را نمی‌یابم.
گفت: از ترس جور و بدی اعمال تو از تو گریزان‌اند، و لیکن در بر روی خلق خدا بگشا و حاجبان و دربانان را بر درگاه خود باز مدار، و راه ستم دیده‌گان را بر خود مبند، و مال از حلال بگیر و مرتکب حرام مشو، و به داد مظلومان برس، و احقاق حقوق مسلمانان بکن، اگر چنین کنی من ضامنم که آنها که از تو گریخته‌اند به سوی تو آیند و تو را در امور خیر معاونت نمایند.
منصور گفت: خداوندا تو توفیق ده که به مواعظ سنجیده این مرد پسندیده عمل نمایم. پس صبح طالع شد، و مؤذنان حاضر آمدند و بانگ نماز گفتند، و با مردم مشغول نماز شد، پس آن مرد را طلبید هر چند تفحص کردند او را نیافتند، گمان بردند که حضرت خضر علیه السلام بوده که برای هدایت، و اتمام حجت بر آن سرگشته بادیه کفر و ضلالت آمده بود، که شاید هدایت یابد و حجت بر او تمام گردد «1».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 181
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 183
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه الموفق للطاعات، فی شریف الاوقات، و الصلاة علی أشرف البریات، محمد و عترته الائمة السادات.
و بعد خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین محمد باقر بن محمد تقی عفی اللّه عن جرائمهما، بر الواح ضمائر صافیه برادران ایمانی تصویر و تقریر می‌نماید که ماه مبارک شعبان بعد از ماه مبارک رمضان بهترین ماهها است، و منسوب است به حضرت سید انبیاء صلی اللّه علیه و آله.
چنان چه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به صفوان گفت: ترغیب کن آنها را که در ناحیه تواند به روزه ماه شعبان، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چون ماه شعبان را مشاهده می‌نمود امر می‌فرمود که ندا کننده در میان مردم، ندا می‌کرد که اهل مدینه من رسولم از جانب خدا به سوی شما، و می‌فرماید: ماه شعبان ماه من است، پس خدا رحمت کند کسی را که یاری کند مرا بر ماه.
پس حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از روزی که ندای منادی آن حضرت را شنیدم روزه شعبان را ترک نکردم، و تا
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 184
زنده‌ام ترک نخواهم کرد ان شاء اللّه تعالی. و فرمود: روزه ماه شعبان و ماه رمضان توبه‌ای است از جانب خدا از جمیع گناهان «1».
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کمتر چیزی که دهند به کسی که یک روز ماه شعبان را روزه دارد آن است که بهشت برای او واجب گردد «2».
و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله روایت فرمود: شعبان ماه من است، و ماه رمضان ماه خدا است، هر که یک روز از ماه من را روزه دارد شفاعت کننده او باشم در روز قیامت، و هر که دو روز از ماه من را روزه دارد گناهان گذشته او آمرزیده شود، و هر که سه روز از ماه من را روزه دارد ندا کننده او را ندا کند که گذشته‌ها را بخشیدیم عمل را از سر گیر «3».
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که در ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند و طلب آمرزش از خدا بکند حق تعالی گناهان او

را بیامرزد «4».
و در حدیث معتبر دیگر فرمود: هر که در هر روز ماه شعبان هفتاد نوبت بگوید أستغفر اللّه و أسأله التوبة حق تعالی بنویسد برای او برات بی‌زاری از آتش جهنم، و بر صراط به آسانی بگذرد، و داخل گرداند او را در بهشت «5».
و أیضا از آن حضرت علیه السلام منقول است که هر که یک روز ماه

شعبان را روزه دارد داخل بهشت شود، و هر که در هر روزی از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند، به آن که هفتاد مرتبه بگوید أستغفر اللّه و أتوب الیه، در روز قیامت در زمره خواص حضرت رسالت محشور گردد، و گرامی داشتن خدا برای او واجب گردد، و هر که در ماه شعبان تصدقی کند اگر چه به نصف خرما باشد حق تعالی حرام گرداند بدن او را بر آتش جهنم «1».
و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در هر روز ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید أستغفر اللّه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و أتوب الیه، حق تعالی روح او را در افق مبین جای دهد، و آن عرصه‌ای است در پیش عرش الهی که در آن نهرها جاری است، و در کنار آنها قدحها هست بعدد ستاره‌های آسمان «2».
و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: شعبان ماه من است، پس بسیار صلوات فرستید بر من و بر آل من. و شعبان را ماه شفاعت می‌گویند برای آن که رسول خدا شفاعت می‌کند برای هر که بر آن حضرت و آل او صلوات فرستد در آن ماه «3».
و اما روزها و شبهای متبرکه آن از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که آسمانها را زینت می‌کنند در هر روز پنجشنبه ماه شعبان، پس ملائکه می‌گویند پروردگارا بیامرز

روزه داران این روز را و دعای ایشان را مستجاب گردان «1»
و در حدیث معتبر از حضرت صاحب الامر علیه السلام منقول است که حضرت امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سوم ماه شعبان متولد شده است آن روز را روزه بدار «2».
و به روایت دیگر آن حضرت در پنجم این ماه متولد شده احتیاطا هر دو روز را حرمت باید داشت.
و روایتی وارد شده که حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام در هفتم این ماه متولد شده است، و لیکن خلاف مشهور است، چنان چه در اعمال ماه رجب مذکور شد.

و در اعمال ماه رجب مزبور مذکور شد که سنت است که در شب سیزدهم دو رکعت، و در شب چهاردهم چهار رکعت به دو سلام، و در شب پانزدهم شش رکعت به سه سلام بجای آورند، و در هر رکعت بعد از حمد سوره یس و تبارک الذی بیده الملک و قل هو اللّه أحد بخوانند، و از روی قرآن می‌توان خواند در نماز نافله.
و احادیث در فضیلت شب پانزدهم و اعمال آن بسیار وارد شده است، و اکتفا می‌نمائیم به آنچه صحیح‌تر است.
بدان که غسل در این شب سنت است، و باعث کفاره گناهان است.
و در احادیث معتبره وارد شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام در این شب متولد شده، و به ولادت با سعادت آن حضرت نیز شرف یافته است.
و حضرت امام محمد باقر فرمود: شب نیمه شعبان بهترین شبها
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 187
است بعد از شب قدر، و حق تعالی فضل خود را در این شب که این شبی است که حق تعالی به ذات مقدس خود سوگند یاد کرده است که سائلی را از درگاه خود رد نکند، مگر آن که معصیتی از خدا طلب نماید، و این شب را خدا برای ما اهل بیت قرار داده است به ازای شب قدر که از برای پیغمبر ما قرار داده است.
پس اهتمام نمائید در این شب در دعا و ثنا کردن بر خدا، به درستی که هر که در این شب صد مرتبه سبحان اللّه و صد مرتبه الحمد للّه و صد مرتبه اللّه أکبر و صد مرتبه لا اله الا اللّه بگوید، حق تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد، و حاجتهای دنیا و آخرت او را بر آورد، خواه طلب نماید و خواه ننماید «1».
و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که سنت است که چهار رکعت نماز بگذارد به دو سلام، و در هر رکعتی بعد از حمد صد مرتبه قل هو اللّه أحد بخواند «2».
و روایتی وارد شده است که اکتفا به پنجاه مرتبه نیز می‌توان کرد.
و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که فرمود که در خواب بودم در شب نیمه شعبان، پس جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد، و گفت: ای محمد آیا بخواب می‌روی در این شب؟ گفتم:
این چه شب است، گفت: شب نیمه شعبان است.
پس بر خیزانید مرا و برد مرا به سوی قبرستان بقیع، و گفت:
سر بلند کن به سوی آسمان به درستی که این شبی است که درهای آسمان در این شب گشوده می‌شود. یعنی درهای رحمت، و درهای
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 188
خوشنودی خدا، و درهای آمرزش گناهان، و درهای فضل و احسان و درگاه

توبه و درگاه نعمت و درگاه جود و بخشش، و می‌آورد حق تعالی از بندگان در این شب به عدد موهای چهار پایان و پشمهای ایشان.
ای محمد هر که احیا کند در این شب را به گفتن اللّه اکبر و سبحان اللّه و لا اله الا اللّه، و نماز کردن، و قرآن خواندن، و طلب آمرزش کردن، و استغفار نمودن بهشت در آخرت جای او باشد، و گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود.
ای محمد هر که در این شب صد رکعت نماز کند هر دو رکعت به یک سلام، و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو اللّه أحد بخواند، و صد مرتبه سبحان اللّه بگوید حق تعالی گناه کبیره هلاک کننده او را بیامرزد، و به عدد هر سوره و تسبیحی قصری در بهشت به او عطا کند، و شفاعت او را قبول کند در صد نفر از اهل خانه او و خویشان او، و شریک گرداند او را در ثواب شهیدان و ثواب روزه‌داران و عبادت کنندگان این ماه را به او عطا کند بی‌آن‌که از ثواب آنها چیزی کم شود.
پس احیا کن این شب را ای محمد، و امر کن امت خود را که احیا کنند آن را و تقرب جویند به سوی خدا به عبادت آن، به درستی که این شبی است بسیار شریف.
یا محمد من چون به نزد تو می‌آمدم جمیع ملائکه آسمانها پاهای خود را صف کرده بودند، و نزد خدا به عبادت مشغول بودند، و بعضی ایستاده بودند، و بعضی در رکوع بودند، و بعضی در سجود، و بعضی مشغول دعا و بعضی تکبیر و بعضی تسبیح و بعضی به استغفار.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 189
یا محمد به درستی که حق تعالی در این شب نظر رحمت به سوی بندگان می‌افکند و می‌آمرزد هر مؤمن را که به نماز ایستاده باشد یا نشسته مشغول تسبیح باشد یا در رکوع و سجود باشد یا مشغول یاد خدا باشد، و این شبی است که هر که دعا کند البته دعایش مستجاب می‌شود، و هر که توبه کند توبه‌اش مقبول می‌گردد، محروم کسی است که از خیر این شب محروم گردد.
و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در این شب این دعا می‌خواندند: اللهم اقسم لنا من خشیتک ما یحول بیننا و بین معصیتک، و من طاعتک ما تبلغنا به رضوانک، و من الیقین ما یهون علینا به مصیبات الدنیا، اللهم أمتعنا بأسماعنا و أبصارنا و قوتنا ما أحییتنا و اجعلها الوارث، و اجعل ثارنا علی من ظلمنا، و انصرنا علی من عادانا، و لا تجعل مصیبتنا فی دیننا، و لا تجعل الدنیا أکبر همنا و لا مبلغ علمنا، و لا تسلط علینا من لا یرحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین. و این دعای جامع کاملی است و متضمن جمیع مطالب دنیا و آخرت هست.
و زیارت حضرت امام حسین در این شب ثواب بسیار دارد، و أقلش آن

است که اشاره به جانب قبر مطهر آن حضرت کند و بگوید السلام علیک یا ابا عبد اللّه، السلام علیک و رحمة اللّه و برکاته.
و چون دعای کمیل بن زیاد که از خواص اصحاب حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام است بهترین دعاها است و از دعاهای این شب است و در اوقات دیگر نیز می‌توان خواند با ترجمه در اینجا ایراد می‌نماید که در وقت خواندن متذکر معانی آن باشند تا فایده‌اش تمام‌تر و ثوابش عظیم‌تر باشد «1».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 190
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که سه روز از آخر ماه شعبان را روزه بدارد و به ماه مبارک رمضان وصل کند حق تعالی ثواب روزه دو ماه متوالی برای او بنویسد «1».
و أبو الصلت هروی روایت کرده است که در جمعه آخر ماه شعبان به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم، حضرت فرمود:
ای ابو الصلت اکثر ماه شعبان رفت، و این جمعه آخر آن است، پس تدارک و تلافی کن در آنچه از این ماه مانده است تقصیرها را که در ایام گذشته این ماه کرده‌ای، و بر تو باد که روی آوری بر آنچه نافع است برای تو در آخرت و دعا و استغفار بسیار بکن، و تلاوت قرآن مجید بسیار بکن.
و توبه کن به سوی حق تعالی از گناهان خود تا آن که چون ماه مبارک در آید خالص گردانیده باشی خود را از برای خدا، و مگذار در گردن خود امانت و حق کسی را مگر آن که بیرون کنی، و مگذار گناهی را که کرده‌ای مگر آن که ترک کنی و از خدا بترس، و توکل کن بر خدا در پنهان و آشکار امور خود، و هر که بر خدا توکل کند خدا بس است او را.
و بسیار بخوان در بقیه این ماه این دعا را: اللهم ان لم تکن غفرت لنا فیما مضی من شعبان فاغفر لنا فیما بقی منه. به درستی که حق تعالی در این ماه آزاد می‌گرداند بنده‌های بسیار از آتش جهنم برای حرمت ماه مبارک رمضان «2».
و در بعضی از روایات معتبره وارد شده است که کسی که به عوض روزه سنت یک درهم تصدق کند یا یک مد از گندم تصدق
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 191
کند ثواب روزه آن روز را می‌یابد. و درهم به حساب زرهای این زمان تخمینا موازی سیزده غازبکی می‌شود، و مد احتیاطا صد درهم شاه، و اگر نان بدهند نیز خوب است.
و در بعضی از روایات از برای فقرا که قادر بر درهم و مد نباشند یک گرده نان نیز وارد شده است.
و الحمد للّه وحده و صلی اللّه علی محمد و آله.

(8) رساله اختیارات ایام

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 195
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه رب العالمین، و الصلاة علی سید المرسلین محمد و عترته الطاهرین.
و بعد: چنین گوید احقر عباد اللّه محمد باقر بن محمد تقی عفی اللّه عن جرائمهما، که این رساله‌ای است در بیان آنچه از احادیث معتبره اهل بیت رسالت صلوات اللّه علیهم أجمعین معلوم می‌شود، از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه به جهت ارتکاب اشغال و اعمال بر وجه اختصار مرقوم می‌گردد، تا آن که جمعی از خاص شیعیان که در جمیع امور متابعت پیشوایان دین را لازم می‌داند به این رساله رجوع نموده، به اختیارات ساعات نجومیه که به حسب شرع مذموم است نباشند، و علی اللّه التوکل و هو حسبی و نعم الوکیل.

فصل اول در اختیارات ایام ماه است

اشاره

سید جلیل علی بن طاووس رحمة اللّه علیه و غیر او از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت نموده:

روز اول:

حضرت آدم علیه السلام در آن مخلوق گردیده، و روز مبارکی است از برای طلب حوائج، و از برای رفتن به نزد پادشاهان، و طلب علم، و زن خواستن، و سفر کردن، و خریدن و فروختن چهار پایان. و اگر بنده‌ای یا حیوانی در این روز گم شود تا هشت روز به دست می‌آید، و هر که در این روز بیمار شود به زودی شفا می‌یابد، و فرزندی که در این روز متولد می‌شود بخشنده و فراخ روزی و با برکت باشد.
و به روایت دیگر: این روز شادی و سرور است، و برای حوائج مطالب نزد سلاطین و امرا بروید و سخن بگوئید که حوائج بر آورده می‌شود به توفیق حق تعالی، و هرچه در این روز گم شود به زودی پیدا شود، و برای همه کار خوب است، خصوصا زراعت کردن و درخت نشانیدن، و عمارت بنا کردن، و سفر کردن، و خریدن و فروختن «1».

روز دوم:

در این روز حضرت حوا مخلوق شده است، و شایسته است برای زن خواستن، و خانه بنا کردن، و تمسکها و قباله جات نوشتن، و حاجات طلب کردن، و اختیار کارها نمودن، و هر که اول این روز بیمار شود بیماریش سبک باشد به خلاف آخر روز، و فرزندی که در این روز متولد شود نیکو تربیت بیابد.
و به روایت دیگر: شایسته است برای هر کار خصوصا تزویج، و از سفر به خانه داخل شدن، و به سفر رفتن، و خرید و فروش، و طلب حوائج «2».

روز سوم:

روز نحسی است، و آدم و حوا را در این روز از
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 197
بهشت بیرون کردند، پس بهترین کار تو در این روز آن است که مشغول اصلاح امور خانه خود گردی، و تا ممکن باشد برای کاری بیرون نروی، و به پرهیز در این روز از رفتن به نظر پادشاهان و خرید و فروش و سایر کارها، و هر بنده که در این روز بگریزد به دست آید، و هر که در این روز بیمار شود به مشقت افتد، و فرزندی که متولد شود روزیش فراخ و عمرش دراز باشد.
و در حدیث سلمان فارسی رضی اللّه عنه وارد شده است که روز گرانی است، و برای هیچ کار شایسته نیست.
و به روایت دیگر: حضرت صادق علیه السلام فرمود: به پرهیز در این روز از جمیع اعمال، و نزد پادشاهان مروید، و حاجتی از کسی مطلبید، و کاری به کسی مفرمائید، و تصدق بسیار بکنید برای رفع نحوست آن، و هر که در این روز سفر کند بیم آن است که دزدان راه او را بزنند «1»

روز چهارم:

نیک است برای زراعت کردن، و شکار کردن در دریا و صحرا، و زن خواستن، و عمارت بنا کردن، و چهار پایان گرفتن. و مکروه است در آن سفر کردن، پس هر که سفر کند بیم آن است که کشته شود، یا مالش را ببرند، یا بلائی او را عارض شود، و در این روز هابیل متولد شده، و فرزندی که در این روز متولد شود شایسته و مبارک می‌باشد تا زنده است، و مردم او را دوست دارند، و هر که در این روز بگریزد یافتنش دشوار باشد، و پناه به جائی ببرد که او را به دست نتوان آورد، و هر که در این روز بیمار شود به زودی عافیت یابد «2».

روز پنجم:

روز نحسی است که در آن قابیل ملعون متولد شده، و در همین روز برادر خود را کشت، پس هیچ کار اختیار مکن، و از خانه بیرون مرو، و نزد پادشاهان مرو، و از شر درندگان و آهن حذر کن، و هر که در این روز سوگند دروغ بخورد زود جزای خود را بیابد و هر که در این روز متولد شود حالش نیکو باشد.
و در حدیث سلمان وارد شده است که در این روز اختیار کاری مکن، و به نظر پادشاهی مرو «1».

روز ششم:

روزی است که شایسته است برای بر آوردن حاجات، و زن خواستن، و هر که سفر کند در این روز در دریا یا صحرا برگردد به سوی اهلش به آنچه خواهد و دوست دارد، و نیک است از برای خریدن چهار پایان، و هر حیوان و بنده‌ای که در این روز گم شود، به زودی پیدا شود و هر طفلی که در این روز متولد شود نیکو تربیت یابد و از آفتها به سلامت باشد.
و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که شایسته است برای شکار و طلب معاش و هر حاجتی.
و در روایت سلمان وارد شده است که خوابی که در این روز دیده شود بعد از یک روز یا دو روز تعبیرش ظاهر شود «2».

روز هفتم:

برای همه کارها شایسته است، و هر که در این روز شروع به مشق و کتابت نماید به نیکی به کمال رساند، و هر که ابتدا کند در این روز به عمارت یا به عروسی عاقبتش نیکو باشد، و هر طفلی که در این روز متولد شود تربیتش نیکو باشد و روزیش فراخ باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 199
و در حدیث دیگر چنان است: شایسته است برای شکار، و طلب روزی، و درخت گشتن، و زراعت کردن، و تخم افکندن، و نزد پادشاهان رفتن، و سفر کردن «1».

روز هشتم:

شایسته است برای هر حاجتی از خریدن و فروختن، و شکار کردن، و هر که در این روز به نزد پادشاهی برود حاجتش بر آورده شود و مکروه است در این روز به دریا نشستن، و سفر خشکی کردن، و به جنگ رفتن، و هر طفلی که متولد شود ولادتش شایسته باشد، و هر که بگریزد بر او ظفر نتوان یافت مگر به تعب بسیار، و هر که راه گم کند در این روز راه نیابد مگر به مشقت، و هر که در این روز بیمار شود تعب بسیار بکشد.
و در روایت دیگر: آن که شایسته است برای هر کاری مگر سفر کردن، و هر که بیمار شود به زودی عافیت یابد.
و سلمان رضی اللّه عنه روایت کرده است که برای هر کاری شایسته است «2».

روز نهم:

روز سبکی است، و از اول تا آخر روز مبارک است، و نیک است برای هر امری که اراده نمایی، پس ابتدای کارها در آن بکن، و قرض و زراعت بکن، و درخت بکار، و هر که در این روز با دشمن جنگ کند غالب آید، و هر که سفر کند مال او را روزی شود و خیر به بیند، و هر که در این روز از دشمن بگریزد نجات یابد، و هر که بیمار شود بیماریش سنگین شود، و هر که گم شود به زودی یافت شود، و هر فرزندی که در این روز متولد شود شایسته باشد و در همه حال توفیق یابد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 200
و در روایت دیگر: آن فرزند فراخ روزی باشد.
و به روایت دیگر: کسی که بیمار شود عافیت یابد.
و به روایت سلمان خوابی که در این روز دیده اثرش در آن روز ظاهر گردد «1».

روز دهم:

حضرت نوح علیه السلام در این روز متولد شده است، و هر طفلی که در این روز متولد شود بسیار پیر و معمر شود، و فراخ روزی باشد، و نیک است برای خرید و فروختن و سفر کردن، و گم شده در آن زود یافت شود و گریخته زود به دست آید و به بند افتد، و هر که در این روز بیمار شود سزاوار آن است که وصیت کند.
و در حدیث دیگر: برای شخم کردن و زراعت نمودن و سلف خریدن نیکو است.
و به روایت دیگر: برای همه کارها خوب است به غیر رفتن به نظر پادشاهان، و هر که بیمار شود عافیت یابد.
و به روایت سلمان: خوابی که در این روز دیده شود تا بیست روز به ظهور آید «2».

روز یازدهم:

حضرت شیث در این روز متولد شده است، و شایسته است برای ابتدای کارها، و خرید و فروش، و سفر کردن، و باید که احتراز نماید از رفتن به نزد پادشاهان، و هر که در این روز بگریزد به زودی باز گردد از روی اطاعت، و هر که بیمار شود امید هست که به زودی شفا یابد، و هر طفلی که متولد شود به نیکی زندگانی نماید، و لیکن نمیرد تا آن که پریشان شود.
و در روایت دیگر: هرگز پریشان نشود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 201
و به روایت سلمان: خوابی که به بیند تا بیست روز اثرش به ظهور آید «1».

روز دوازدهم:

روز شایسته‌ای است برای زن خواستن، و دکان گشودن، و شریک شدن، و به دریا سفر کردن، و هر که در این روز بیمار شود امید شفا در او هست، و فرزندی که متولد شود به آسانی تربیت یابد.
و در روایت دیگر: گریخته به دست آید، و فرزند بسیار عمر یابد و پریشان نشود.
و به روایت دیگر: برای همه حاجت خوب است، و در اول روز به نظر پادشاهان بروید، و در آخر روز مروید «2».

روز سیزدهم:

روز نحسی است به پرهیز در آن از همه کارها، خصوصا منازعه کردن، و به نظر پادشاهان و أمرا رفتن، و سر تراشیدن و هر کاری، و هر که بگریزد بر او دست نیابند، و هر که بیمار شود به تعب افتد، و فرزندی که متولد شود چندان زندگانی نکند.
و به روایت سلمان: هر خوابی که به بیند تا نه روز به عمل آید «3»

روز چهاردهم:

نیک است برای هر کاری، و هر فرزندی که متولد شود ظالم باشد، و نیک است برای طلب علم و خرید و فروش، و سفر کردن، و قرض گرفتن، و به دریا نشستن، و گریخته به دست آید، و بیمار صحت یابد ان شاء اللّٰه.
و در روایت دیگر: فرزندی که متولد شود عمرش دراز باشد،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 202
و به طلب علم راغب باشد، و در آخر عمر سالش فراوان گردد.
و به روایت دیگر: پسندیده است در این روز دیدن أشراف و علما و طلب حوائج.
و به روایت سلمان: نیک است برای هر امری خیر، و برای دیدن پادشاهان، و فرزندی که بهم رسد خوش نویس و دانا گردد، و خوابی که دیده شود بعد از بیست و شش روز به عمل آید «1».

روز پانزدهم:

نیک است برای همه امور مگر قرض دادن و قرض گرفتن، و کسی که در این روز بیمار شود صحت یابد، و کسی که بگریزد به زودی به دست آید، و فرزندی که متولد شود لال باشد یا در زبانش عیبی باشد.
و به روایت دیگر: شایسته است برای هر عمل و هر حاجت.
و به روایت سلمان: خواب بعد از سه روز اثرش ظاهر شود «2».

روز شانزدهم:

روز نحسی است، و برای هیچ کار خوب نیست مگر عمارت بنا کردن و پی گذاشتن، و هر که سفر کند در این روز هلاک شود، و هر که بگریزد به زودی برگردد، و هر که راه گم کند سالم ماند، و هر که بیمار شود به زودی شفا یابد، و فرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد.
و در روایت دیگر: بسیار نحس و مذموم است، پس هیچ حاجت در آن مطلب، و سفر مکنید، و تصدق بسیار کنید، و فرزندی که متولد شود در آن دیوانه شود، و هر که در آن بیمار شود تلف گردد، تا توانید متوجه کاری مشوید.
و به روایت سلمان: خواب بعد از دو روز اثرش ظاهر شود «3».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 203

روز هفدهم:

روز میانه‌ای است، به پرهیز در آن از منازعه کردن، و قرض دادن و قرض گرفتن، پس هر که قرض بدهد به او ندهند، و هر که قرض بگیرد پس ندهند، و فرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد.
و در روایت دیگر: روز گرانی است در آن حاجتی طلب مکن.
و به روایت دیگر: برای هر کار شایسته است خصوصا تزویج و خرید و فروش و زراعت و عمارت و رفتن به نظر سلاطین، و اول اقوا است.
و در روایت دیگر وارد شده است که حجامت در هفدهم ماه موجب شفا است «1».

روز هجدهم:

روز مبارکی است، و برای هر کار نیک است از خرید و فروش و زراعت و سفر و تزویج و طلب حوائج، و کسی که با دشمنی خصمی کند بر او غالب آید، و اگر مالی به قرض دهد به او برگردد، و بیمار شفا یابد، و فرزند حالش نیکو باشد «2».

روز نوزدهم:

روز مبارکی است، و در آن حضرت اسحاق علیه السلام متولد شده است، و شایسته است برای سفر و طلب روزی و سعی در کارها و آموختن علم، و بد است برای بنده و چهارپا خریدن، و گم شده و گریخته بعد از پانزده روز برگردد، و فرزندی که متولد شود، در این روز توفیق خیرات بیابد و با برکت باشد.
و به روایت دیگر: اگر با کسی خصمی کند بر او ظفر یابد به قدرت حق تعالی، و برای هر کار شایسته است «3».

روز بیستم:

میانه است، و نیکو است برای سفر کردن و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 204
بر آوردن حاجتها، و بنا کردن بناها، و داربست کردن درختان، و گرفتن چهار پایان، و کسی که بگریزد دور است بر او دست یافتن، و کسی که راه گم کند خوف هلاک بر او هست، و کسی که بیمار شود بیماریش صعب گذرد. و فرزندی که به وجود آید با مشقت زندگانی کند.
و به روایت دیگر: روز مبارکی است، و برای هر کار نیک است، خصوصا سفر و طلب حوائج، و عمارت، و تزویج، و درخت کشتن، و نزد پادشاهان رفتن «1».

روز بیست و یکم:

روز نحس بسیار بدی است، و روز ریختن خونها است، پس در آن حاجتی طلب مکن، و به پرهیز در آن روز از پادشاهان، و کسی که سفر کند خوف هلاک است بر او، و فرزندی که بهم رسد فقیر و پریشان باشد.
و به روایت دیگر: روز نحسی است، و همین برای کشتن حیوانات نیک است «2».

روز بیست و دوم:

شایسته است برای بر آوردن حاجتها، و بیع و شرا، و رفتن به نزد پادشاهان، و تصدق در آن روز مقبول است، و ثوابش مضاعف است، و بیمار به زودی شفا یابد، و مسافر به عافیت برگردد.
و در روایت دیگر: روز سبکی است، و برای هر کار نیک است.
و بروایتی: هر فرزندی که در این روز متولد شود مبارک و محبوب باشد، و هر که نزد پادشاه رود به مطلب رسد و خوشنود برگردد «3».

روز بیست و سوم:

در این روز حضرت یوسف علیه السلام متولد شده است، و نیک است، برای هر کار، خصوصا طلب حوائج و تجارت، و زن خواستن، و نزد سلاطین رفتن، و کسی که در این روز سفر کند غنیمت یابد و خیر بسیار بیند، و فرزندی که متولد شود نیکو تربیت یابد و مبارک و شایسته باشد «1».

روز بیست و چهارم:

روز بسیار بدی است، و فرعون در این روز به وجود آمده است، پس هیچ کاری در این روز اراده مکن، و فرزندی که متولد شود روزگار به سختی گذراند، و توفیق خیری نیابد، و در آخر عمر یا کشته شود یا غرق شود، و هر که در این روز بیمار شود بیماریش به طول انجامد.
و به روایت دیگر: هر که سفر کند در آن سفر به میرد «2».

روز بیست و پنجم:

روز نحسی است، پس خود را در این روز حفظ کن و پی کاری مرو که در این روز حق تعالی اهل مصر را با فرعون به آیات عذاب خود مبتلا گردانید، و بیمار حالش بد می‌باشد.
و هر که در این روز سفر کند خطر یابد، و فرزندی که متولد شود مبارک و فراخ روزی و نیکوکار باشد اما به بلای سختی مبتلا می‌شود و آخر نجات می‌یابد.
و در روایت دیگر: هر که در این روز بیمار شود تا آخر روز به هوش نیاید.
و به روایت سلمان از شر این روز پناه به خدا ببرید به دعا و نماز و اعمال خیر «3».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 206

روز بیست و ششم:

شایسته است برای سفر، و هر امری که اراده کنی، مگر زن خواستن که هر که در این روز تزویج نماید میان او و زوجه‌اش جدائی افتد، زیرا که در این روز دریا شکافته شد برای حضرت موسی علیه السلام، و اگر از سفر برگردی در این روز به خانه خود داخل مشو، و بیمار در این روز حالش بد باشد، و فرزندی که به وجود آید عمرش دراز باشد.
و به روایت دیگر: هر که مسافر می‌شود در این روز سودی نه بیند و شاید برنگردد، و تصدق بسیار بکنید در این روز که فوائدش بسیار است «1».

روز بیست و هفتم:

نیک است برای همه کار، و فرزندی که در این روز متولد شود خوش خو و خوش روی و طویل العمر و با خیر فراوان و محبوب دلهای مردمان باشد.
و به روایت دیگر: برای سفر بسیار نیک است.
و به روایت دیگر: برای عمارت و زراعت و خرید و فروش و رفتن به مجلس پادشاهان و سعی در حوائج نیک است «2».

روز بیست و هشتم:

نیک است برای هر کاری، خصوصا سفر کردن، و در این روز حضرت یعقوب علیه السلام متولد شده است، پس هر فرزندی که در این روز متولد شود روزی فراوان یابد، و محبوب مردم باشد، و احسان کننده به سوی أهل خود باشد، و لیکن غمهای عظیم به او برسد، در آخر عمر به مرضی یا به ضعف چشم مبتلا گردد «3».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 207

روز بیست و نهم:

برای جمیع کارها خوب است، و فرزندی که در این روز به وجود آید بردبار باشد، و هر که سفر کند مال بسیار یابد، و هر که بیمار شود زود صحت یابد، و در این روز وصیت نامه ننویسید.
و به روایت دیگر: برای همه کس خوب است مگر برای کاتبان که باید متوجه کاری نشوند، و گریخته این روز زود برگردد، و گم شده این روز زود به دست آید.
و در روایت دیگر: شایسته است برای همه کار، خصوصا ملاقات پادشاهان، و دیدن برادران و دوستان.
و به روایت سلمان: خوابی که در این روز دیده شود همین روز اثرش ظاهر گردد «1».

روز سیم:

نیک است برای فروختن و خریدن، و تزویج نمودن، و فرزندی که در این روز به وجود آید بردبار و مبارک و راست‌گو و وفادار و عالی شأن و جلیل القدر باشد، و هر که بگریزد به دست آید، و هر که چیزی گم کند بیابد، و هر که مالی قرض کند به زودی باز دهد.
و به روایت دیگر: روزی است که حضرت اسماعیل پسر ابراهیم علیهما السلام در آن متولد شده، و برای هر کار نیک است، خصوصا درخت نشانیدن و زراعت و عمارت «2».
و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که ترک مکن حجامت را در هفتم حزیران رومی، و اگر نکنی در چهاردهم البته بکن.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 208

فصل دوم در اختیار ایام هفته است

روز جمعه:

مبارک ترین روزها است، و بهترین عیدها است، و سنت است در آن به حمام رفتن، و سر تراشیدن، و ناخن و شارب گرفتن، و پیش از زوال سفر کردن خوب نیست، و بعد از نماز سفر کردن مبارک است.
و حجامت کردن در بعضی احادیث واقع شده است که نباید کرد، زیرا که در آن روز ساعتی هست که در آن ساعت اگر حجامت واقع شود هلاک می‌شود. و در روایتی نهی واقع شده است از حجامت در وقت زوال، و در چندین حدیث دیگر واقع شده است که قصور ندارد مطلقا.
و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است که هر که در شب یا روز زیادتی خون در خود بیابد آیة الکرسی بخوان و حجامت بکن.
و در حدیث است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله چون هوا سرد می‌شد و از بیرون به اندران خانه نقل می‌فرمود در روز جمعه می‌کردند.
و در حدیث دیگر: آن که در وقتی که هوا گرم می‌شد باز در روز جمعه به بیرون نقل می‌فرمودند.
و در بعضی روایات وارد شده که نوره کشیدن در روز جمعه مورث پیسی است. و در چند روایت تجویز واقع شده است، بلکه بعضی از روایات دلالت بر استحباب می‌کند.
و در روایت معتبر وارد شده است که در روز جمعه خواستگاری و نکاح کردن مستحب است. و مستحب است موی سر و ریش را شانه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 209
کردن، و بوی خوش کردن، و جامه نو و جامه‌های پاکیزه پوشیدن، و میوه تازه به خانه آوردن، و سر را به سدر و خطمی شستن، و برای سایر کارها مبارک است «1»

روز شنبه:

روز مبارکی است، و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: خدا مبارک گردانیده است برای امت من در بامداد روز شنبه و پنج شنبه و برای جمیع کارها خوب است، خصوصا سفر کردن که در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی در گردد روز شنبه، البته حق تعالی آن را به جای خود بر می‌گرداند، و ناخن گرفتن و شارب گرفتن خوب است.
و در حدیث وارد شده است که هر که ناخن و شارب در روز شنبه و پنج شنبه بگیرد از درد دندان و درد چشم عافیت یابد.
و در روایتی وارد شده است که حجامت کردن در روز شنبه مورث ضعف است.

روز یک شنبه:

میانه است برای اکثر کارها. و موافقت حدیث معتبر حجامت کردن در طرف عصر روز یک شنبه بسیار نافع است.
و در حدیث دیگر وارد شده است که برای عمارت بنا کردن و عروسی کردن خوب است «2».

روز دوشنبه:

نحس‌ترین روزها است. و در ایام سال روز عاشورا از همه روزها نحس‌تر است، و در ایام هفته روز دوشنبه، و این دو روز منسوب به بنی امیه است، که ایشان عید کردند در آنها به سبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام. و در این روز رسول
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 210
خدا صلی اللّه علیه و آله از دنیا مفارقت نمود، و برای هیچ کار مبارک نیست.
و در بعضی روایات وارد شده است که در طرف عصر حجامت کردن خوب است، و در بعضی روایات مطلق وارد شده است که خوب است. و در احادیث بسیار نهی وارد شده است از سفر کردن در این روز، و پی مهمی و حاجتی رفتن.
و در حدیث معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقول است که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح دوشنبه سوره هل أتی علی الانسان بخواند «1».

روز سه شنبه:

میانه است برای اکثر کارها. و در حدیث وارد شده است از سفر کردن در روز سه شنبه، که در این روز خداوند عالمیان آهن را برای حضرت داود نرم کرد.
و در روایتی از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که هر که در روز سه شنبه چهاردهم یا هفدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند شفا یابد او را از دردهای سال.
و در حدیث دیگر وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی هست که اگر حجامت در آن ساعت اتفاق افتد خون نمی‌ایستد تا او را هلاک کند.
و در حدیث معتبر وارد شده است که هر که حاجتی بر او دشوار شود او را طلب نماید در روز سه شنبه.
و در حدیث دیگر وارد شده است که ناخن بگیرید در روز سه شنبه.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 211
و در روایت دیگر وارد است که روز جنگ است و خون گرفتن «1».

روز چهار شنبه:

روز نحسی است، و برای اکثر کارها شایسته نیست، و نهی شده است از حجامت کردن، و نوره کشیدن، و سفر نیست، و نهی شده است از حجامت کردن، و نوره کشیدن، و سفر کردن در این روز.
و در بعضی روایات تجویز حجامت و سفر وارد شده است. و اگر حجامت ضرور شود بهتر آن است که در آخر روز واقع سازند، چنانچه در بعضی احادیث وارد شده است. و در حدیثی نهی شده است از حجامت در روز چهار شنبه هر گاه ماه در عقرب باشد.
و در روایت معتبری وارد شده است که به حمام بروید در روز چهار شنبه.
و در حدیث دیگر وارد است که روز خوردن مسهل و دوا است «2».

روز پنج شنبه:

روز مبارکی است، و برای جمیع کارها خوب است، خصوصا حجامت کردن. موافق احادیث بسیار بهتر آن است که پیش از زوال واقع شود، و برای ناخن گرفتن خوب است، و بهتر آن است که یک ناخن را برای جمعه بگذارد.
و در روایتی وارد شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله چون هوا گرم می‌شد و به بیرون نقل می‌فرمودند در روز پنج شنبه می‌کردند.
و در حدیث وارد است که هر که در پنج شنبه آخر ماه در اول روز حجامت کند درد از بدنش می‌کشد.
و در روایت وارد است که روز پنج شنبه روز داخل شدن بر امرا و بر آوردن حاجتها است «3».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 212
و بدان که سفر کردن و تزویج کردن در قمر در عقرب کراهتی دارد. و روزهائی که در ماه مذکور شد که نحوستی دارد، اگر در ماه فرس قدیم هم آنها را رعایت نمایند بهتر است، زیرا که ظاهر بعضی احادیث بر آن دلالتی دارد. و اگر روزهای ماه و روزهای هفته در سعادت و نحوست با یک دیگر معارض شوند و ضرور باشد اختیار کردن نیکی و بدی ایام هفته اولا است، زیرا که احادیث آنها معتبر است، و اللّه یعلم.

فصل سوم در بیان امری چند که موجب رفع نحوست ایام و ساعات می‌شود

بدان که توکل و تفویض و اعتماد بر جناب مقدس الهی نمودن در جمیع امور و استمداد از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نمودن هر نحوستی را به سعادت مبدل می‌گرداند، و توسل به آیات کریمه قرآن و دعا و تصدق تدارک هر یک از اینها می‌کند.
چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که آیة الکرسی را بخوان و هر روز که خواهی حجامت بکن و تصدق بکن و هر وقت که خواهی سفر بکن «1».
و در احادیث بسیار وارد شده است که دعا رد می‌کند بلاهای مبرم را.
و در حدیث معتبر منقول است از سهل بن یعقوب که به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم، و حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام منقول است در باب اختیارات روزها بر آن حضرت عرض کردم و تصحیح نمودم، پس گفتم: در اکثر روزها
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 213
چیزی چند هست که مانع رفتن به طلب حوائج است، و بسیار است که ما را ضرور می‌شود در این روزها حرکت کردن، و متوجه مطالب شدن.
حضرت فرمود: یا سهل ولایت و محبت ما اهل بیت نگاه دارنده و حافظ شیعیان است از جمیع بلاها، و اگر با محبت ما به لجه دریاها یا صحراها و بیابانها در میان حیوانات درنده یا دشمنان جن و انس بروند، هر آینه ایمن‌اند از شر ایشان به برکت ولایت ما، پس اعتماد کن بر خدا و خالص گردان ولایت خود را از برای ما و به هر جانب که خواهی متوجه شو، و چون صبح کنی سه مرتبه این دعا بخوان:
أصبحت اللهم معتصما بذمامک المنیع الذی لا یطاول و لا یحاول من کل طارق و غاشم من سایر من خلقت و ما خلقت من خلقک الصامت و الناطق فی جنة من کل مخوف بلباس سابغة و لاء أهل بیت نبیک، محتجزا من کل قاصد لی الی أذیة بجدار حصین الاخلاص فی الاعتراف بحقهم، و التمسک بحبلهم جمیعا موقنا أن الحق لهم و معهم و فیهم و بهم اوالی من والوا و اجانب من جانبوا فأعذنی اللهم بهم من شر کل ما أتقیه، یا عظیم حجزت الاعادی عنی ببدیع السماوات و الارض انا جعلنا من بین أیدیهم سدا و من خلفهم سدا فأغشیناهم فهم لا یبصرون.
و در شام نیز سه مرتبه این دعا را بخوان، پس در امان خواهی بود از هر چه حذر می‌نمائی از آن، و در قلعه حفظ و حمایت الهی خواهی بود از هر چه از آن می‌ترسی.
و اگر در روز خواهی پی کاری بروی، پیش از متوجه شدن سوره حمد، و قل أعوذ برب الناس، و قل أعوذ برب الفلق، و آیة الکرسی، و انا أنزلناه

بخوان.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 214
و این آیات از سوره آل عمران «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ. الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ. رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ. رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ. رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ».
پس این دعا بخوان: اللهم بک یصول الصائل، و بقدرتک یطول الطائل، و لا حول لکل ذی حول الا بک، و لا قوة یمتارها ذو قوة الامنک، بصفوتک من خلقک و خیرتک من بریتک محمد نبیک و عترته و سلالته علیه و علیهم السلام صل علیهم، و اکفنی شر هذا الیوم و ضره و ارزقنی خیره و یمنه، و اقض لی فی متصرفاتی بحسن العاقبة و بلوغ المحبة و الظفر بالامنیة و کفایة الطاغیة الغویة، و کل ذی قدرة لی علی أذیة، حتی أکون فی جنة و عصمة، من کل بلاء و نقمة، و أبدلنی من المخاوف فیه أمنا و من العوائق فیه یسرا حتی لا یصدنی صادعن المراد، و لا یحل بی طارق من أذی العباد، انک علی کل شیء قدیر، و الامور الیک تصیر، یا من لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر «1».
و از حضرت امام محمد جواد علیه السلام منقول است که چون ماه نو در آید روز اول دو رکعت نماز بکن، و در رکعت اول بعد از حمد سی نوبت قل هو اللّه أحد بخوان، و در رکعت دوم بعد از حمد سی نوبت سوره انا أنزلناه بخوان، پس تصدق بکن و سلامتی تمام ماه را از خداوند خود بگیر «2».

خاتمه در ترجمه حدیث شریفی است که مشتمل است بر احکام کسوف و خسوف و حوادث هر سال

اشاره

شیخ بزرگوار قطب الدین راوندی در کتاب قصص الانبیاء روایت کرده است به سند خود از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی، و سند را متصل گردانیده به حضرت مبین الحقائق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: در کتاب دانیال پیغمبر نوشته است:

هر گاه اول محرم روز شنبه باشد:

در آن سال زمستان بسیار سرد باشد، و یخ بسیار باشد، و گندم گران باشد، و طاعون مرگ کودکان بسیار باشد، و تب بسیار بهم رسد، و عسل کم باشد، و دمبلان بسیار باشد، و زراعتها از آفت به سلامت ماند، و بعضی از درختان میوه و انگور آفت برسد، و ارزانی باشد، و در روم طاعون باشد و عرب با ایشان جنگ کند، و اسیر و غنیمت بسیار از ایشان به دست عرب در آید، و پادشاه را در جمیع مواضع غلبه باشد به مشیت حق تعالی.
و به روایت دیگر: مرگ در میان چهار پایان بهم رسد، و اسبان را قولنج عارض شود، و در مردمان درد گلو و زکام و ورمها و دردها بسیار باشد، خصوصا در عراق بغداد و اطراف آن، و در روم مرگ بسیار باشد، و میان عرب و روم کارزار افتد، و عرب بر روم غالب آیند، و نعمت و امنیت در بابل بود باشد، و در بحرین و نواحی آن اختلاف بسیار در میان مردم پدید آید، و قحط و غلا در میان ایشان بهم رسد، و از عرب ترسان باشند، و عمال ایشان بر ایشان تعدی کنند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 216
و گیاه در مراعای عرب فراوان باشد.
در آخر سال بر پادشاهان جمعی خروج کنند و بر ایشان غالب آیند، و در آن سال دملها و آبله و گرمی بسیار باشد، و مرغان بسیار باشند، و روغن و گوشت و عسل و پنبه و کتان گران باشد، و خرما در درخت فاسد گردد، و انگور و میوه‌ها در بلاد همدان و فارس نیکو باشد، و به درختان بلاد روم و بصره و اطراف آن آفت برسد، و میوه در اکثر بلاد گران باشد، و کنجد بسیار باشد.
و در زمستان باران بسیار ببارد، و زراعت بسیار باشد، و اندک آفتی به آنها برسد، و ظروف مس و اشباه آن گران باشد، و پشم و مو گران باشد، و مرغ خانگی کم باشد، و مرغان شکاری بسیار به میرند، و در بلاد یمن اختلاف عظیم ظاهر گردد، و شاید به نهب و غارت منتهی شود، و شاید یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد، و شهب بسیار باشد، و در یک ماه آن خون بسیار ریخته شود، و گویند چنین سال نحس است، و قابیل‌ها بیل را در چنین سال کشت، و آخرش نیک است.

هر سال که اول محرم روز یک‌شنبه باشد:

زمستان نیکو گذرد، و باران بسیار ببارد، و بعضی از درختان و زراعتها آفت برسد، و دردهای مختلف و مرگهای صعب شایع گردد، و عسل کم به عمل آید، و در هوا اثر طاعون و وبا بهم رسد، و در آخر سال اندک گرانی در خوردنیها حادث شود، و در آخر سال پادشاه را غلبه روی دهد.
و به روایت دیگر: در این سال زمستان سرد، و تابستان معتدل گذرد، و میوه و حبوب و زراعات در اکثر بلاد عراق نیکو باشد، و آفتی به میوه‌های بحرین و حسا و قطیف و حوالی آنها برسد، و در بلاد مشرق و بلاد جبل ارزانی باشد، و گوسفند و شیر بسیار باشد،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 217
و گیاه صحراها فراوان باشد، و در شتران دیوانگی و مستی بهم رسد، و آبله برای کودکان بسیار باشد، و زائیدن زنان دشوار باشد. و در گاوها مرگی بهم رسد.
و در یک ماه آن درد بسیار مردم را عارض شود، و در آخر سال گرانی بهم رسد به سبب اختلاف سلاطین در غیر بلاد یمن، و در بلاد هند اطفال بسیار به میرند، و جو و روغن بسیار باشد، و اختلاف جنگها میان پادشاهان بشود، و دروغ و اختلاف میان عامه ناس بسیار باشد، و کار زار میان عرب و عجم واقع شود.
و در میان عامه ناس و خویشان ایشان فتنه‌ها حادث گردد، و در شام حروب و فتنه‌ها پدید آید، و حاکم بعضی از اهل فساد را به قتل رساند، در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد کشش بسیار شود، و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود، و پادشاه بابل بر مردم مستولی گردد. و از بعضی وزرای ملوک اختلاف ظاهر شود، و بر پادشاه بشورند و بگریزند یا کشته شوند، و گروهی بر پادشاه طغیان کنند و مغلوب گردند.
و کوکبی در آسمان ظاهر گردد از ناحیه مشرق که دو دنباله داشته باشد، و این سبب حدوث قتل و غارت و گرانی گردد، و به این علامت فساد بسیار شود، و مرد صاحب شأنی کشته شود، و آن ستاره علامت وزیدن بادهای سخت و وفور امراض و بسیاری دزدان در صحرا و دریا گردد، و عسل گران شود، و حاجیان را غارت کنند، و تمام ماه یا بعضی از آن منخسف گردد.

هر سال که اول محرم روز دوشنبه باشد:

زمستان نیکو گذرد، و تابستانش بسیار گرم باشد، و باران در وقتش بسیار ببارد، و گاو و گوسفند بسیار به وجود آید، و عسل بسیار باشد، و نرخ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 218
خوردنیها در بلاد جبل یعنی شهرهائی که در میان آذربایجان و عراق عرب و خوزستان و فارس است- و بعضی گویند یعنی همدان و حوالی آن- نازل باشد، و میوه بسیار باشد، و زنان بسیار به میرند. و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند در نواحی مشرق، و به بعضی از فارس غم و دل‌گیری برسد، و زکام در بلاد جبل بسیار باشد.
و به روایت دیگر: آب در آن سال فراوان باشد، و شیر حیوانات بسیار باشد، و باران بسیار ببارد، و حبوب بسیار باشد، خصوص عدس و ماش و باقلا، و نرخها ارزان باشد، و عسل فراوان باشد، خصوصا در فارس و همدان، و ارزن و ذرت در هند و فرنگ بسیار شود، و سیب و زردآلو و سایر میوه‌ها در بلاد فارس و بصره و شام نیک به عمل آید، و خربزه و خیار در ولایت مشرق و عمان نیکو باشد.
و در آن سال خرما و میوه‌ها و گوشت و روغن فراوان باشد، و لیکن زر در میان مردم کم باشد، و در بلاد مشرق و اطراف هند و اسکندریه مرگ بسیار باشد، و مرض سرسوم «1» و دیوانگی بسیار باشد.
و در زمستان زفاف و تزویج زنان بسیار واقع شود، و دریا طغیان کند، و بعضی از بلاد را غرق کند، و آب فرات و نیل کم باشد، و به این سبب در مدت دو ماه در مصر قحط عظیم پدید آید، و مواشی و چهار پایان در صحراها نیک باشند، و اسب و شتر و گاو در هر ناحیه فربه باشد، و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد، و حبوب و میوه‌ها در مکه معظمه بسیار و ارزان باشد، و لیکن فساد در آن بلده طیبه بهم رسد، و در آخر سال هلاکت در
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 219
گوسفندان بهم رسد.
و در میان مشایخ عرب فتنه حادث شود، و خارجی از نواحی مشرق بیرون آید، و در بلاد فارس بیم و هراس عظیم از بعضی سلاطین حادث شود، و قلعه‌ای در اطراف مشرق یا جنوب از تصرف اصحابش بیرون رود. و محتمل است که یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد، و در مردم اضطرابی پدید آید، و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند، و حاجیان به سلامت روند، و در شبی دزدی به ایشان برسد و آسیبی از او نیابند.

هر سال که اول محرم روز سه‌شنبه باشد:

زمستان بسیار سرد باشد، و برف و یخ بسیار باشد، و در بلاد جبل و ناحیه مشرق گوسفند و عسل بسیار باشد، و به بعضی از درختان میوه و انگور آفت برسد، و در ناحیه مغرب و شام حادثه در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار به میرند، و بر پادشاه صاحب خروج قوی خروج کند، و پادشاه بر او غالب آید، و در زمین فارس بعضی از غله‌ها آفت یابد، و در آخر سال نرخها گران شود.
و به روایت دیگر: زراعت بسیار به عمل آید و باران بسیار ببارد و آب فرات طغیان کند، و شاید در تابستان بارانی ببارد، و فصل پائیز نیکو گذرد، و میوه‌ها در بلاد جبل و هند و سند بسیار باشد، و گندم و جو و عدس فراوان باشد، و در بصره لوبیا و ماش و باقلا فراوان باشد، و خرما کم به عمل آید، و در ارزن آفتی بهم رسد، و در بلاد هند و به درختان بلاد روم و شام آفتی برسد از سرما، و در بلاد فارس از ملخ آفتی به زراعت برسد.
و میوه در این سال بسیار کم باشد، و زر کم باشد، و گردو و بادام و مویز بسیار باشد، و نرخها در اول سال در جمیع بلاد ارزان
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 220
باشد، و پنبه گاه گران و گاه ارزان باشد، و عسل فراوان باشد، و به خربزه و خیار آفتی برسد، و شکار دریا بسیار شود، و آفتی از سرما یا گرما به غلات بلاد مغرب برسد، و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند، و در پادشاه عجم و ترک اضطرابی حاصل شود.
و در میان عرب و عجم اهل عراق قتالی پدید آید، و شیخی از مشایخ عرب کشته شود، و در میان عربان و مواشی ایشان در آخر سال مرگی بهم رسد، و در آسمان ستاره دم داری پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد، یا سرخی عظیمی ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از وزرا باشد، و در مصر و شام و صقالبه طاعون بهم رسد.

هر سال که اول محرم روز چهارشنبه باشد:

زمستان وسط باشد و در تابستان بارانهای نافع ببارد، و غلات و میوه‌ها در بلاد جبل و بلاد مشرق باشد، اما مردان بسیار به میرند در آخر سال، و در زمین بابل و بلاد جبل آفتی بهم رسد، و نرخهای ایشان ارزان باشد، و پادشاه بر دشمنان غالب باشد.
و به روایت دیگر: عسل در این سال بسیار باشد، و آب دجله طغیان کند، و در بلاد شام مرگ بسیار باشد، و اکثر اطفال به‌میرند و ملخ مزروعات ایشان را تلف کند، و آخر سال قحطی در میان ایشان بهم رسد، و باران بسیار در این سال ببارد که بسیاری از خانه‌ها و عمارتها منهدم گردد، و درختان خرما ضایع شود، و در آخر سال خرما گران شود.
و برق و رعد عظیم ظاهر گردد و بادهای تند بوزد، و بیماری بسیار باشد، و زنان آبستن بسیار به میرند، و در آخر سال در ناحیه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 221
فارس مرگ بسیار باشد، و وحشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشند، و بز و گاو نیکو باشد، و بیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود، و در شتران کره بهم رسد، و شاید مرگی در چهار پایان پدید آید، و در فصل پائیز بیماری بسیار باشد.
و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد، و مشایخ علما به میرند، و بلاد یمن از خوف و قتل و غارت خراب شود و باز معمر شود، و در میان عربان بادیه کشتن بسیار شود، و باد شمال بسیار بوزد، و متاعها و پنبه گران شود، و کتان ارزان باشد، و ابریشم و حریر ارزان و نیکو باشد.
و در میان عرب و عجم جنگها روی دهد و عجم غالب شوند، و پادشاه روم به میرد، و بزرگی از عرب به میرد، و دیالمه بسیار به میرند، و در فصل پائیز مرض زحیر «1» بسیار باشد، و اختلاف در میان سلاطین هند بهم رسد، و فتنه‌ها در بصره و ولایت فارس حادث شود.

هر سال که اول محرم روز پنج‌شنبه باشد:

زمستان ملایم گذرد، و جمیع نواحی مشرق گندم و میوه‌ها و عسل بسیار باشد، و در اول و آخر سال تب بسیار حادث شود، و در زمین بابل در آخر سال تب بسیار بهم رسد، و روم را بر مسلمانان غلبه بهم رسد، پس عرب بر ایشان غالب شوند در ناحیه مغرب، و در زمین سند محاربات واقع شود، و پادشاهان عرب مظفر باشند.
و به روایت دیگر: در اول سال بارش و سرما کم باشد، و ابر و رعد بی‌باران بسیار باشد، و در آخر سال باران بسیار شود، و غلات و میوه‌ها در همه بلاد ارزان و فراوان باشد، و سفر دریا در این سال نیکو باشد، و شکار ماهی بسیار بشود، و روغن و نان
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 222
گران شود، و آب نیل طغیان کند، و روم بر مسلمانان حمله بیاورند، و مسلمانان بر ایشان غالب شوند، و در بادیه جنگ بسیار بشود، و شاید یکی از مشایخ ایشان به قتل رسد.
و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خود خروج کند و منهزم گردد، و کارزار در اکثر بلاد خصوصا بلاد فارس بسیار شدید شود، و دزدان و راه زنان دست بر آورند، و حکام به رعایا ستم کنند، و بادهای تند به وزد که درختان را بر کند، و در حسا و قطیف و نواحی آنها فتنه‌ای میان عربان و پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب گردد.
و در بلاد حبشه و اطراف آنها کارزار بسیار شود، و در بلاد فارس در آخر سال میان سه طایفه فتنه حادث شود، و فساد بسیار در آن بلاد به این سبب ظاهر شود، و دریاچه دریا نیز فتنه‌ها حادث شود، و در این سال مرگ در گاو بسیار باشد، و لیکن گوسفند فراوان گردد، و شاید ماه منخسف گردد.

هر سال که اول محرم روز جمعه باشد:

در زمستان سرما نباشد، و باران کم ببارد، و آب چشمه‌ها کم شود، و در بلاد جبل صد فرسخ غله کم باشد، و مرگ در میان همه مردم بسیار باشد، و در ناحیه مغرب گرانی باشد، و به بعضی از درختان آفت برسد، و روم را بر فرس غلبه عظیم بهم رسد.
و در روایت دیگر: غلات مصر و حبشه و شام کم به عمل آید، و گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف آندلس حادث شود، و ارزانی بسیار در بلاد فارس بهم رسد، و غلات بصره و عراق نیکو شود، و لیکن از جهت سلاطین و عمال ستمها به ایشان برسد،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 223
و غلات جبل عامل و نواحی آن کم به عمل آید، و انگور در بصره و شام بسیار به عمل آید.
و مرد صاحب شأنی در بصره کشته شود با گروه بسیار از اتباع او، و میوه‌ها در این سال نیکو باشد، و آب دجله به حدی طغیان کند که بغداد مشرف بر غرق گردد، و پادشاهی از پادشاهان هند به میرد.
و از اول ماه ربیع الاول تا آخر ماه جمادی الثانیه دردها در میان مردم پیدا شود، خصوصا درد گلو و درد پشت، و ورمهای حلق و امراض شکم و کلف «1» و قوبا و جرب «2» و دملها، و بسیاری از زنان آبستن فرزند بیندازند، و بسیاری از ایشان در وضع حمل به‌میرند، و امیری از شام ظاهر شود، و بر مدینه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله مستولی گردد، و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد.
و اگر ستاره دمداری ظاهر شود فتنه‌های عظیم از آن به ظهور رسد، و کسی بر پادشاه روم خروج کند، و کردان و عجمان قوی گردند، و در زمین عراق خوف و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود، و مرد بزرگی از جبل عامل کشته شود، و مرد بزرگی در شام به قتل رسد، و در بلاد خراسان فتنه عظیم حادث شود، و در اطفال دردها پیدا شود، و فتنه به حاجیان برسد، و آب چشمه‌ها بسیار باشد، اما:

پس در هر سال که در محرم آفتاب بگیرد در آن سال ارزانی باشد، و در آخر سال دردها و بیماریها در مردم حادث شود،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 224
و پادشاه بر دشمنان ظفر یابد، و زلزله حادث شود، و بعد از آن به سلامت باشند.
هر سال که در ماه صفر آفتاب بگیرد در ناحیه مغرب ترس و گرسنگی مردم را روی دهد، و جنگ و کشش بسیار در مغرب به ظهور آید، پس در ماه ربیع صلح شود و پادشاه ظفر یابد.
هر سال که در ماه ربیع الاول آفتاب بگیرد در میان مردم صلح پدید آید، و اختلاف کم باشد، و پادشاه مغرب ظفر یابد، و گاو و گوسفند کم باشد، و در آخر سال فراوانی بهم رسد، و در بادیه در میان شتر وبا بهم رسد.
هر سال که در ماه ربیع الاخر آفتاب بگیرد در میان مردم اختلاف بسیار باشد، و خلق عظیم به قتل رسند، و کسی بر پادشاه خروج کند، و بیم ترس و کشش حادث شود، و مرگ بسیار باشد.
هر سال که در ماه جمادی الاولی آفتاب بگیرد، روزی مردم فراخ باشد در ناحیه مشرق و مغرب، و پادشاه یا رعیت در مقام شفقت باشد، و با ایشان احسان نماید، و پاس خاطر ایشان بدارد.
هر سال که در ماه جمادی الاخر آفتاب بگیرد مرد عظیمی در جانب مغرب به‌میرد، و در بلاد مصر جنگهای عظیم و کشش بسیار واقع شود، و در بلاد مغرب در آخر سال گرانی بهم رسد.
هر سال که در ماه رجب آفتاب بگیرد زمین آبادان شود، و کوهستان و ناحیه مشرق باران بسیار ببارد، و در ناحیه فارس ملخ فرود آید اما ضرر به ایشان نرساند.
هر سال که در ماه شعبان آفتاب بگیرد همگی مردم از شر پادشاه سالم باشند، و پادشاه بر دشمنانش در مغرب ظفر یابد، و در بلاد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 225
جبل در آخر سال مرگ در میان مردم بسیار باشد و به زودی بر طرف شود.
هر سال که در ماه رمضان آفتاب بگیرد مردمان همگی پادشاه فارس را اطاعت کنند، و روم بر عرب غلبه عظیم بهم رسد، پس ایشان بر روم غالب شوند و امیر بسیار از ایشان بگیرند.
هر سال که در ماه شوال آفتاب بگیرد در بلاد هند ذبح و کشش بسیار شود، و گیاه زمین در شهرهای مشرق بسیار باشد.

هر سال که در ماه ذی القعده آفتاب بگیرد باران بسیار ببارد و خرابی در ناحیه فارس به ظهور آید.
هر سال که در ماه ذی الحجه آفتاب بگیرد باد بسیار بوزد و درختان کم شود، و در هر شهر از شهرهای مغرب خرابی پدید آید، و گندم و جو کم و گران باشد، و کسی بر پادشاه خروج کند، و آزار بسیار از او به پادشاه برسد، و در فارس خوردنیها گران باشد و در سال دیگران ارزان شود. اما

پس در هر سال که در ماه محرم ماه بگیرد در مغرب بزرگی به‌میرد، و میوه در بلاد جبل کم باشد، و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد، و در زمین بابل درد چشم بسیار بهم رسد، و مرگ بسیار باشد، و نرخها گران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند، و پادشاه بر او ظفر یابد و لشگر او را به قتل آورد.
هر سال که در ماه صفر ماه بگیرد قحط و بیماری در شهرهای بابل حادث شود به حدی که بیم هلاک باشد، بعد از آن باران بسیار ببارد، و گیاه زمین بسیار شود، و احوال مردم نیک باشد، و در بلاد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 226
جبل میوه بسیار باشد.
هر سال که در ماه ربیع الاول ماه بگیرد در بلاد مغرب کشش بسیار شود، و مرض یرقان در مردم بهم رسد، و در ناحیه شهر ما میوه بسیار باشد، و در بلاد جبل کرم در سبزهای ایشان بیفتد و خرابی بسیار در شهر ما پدید آید.
هر سال که در ماه ربیع الاخر ماه بگیرد آب در کوهها بسیار باشد، و فراوانی بهم رسد، و آفتاب بسیار باشد، و آن سال مبارک باشد و پادشاه در مغرب ظفر یابد.
هر سال که در ماه جمادی الاولی ماه بگیرد خون بسیار در بادیه ریخته شود، و پادشاه شام را بلای عظیم برسد، و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه ظفر یابد.
هر سال که در ماه جمادی الاخری ماه بگیرد باران کم ببارد، و آب کم باشد در نینوا که حوالی کوفه است یا موصل در آن محل جزع عظیم و گرانی شدید حادث شود، و پادشاه بابل را بلای عظیم روی دهد.
هر سال که در ماه رجب ماه بگیرد در ناحیه مغرب طاعون و قحط پیدا شود، و در بابل باران بسیار ببارد، و در همه شهرها درد چشم بسیار شود.
هر سال که در ماه شعبان ماه بگیرد پادشاه بعضی از نواحی کشته شود یا به‌میرد پسرش پادشاه شود، و تسعیرات بالا رود، و قحط در میان مردم پیدا شود.
هر سال که در ماه رمضان ماه بگیرد در بلاد جبل سرما سخت شود، و برف و باران بسیار ببارد، و آب بسیار باشد، و در زمین
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 227
فارس درندگان بسیار بهم رسد، و در شهرها مرگ اطفال و زنان بسیار باشد.

هر سال که در ماه شوال ماه بگیرد پادشاه بر دشمنان غالب شود، و در میان مردم بلا و فتنه بسیار باشد.
هر سال که در ماه ذی القعده ماه بگیرد شهرهای عظیم فتح شود و گنجها در بعضی از زمینها و کوهها پیدا شود.
هر سال که در ماه ذی الحجه ماه بگیرد مرد بزرگی در مغرب به‌میرد و مرد فاجر فاسق دعوای پادشاهی کند «1».
الی هنا انتهی ما أوردناه و الحمد للّه أولا و آخرا، و صلی اللّه علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 229
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 231
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه و سلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله خيرة الورى.
و بعد: بدان که شیخ عظیم الشأن ابراهیم بن علی کفعمی رحمه اللّه در کتاب بلد الامین از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام از پدر بزرگوارش سید الشهدا از جد عالی مقدارش حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما روایت کرده است که حضرت سید انبیاء محمد مصطفی صلی اللّه علیه و آله در یکی از جنگها زره سنگینی پوشیده بود، و ثقل آن بر آن جناب می‌نمود.
در آن حال جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و گفت:
یا محمد پروردگارت سلام می‌رساند، و می‌فرماید که این جوشن گران را بکن، و این دعای عظیم الشأن را بخوان که این دعا امانی است برای تو و امت تو از بلاها و شدتها.
و هر که در هنگام بیرون آمدن از خانه خود این دعا را بخواند حق تعالی او را از بلاها حفظ نماید، و بهشت را برای او واجب گرداند، و او را توفیق اعمال شایسته کرامت فرماید، و چنان باشد که قرآن مجید و تورات و انجیل و زبور را خوانده باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 232
و به عدد هر حرفی خداوند کریم دو خانه و دو حوری در بهشت به او عطا فرماید، و به او ثواب بعضی از اعمال ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و ثواب جمعی که در عقب مغرب آفتاب ساکن‌اند و یک چشم زدن معصیت خدا نکرده‌اند و چندان از بیم عذاب الهی گریسته‌اند که روی‌های ایشان پاره پاره شده است، و عدد ایشان را به غیر از خدا کسی نمی‌داند به او تفضل نماید.
و به درستی که بیت المعمور در آسمان چهارم است، و هر روز هفتاد هزار ملک به زیارت آن می‌روند و داخل نمی‌شوند و بیرون می‌آیند که دیگر هرگز آنها عود نمی‌کنند، و در روز دیگر گروه دیگر می‌روند حق تعالی ثواب آن ملائکه را به خواننده این دعا عطا کند، و ثواب مؤمنان و مؤمنات را به او کرامت فرماید.
و هر که این دعا را بنویسد و در خانه خود بگذارد دزد از آن خانه چیزی نبرد، و آتش در آن خانه نیفتد. و هر که این دعا را بر پوست آهو یا بر

کاغذی بنویسد، و با خود نگاه دارد از ضرر هر چیز ایمن گردد.
و هر که این دعا را بخواند و در آن زودی بمیرد شهید مرده باشد، و ثواب شهیدی از شهداء جنگ بدر برای او نوشته شود. و بعد از خواندن این دعا هر حاجت که از حق تعالی بطلبد بر آورده شود.
و هر که هفتاد مرتبه به نیت خالص بر بیماری بخواند البته شفا یابد اگر چه بیماری او دیوانگی یا خوره یا پیسی بوده باشد.
و هر که این دعا را به کافور در جامی بنویسد و به آب بشوید و آن آب را بر کفن مرده به پاشد حق تعالی در قبر او هزار نور فرو فرستد و او را از هول منکر و نکیر که در قبر سؤال می‌کنند ایمن گرداند، و عذاب قبر را از او بردارد، و هر روز هفتاد هزار

ملک به سوی او آیند و او را بشارت دهند به بهشت و در قبر مونس او باشند، و دری از بهشت به سوی قبر او بگشایند و قبرش را گشاده گردانند.
و هر که این دعا را بر کفن خود بنویسد خدا شرم کند از آن که او را به آتش جهنم عذاب کند. و خداوند عالم این دعا را بر ساقهای عرش نقش کرد پنجاه هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند.
و هر که این دعا را به نیت خالص در روز اول ماه مبارک رمضان بخواند خالق عالم هفتاد هزار فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس خداوند خود کنند و ثوابش برای او باشد.
یا محمد هر که این دعا را بخواند میان او و خدا حجابی نماند، و هر حاجت که بطلبد روا گردد، و چون از قبر بیرون آید در قیامت خداوند کریم هفتاد هزار ملک به نزد قبر او فرستد و هر یک از ایشان مهار شتری از نور در دست داشته باشند که شکم آن شتر از مروارید باشد و پشتش از زبرجد و پاهایش از یاقوت و بر پشت هر شتر قبه‌ای از نور باشد که آن قبه چهارصد درگاه داشته باشد، و بر هر درگاه پرده از سندس و استبرق بهشت آویخته باشد، و در هر قبه هزار کنیزان بهشت بوده باشد، و هر کنیز تاجی از طلا بر سر داشته باشد و از ایشان بوی مشک ناب ساطع باشد، و حق تعالی همه اینها را به او عطا فرماید.
پس پروردگار رحیم هفتاد هزار ملک دیگر به استقبال او فرستد که هر یک کاسه از مروارید سفید در کف داشته باشد مملو از شراب بهشت، و بر هر یک از آن کاسه‌ها به قلم قدرت سبحانی نوشته باشد لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، این هدیه ایست از آفریننده عالم عز و جل برای فلان پسر فلان، و خداوند مهربان او

را ندا کند ای بنده من داخل بهشت شو بی‌حساب.

یا محمد هر که این دعا را در ماه مبارک رمضان سه مرتبه بخواند خداوند آمرزنده بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند، و بهشت را برای او واجب گرداند، و موکل گرداند بر او دو ملک که حفظ نمایند او را از شر معاندان، و در ایام حیات و بعد از وفات در امان خالق ارضین و سماوات بوده باشد.
یا محمد این دعا را تعلیم مکن مگر به مؤمن پرهیزکاری و به کافران میاموز که اگر آنها نیز بخوانند این دعا را در دنیا حاجت ایشان بر آورده می‌شود.
حضرت امام حسین علیه السلام گفت: پدرم مرا وصیت کرد که این دعا را محافظت نمایم، و تعظیم کنم آن را، و در کفنش بنویسم، و به مخصوصان از شیعیان و خویشان خود تعلیم نمایم.
و این دعا مشتمل بر هزار نام است از نامهای حمید خداوند جلیل، و اسم اعظم خدا در آنها داخل است.
و این دعا صد فصل است، و هر فصل ده نام است، و بعد از هر فصل گوید: سبحانک یا لا اله الا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب.
و به روایت دیگر از اول هر فصل بسم اللّه الرحمن الرحیم بگوید، و در آخر هر فصل این دعا را بخواند: سبحانک یا لا اله الا أنت الغوث الغوث صل علی محمد و آل محمد خلصنا من النار یا رب یا ذا الجلال و الاکرام یا أرحم الراحمین.
و اگر به غیر از خلاصی از جهنم که اعظم و اهم حاجات است اگر حاجتی داشته باشد و بعد از هر فصل آن را یاد کند بهتر است، و اگر بعد از اتمام دعا نیز حاجت خود را یاد کند نیز خوب است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 235
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(10) رساله آداب نماز

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 237
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه رب العالمین، و الصلاة علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین.
و بعد: چنین گوید أحقر عباد اللّه محمد باقر بن محمد تقی که چون نماز عمده ارکان ایمان است می‌باید بنده مؤمن شرایط و آداب آن را بداند.
از آن جمله می‌باید بداند که خداوندی دارد که همه آسمانها و زمینها و خلایق را آفریده است، و بر هر عاقلی ظاهر است که هیچ بنا بی‌بنایی نمی‌باشد، و اگر هزار کس گویند به طفلی که اندک شعوری داشته باشد که فلان بنا خود به خود به هم رسیده البته آن طفل قبول نمی‌کند.
پس وجود حق سبحانه و تعالی ظاهر است نزد هر عاقلی. و لیکن می‌باید که خداوند خود را منزه داند از آنکه شبیه به مخلوقی از مخلوقات باشد.
پس بدان که جسم نیست مانند هوا و نور و بزرگی و کوچکی و رنک و بو و مزه ندارد، و به دیدن و شنیدن و بوییدن و چشیدن و لمس کردن احساس او نمی‌توان نمود، و مکان ندارد، و در عرش
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 238
و کرسی نیست، با آنکه در همه جا هست و در هیچ جا نیست، به این معنی که علم و قدرتش به همه چیز احاطه کرده، و لیکن عقل به کنه ذات او نمی‌تواند رسید، نمی‌بینی که کور مادر زاد علم دارد که سرخ و سبز و زرد می‌باشد، اما تصور رنگها نمی‌تواند کرد، و هر چه تصور کند غلط کرده است.
دیگر بدان که حق سبحانه و تعالی قادر و مختار است، و به قدرت کامله همه اشیا را از عدم به وجود آورده است، و عالم است به همه اشیاء، و همه نزد او ظاهر است، و در ازل آزال علم داشت به جمیع آنچه در ابد آباد آفریده است، و هر چه را اراده کند که موجود شود فی الحال موجود می‌شود.
و چون آدمی فکر کند در هر ذره از ذرات کاینات، بر او ظاهر می‌شود که خداوندی دارد که آن را ایجاد کرده است، و آدمی به خود راه نمی‌دهد که کاری عبث بکند، یقین که تجویز نخواهد کرد که خداوند او که قدرتش بر کمال است و علمش لا یزال است کاری که بد یا عبث باشد بکند، و هر چه کرده است و می‌کند همه عین حکمت و مصلحت بندگان است.

دیگر خود فرموده است که من همه خلایق را آفریدم که بندگی کنند مراد، نه آن است که محتاج به بندگی ایشان باشم، بلکه می‌خواهم که بندگی کنند مرا تا قابل ثوابهای غیر متناهی من شوند.
و چون میان بندگان و خداوند ایشان بعدی عظیم بود، و همه کس قابل یافت مراد الهی نبودند، جمعی از ایشان را قابل رسالت گردانید، و به جمیع کمالات موصوف ساخت، و ایشان را به خلایق فرستاد، و هر یک از ایشان را معجزات کرامت فرمود، تا بر خلایق ظاهر شود که ایشان از جانب او به خلق آمده‌اند، از آن جمله

پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله را به ما فرستاد و زیاده از هزار معجزه به او کرامت فرمود.
و از جمله خصایص آن حضرت است که معجزه آن حضرت تا قیام قیامت باقی خواهد بود، به خلاف سایر انبیاء که معجزه ایشان مخصوص زمان حیات ایشان بود و بس، و آن قرآن است که جمیع عرب را فرمودند که مثل قرآن را بیاورند و عاجز شدند. و باز فرمود: که ده سوره بیاورند و نتوانستند. و باز فرمود: که مساوی یک سوره صغیری بیاورند و نیاوردند و همه اعتراف نمودند به عجز، و هر که تعصب نورزید به شرف اسلام مشرف شد،

و اعجاز قرآن از وجوه بسیار است

اشاره

از جهت فصاحت و بلاغت که در اعلی مرتبه است:

اول:

از جهت نظم و اسلوبی که نشنیده بودند مثل آن را.

دوم:

از جهت احاطه به جمیع اولین و آخرین، چنانچه زیاده از هزار سال است که چندین هزار عالم و فاضل در آن غور می‌نمایند و استنباط علوم می‌کنند و به قطره‌ای از آن دریا نرسیده‌اند، و هر چه بیشتر فکر کنند بیشتر ظاهر می‌شود، با آنکه آن حضرت نزد عالمی تردد نکرده بود، بلکه در میان عرب خصوصا در مکه معظمه عالمی نبود، مع هذا خبر می‌داد از جمیع کتب پیغمبران و از جمیع احوال ایشان.

سوم:

آنکه هر کتابی و حکایتی را که دوبار خواندند بار سوم نمی‌توان خواند و شنید به خلاف قرآن که اگر صد هزار مرتبه خوانده شود رغبت زیاده می‌شود.

چهارم:

آن است که در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی خبر از آینده بسیار داده است، که همه واقع شده و بسیاری دیگر خبر داده که واقع خواهد شد.

پنجم:

آنکه شفا دهنده همه دردها است، و دافع همه بلاها است، هر آیتی را که از جهت هر مطلوبی از روی اخلاص بخوانند البته آن حاجت روا می‌شود، و بیان اعجاز و معجزاتی که مشتمل است قرآن مجید بر آنها حصر نمی‌توان نمود.
و همچنین معجزات دیگر که از آن حضرت ظاهر شد، مانند زنده کردن مردگان، و شق قمر، و گواهی دادن سنگ و چوب و در و دیوار بر پیغمبری آن حضرت. و همچنین معجزاتی که بر دست حضرت أمیر المؤمنین و حضرات ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین ظاهر شده است، چنانکه دلیل حقیت امامت ایشان است، دلیل نبوت آن حضرت است، زیرا که آن جماعت با این معجزات تصدیق نبوت آن حضرت کرده‌اند.

بلکه معجزات همه دلیل وجود واجب الوجود نیز هست، چنانکه جمیع پیغمبران که معجزات می‌نمودند، خلق می‌گفتند که اگر خدا نمی‌بود ایشان کی قدرت بر این امور می‌داشتند.
و باید که اعتقاد کند که بعد از حضرت رسول (ص) حضرت امیر المؤمنین علی بن أبی طالب خلیفه و جانشین آن حضرت است، و اطاعت او بر همه خلق واجب است، و بعد از او امام حسن، و بعد از او امام حسین، و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین، و بعد از او امام محمد باقر، و بعد از او امام جعفر صادق، و بعد از او امام موسی کاظم، و بعد از او امام علی بن موسی الرضا، و بعد از او امام محمد تقی، و بعد از او امام علی نقی، و بعد از او امام حسن عسکری، و بعد از او حضرت صاحب الزمان، که امام این زمان است، و غایب است، و ظاهر خواهد شد، و عالم را پر از عدالت خواهد کرد، و همه کافران و مخالفان را به دین خود خواهد آورد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 241
و چون حضرت رسالت پناه (ص) از حج وداع رجوع نمودند و به غدیر خم رسیدند امر الهی رسید که آن حضرت علی بن أبی طالب را وصی و جانشین خود نمایند، و بعد از آن حضرت یازده معصوم دیگر را فرمودند که خلیفه و جانشین من خواهند بود به ترتیب، و امام دوازدهم غایب خواهد شد، و بعد از آن ظاهر خواهد شد، و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد، بعد از آن که پر از ظلم وجور شده باشد.
و دیگر می‌باید اعتقاد کند به آنکه هر چه خاتم پیغمبران فرموده است حق است، و از آن جمله آن است که چون حضرت مهدی (ع) ظاهر خواهد شد دشمنان ایشان را زنده خواهد کرد، و بسیاری از خواص شیعه نیز زنده خواهند شد و شیعیان داد خود را از دشمنان ایشان خواهند خواست، چنان که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خبر داده از آن با سایر اخباری که حق سبحانه و تعالی خبر داده است.
و باید اعتقاد کند که سؤال قبر و عذاب و ثواب قبر به رجعت و قیامت حق است، و جمیع مردگان زنده خواهند شد و به جزای عمل خود خواهند رسید، و بهشت حق است، و دوزخ حق است.

و چون بنده بالغ و عاقل باشد و خواهد که نماز کند، پس اگر جنب شده و وقت نماز داخل شده باشد غسل جنابت می‌کند، و چنین نیت می‌کند که غسل جنابت می‌کنم از جهت مباح بودن این نماز و باقی نمازها و باقی چیزها که به سبب آن مباح می‌شود واجب قربة الی اللّه، و اگر قصد رضای خدا کند کافی است، یعنی قصد می‌کند که چون حق سبحانه و تعالی فرموده است اطاعت امر او می‌کنم، و اگر پیش از دخول وقت باشد قصد قربت می‌کند و بس، و قصد واجب و سنت نمی‌کند، و اگر قصد مباح بودن نماز مطلق

کند که هر نمازی که خواهد تواند کرد بهتر است.
و همچنین اگر وضو نداشته باشد وضو سازد، اگر وقت داخل شده باشد به قصد وجوب، و اگر پیش از وقت باشد به قصد قربت.
و همچنین اگر زنی حائض یا نفسا باشد و پاک شده باشد از خون، غسل حیض و نفاس را واقع می‌سازد، پس اگر بعد از دخول وقت باشد به قصد وجوب غسل می‌کند، و پیش از دخول وقت به قصد قربت، اگر نمازی در ذمت ایشان باشد غسل و وضو را به قصد نماز قضا واقع می‌سازند به قصد وجوب، و اگر علم به قضا نداشته باشد چنانکه گفتیم نیت می‌کند که غسل می‌کنم به جهت رفع حدث و مباح شدن نماز و هر چیز که به غسل مباح می‌شود قربة الی اللّه تعالی.
و چون غسل کند آب بر سر ریزد و تمام سر و گردن را بشوید و اگر مو داشته باشد آب به زیر مو می‌رساند، و اگر گوشش سوراخ داشته باشد أحوط آن است که آب به سوراخ گوش برساند، و مجرب است که سوراخ بهم نمی‌آید هر چند مدتها شده باشد، و آب به ته مو البته باید برسانید، و مشهور آن است که شستن مو در کار نیست، و اگر بشوید احوط است، و بهتر آن است زنان را که موهای بافته را بگشاید، خصوصا در غسل حیض و نفاس.
و چون از شستن سر و گردن فارغ شود بدن را می‌شوید. و احوط آن است که اول جانب راست را بشوید، و دیگر جانب چپ را. و بعد از غسل جنابت احتیاج به وضو نیست. و بعد از غسل حیض و نفاس و مس میت نیز در کار نیست و غسل کافی است، و لیکن اگر وضوئی احتیاطا پیش از غسل واقع سازد بهتر است به قصد قربت.
و اگر بعد از نیت به آب فرو رود کافی است، و این را غسل ارتماسی می‌گویند. و اگر روزه باشد باید که غسل ترتیبی به عمل

آورد و سر به آب فرو نبرد، و به هر حال غسل ترتیبی بهتر است.
و اگر در حمام اول سر و گردن را در میان آب بشوید، و آنچه از بدنش بیرون آب باشد بشوید، و آنچه اندرون آب باشد قصد شستن آن بکند و حرکت بدهد و دستی بمالد که آب به جانب راست همه جا برسد، و بعد از آن جانب چپ را به دستور بشوید خوب است. و اگر در شستن هر طرف پا را از آب بیرون آورد و آب بریزد پا داخل آب کند بهتر است.
و اگر در غسل ارتماسی بدن را أولا پاک سازد، و تخته را آب کشد، و بالای تخته رود و نیت کند، و هموار داخل آب شود بهتر است.

[وضو]

اشاره

و وسواس از شیطان است در نیت و طهارت، و نیت امری است که همه کس دارد، و چون وضو سازد و نیت کند احوط آن است که آب را از جانب بالای روی در رستنگاه موی بریزد، و مقداری از موی را می‌شوید که انگشت مهین و میانین بر او بگردد و ما بقی را تا گوش به قصد احتیاط می‌شوید.
و اگر ریش او کثیف باشد که ته موی نمایان نباشد روی موی را می‌شوید، و اگر تنک باشد، پس اگر مانند مورچه پی باشد آب به همه جا می‌رساند و اگر بعضی پیدا نباشد و بعضی پیدا باشد احتیاطا آب به همه جا برساند به عنوان جریان.
و بعد از آن دست راست را بشوید، و ابتدا از مرفق کند تا سر انگشتان، و مرد اول آب را بر پشت دست بریزد، و زن آب را بر شکم دست بریزد، و دست را از بالا به پائین آورد، و بهتر آن است که دست را بر نگرداند و بر دارد، و باز از بالا به پائین بیاورد تا آب به همه دست جاری شود، و سر دست راست را بشوید هر چند تری داشته باشد.
و احوط آن است که آب به ته ناخنها برساند، و ناخنها را بگیرد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 244
یا چرک آن را بیرون کند، و بعد از آن دست چپ را به دستور می‌شوید، و بعد از آن مسح پیش سر را می‌کند، و بهتر آن است که به دست راست بکشد، و آن مقدار آب در دست نمانده باشد که اقل غسل به فعل آید.
و چون خواهد که مسح کشد آب دست را بیفشاند که کم شود، و از بالای سر به پائین بکشد، و بهتر آن است که دست به تری پیش سر نرسد.
و بهتر آن است که به دست راست مسح پای راست بکشد، و به دست چپ پای چپ را مسح کند از آبی که از وضو مانده باشد و آب تازه بر ندارد.
و احوط آن است که به جمیع کف دست پاها را مسح کشد، و اول پای راست را مسح کند و دیگر پای چپ را.
و سنت است که اول دستها را تا بند دست یک مرتبه بشوید اگر وضو از خواب یا بول سازد، و دو مرتبه بشوید اگر وضو از حدث غائط باشد، و در غسل سه مرتبه بشوید.

و مستحب است که دعاها را بخواند به این نحو:

که چون آب وضو را بردارد و دست بشوید این دعا را بخواند:

«بسم اللّه و باللّه الحمد للّه الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا».
یعنی: وضو می‌سازم به یاری خدا و ذات مقدس او، و حمد می‌کنم خداوندی را که آب را پاک کننده گردانیده است و نجس نگردانیده است

و بعد از مضمضه بخواند:

«اللهم لقنی حجتی یوم القاک، و أطلق لسانی بذکرک و شکرک، و اجعلنی ممن ترضی عنه».
یعنی: خداوندا تلقین نما به من حجت مرا در روزی که ملاقات
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 245
می‌نمایم تو را یعنی ملائکه تو از من سؤال می‌نمایند اعتقادات مرا در قبر، و گویا گردان زبان مرا به یاد تو و شکر تو، و بگردان مرا از آنها که خوشنود گردیده از ایشان.

و بعد از استنشاق بگوید

«اللهم لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها».
یعنی: خداوندا حرام مگرادان بر من بوی بهشت را، و بگردان مرا از آنها که می‌شنوند بوی آن را و نسیم آن را و گلهای آن را و بوی خوش آن را، و بهتر است که مضمضه و استنشاق را سه مرتبه بکند.

و چون آب بر روی ریزد بگوید

«بسم اللّه الرحمن الرحیم»

و بعد از شستن روی یا در اثنای آن بگوید

«اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه».
یعنی: خداوندا سفید و نورانی گردان روی مرا در روزی که سیاه می‌گردد در آن بعضی از رویها، و سیاه و تیره مگردان روی مرا در روزی که سفید می‌گردد در آن رویها، یعنی روز قیامت.

و چون دست راست را بشوید بگوید

«اللهم أعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا».
یعنی: خداوندا بده به من در قیامت نامه مرا بد دست راست من، و نامه مخلد بودن در بهشت را به دست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان.

«اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و أعوذ بک من مقطعات النیران».
یعنی: خداوندا مده به من در قیامت نامه مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من، و مگردان دست مرا غل کرده بسوی گردن من، و پناه می‌برم به سوی تو از جامه‌ها که در جهنم برای کافران می‌برند
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 246
از آتش جهنم.

و چون مسح سر کشد بگوید

«اللهم غشنی رحمتک و برکاتک و عفوک».
یعنی: خداوندا فرو گیر از سر تا پای مرا به رحمت اخروی و برکتهای دنیوی و آموزش خود.

و چون مسح پاکند بگوید

«اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی».
یعنی: خداوندا ثابت گردان دو قدم مرا در قیامت بر صراط در روزی که می‌لغزد در آن قدمهای کافران و عاصیان، و بگردان سعی و رفتار مرا در آنچه باعث خوشنودی تو می‌گردد از من.

و چون متوجه نماز شود اذان و اقامه بگوید،

ودرچهار مرتبه اللّه أکبر بگوید یعنی خدا از آن بزرگ‌تر است که عقلها به او تواند رسید، و دو مرتبه أشهد أن لا اله الا اللّه، یعنی گواهی می‌دهم که معبودی نیست سزاوار پرستیدن به جز معبود یکتای به حق که متصف است به جمیع صفات کمال.
و دو مرتبه أشهد أن محمدا رسول اللّه، یعنی گواهی می‌دهم که محمد پیغمبر فرستاده خدا است. و دو مرتبه حی علی الصلاة، یعنی بشتابید به سوی نماز. و دو مرتبه حی علی الفلاح، یعنی بشتابید به سوی چیزی که موجب رستگاری آخرت است. و دو مرتبه حی علی خیر العمل، یعنی بشتابید به سوی عملی که بهترین عملها است که آن نماز است. و دو مرتبه اللّه أکبر، و دو مرتبه لا اله الا اللّه.

اقامه

ودردو اللّه أكبر از أول می‌اندازد، و یک لا اله الا اللّه آخر، و دو قد قامت الصلاة بعد از حی علی خیر العمل می‌گوید.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 247
و به گمان فقیر اگر در آخر نیز دو مرتبه لا اله الا اللّه بگوید خوب است.

و سنت است در میان اذان و اقامه به سجده رود و بگوید «لا اله الا أنت سبحانک و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا أنت».
یعنی: بار خدایا توئی پادشاه ثابت دائم، نیست معبودی به جز تو، پاک می‌دانم و منزه می‌شمارم تو را از هر چه لایق جلال ذات و کمال صفات تو نیست، و تو را حمد و شکر می‌کنم، بد کرده‌ام و ستم بر نفس خود کرده‌ام، پس بیامرز از برای من گناه مرا، به درستی که نمی‌آمرزد گناهان را به غیر از تو.
پس دو مرتبه بگوید: «أللّه أکبر» و بگوید: «لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک، و الشر لیس الیک، و المهدی من هدیت، عبدک و ابن عبدیک بین یدیک منک و لک و الیک، لا ملجأ و لا منجا و لا مفر منک الا الیک، سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت الحرام».
یعنی: می‌ایستم در خدمت تو ایستادنی بعد از ایستادنی یعنی همیشه در خدمت تو ایستاده‌ام، و یا آن که چون از ما پیمان طلبیده‌ای اینک اجابت تو کرده‌ام، و لبیک گویان در خدمت تو ایستاده‌ام، و یاری می‌کنم تو را یاری نمودنی بعد از یاری نمودنی، یعنی پیوسته فرمان بردار توام، نیکیهای دنیا و آخرت همه در دست قدرت و رحمت تو است، و بد از تو نیست و به سوی تو راهی ندارد، هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کرده‌ای، بنده توام و کنیز و غلام زاده توام که در خدمت تو ایستاده‌ام.
از تو است ابتدای وجود من و به تو است بقا و یاوری من، و از

برای تو است کارهای من و به سوی تو است بازگشت من، نیست پناهی و امید گاهی و گریز گاهی از تو مگر به سوی تو، پاک و منزه می‌دانم ساحت کبریای تو را از غبار هر چه تو را نسزد و نشاید، و حال آن که سؤال می‌کنم از تو رحمت و مهربانی را پیوسته، و دائم مبدء جمیع برکتها توئی در دنیا و عقبا، و بلندتری از ادراک عقلها و وهمها، مقدس و منزهی ای پروردگار خانه کعبه، یعنی معبود و مقصودم توئی نه کعبه، و روی به کعبه آورده‌ام به فرموده تو.
پس یک مرتبه تکبیر بگوید، پس نیت کند که نماز صبح می‌کنم ادا از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و همین که در خاطرش باشد نیت است.
پس بگوید: «اللّه أکبر» تکبیر احرام را و این دعا بخواند «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض علی ملة ابراهیم و دین محمد صلی اللّه علیه و آله و منهاج علی صلوات اللّه علیه حنیفا مسلما و ما أنا من

المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و أنا من المسلمین».
یعنی: روی دل خود را گردانیده‌ام برای آن کسی که بی‌ماده و مدت به محض کمال قدرت بیافرید آسمانها و زمین را در حالتی که بر ملت یگانه پرستی ابراهیم علیه السلام و دین حق محمد صلی اللّه علیه و آله و طریق مستقیم علی علیه السلام در اصول و فروع دین ثابت و راسخم، و مایلم از شرک و ادیان باطله به سوی توحید و دین حق رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام، و منقادم جمیع اوامر و نواهی ایشان را، و نیستم از شرک آورندگان به شرک جلی مانند بت پرستی، و نه به شرک خفی مانند ریا و متابعت و موالات غیر ائمه هدی.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 249
به درستی که نماز از من و نسک من، یعنی قربانی من یا حج من یا همه عبادتهای من، و زندگانی من و مردن من، یا آنچه بر آنم در زندگی من، و آنچه به من می‌رسد بعد از مردن من، خالص است از برای خداوندی که پروردگار جهانیان است، نیست او را شریکی و انبازی در خلق عالم و در معبودیت و استحقاق عبادت.
یعنی: در عبادت کسی را با او شریک نمی‌کنم، و به این مأمور شده‌ام از جانب خدا که او را به یگانگی به پرستم، و من از جمله مطیعان و فرمان بردارانم. و این کلمات فی الحقیقه نیت نماز است، و عمده آنچه در همه عبادات معتبر است همین اخلاص است که در این فقرات مذکور است.
پس بگوید: «أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم» یا بگوید «أعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم».
یعنی: پناه می‌گیرم و التجا می‌برم به معبود به حق و خداوند مطلق که شنوا است جمیع گفتهای خلایق را، و دانا است جمیع معلومات را، خصوصا اعمال و نیات بندگان را از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش، یا دور مانده از رحمت حق، و رجیم است یعنی سنگ باران کردند او را ملائکه چون از آسمان راندند به تیر شهاب، یا به لعنت خدا و خلق مرجوم است.
پس سوره حمد را بخواند از روی وجوب، و یک سوره تمام بعد از حمد بخواند به قصد قربت، و چون قرائت سوره فاتحه در نماز واجب است، و بهترین سوره‌ها در اکثر نمازها بعد از آن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ و سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ است، ترجمه این سوره‌ها بر سبیل اجمال مذکور است.

[ترجمه سوره حمد]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، استعانت می‌جویم به نام خداوندی که سزاوار پرستش است و مستجمع جمیع صفات کمال است، و رحمان
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 250
است به رحمتهای عام نسبت به جمیع خلق، و رحیم است به رحمتهای خاص نسبت به مؤمنان در دنیا و آخرت.
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، جمیع ستایشها مخصوص خداوندی است که آفریننده و تربیت کننده جمیع عالمیان است.
الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، تأکید بسمله است، یا آن که در آنجا مراد رحمانیت و رحیمیت دنیا است، و در اینجا رحمانیت و رحیمیت آخرت است، که بار دیگر ایشان را حیات می‌بخشد، و مؤمنان را می‌آمرزد و داخل بهشت می‌گرداند.
مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، یعنی جزا دهنده روز جزا، یا متصرف در امور در روز جزا. و جمعی از قراء ملک خوانده‌اند بدون ألف و فتح میم و کسر لام، یعنی پادشاه روز جزا است، و هر دو جایز است، و چون اکثر روایات دلالت بر مالک می‌کند شاید اختیار آن اولی باشد.
و چون به سبب استعاذه از شیطان رجیم و استعانت از خداوند رحیم، و تذکر صفات کمالیه رب العالمین، و اقرار به یوم دین، او را بعد از غایت بعد فی الجمله قربی، و بعد از نهایت هجرات اندک و صلی به هم رسید، از مقام غیبت گویا به مجلس انس و حضور رسیده به عنوان مخاطبه سخن می‌گوید:
إِيَّاكَ نَعْبُدُ، یعنی عبادت می‌کنم تو را و بس، و در این مقام دیگران را نیز ضم کرد که شاید به برکت آنها عبادت او نیز مقبول گردد.
و چون این کلام موهم این بود که او مفاخره به عبادت خود می‌کند و خود را مستقل در آن می‌داند بعد از آن فرمود: وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی از تو استعانت می‌جویم و بس نه غیر تو در همه امور خصوصا در عبادت.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 251
و چون آداب مقرره دعا از توسل به جناب مقدس الهی و حمد او بر نعم غیر متناهیه و ذکر او به صفات کمالیه و وسیله أمام حاجت از اظهار عبادت به عمل آورد، و دعا أحب عبادات است به سوی خدا و أعظم أسباب قرب است در درگاه حق تعالی شروع به دعا نمود.
و چون هدایت به راه دین اعظم مطالب است نزد أرباب یقین ابتدا به آن نمود و فرمود: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ، یعنی هدایت و راهنمائی کن ما را به راه راست، یعنی راه حق، زیرا که راه حق راست می‌رود به سوی

بهشت صوری و معنوی، و در آن افراط و تفریط و غلو و تقصیر نمی‌باشد، زیرا که در هر امری کسی که غلو می‌کند از جانب راست از حق بدر رفته است، و کسی که تقصیر می‌کند از جانب چپ از حق بدر رفته، چنانچه فرموده‌اند: راه راست و چپ گمراه کننده است و حق طریق وسط است.
مثل آن که جمعی در باب أمیر المؤمنین علیه السلام غلو کردند و به خدائی او قائل شدند، یا او را بهتر از پیغمبر دانستند و گمراه شدند، و بعضی به امامت آن حضرت بلا فاصله قائل نشدند و کافر شدند. و راه راست و راه وسط راه آن جماعتی است که اعتقاد به امامت آن حضرت بعد از رسول بی‌فاصله کردند و یازده نفر از فرزندان آن حضرت را به ترتیب بعد از او امام خود شناختند و متابعت ایشان را در گفتار و کردار بر خود واجب دانستند و ایشان همچنان که در دنیا در صراط مستقیم‌اند، در آخرت نیز به آسانی بر صراط می‌گذرند.
چنانچه در حدیث وارد شده است که صراط دو صراط است، یکی صراط دنیا که ولایت و متابعت أهل بیت رسالت است که آن

دین حق است و دیگری صراط آخرت است که راه بهشت است از برای مؤمنان و بر روی جهنم کشیده است، و مؤمنان که در دنیا بر صراط دین حق ثابت ماندند از آن صراط عبور می‌کنند به سوی بهشت «1».
و در أحادیث عامه و خاصه به طرق مستفیضه وارد شده است که صراط مستقیم علی بن أبی طالب علیه السلام است. یعنی ولایت و متابعت آن حضرت و امامان از ذریه او، یعنی ما را بر ایمان ثابت بدار و به کمال مرتبه یقین برسان.
و چون کمال ایمان به محبت و ولایت أنبیا و أوصیا و متابعت ایشان است، در این مقام اشاره به این معنی نمود و فرمود: صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، یعنی صراط مستقیم راه آن گروهی است که انعام کرده‌ای بر ایشان.
و مراد نعمت دنیا نیست، زیرا که نعمت دنیا را به مؤمن و کافر و صالح و فاسق عطا کرده است، بلکه به کافران و فاسقان بیشتر داده است، پس مراد نعمت دین و محبت و معرفت و قرب به رب العالمین است.
چنان که در آیه کریمه در شأن شیعیان أهل بیت فرموده است:
که هر که اطاعت خدا و رسول او کند در ولایت علی بن أبی طالب و امامان از ذریه او پس ایشان در بهشت با گروهی‌اند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان «2».
و در أحادیث وارد شده است که مراد از پیغمبران حضرت رسول

صلی اللّه علیه و آله و از صدیقان أمیر المؤمنین علیه السلام و از شهدا

حسن و حسین علیهما السلام و از صالحان سائر ائمه علیهم السلام است «1».
پس مراد از این آیه آن است که راه رسول و أهل بیت او را به من بنما، و مرا تابع ایشان گردان.
و چون در این آیه اشاره به یک رکن عمده ایمان فرمود که ولایت و متابعت دوستان خدا باشد، و بیزاری از دشمنان خدا نیز از ارکان ایمان است، و ایشان دو قسم‌اند، یکی آن که دانسته از برای دنیا از راه حق بدر رفته است، مانند اولی و دومی و سومی و معاویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس و علمای أهل سنت، و دیگری آن که به نادانی متابعت ایشان کرده است، مثل اکثر عوام سنیان.
پس اول اشاره به قسم اول نمود و فرمود: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ، یعنی نه راه آن گروهی که غضب کرده‌ای بر ایشان که دانسته مخالفت أهل بیت رسالت کرده‌اند.
پس اشاره به قسم ثانی نمود و فرمود: وَ لَا الضَّالِّينَ، یعنی و نه راه آن جماعتی که به نادانی گمراه شده‌اند، از اکثر احادیث چنین ظاهر می‌شود.
و بعضی گفته‌اند مغضوب علیهم یهودند، و ضالین نصارا. و بعضی گفته‌اند مغضوب علیهم آنهایند که در اصول دین گمراه شده‌اند، و ضالین آنهایند که در فروع دین گمراه شده‌اند.

[ترجمه سوره قدر]

و أما ترجمه سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ، یعنی به درستی که ما فرستادیم قرآن مجید را در شب قدر که شب نوزدهم یا بیست و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 254
یکم یا بیست و سوم ماه رمضان است. و أحادیث بیست و سوم بیشتر است، یعنی شبی که حق تعالی تقدیر امور سال را در آن شب می‌کند.
و خلاف است که نزول قرآن در آن شب چه معنی دارد؟ بعضی گفته‌اند: ابتدای نزول در آن شب شد، و بعضی گفته‌اند: که ختم نزول در آن شب شد. و بعضی گفته‌اند: همه در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده، و در بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره به حسب مصالح نازل شده.
وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ، و از کجا دانستی که شب قدر چیست و چه فضیلت دارد تا ما نگوئیم.
لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، شب قدر بهتر است از هزار ماه.
در بعضی روایات وارد شده است که یعنی عبادت شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد.
و در بعضی از اخبار وارد شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او مانند بوزینه بالا می‌رفتند و مردم از پس پشت بر می‌گشتند، از این خواب ملول گردید جبرئیل این سوره را برای تسلی آن حضرت آورد که شب قدر برای أهل بیت تو و شیعیان ایشان در قربتها و کرامتها که ایشان را در آن شب حاصل می‌شود بهتر است از هزار ماه پادشاهی بنی امیه که در آن شب قدر نیست.
تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ، پیوسته تا روز قیامت فرود می‌آیند فرشتگان و روح که أعظم است از فرشتگان در آن شب بر امام زمان به فرمان پروردگار ایشان برای اعلام هر امری که مقدر شده است برای هر کس در آن شب، یا از برای هر امری از مصالح دین و دنیای مردم.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 255
سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ، یعنی باعث سلامتی است این شب از برای دوستان خدا تا طلوع صبح.
و أحادیث در این باب بسیار است، و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد.

و اما تفسیر سوره توحید،

روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام که یهودان به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند نسب پروردگار خود را برای ما بیان کن، این سوره نازل شد «1».
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، یعنی: بگو یا محمد که آن خدائی که از او سؤال کردید خداوندی است که مستحق عبادت است و خالق جمیع ممکنات است و مستجمع جمیع صفات کمال است، و عقلها در ذات و صفات او حیران است.
و أحد است یعنی هیچ گونه کثرت در ذات و صفات او نیست، و مرکب از اجزاء و اعضاء نیست، و بسیط مطلق است، و اجزای خارجیه و وهمیه و عقلیه ندارد، و صفت موجود زائد بر ذات ندارد، و در خداوندی شریک ندارد.
اللَّهُ الصَّمَدُ، یعنی خداوند و معبود بر حق صمد است، یعنی همه خلق در همه امور به او محتاج‌اند، و محتاج به غیر خود نیست، و همه چیز به او قائم است، و او قدیم به هیچ چیز نیست، یا بالفعل من جمیع الجهات است، و محل حوادث و انفعالات نیست.
لَمْ یَلِدْ، کسی از او متولد نشده است، چنانچه کفار مکه می‌گفتند ملائکه دختران خدایند، و چنانچه ترسایان گفتند عیسی پسر خدا است، و چنانچه بعضی از یهود گفتند که عزیر پسر خدا
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 256
است، و اگر نه بایست جسمی باشد مثل آنها و از نوع آنها، و مرکب باشد به انواع ترکیبات، و محتاج و ممکن باشد، و محتاج بخالقی باشد که او را ایجاد کند.
و از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که تتمه سوره تفسیر صمد است. یعنی از او چیز کثیفی متولد نمی‌شود، مانند فرزند و بول و غائط و منی و بلغم و سایر کثافاتی که از مخلوقین جدا می‌شود، و نه چیز لطیفی مانند نفس و کلام و صوت، و از او منبعث نمی‌شود حوادث، مانند پینکی و خواب، و خطورات بال و غم و اندوه و شادی، و خنده و گریه، و بیم و امید، و رغبت و ترس، و ماندگی و گرسنگی و سیری «1».
وَ لَمْ یُولَدْ، یعنی زائیده نشده است، و او را پدر و مادر نیست، و این رد است بر نصارا که عیسای زائیده شده مریم را خدا می‌دانند، و موجود به ذات خود است، و وجود او مستند به علت و سببی نیست.
و حضرت سید الشهداء صلوات اللّه علیه فرمود: یعنی از چیزی متولد نشده است، و از چیزی بیرون نیامده است، نه چنان که اشیاء کثیفه از

عناصر خود بیرون می‌آیند، مانند حیوان که از حیوان دیگر بهم می‌رسد، و مانند گیاه که از زمین می‌روید، و مانند آب که از چشمه بیرون می‌آید.
و نه مانند چیزهای لطیف که از مرکزهای خود بیرون می‌آیند، چون بینائی که از چشم بیرون می‌آید، و شنوائی که از گوش بهم می‌رسد، و بوئیدن که از بینی بیرون می‌آید، و چشیدن که از دهان بیرون می‌آید، و دانائی و تمیز که از دل ناشی می‌شود، و آتش که
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 257
از سنگ بیرون می‌آید، بلکه او است خداوند صمد که نه از علتی و سببی بهم رسیده است، و نه در چیزی است که مکانی داشته باشد، مانند چشم که محتاج به مکان است، و مانند عرض که محتاج به محل است و چون سیاهی و سفیدی، و نه بر چیزی است مانند پادشاهی که بر تخت نشسته باشد.
و همه ممکنات را او از عدم به وجود آورده است، و به قدرت کامله خود همه را خلعت هستی پوشانیده است، فانی می‌گرداند هر چه را خواهد زایل گرداند، و باقی می‌دارد هرچه مصلحت در بقای آن داند «1».
وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، یعنی احدی از ممکنات کفو و مثل و شبیه و نظیر او نیست، پس نه جسم است که به اجسام ماند، و نه جوهر است که به جواهر شبیه باشد، و نه عرض است که مانند اعراض محتاج به محل باشد، و در خداوندی عدیل و شبیه ندارد.
و از حضرت أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه پرسیدند از تفسیر این سوره فرمود که خدا أحد است بی‌آن که تعددی در ذات و صفات او باشد، و صمد است بی‌آن که اعضاء و اجزاء داشته باشد، و فرزندی ندارد که وارث پادشاهی او را باشد، زیرا که هر که فرزند دارد جسم است و در معرض فنا است و از او پادشاهی به دیگری می‌رسد و از کسی متولد نشده است، و اگر نه او را به خداوندی سزاوارتر خواهد بود و لا أقل شریک او خواهد بود «2».
و در تفسیر این سوره کریمه اگر کتابها نوشته شود وفا به عشری از اعشار آن نمی‌تواند کرد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 258
و سنت است که چون از این سوره فارغ شود خواه در نماز و خواه در غیر نماز سه مرتبه بگوید کذلک اللّه ربی، یعنی چنین است خداوندی که پروردگار من است، و بهترین سوره‌ها که در نماز خوانده شود این دو سوره است.
و در حدیث وارد شده است که عجب دارم از کسی که این دو سوره را در نماز نخواند چگونه نماز او مقبول می‌شود «1».
و در بعضی از روایات وارد شده است که در رکعت اول سوره انا أنزلناه

بخوانند که سوره حضرت رسول و أهل بیت او است علیهم السلام، و ایشان را شفیع گرداند در درگاه خدا و به ایشان متوسل شود، و در رکعت دوم سوره توحید بخواند که بعد از آن دعا مستجاب است تا آن که دعائی که در قنوت بخواند مستجاب شود «2».
و روایت دیگر دلالت بر عکس آن می‌کند، و هر دو خوب است، و فضیلت این دو سوره بسیار است.
اما سنت است که در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه سوره هَلْ أَتی بخواند، و در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره جمعه در رکعت اول و سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی در رکعت دوم بخواند، و در نماز جمعه و ظهر و عصر روز جمعه سوره جمعه و منافقون بخواند، و در نماز خفتن سایر شبها سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ و قُلْ هُوَ اللَّهُ بخواند.

[رکوع]

پس چون تمام شود اندکی مکث کند، پس دستها را بر دارد و بگوید اللّه أکبر از جهت رفتن به رکوع، و واجب است که آن مقدار کج شود که دستش به زانو برسد، و مرد را باید که آن مقدار کج شود که پشتش مساوی شود و زانوها را به پشت بکشند و بالهای او گشاده باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 259
و زنان را سنت است که بسیار خم نشوند، بلکه آن قدر خم شوند که دست ایشان به زانوها تواند رسید، و دستها بر زانوها نگذارند بلکه بر بالای زانوها بر ران گذارند و دستها را به خود بچسبانند.
و هر ذکری کافی است، و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده، یعنی: پاک و مقدس و منزه می‌شناسم پروردگار بزرگ خود را از هر چه لایق به عظمت و جلال او نباشد و کبریا و جبروت او را نشاید، و حال آن که شکر و ستایش می‌کنم او را بر آن که مرا توفیق تنزیه خود داده است، و یک مرتبه کافی است، و پنج مرتبه و هفت مرتبه بهتر است.
پس سر بر دارد و راست شود، بعد از آن بگوید سمع اللّه لمن حمده الحمد للّه رب العالمین، یعنی حق تعالی شنید و اجابت نمود، و جزائی خیر داد هر کس را که ستایش او کرد، و همه ثناها و ستایشها برای خداوندی است که پروردگار عالمیان است، و به گفتن سمع اللّه لمن حمده مستحب به عمل آید.

[سجده]

پس اللّه أکبر بگوید در حالت دست بر داشتن، و چون تمام کند برود به سجده، و مرد دستها را پیش از زانو بر زمین گذارد، و زن را سنت است که زانوها را پیش از دستها بر زمین گذارد، و پیشانی را بر زمین گذارد، یا بر چیزی که از زمین روئیده باشد که نخورند و نپوشند، و سنت است که بر خاک کربلا باشد. و باید که هر دو دستها و زانوها و سر انگشتان مهین پاها را بر زمین رساند و زور او بر همه باشد.
و سنت است که بینی را بر خاک گذارد، و مرد را سنت است در سجود که بال گشاده باشد و اعضای او از یک دیگر جدا باشد، و زن را سنت است که اعضای خود را به یکدیگر بچسباند و دستها
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 260
را تا ذراع بر زمین بخواباند، و چون درست قرار گیرد ذکر گوید، و بهتر آن است که سه مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده، یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید و یکی کافی است.
و ترجمه‌اش آن است: که منزه و مقدس می‌گرداند پروردگار خود را که از همه چیز بلندتر است به حسب مرتبه از هر چه بلند و رفعت او را نسزد، و حال آن که مشغولم به ستایش و ثنای او بر آن که توفیق بخشیده است مرا که تنزیه او را بجا آورم.
پس سر بر دارد و راست بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد، پس دست بر دارد و به سجده دوم رود مثل اول.
و چون درست بنشیند اللّه اکبر بگوید.
و چون خواهد که برخیزد اول زانوها را بر دارد و دیگر دستها را، و در وقت برخواستن بگوید بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد، یعنی بیاری خداوند عالم که بلندتر است از آن که عقلی به او برسد و قدرت و توانائی او بر می‌خیزم و می‌نشینم.
و سنت است که اول دستها را بر دارند و بعد از آن زانوها را، و خود را بکشند و برخیزند بی‌آن که عقب ایشان بلند شود.

[قنوت]

و چون راست بایستد سوره حمد را بخواند وجوبا، و سوره دیگر بخواند قربة الی اللّه، و بهتر آن است که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند.
پس اللّه أکبر بگوید از جهت قنوت در حالت دست برداشتن. پس دستها را برابر روی باز دارد و شکم دست به جانب آسمان باشد، و قنوت بخواند احتیاطا به قصد قربت.
بهتر آن است که کلمات فرج را بخواند: «لا اله الا اللّه الحلیم الکریم» یعنی نیست معبودی بجز خدای یکتا جامع جمیع صفات کمال که بزرگوار و بخشنده است «لا اله الا اللّه العلی العظیم» نیست
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 261
معبودی بجز معبود به حق و سزاوار پرستش و بلند مرتبه و بزرگوار است «سبحان اللّه رب السماوات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد للّه رب العالمین».
یعنی: پاک و مقدس است خداوندی که پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمینهای هفتگانه است و آنچه در میان آنها است و پروردگار عرش عظیم است، یعنی تختی که حق تعالی در بالای آسمانها و کرسی و حجب و سرادقات خلق کرده است و از همه اجسام بزرگتر است.
و در بعضی از اخبار تفسیر عرش به علم حق تعالی شده است، و همه ستایشها و آفرینها مر خدای راست که پروردگار جهانیان است، و این دعا را کلمات فرج می‌گویند و از بهترین دعاها است، و در همه قنوتهای نمازها مستحب است، خصوصا در قنوت نماز جمعه، و نماز وتر، و تلقین میت در وقت جان کندن از برای آسانی قبض روح.
پس بهتر آن است که بعد از این بگوید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» که بهترین دعاها است و دعا بدون صلوات بر ایشان مستجاب نمی‌شود، یعنی خداوندا رحمت و درود و ثنا و تحیت فرست بر محمد و آل محمد که حضرت علی و فاطمه و یازده امام علیهم السلام از فرزندان ایشانند.
پس بگوید: «اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الاخرة انک علی کل شیء قدیر» یعنی خداوندا بیامرز گناهان ما و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را از دردها و بیماریها و فتنه‌ها و بلاها، و عفو کن از خطاهای ما در سرای دنیا و سرای آخرت به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 262
و هر چند دعا بیشتر بخواند در قنوت بهتر است. و در حدیث وارد شده

است که هر که قنوت او طولانی‌تر است راحت او در آخرت بیشتر است «1». اما به دعای اول و دعای آخر و صلوات تنها، و اقل دعا اکتفا می‌توان کرد اگر چه سه مرتبه سبحان اللّه باشد.

پس اللّه اکبر بگوید و به رکوع رود مثل رکعت اول، و چون سر از سجده دوم بردارد بر ران چپ بنشیند و هر دو پا را از جانب راست بیرون آورد و پشت پای راست بر شکم پای چپ گذارد و دستها را بر زانوها بگذارد و انگشتان را به یکدیگر بچسباند و نظر به دامن خود کند و تشهد بخواند.
و زن را در نشستن تشهد و غیر آن در نماز سنت است زانوها را به یکدیگر بچسباند و زانوها را از زمین بردارد و بر الیتین خود بنشیند به روشی که بر سر پا نشینند و زانوها را از زمین برندارد به روشی که اعضا و رانها بهم چسبیده باشد.
و در تشهد شهادتین واجب است با صلوات بر محمد و آل محمد؛ بنا بر مشهور و أولی آن است که صلوات را به قصد قربت بجا آورد و باقی زیادتیها به قصد سنت، به این نحو «بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و خیر الاسماء للّه، أشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته».
یعنی: یاری می‌جویم به بزرگی خدائی که سزاوار پرستش است و به خدای یگانه، و همه ثناها مخصوص خدا است «أشهد أن لا اله الا اللّه» یعنی گواهی می‌دهم به اینکه نیست معبودی به غیر خدائی که مستجمع جمیع کمالات و مستحق عبادت است در حالتی

که یکتا و منفرد است در خداوندی و او را شریکی و انبازی نیست در استحقاق «و أشهد أن محمدا عبده و رسوله» یعنی گواهی می‌دهم که محمد صلی اللّه علیه و آله بنده او و پیغمبر و فرستاده او است.
و بهتر آن است که بعد از و رسوله بگوید: «ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة، و اشهد أن ربی نعم الرب و أن محمدا نعم الرسول، و أن الساعة آتیة لا ریب فیها، و أن اللّه یبعث من فی القبور، الحمد للّه الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا اللّه».
یعنی: فرستاده است او را به راستی و درستی بی‌شک و شبهه در حالتی که بشارت دهنده است برحمت و تفضل خدا کسی را که به دین حق اقرار کند، و ترساننده است از عقوبت و عدل خدا کسی را که از دین حق بدر رود، و یا اصرار بر کبائر کند، و در پیش روی قیامت مبعوث گردیده است، یعنی نزدیک به قیامت است و پیغمبر دیگر بعد از او نیست.
گواهی می‌دهم که پروردگار من نیکو پروردگاری است، و اینکه محمد نیکو رسولی است، و به درستی که قیامت آینده است شکی و شبهه‌ای نیست

در آن، و به درستی که خدا برمی‌انگیزد و زنده می‌گرداند آنها را که در قبرها مدفون‌اند ثنا و ستایش مر خدای را که به فضل خود راه نمود ما را به این اعتقادات و نبودیم ما که به قوت خود توانیم یافت اینها را اگر نه خدا ما را اراده می‌نمود.
«اللهم صل علی محمد و آل محمد» یعنی: خداوندا درود فرست بر محمد و آل محمد، گفته‌اند یعنی تعظیم کن او را در دنیا به اعلای دین او و اظهار دعوت او و اعظام ذکر او و ابقای شریعت او، و در آخرت به قبول شفاعت او در حق امت او، و مضاعف گردانیدن ثواب او

و ظاهر گردانیدن فضیلت او بر اولین و آخرین، و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین صلوات اللّه علیهم أجمعین.
و مذکور شد که مراد به آل آن حضرت دوازده امام معصوم‌اند و حضرت فاطمه صلوات اللّه علیهم أجمعین.
«و تقبل شفاعته و ارفع درجته» یعنی قبول فرما شفاعت آن حضرت را از برای امت او، و بلند گردان درجه او را در بهشت.
پس سنت است که بعد از این یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه بگوید الحمد للّه رب العالمین.

پس اگر نماز دو رکعتی باشد سلام دهد، و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد برمی‌خیزد و می‌گوید: «بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد» و همچنین می‌گوید این را در برخواستن از رکعت چهارم.
و مخیر است در دو رکعت آخر میان حمد و تسبیح، و اگر تسبیح گوید می‌گوید: «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه أکبر» و أحوط آن است که أستغفر اللّه را ضم کند به قصد قربت، و اگر سه مرتبه بگوید أستغفر اللّه أکمل است.
و اگر سه مرتبه تسبیحات را بی اللّه أکبر در آخر الحاق کند ده تسبیح شود احتیاط است، اما به خصوص روایتی ندارد، و ظاهر همه خوب است. و اگر امام نماز جماعت باشد حمد بهتر است، و اگر منفرد باشد تسبیح أفضل است.

[سلام]

و بعد از تشهد آخر نماز باید سلام بگوید به قصد قربت، و بهتر آن است که چنین بگوید: «السلام علیک أیها النبی و رحمة اللّه و برکاته، السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین، السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته» و سلام اول داخل تشهد است و سنت است، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 265
در سلام آخر هر یک را که پیشتر بگوید با آن از نماز بیرون می‌رود.
یعنی سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و رحمت خدا و برکتهای او، سلام بر ما و بر بنده‌های شایسته خدا، سلام بر شما باد و رحمت خدا و برکتهای او، یعنی زیادتی و خیرات او، باید در بندگان شایسته أنبیا و ائمه علیهم السلام را قصد کند، و در سلام آخر دو ملک که با اویند با سایر ملائکه و مؤمنان و مؤمنات را قصد کند.
و اگر پیشنماز باشد مأمومان را داخل کند، و اگر مأموم باشد پیشنماز و سایر مأمومان نیز قصد کند.
و أحوط آن است که مرد قرائت نماز صبح و دو رکعت شام و دو رکعت خفتن را بلند بخواند به نحوی که جوهر صوت ظاهر شود و ما بقی را آهسته بخواند که شخصی که نزد او باشد نشود و اگر شنود البته آهسته بخوانند.
و می‌باید سعی نماید در دو چیز، یکی اخلاص که در نماز و سایر عبادات به قصد اطاعت امر الهی واقع سازد نه به قصد ریا، دوم آن که قرائت را درست کند و حروف را از مخارج ادا نماید، و وقف در موضع وصل و وصل در موضع وقف نکند، و اگر اینها به عمل نیاید مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است.

[تعقیب نماز]

و باید که تعقیب نماز یعنی ذکر خدا و قرآن و دعا بعد از نماز خواندن، متمم نماز است و موجب حصول مطالب دنیا و آخرت است.
و أحادیث در فضیلت آن بسیار است، و بهتر آن است که در وقت تعقیب با وضو باشد و روی به قبله نشسته باشد و سخن نگوید در اثنای تعقیب خصوصا در تعقیب نماز شام، و ظاهر اینها موجب کمال تعقیب است، و بر هر حالی که بعد از نماز مشغول دعا و قرآن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 266
و ذکر باشد ثواب تعقیب فی الجمله دارد، اگر چه در راه رفتن یا سواری باشد.
و اما تعقیب هر نماز بعد از سلام نماز سنت است که سه مرتبه اللّه أکبر بگوید، و در هر مرتبه دست را تا محاذی گوش بلند کند.
پس بگوید: لا اله الا اللّه وحده وحده، أنجز وعده، و نصر عبده، و اعز جنده، و هزم الاحزاب وحده، فله الملک، و له الحمد، یحیی و یمیت، و هو علی کل شیء قدیر.
پس بگوید: اللهم أنت السلام، و منک السلام، و لک السلام، و الیک یعود السلام، سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه رب العالمین، السلام علیک أیها النبی و رحمة اللّه و برکاته، السلام علی الائمة الهادین المهدیین، السلام علی جمیع أنبیاء اللّه و رسله و ملائکته، السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین.
السلام علی علی أمیر المؤمنین، السلام علی الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنة أجمعین، السلام علی علی بن الحسین زین العابدین، السلام علی محمد بن علی باقر علم النبیین، السلام علی جعفر بن محمد الصادق، السلام علی موسی بن جعفر الکاظم، السلام علی علی بن موسی الرضا، السلام علی محمد بن علی الجواد، السلام علی علی بن محمد الهادی، السلام علی الحسن بن علی الزکی العسکری، السلام علی الحجة بن الحسن القائم المهدی صلوات اللّه علیهم أجمعین.
پس تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها را بخواند که آن بهترین تعقیبها است، حتی آن که منقول است که تسبیح آن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 267
حضرت را بعد از هر نماز خواندن بهتر است از آن که هر روز هزار رکعت نماز بکند.
و کیفیت آن آن است که اول سی و چهار مرتبه اللّه أکبر، پس سی و سه مرتبه الحمد للّه، پس سی و سه مرتبه سبحان اللّه بگوید، و سنت است که

بعد از آن یک مرتبه لا اله الا اللّه نیز بگوید، و این تسبیح را در وقت خواب خواندن نیز ثواب بسیار دارد، و بهتر آن است که به تربت حضرت امام حسین علیه السلام حساب آن را نگاه دارد.
پس سه مرتبه بگوید: أستغفر اللّه الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و أتوب الیه.
پس بگوید: أعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الاخرة و من شر الاوجاع کلها.
پس بگوید: اللهم انی أسألک من کل خیر أحاط به علمک، و أعوذ بک من کل شر أحاط به علمک، اللهم انی أسألک عافیتک فی اموری کلها، و أعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة.
پس بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، و أجرنی من النار، و ارزقنی الجنة، و زوجنی من الحور العین.
و سنت است که سوره حمد بخواند، و سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، و این آیات را بخواند خصوصا آیة الکرسی.
اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ. لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 268
فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقی لَا انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.
پس گوید: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ.
پس بگوید: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ.
پس بگوید: اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و أنزل علی من برکاتک.
پس بگوید: اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک.
پس بگوید: رضیت باللّه ربا، و بمحمد نبیا، و بالاسلام دینا، و بالقرآن کتابا، و

بالکعبة قبلة، و بعلی ولیا و اماما، و بالحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن صلوات اللّه علیهم أئمة اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر.
پس ده مرتبه بخواند این دعا را خصوصا در صبح و شام: أشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له الها واحدا أحدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 269
پس بگوید: أستودع اللّه العظیم الجلیل نفسی و أهلی و مالی و ولدی و من یعنینی أمره.
پس بگوید: توکلت علی الحی الذی لا یموت، و الحمد للّه الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا.
پس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله را زیارت کند به این نحو:
السلام علیک یا رسول اللّه و رحمة اللّه و برکاته، السلام علیک یا محمد بن عبد اللّه، السلام علیک یا خیرة اللّه، السلام علیک یا حبیب اللّه، السلام علیک یا صفوة اللّه، السلام علیک یا أمین اللّه، أشهد أنک رسول اللّه، و أشهد أنک محمد بن عبد اللّه، و اشهد أنک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی أتاک الیقین فجزاک اللّه یا رسول اللّه أفضل ما جزی نبیا عن امته، اللهم صل علی محمد آل محمد أفضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.
و چون از تعقیب فارغ شود به سجده رود بگوید: سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

و اما تعقیب مخصوص به بعضی از نمازها

سنت است که به دست راست ریش خود را بگیرد و دست چپ را به سوی آسمان بلند کند و بگوید: یا رب محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و اعتق رقبتنا من النار. و بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

سنت است که هفتاد مرتبه بگوید: أستغفر اللّه ربی و أتوب الیه. و سنت است که ده مرتبه سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند.

هفتاد مرتبه بگوید: بسم اللّه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 270
الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم. و صد مرتبه اگر بخواند بهتر است، و به هفت مرتبه نیز اکتفا می‌توان کرد تا هفتاد نوع بلا از او دور گردد.
و أیضا سنت مؤکد است که بعد از این دو نماز ده مرتبه بگوید:
لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.
و اگر پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن بخواند نیز خوب است. و بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید: الحمد للّه الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء احد غیره.

و بعد از نماز خفتن

سنت است که هفت مرتبه سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند. و سنت است که در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه بگوید: الحمد للّه رب العالمین کثیرا علی کل حال.
و أیضا سنت مؤکد است که نزدیک به طلوع آفتاب و نزدیک به غروب آفتاب ده مرتبه بگوید: «أعوذ باللّه السمیع العلیم من همزات الشیاطین و أعوذ باللّه أن یحضرون ان اللّه هو السمیع العلیم.

[سجده شکر]

و بدان که بعد از فارغ شدن از تعقیب بعد از هر نماز سجده شکر بعد از هر نماز سنت مؤکد است، و در این سجده بر خلاف سجده‌های دیگر سنت است که دستها را بر زمین بخوابانند و سینه و شکم را به زمین برساند، و هر چند این سجده را بیشتر طول دهد بهتر است، و أقلش آن است که پیشانی را بر زمین گذارد و دعائی بخواند.
پس پهلوی راست روی را بر زمین گذارد، پس پهلوی چپ روی را بر زمین گذارد، پس باز پیشانی را بر زمین گذارد و ذکری بگوید اگر چه الحمد للّه یا سبحان اللّه یا یا اللّه باشد. و اگر به لغت فارسی یا لغت دیگر دعا کند و حاجتهای خود را بطلبد خوب است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 271
و بهتر آن است که پیشانی را بگذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید و به سه مرتبه اکتفا می‌تواند کرد، و اگر صد مرتبه شکرا للّه بگوید بهتر است.
پس بگوید در سجده: أسألک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب. پس بگوید: سجد وجهی اللئیم لوجه ربی الکریم. پس حاجتهای دنیا و آخرت خود را به هر زبان که داند از خدا بطلبد.
و اگر در گذاشتن یک طرف ده مرتبه یا اللّه، و در طرف دیگر ده مرتبه یا رب بگوید خوب است، و اگر یا اللّه یا رباه در این سجده‌ها بسیار گوید حاجتش برآورده می‌شود، پس سر بردارد و سه مرتبه دست راست را بر مهر یا موضع سجده به مالد و به جانب چپ روی بکشد تا پیشانی به جانب راست روی به مالد و از آنجا به سایر بدن بکشد.
و اگر در هر مرتبه این دعا بخواند بهتر است: بسم اللّه الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم، اللهم انی أعوذ بک من الهم و الحزن و السقم و العدم و الصغائر و الذل و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن. و چون از جای نماز برخیزد سنت است که به جانب راست حرکت کند.

[سلام بر حسین]

این مختصری است از دعاها و أذکار که در اینجا ذکر کرده‌ام و سایر ادعیه و اذکار را در کتاب مقباس بیان کرده‌ام.
و هر وقت که آدمی به بامی یا به صحرائی رود که اطراف آسمان نمایان باشد و نظر کند به جانب راست و به جانب چپ و به بالای سر خود، پس به انگشت شهادت اشاره کند به جانب قبر مقدس امام حسین علیه السلام و بگوید: السلام علیک یا أبا عبد اللّه، السلام علیک یابن رسول اللّه، السلام علیک و رحمة اللّه و برکاته. ثواب زیارت آن حضرت
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 272
را می‌یابد. و از جانب راست قبله اندکی که می‌گردد جانب قبر آن حضرت است.

[آعاز هر کاری با یاد و نام خداوند]

و هر وقت که از منزلی حرکت کنند بگویند: بسم اللّه آمنت باللّه توکلت علی اللّه ما شاء اللّه لا قوة الا باللّه. و چون پا به رکاب گذارند بگویند: بسم اللّه الرحمن الرحیم.
و چون سوار شوند آیة الکرسی بخوانند پس بگویند: الحمد للّه سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ، و الحمد للّه رب العالمین. تا از بلاها به فضل خدا محفوظ باشند، پس حاجتهای دنیا و آخرت خود را از خدا به طلبند که البته برآورده است.

خاتمه در بیان سایر احکام زنان است که مخصوص ایشان است

أول: در ستر عورت، مرد واجب است که عورت پیش و پس را به پوشاند، و زن را واجب است موافق مشهور که تمام بدن و موها را به پوشاند، به غیر از دو کف دست از بند دست خواه روی دست و خواه پشت دست، و به غیر از قدمهای پا خواه پشت پا و خواه شکم پا، و اگر بر پاها چیزی بکشد که شکم پاها نمایان نشود احوط است.
و مستحب است زنان را پوشیدن سه جامه در نماز پیراهن و جامه که بر بالای آن پوشند، و روی باز جایز است و کنیز و صبیه غیر بالغه را به سر برهنه کردن.
دوم: در پوشیدن جامه حریر و طلا که مردان را جایز نیست و زنان را جایز است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 273
سوم: مردان را در مسجدها نماز کردن سنت است، و زنان را در خانه نماز کردن سنت است، هر چند به ستر اقرب باشد بهتر است، حتی نماز ایشان در صندوق خانه، و در خانه عقب بهتر است از خانه پیش، و در خانه پیش بهتر است از صحن خانه، و در صحن خانه بهتر است از بام خانه.
چهارم: مرد را سنت است که دستها را در ایستادن بر رانها بگذارد برابر زانوها، و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارد برابر زانوها، و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارند جدا از یکدیگر.
پنجم: زنان را نماز جماعت آن قدر تأکید ندارد که مردان را دارد، و پیشنمازی زنان مردان را جایز نیست هر چند محرم باشند.
اما پیشنمازی زن زنان را هرگاه به صفات پیشنمازی باشد محل خلاف است، و أشهر کراهت است، و أحوط ترک است، و مرد پیشنمازی زنان را می‌تواند کردن هر چند میان پیشنماز و ایشان حائلی باشد که او را مأمونان او نبینند هر گاه بر احوال نماز مطلع باشند بنا بر مشهور، و مرد و زن اجنبی که محرم نباشند در خانه خلوت که دیگری نباشد نماز نکنند احتیاطا.
و اگر مردی و زنی با هم در یک جا نماز کنند که حائلی در میان ایشان مانند دیوار یا پرده نبوده باشد أحوط آن است که زن عقب بایستد و مرد پیش بایستد آن قدر که در احوال صلاة جزوی از زن محاذی جزوی از مرد نشود حتی در سجود، مگر آن که ده ذرع فاصله میان جای ایستادن مرد و جای ایستادن زن بوده باشد.
این مجملی است از احکام مختلفه مردان و زنان، و احکام دیگر هست که در کتب مبسوطه مذکور است، و الحمد للّه أولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 277
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه الذی زین اللیالی و الایام و الاوقات بما شرع لعباده من الصلوات و الدعوات و سایر القربات، لینالوا بها جمیل الاجر و عظیم المثوبات علی الصادع بها سید الوری محمد المصطفی و آله الاکرمین أشرف الصلوات و أکرم التحیات ما بقیت الانوار و الظلال بالاقدام و الساعات.
اما بعد: احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی عفی اللّه عن جرائهما بر الواح ضمایر صافیه، سالکان مسالک عبادت، و طالبان مناهج هدایت، تصویر می‌نماید که چون جناب مقدس ایزدی تعالی شأنه بندگان را برای معرفت و عبادت آفریده.
و افضل عبادات بدنیه نماز است، و برای هر یک از فرائض یومیه نوافل و سنن جهت تکمیل آنها مقرر فرموده، و برای هر یک از فرائض و نوافل اوقات تعیین نموده، و فریضه ظهر و عصر و نوافل آنها اطلاع بر اوقاتشان بر اکثر خلق مخفی است، خواست که در این رساله ضابطه‌ای برای استعلام آنها بیان کند تا طریق عبادت بر ایشان آسان گردد بمن اللّه و حسن توفیقه.
بدان که اول وقت فریضه و نافله ظهر وقتی است که سایه بعد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 278
از نهایت کوتاهی شروع کند به زیادتی، یا آن که بعد از بر طرف شدن سایه بهم رسد، یا آن که سایه از خط نصف النهار بگردد اگر معلوم کرده باشد آن را به دایره هندی یا غیر آن.
و بعد از آن که سایه شروع به زیاد شدن کرد، آن سایه زیاده که بعد از زوال بهم می‌رسد که آن را فیء می‌گویند تا دو قدم، یعنی دو هفت یک شاخصی که برای استعلام آن نصب کرده‌اند یا دو قدم آدمی نسبت به سایه قامت او، وقت نافله ظهر است.
به این معنی که نافله را بعد از دو قدم پیش از فریضه نمی‌توان کرد. اما اگر پیشتر فارغ شود، فریضه ظهر را کردن خوب است، و کسی که نافله نکند فریضه را در اول وقت کردن بهتر است، مانند مسافر یا کسی که نافله را برای عذری ترک کند.
و بعد از این دو قدم به قدر دو قدم دیگر وقت فضیلت ظهر و نافله عصر است، و چون چهار قدم بگذرد نافله عصر را پیش از فریضه نمی‌توان کرد.

و بعد از این چهار قدم دیگر وقت فضیلت عصر است، اما در دو قدم اول کردن بهتر است که در قدم پنجم و ششم واقع شود.
و اگر نافله در اوقاتش نشود بعد از نماز واجب تا وقت ادا باقی است کردن خوب است، و اگر قصد ادا و قضا نکند احوط است، و اگر بعد از خروج وقت کند به قصد قضا بکند.
و اگر فریضه ظهر را در چهار قدم نکند باید که از هفت قدم که یک برابر قامت است نگذراند، و عصر را اگر در هشت قدم نکند بهتر است که از چهارده قدم که دو برابر قامت شاخص است نگذراند، و اینها همه در سایه زیادتی است.
و سایه که در اول زوال می‌ماند حساب نباید کرد، لهذا در این

رساله بیان می‌کنیم که در هر فصل چه مقدار سایه می‌ماند، و دو قدم و چهار قدم و شش قدم و هشت قدم و چهارده قدم که اشاره به آنها شد در چند ساعت طی می‌شود.
بدان که در عرض اصفهان و آنچه نزدیک به آن است در عرض، و در اول سرطان در وقت زوال سایه به مقدار یک قدم و عشر قدم تقریبا می‌ماند، و در وسط سرطان یک قدم و خمس قدم. و در اول اسد یک قدم و نیم تقریبا، و در وسطش پنج قدم و نیم تقریبا، و در اول عقرب شش قدم و سه ربع قدم، و در وسطش ده قدم تقریبا.
و در اول جدی ده قدم و ثلث قدم، و در وسطش ده قدم تقریبا.
و در اول حوت شش قدم و دو ثلث قدم، و در وسطش پنج قدم و نیم تقریبا، و در اول حمل چهار قدم و نیم تقریبا، و در وسطش سه قدم و نیم.
و در اول ثور دو قدم و دو ثلث قدم، و در وسطش دو قدم. و در اول جوزا یک قدم و نیم، و در وسطش یک قدم و خمس قدم.
و اما ساعتهای اقدام: در اول حمل دو قدم در دو ساعت الا سه دقیقه می‌رود، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و سه دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و سیزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سیزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و بیست و شش دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و هجده دقیقه.
و در وسط حمل دو قدم در یک ساعت و پنجاه و هفت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و نیم، و هفت قدم در سه ساعت و سی و سه دقیقه، و هشت

قدم در سه ساعت و چهل و پنج دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و سی دقیقه.
و در اول ثور دو قدم در یک ساعت و پنجاه دقیقه، و چهار قدم در دو

ساعت و چهل و هفت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و سه دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل دقیقه.
و در وسط ثور دو قدم در یک ساعت و پنجاه و یک دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و پنج دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و چهل دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه.
و در اول جوزا دو قدم در یک ساعت و چهل و نه دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و چهار دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و چهل و یک دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه.
و در وسط جوزا دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و یک دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و نه دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه.
و در اول سرطان دو قدم در یک ساعت و چهل و یک دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه، و شش قدم در سه

ساعت و نوزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه.
و وسط سرطان مثل وسط جوزا است. و اول اسد مانند اول جوزا است، و وسطش مانند وسط ثور است. و اول سنبله مانند اول ثور است، و وسطش مانند وسط حمل است. و اول میزان مانند اول حمل است.
و در وسط میزان دو قدم در یک ساعت و چهل و پنج دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی هشت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و هشت دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و نوزده دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و بیست و هشت دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و یازده دقیقه.
و در اول عقرب دو قدم در یک ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و یک دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و نه دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و هجده دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه.
و در وسط عقرب دو قدم در یک ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهار قدم

در دو ساعت و بیست و سه دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و چهل و نه دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت الا یک دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و هشت دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و چهل و سه دقیقه.
و در اول قوس دو قدم در یک ساعت و چهل دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و هفده دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و چهل و یک

دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و سی و دو دقیقه.
و در وسط قوس دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و دوازده دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و سی و پنج دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه، و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه و دو دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه.
و در اول جدی دو قدم در یک ساعت و سی و هفت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و دو دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و سی و سه دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه، و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و دو دقیقه.
و وسط جدی مثل وسط قوس است. و اول دلو مثل اول قوس، و وسط دلو مانند وسط عقرب.
و اول حوت مثل اول عقرب، و وسط حوت مانند وسط میزان در جمیع تقادیر مذکوره، و ما بین تقدیرات و مقادیر مذکوره را به تخمین و مقایسه معلوم می‌توان کرد.
و اول وقت فریضه مغرب بنا بر قول مشهور بر طرف شدن سرخی است از جانب مشرق، و احوط آن است که سرخی از بالای سر نیز بر طرف شود، و جمعی از علماء غیبوبت قرص آفتاب را کافی می‌دانند، و اول احوط است.
و وقت نافله و فضیلت فریضه باقی است تا بر طرف شدن سرخی از جانب مغرب، و بعد از آن احوط است که نافله مغرب را بعد از عشاء بگذارد و قصد ادا و قضا نکند، و وقت فضیلت نماز

خفتن بعد از برطرف شدن سرخی مغرب است، و بعضی بدون عذر پیشتر کردن را جایز نمی‌دانند، و این احوط است.
و فضیلت خفتن تا ثلث شب باقی است، و تا نصف شب تأخیر نماز شام و خفتن جایز است، و احوط آن است که بدون عذر و سفر نماز شام را از بر طرف شدن سرخی مغرب تأخیر کند، و بعد از نصف شب تا صبح احوط آن است که نیت ادا و قضا بکند و البته بیش از صبح بکند.

و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع صبح صادق.
و وقت نافله صبح از اول صبح کاذب است تا ظهور سرخی مشرقی بنا بر مشهور، و اگر پیش از طلوع صبح صادق بگذارد احوط است، و کسی که نماز شب کند هر وقت که از نماز شب فارغ شود آن را می‌تواند گذارد.
و عدد نوافل شب و روز که حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله در آخر عمر شریف خود بر آن اکتفا می‌فرمودند برای آسانی کار بر امت و سنت مؤکد گردانیدند سی و چهار رکعت است.
نافله ظهر پیش از فریضه هشت رکعت. و نافله عصر پیش از فریضه هشت رکعت، و در حالت عذر و استعجال به شش رکعت و چهار رکعت اکتفا می‌توان کرد. و نافله شام چهار رکعت است بعد از فریضه، و به دو رکعت نیز اکتفا می‌توان کرد در حالت اعذار و اشغال، و دو رکعت نماز نشسته بعد از خفتن سنت است و آن را و تیره می‌گویند، و به یک رکعت حساب می‌شود چون نشسته کرده می‌شود و آن را ایستاده نیز می‌توان کرد، و هشت رکعت نماز شب است، و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز و تر و دو رکعت نافله صبح.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 284
و گمان فقیر آن است که شب شرعی از اول وقت شام است تا طلوع صبح صادق، و نصف شب را بنا بر این باید گذاشت نه بر اصطلاح منجمان که آخر شب را طلوع آفتاب می‌دانند.
و طریق استعلام نصف شب به آلات ساعت می‌تواند شد، بعد از آن که مقدار ما بین غروب شمس و طلوع صبح را از تقاویم معلوم کنند، و به دور فرقدین در دور جدی معلوم می‌تواند کرد، زیرا که فرقدین در بیست و چهار ساعت یک مرتبه بر دور جدی می‌گردد، اگر در اول شب. مثلا در جانب راست جدی محاذی آن باشد بعد از شش ساعت در بالای جدی محاذی آن می‌شود، و بعد از شش ساعت دیگر در جانب چپ محاذی می‌شود، و کسی که این قاعده را تجربه کند در شبی که ابر نباشد اکثر ساعات شب را به تقریب قریبی معلوم می‌تواند کرد.
و از سایر ستاره‌ها به تجربه‌های اوقات طلوع و غروب و رسیدن به نصف النهار و محاذی قبله، قواعد به دست می‌توان آورد.
و بعضی از علمای ما بنای استعلام ساعات شب را بر منازل قمر گذاشته‌اند، و چون در این بلاد اکثر مردم آنها را نمی‌شناسند ذکر قاعده آن چندان فایده ندارد.
و بعضی بنایش را بر طلوع و غروب ماه گذاشته‌اند، و ضابطه‌اش آن است که از اول ماه تا چهاردهم بشمارند که چند روز گذشته.
و اگر بعد از چهارده باشد از پانزدهم تا بیست و هشتم آنچه گذشته در شش ضرب کنند، و حاصل ضرب را بر هفت قسمت کنند، پس در اول

خارج قسمت قدر ساعات گذشته از شب باشد تا غروب ماه، و در ثانی قدر ساعات گذشته از شب باشد تا طلوع ماه.

مثلا در شب چهارم ماه، چهار را در شش ضرب کنیم، بیست و چهار شود، آن را بر هفت قسمت کنیم خارج قسمت سه و سه سبع شود، پس معلوم شود که غروب ماه در شب چهارم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت می‌شود، و در شب هجدهم به همین عمل معلوم می‌شود که طلوعش در شب هجدهم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت می‌شود.
و همچنین هر گاه پنج را در شش ضرب کنیم، و حاصل ضرب که سی باشد بر هفت قسمت کنیم خارج قسمت چهار و دو سبع می‌شود، پس غروب ماه در شب پنجم و طلوعش در شب نوزدهم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت می‌شود.
و ساعاتی که در این قاعده مذکور شده ساعات معوجه است، که هر یک از شب و روز را به دوازده قسمت متساوی کنند، خواه دراز و خواه کوتاه، پس سه ساعت شب چهار یک شب خواهد بود، و شش ساعت نصف شب، و بنای شب بر طلوع و غروب آفتاب است در این قاعده نه طلوع صبح. و این قاعده تخمینی است، و به اعتبار تقدم و تأخر خروج شعاع اختلاف بهم می‌رسد.
و آنها که رعات شمس و قمر و نجوم‌اند و مترصد اوقات عبادات‌اند امری چند از احوال و اوضاع نجوم و غیرها بر ایشان ظاهر می‌شود که بنای عبادات خود را بر آن می‌گذارند، بلکه ملائکه آسمانی در اوقات معینه ایشان را بیدار می‌کنند، قال تعالی «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا» «1».
و تفاصیل این امور و دلایلشان را با سایر آداب و شرایط، و ادعیه فرائض و نوافل در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام، و در

خاطر قاصر هست که در رساله صلاتیه فارسی ایراد نمایم ان شاء اللّه تعالی.
و حرر فی شهر ذی الحجة الحرام سنة سبع و تسعین بعد الالف من الهجرة المقدسة.

(12) رساله فرق زنان و مردان در احکام طهارت و صلاة

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 289
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
و سلام علی عباده الذین اصطفی.
اما بعد: چنین گوید حقیر محمد باقر بن محمد تقی: حکم زنان در نماز و وضو مثل حکم مردان است مگر در چند چیز:

اول: آن که زن در شستن دستها در وضو آب را بر شکم دست می‌ریزد، و مرد بر پشت دست می‌ریزد،

و مشهور میان علما آن است که این حکم مستحب است.

که مردان را واجب است که در عورت پیش و پس را به پوشانند، و زنان را واجب است موافق مشهور که تمام بدن را و مویها را به پوشانند به غیر از روی و کف دست از بند دست، خواه روی دست و خواه پشت دست، و به غیر از قدمهای پا، خواه پشت پا و خواه شکم پا، و اگر بر پاها چیزی بکشد که شکم پاها نمایان شود احوط است.
و مستحب است زنان را پوشیدن سه جامه در نماز، پیراهن و جامه‌ای که بر بالای آن پوشند و روپاک. و جایز است کنیز و صبیه غیر بالغه را سر برهنه نماز کردن.

سوم: در پوشیدن جامه حریر و طلا

که مردان را جایز نیست و زنان را جایز است.

چهارم: اذان و اقامه زنان را آن قدر تأکید نیست که در مردان هست،

و ایشان اکتفاء به چهار مرتبه اللّه اکبر، و دو مرتبه أشهد أن لا اله الا اللّه، و دو مرتبه أشهد أن محمدا رسول اللّه می‌توانند کرد. و اگر همه را یک مرتبه بگویند نیز ظاهرا کافی باشد، و اگر به شهادتین تنها بی اللّه اکبر اکتفا کنند مجزی است، و اذان و اقامه را تمام هم می‌توانند گفت به شرطی که نامحرم صدای ایشان را نشنود.

پنجم: مردان را در مسجدها نماز کردن سنت است، و زنان را در خانه نماز کردن سنت است،

هر چند به ستر اقرب باشد بهتر است، حتی نماز ایشان در صندوق خانه، و خانه عقب بهتر است از خانه پیش، و در خانه پیش بهتر است از صحن خانه، و در صحن خانه بهتر است از بام خانه.

ششم: مردان را سنت است که در نمازها پاهای خود را به قدر یک شبر دور از یک‌دیگر بگذارند،

و زنان را سنت است که پاها را نزدیک به یک‌دیگر بگذارند.

هفتم: مردان را سنت است که دستها را در ایستادن بیاویزند و بر رانها بگذارند برابر زانوها،

و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارند جدا از یک دیگر.

هشتم: مردان را سنت است که در رکوع بسیار خم شوند که پشت ایشان برابر شود،

و زنان را سنت است که بسیار خم نشوند، بلکه آن قدر خم شوند که دست ایشان به زانوها تواند رسید و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 291
دستها را بر بالای زانوها بر ران بگذارند و بر زانوها نگذارند و دستها را به خود به چسبانند.

نهم: مردان را سنت است که چون به سجده روند اول دستها را بر زمین گذارند،

و زنان را سنت است که زانوها را پیش از دستها زمین گذارند.

دهم: مردان را سنت است که در سجود بال گشاده باشند و اعضای ایشان از یک دیگر جدا باشد،

و زنان را سنت است که اعضای خود را به یکدیگر به چسبانند و دستها را تا ذراع بر زمین بخوابانند.

یازدهم: در نشستن زنان را سنت است که رانها را به هم به چسبانند و زانوها را از زمین بردارند و بر الیتین خود بنشینند به روشی که بر سر پا نشینند،

و اگر زانوها بر زمین باشد گرد بنشینند که اعضاء و رانها به هم چسبیده باشد.

دوازدهم: چون برخیزند خود را بکشند و برخیزند بی‌آن که عقب ایشان بلند شود.

سیزدهم: بلند خواندن ایشان را در نماز صبح و شام و خفتن واجب نیست،

و در همه نمازها ایشان را آهسته خواندن بهتر است اگر نامحرم صدای ایشان را نشنود، و اگر بشنود البته باید آهسته خواند.

چهاردهم: زنان را جماعت کردن آن قدر تأکید ندارد که مردان را دارد،

و پیش نمازی زنان مردان را جایز نیست هر چند محرم باشند، اما پیش نمازی زن زنان را هر گاه متصف به صفات پیش نمازی باشد خلاف است، و اشهر کراهت است، و احوط ترک است.
و مرد پیش نمازی زنان می‌تواند کرد هر چند میان پیش نماز
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 292
و ایشان حائلی باشد که مأمومان او را نبینند هر گاه بر احوال نماز او مطلع باشند بنا بر مشهور، و مرد و زن اجنبی که محرم نباشند در خانه خلوت که دیگری نباشد نماز نکنند احتیاطا.
و اگر مردی و زنی با هم در یک خانه نماز کند که حائلی در میان ایشان نباشد مانند دیوار یا پرده، احوط آن است که زن عقب بایستد و مرد پیش بایستد آن قدر که در حال صلاة جزوی از زن محاذی جزوی از مرد نشود حتی در سجود، مگر آن که ده ذرع فاصله میان جای ایستادن مرد و جای ایستادن زن بوده باشد.
این مجملی است از احکام مختلفه مردان و زنان، و احکام دیگر هست در کتب مبسوطه مذکور است.
و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 293
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(13) رساله شکیات نماز

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 295
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه الذی أزاح ظلمات الشبهات من الشکوک و الاوهام عن مناهج المسائل و الاحکام الشریفة سید الانام و روایات أهل بیته الکرام صلوات اللّه علیه و علیهم ما استنار نهار و أدلهم ظلام.
و أما بعد: چنین گوید خاک راه سالکان مسالک شرع مبین محمد باقر بن محمد تقی حشر هما اللّه مع مواليهما الطيبين صلوات اللّه علیهم أجمعین، که چون نماز أشرف عبادات بدنیه، و أعظم قربات ربانیه است، و به این سبب شیطان علیه اللعنة در آن حال زیاده از سایر اوقات و احوال سعی در شغل خاطر آدمی و اخلال به حضور قلب که اهم شرایط و آداب نماز است می‌نماید.
و به سبب کثرت و ساوس شیطان شک و سهو و نسیان اکثر نمازگذاران را عارض می‌شود، و محتاج به دانستن مسائل بسیار که متعلق به احوال آن است می‌گردند، و به سبب عدم علم به آنها نماز خود را در معرض بطلان و فساد در می‌آورند.
و جمعی از علما رضوان اللّه علیهم قائل شده‌اند که باطل است نماز کسی که مسائل ضروریه شک و سهو را نداند، هر چند شک و سهو در آن نماز او عارض نشود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 296
و لهذا جمعی از برادران ایمانی از این قلیل البضاعه التماس رساله نمودند که مشتمل بر اکثر احکام ضروریه شک و سهو بوده باشد، و استدعا نمودند که به لغت فارسی و در غایت وضوح نوشته شود که نفعش اعم و فایده‌اش اهم بوده باشد. اجابت مسئول ایشان را لازم دانسته، از هادی گم گشتگان به وادی حیرت استدعای عصمت از عوارض سهو و نسیان و غفلت نموده، بر سبیل استعجال با و فور أشغال بر وفق متمنای ایشان تحریر نمود، و بر مقدمه و پنج فصل و خاتمه مرتب گردانید، أما:

مقدمه در بیان اصطلاحی چند است که در این رساله دانستن آنها ضروری است

بدان أرشدک اللّه تعالی که چیزهایی که در نماز در کار است رعایت آنها بر چند قسم‌اند، زیرا که یا داخل در نماز است یا خارج از نماز، و آنچه داخل در حقیقت نماز است یا رکن است یعنی به زیادتی و نقصان آن عمدا و سهوا غالبا نماز باطل می‌شود، یا واجبی است غیر رکن که به ترک آن از روی فراموشی نماز باطل نمی‌شود.
و آنچه خارج از حقیقت نماز است، یا شرط صحت نماز است مانند طهارت از حدث و خبث، یا ترکی چند است که در نماز واجب است که انها را ترک نماید، و مانند ترک سخن گفتن، و به جانب راست و چپ ملتفت شدن.
و اخلال به اینها نمودن یا به عنوان علم و عمد است که دانسته بکند، و عالم باشد که جایز نیست، یا به عنوان جهل مسأله و عمد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 297
است، که مسأله نداند و گمان کند که حلال است و عمدا واقع سازد، یا به عنوان سهو است که از روی فراموشی واقع سازد، یا به عنوان ظن است، که تردد داشته باشد که آیا کرده است یا نکرده است و یک طرف در نظر او راجح باشد.
پس آن طرف راجح را ظن می‌گویند و طرف مرجوح را و هم می‌گویند، یا شک دارد به این معنی که متردد است در فعل و ترک و هیچ یک در نظر او رجحان ندارد، و احکام هر یک از اینها را به عون الهی در فصلی بیان می‌نمائیم.
و بدان که چون احتیاط در دین امری است مطلوب و مرغوب، و در بسیاری از مسائل خلاف بسیار هست، و احادیث متعارضه نیز هست، پس در هر مسأله که این شکسته را ظنی قوی حاصل بوده، و موافق مشهور میان علما بوده است، غالبا متعرض احتیاط نشده‌ام، و در جائی که تعارض اخبار با اقوال مشهوره بوده، اشاره به ظن خود یا احتیاط کرده‌ام که همه کس را از این رساله انتفاعی باشد.
و هر امری که به عنوان احتیاط مذکور شده است در نیت آن باید که متعرض وجوب و ندب نشوند، و به قصد قربت اکتفا نمایند، و هر جا که أقوا و أظهر گفته‌ام یا اظهار اتفاق و اجماع کرده‌ام به قصد وجوب کردن بهتر است.

فصل اول در بیان خللی است که از روی عمد واقع شود

بدان که علما نقل اجماع کرده‌اند بر آن که هر که عمدا یکی از واجبات نماز را ترک کند، خواه شرط باشد، و خواه جزء، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 298
خواه فعل باشد، و خواه ترک، نماز او باطل است، و در وقت اعاده و در خارج وقت قضا می‌باید کرد، اما در بعضی از خصوصیات خلاف کرده‌اند، چنانچه بعضی از متأخرین علما آمین گفتن، و دست راست بر دست چپ گذاشتن را حرام می‌دانند، و مبطل نمی‌دانند.
و همچنین دعوی اجماع کرده‌اند بر این که هر چه عمدا مبطل نماز است، اگر از روی جهل به مسأله نیز واقع شود نماز باطل می‌شود، مگر بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت، و نماز قصر را تمام کردن، که اینها اگر از روی نادانی باشد نماز باطل نمی‌شود اجماعا.
و در این مسأله نیز در چند موضع خلاف کرده‌اند، چنانچه بعضی گفته‌اند که اگر کسی جاهل باشد به حرمت پوشیدن جیزی در نماز که پشت پا را به پوشاند و ساق نداشته باشد، و در چنین چیزی نماز کند نماز او صحیح است، و نزد فقیر اصل حرمت آن ثابت نیست.
و همچنین گفته‌اند که اگر کسی تازه شیعه شده باشد و به نادانی بر چیزی که خوردنی یا پوشیدنی است سجده کند نماز او باطل نمی‌شود، و مشهور وجوب اعاده است.
و از کلام شیخ طوسی رحمه اللّه در بعضی از کتب او ظاهر می‌شود که کسی که از روی جهل به مسأله بعد از سلام بی‌موقع و متذکر شدن که نمازش تمام نشده است سخن گوید، نمازش باطل نمی‌شود، و أشهر و أحوط اعاده است.
و اگر کسی نداند که مکان، یا جامه‌ای که در آن نماز کرده است، یا آبی که به آن وضو یا غسل ساخته است، یا خاکی که به آن تیمم کرده است غصبی بوده است و آخر ظاهر شود، نماز او صحیح است،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 299
و در این مسأله خلافی به نظر نرسیده است. و اگر فراموش کرده باشد غصبی بودن اینها را خلاف است، بعضی گفته‌اند که مطلقا اعاده می‌کند، و بعضی گفته‌اند که در وقت اعاده می‌کند نه در خارج وقت، و بعضی گفته‌اند که مطلقا اعاده نمی‌کند، و این أقوا است.
و اگر نجاست بدن یا جامه یا موضع سجده معلوم نبوده باشد، و بعد از نماز معلوم شود، نماز صحیح است، و بعضی گفته‌اند که در وقت اعاده می‌کند.
و کسی که نجاست اینها را فراموش کرده باشد، مشهور آن است که در

وقت اعاده می‌کند و در خارج وقت اعاده نمی‌کند.
و بعضی گفته‌اند که مطلقا اعاده می‌کند، و بعضی گفته‌اند که در هیچ یک اعاده واجب نیست، و مسأله در غایت اشکال است، اگر چه دور نیست که اعاده مطلقا خصوصا در خارج وقت محمول بر استحباب باشد، و أحوط آن است که اعاده کند مطلقا.
و همچنین اگر کسی گمان نجاستی کند و تفحص نکند و آخر معلوم شود که نجس بوده است، یا شستن جامه را به دیگری گذارد، و آخر معلوم شود که ازاله نجاست نشده بوده است، أحوط «1» آن است که نماز را اعاده کند.
و اگر نداند که پوست و شبه آن میته است و نماز کند در آن، و بعد از آن معلوم شود که آن پوست میته بوده است، نماز صحیح است.
و اگر آن پوست را از دست مسلمان گرفته باشد، یا در بلاد اسلام از دست مجهول گرفته باشد نماز صحیح است. و اگر از

دست کافر گرفته باشد، یا در بلاد کفر از دست مجهولی گرفته باشد نماز باطل است، و مشهور میان علما آن است که اگر در بلاد اسلام از زمین بر داشته باشد نیز همین حکم دارد، و أحوط عمل به این قول است، هر چند از أحادیث خلاف آن ظاهر می‌شود.
و ظاهرا مراد از بلاد مسلمانان بلادی است که غالب و اکثر اهل آن مسلمان باشند، نه بلادی که حکم مسلمانان در آن جاری باشد هر چند اکثر اهل آن کافر باشند، مانند اکثر بلاد هندوستان، چنانچه اکثر اصحاب تصریح به این کرده‌اند.
و احوط آن است که نماز نکند در پوست و جامه‌ای که نداند که از جنسی است که نماز در آن می‌توان کرد، و اگر کرده باشد نماز را اعاده کند، خصوصا در صورتی که شک داشته باشد، چنانچه جمعی از علما گفته‌اند، اگر چه أظهر آن است که تا علم یا ظن نداشته باشد که از جنسی است که در آن نماز نمی‌توان کرد نماز او صحیح است.
و اگر از روی فراموشی در جامه‌ای نماز کند که در آن نماز می‌توان کرد ظاهرا نمازش صحیح باشد، و همچنین اگر از روی جهل به مسأله در آن نماز کرده باشد نماز او صحیح است.
و أظهر آن است که هر یک از تروک و شرائط صلاة که از روی سهو یا مسأله ندانستن ترک شود نماز صحیح است، مگر طهارت و قبله که اگر بی‌وضو یا غسل نماز کرده باشد نماز را در وقت و خارج وقت اعاده و قضا می‌کند اتفاقا.
و در باب کسی که از روی جهل به مسأله یا فراموشی به غیر قبله نماز کرده باشد خلاف است، و أحوط اعاده است خصوصا در وقت، و وجوب اعاده در وقت خالی از قوتی نیست. و در سایر

شرائط و تروک اگر اخلال نماید أحوط آن است که در وقت اعاده کند، هر چند عدم وجوب اعاده أقوا است.
و در چند موضع علما به خصوص متعرض شده‌اند، یکی آن که به اعتبار جهل یا فراموشی در اثنای نماز عورتش مکشوف باشد و نماز کند، و ابن جنید گفته است که در وقت اعاده می‌کند و در خارج وقت اعاده نمی‌کند، و شهید رحمه اللّه گفته است که اگر در تمام نماز عورتش باز بوده باشد اعاده در کار نیست، و أشهر و أقوا آن است که مطلقا در کار نیست، چنانچه حدیث بر آن دلالت کرده است. و ذکر مواضع دیگر مناسب این رساله نیست

فصل دوم در أحکام سهو است

بدان وفقک اللّه تعالی که اگر کسی نیت نماز را فراموش کند تا تکبیر احرام بگوید، یعنی در أصل در خاطر او نباشد که نماز می‌کند و از برای خدا می‌کند، نه آن که به لفظ نگفته باشد، یا ألفاظ را در دل نگذرانیده باشد، و این معانی در خاطر او باشد، زیرا که نیت بودن همان معانی است در خاطر، نمازش باطل است.
و اگر قیام در حال نیت را فراموش کرده باشد، جمعی از علما گفته‌اند که نمازش باطل است، هر چند ثابت نیست و مبنی بر عدم تحقیق نیت است، و لیکن أحوط اعاده است.
و همچنین اگر ایستادن در حال تکبیر احرام را فراموش کند، مشهور میان علما آن است که نمازش باطل، و أحوط عمل به این قول است.
و اگر تکبیر احرام را فراموش کند، نمازش باطل است، و هر

وقت که به خاطرش آید می‌باید که نماز را از سر گیرد، و همچنین اگر دو تکبیر احرام بگوید از روی فراموشی، نماز او باطل است، موافق مشهور، و أحوط آن است که مبطلی به عمل آورد و نماز را از سر گیرد.
و اگر کسی رکوع را فراموش کند تا پیشانی را به موضع سجود نگذاشته است، بر می‌گردد و راست می‌ایستد موافق مشهور، و به رکوع می‌رود و راست می‌ایستد موافق مشهور، و به سجود می‌رود.
و اگر پیشانی را گذاشته است هر چند بر چیزی باشد که سجده بر آن نتوان کرد، نمازش باطل می‌شود و از سر می‌گیرد.
و بعضی گفته‌اند که اگر در دو رکعت آخر باشد هر چند هر دو سجده را هم کرده باشد بر می‌خیزد و رکوع را به جا می‌آورد و آن سجده‌ها را حساب نمی‌کند، و نماز را تمام می‌کند. و بعضی مطلقا به این قول قائل شده‌اند، خواه در دو رکعت اول و خواه در دو رکعت دوم، و خواه در نماز صبح و شام، و خواه در نمازهای چهار رکعتی، و اگر کسی به این قول عمل کرده نماز را هم اعاده کند شاید أحوط باشد، و قول مشهور أقوا است.
و اگر کسی هر دو سجده را فراموش کرده باشد تا آن که در رکعتی که بعد از آن است به رکوع «1» رفته باشد، نماز او باطل است موافق مشهور و أقوا. و اگر پیش از رکوع به خاطرش آمد بر می‌گردد و سجده‌ها را به جا می‌آورد و نماز را تمام می‌کند، و بعد از نماز احتیاطا دو سجده سهو می‌کند، و چون در این صورت قائل به بطلان نماز شده‌اند اگر اعاده نیز بکند شاید بد نباشد.

و اگر کسی سهوا در یک رکعت دو رکوع بجا آورد، نماز او باطل است اجماعا، مگر در یک صورت که شک کند در رکوع در وقتی که ایستاده است، و باز به رکوع رود و هنوز سر بر نداشته به خاطرش آید که پیشتر رکوع کرده بوده است، که در این صورت خلاف است، أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل است، و بعضی گفته‌اند سر از رکوع بر نمی‌دارد و به سجده می‌رود و نمازش صحیح است، و اگر چنین کند و نماز را تمام کند و باز اعاده کند أحوط است.
و اگر کسی سهوا در یک رکعت چهار سجود بجا آورد، نمازش باطل می‌شود اجماعا. و این دو قاعده در نماز جماعت جاری نیست نسبت به مأموم، زیرا که اگر کسی از روی فراموشی پیش از پیشنماز به رکوع یا به سجود برود بر می‌گردد و باز با پیشنماز می‌رود، و همچنین اگر از روی فراموشی یا به گمان آن که پیشنماز سر بر داشته است سر بر دارد و بر او معلوم شود که پیشنماز هنوز سر بر نداشته است بر می‌گردد و با پیشنماز سر بر می‌دارد، و زیادتی رکن در این دو صورت باعث بطلان نماز او نمی‌شود.
و اگر عمدا پیشتر به رکوع یا به سجود برود یا پیشتر سر بر دارد، مشهور آن است که بر نمی‌گردد، و نمازش صحیح است، و اگر چنین کند و نماز را نیز اعاده بکند در این صورت أحوط است.
و اگر کسی یک رکعت بر نماز زیاده کند سهوا، نمازش باطل است موافق أشهر و أقوا، و بعضی از علما گفته‌اند که اگر به قدر تشهد در نماز چهار رکعتی بعد از رکعت چهارم نشسته است نمازش صحیح است، و بعضی گفته‌اند که اگر تشهد خوانده است

نمازش صحیح است، و بعضی در غیر چهار رکعتی نیز چنین گفته‌اند.
و أحوط اعاده است مطلقا، خواه بعد از سجده‌های رکعت پنجم به خاطرش آید، و خواه میان سجده‌ها، و خواه میان رکوع و سجده‌ها، و اگر پیش از رفتن به رکوع به خاطرش آید می‌نشیند و تشهد اگر نخوانده است می‌خواند و سلام می‌گوید، و احتیاطا دو سجده سهو می‌کند، و نمازش صحیح است.
و اگر کسی یک رکعت یا زیاده از نماز را فراموش کرده باشد و پیش از سلام و بعد از تشهد یا پیش از تشهد به خاطرش آید نماز را تمام می‌کند و صحیح است اتفاقا، و برای تشهد زیادتی اگر خوانده باشد احتیاطا سجده سهو می‌کند. و اگر بعد از سلام به خاطرش آید که یک رکعت یا زیاده از نماز را کم کرده است، و هنوز فعلی که منافی نماز است به عمل نیاورده باشد، آن نماز را تمام می‌کند، و احتیاطا دو سجده سهو می‌کند برای سلام بی‌موقع.

و اگر تشهد بی‌موقع خوانده باشد، برای آن نیز دو سجده سهو احتیاطا می‌کند و نمازش صحیح است، خواه دو رکعتی باشد و خواه سه رکعتی و خواه چهار رکعتی.
و اگر وقتی به خاطرش آید که فعلی از او صادر شده باشد که اگر عمدا کرده باشد در نماز به سبب آن نماز باطل می‌شود، و اگر سهوا کرده باشد نماز باطل نمی‌شود، مانند سخن گفتن و قهقهه کردن و پشت به قبله کردن بنا بر قولی، پس خلاف است میان علما، و أشهر و أقوا آن است که نمازش صحیح است، و آنچه ترک کرده است بجا می‌آورد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 305
و اگر سخن گفته باشد به دو حرف یا زیاده یا به یک حرف تام الفائده، احتیاطا سجده سهو می‌کند، و بعضی گفته‌اند که نمازش باطل است، و بعضی گفته‌اند که در غیر چهار رکعتی باطل است و در چهار رکعتی صحیح است، و أحوط اعاده است خصوصا در غیر چهار رکعتی، اگر چه أظهر آن است که در کار نیست.
و اگر وقتی به خاطرش آید که کاری کرده باشد که کردن آن باعث بطلان صلاة می‌شود عمدا و سهوا، مانند حدث و فعل کثیر یا پشت به قبله کردن بنا بر مشهور، پس أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل می‌شود.
و از ابن بابویه رحمه اللّه نقل کرده‌اند که او گفته است که در این صورت نیز نماز را تمام می‌کند و صحیح است، و اگر چنین کند و بعد از آن اعاده کند شاید أحوط باشد.
و اگر کسی سلام را فراموش کند، و بعد از فعلی که مبطل نماز است به خاطر آورد، نمازش صحیح است، و اگر بعد از فعلی که عمدا و سهوا مبطل نماز است به خاطر آورد، مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و أظهر آن است که باطل نمی‌شود، و أحوط عمل به مشهور است.
و اگر پیش از تشهد أخیر و بعد از فارغ شدن از سجده‌ها حدثی از او صادر شود، أشهر و أحوط بطلان صلاة است، و بعضی گفته‌اند که نماز باطل نمی‌شود و وضو می‌سازد و تشهد بجا می‌آورد، و این قول به حسب أحادیث خالی از قوتی نیست، و احتیاط آن است که چنین کند و اعاده نیز بکند.
و اگر در اثناء نماز پیش از تمام کردن سجده‌های رکعت آخر حدثی از او سهوا یا بی‌اختیار از او صادر شود، مشهور آن است
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 306
که نمازش باطل است، و اگر وضو بسازد و نماز را تمام کند و اعاده کند أحوط است.
و اگر کسی داند که دو سجده را در نماز ترک کرده است، و نداند که این

دو سجده از یک رکعت بوده است که نمازش باطل باشد، یا از دو رکعت بوده است که نمازش صحیح باشد، مشهور آن است که نمازش باطل است، و أحوط آن است که دو سجده سهو را با چهار سجود سهو بجا آورد و نماز را اعاده نیز بکند.
و اگر خللی کند به فعلی از أفعال نماز که رکن نبوده باشد، پس بر سه قسم است نزد فقهاء: اول- آن است که نماز را تمام می‌کند و احتیاج به تدارک ندارد، دوم: آن است که تدارک دارد اما به سجده سهو احتیاج نیست. سوم: آن است که هم تدارک دارد و هم سجده سهو.
اما قسم اول پس اگر کسی قرائت را یا حمد تنها را یا سوره تنها را یا بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است و تدارکی بر او لازم نیست.
و اگر قرائت در هر دو رکعت اول را فراموش کرده باشد در دو رکعت آخر متعین نیست بر او حمد خواندن بنا بر أشهر و أقوا.
و همچنین نمازش صحیح است بی‌تدارک هرگاه ذکر رکوع، یا درنگ کردن به قدر ذکر را فراموش کند، و بعد از سر برداشتن از رکوع بیادش آید، یا سر برداشتن را فراموش کند، یا قرار گرفتن بعد از سر برداشتن را، و بعد از رفتن به سجده به خاطرش آید، یا ذکر سجود اول را، یا قرار گرفتن به قدر ذکر، یا بعضی اعضای غیر پیشانی را بر زمین گذاشتن را فراموش کند، و بعد از سر برداشتن به خاطرش آید، یا نشستن بعد از سر برداشتن از سجده اول را، یا درنگ کردن در آن را فراموش کند

تا به سجود دوم برود، یا آن که سجده دوم را، یا قرار گرفتن در آن را، یا سجده کردن بر شش عضو غیر پیشانی را فراموش کند، و بیادش نیاید تا سر از سجود بر دارد، که در این همه صور نماز او صحیح است. و اگر در همه صور احتیاط دو سجده سهو بکند برای خروج از خلاف شاید بد نباشد.
و اما قسم دوم، پس اگر کسی قرائت را، یا خصوص حمد یا سوره را، یا بعضی از حمد یا سوره را اگر چه یک آیه باشد، یا کمتر فراموش کند، و پیش از رکوع به خاطرش آید، بر می‌گردد و آنچه ترک کرده است به عمل می‌آورد، و ما بعد آن را هر چند شروع به قنوت کرده باشد، و هر چند شروع به رفتن رکوع کرده باشد و هنوز به حد رکوع نرسیده باشد.
و اما بلند خواندن قرائت و آهسته خواندن اگر ترک شود، محل خلاف است که آیا پیش از رکوع تدارک می‌کند یا نه؟ و أظهر آن است که تدارک نمی‌کند، و نمازش صحیح است.
و اگر ذکر رکوع را فراموش کند، و پیش از آن که از حد رکوع بدر رود بیادش آید، یا سر برداشتن از رکوع را یا درنگ بعد از سر برداشتن را فراموش کند، و پیش از سجود بیادش آید، بر می‌گردد و به عمل می‌آورد،

و در فراموش کردن درنگ بر می‌گردد و راست می‌ایستد، و اندکی توقف می‌نماید و به سجده می‌رود.
و اگر ذکر سجود اول را، یا سجود بر شش عضو غیر پیشانی را، یا درنگ در سجود به قدر ذکر را فراموش کند، و پیش از سر برداشتن از سجود اول بیاد آورد تدارک می‌کند.
و همچنین اگر درست نشستن بعد از سجود اول را، یا درنگ کردن در نشستن را فراموش کند، و پیش از آن که سر به سجده دوم

بگذارد بیادش آید تدارک می‌کند.
و همچنین اگر ذکر در سجود دوم، یا درنگ کردن در آن را، یا گذاشتن یکی از اعضای سجود غیر پیشانی را بر زمین فراموش کند، و پیش از سر برداشتن بیادش آید، آنچه فراموش کرده است به عمل می‌آورد.
و اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند، و پیش از رکوع به خاطرش آید، بر می‌گردد و آن سجده یا تشهد را بجا می‌آورد و بر می‌خیزد و قرائت را از سر می‌گیرد اگر چه قرائت کرده باشد، و نمازش صحیح است.
و اگر بعد از ایستادن بیادش آمده باشد، بعد از نماز احتیاطا دو سجده سهو می‌کند. و در صورتی که سجده را فراموش کرده باشد، اگر بعد از سر برداشتن از سجده اول نشسته باشد و طمأنینه، یعنی قرار گرفتن را به قصد واجب به عمل آورده باشد، و بعد از آن از سجده غافل شده باشد، و بعد از ایستادن به خاطرش آمده باشد، چون عود به سجده کند، نشستن و قرار گرفتن را به عمل نمی‌آورد، و به سجود می‌رود.
و اگر در اصل نشستن و درنگ کردن را به عمل نیاورده است، اول می‌نشیند و اندک درنگی می‌کند، و بعد از آن به سجود می‌رود، و اگر نشسته و درنگ کرده است اما نه به قصد واجب، بلکه به قصد جلسه استراحت که بعد از سجده دوم سنت است، در این صورت میان علما خلاف است، و خالی از اشکال نیست، و دور نیست که اگر واقع سازد به قصد احتیاط بد نباشد، و شاید که اگر اعاده نماز نیز بکند أحوط باشد.
و اگر بعد از ایستادن و پیش از رکوع جزم کند که یک سجده

از او فوت شده است و در سجده دیگر شک کند، از برای سجده‌ای که جزم دارد که نکرده است بر می‌گردد و بجا می‌آورد، و در سجده‌ای که شک دارد أظهر آن است که نباید کرد، و اگر در این صورت نیز نماز را اعاده کند شاید أحوط باشد.
و اما قسم سوم، پس اگر یک سجده را یا تشهد را فراموش کند، و بعد از رکوع به خاطر آورد، مشهور میان علما آن است که آن یک سجده یا تشهد را بجا می‌آورد بعد از نماز، و از برای هر یک دو سجده سهو می‌کند.

و ظاهر أحادیث آن است که در فراموش کردن سجده به همان سجده فراموش کرده اکتفا می‌کند، و دو سجده سهو در کار نیست، و در فراموش کردن تشهد دو سجده سهو می‌کند، و همان تشهد که در سجده سهو می‌خواند کافی است، و احتیاج به تشهد دیگر برای قضا نیست، و أحوط عمل به مشهور است.
و موافق مشهور سجده و تشهد فراموش شده را پیش از دو سجده سهو می‌کند، و ظاهرا اگر قصد ادا و قضا نکند و به زبان نیت نکند، و در خاطر خود بگذراند که بجا می‌آورم سجده‌ای را که در نماز ظهر مثلا فراموش کرده‌ام از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و در تشهد نیز چنین قصد کند و قصد واجب نکند بهتر است، و اللّه یعلم.
و بدان که این احکام که گذشت احکام غیر سجده‌های آخر نماز و تشهد آخر است، و اما سجده‌های آخر پس اگر هر دو را یا یکی را فراموش کرده باشد، و پیش از سلام به خاطرش آید، آنها را به عمل می‌آورد، و تشهد را از سر می‌گیرد، و نمازش صحیح است.
و دور نیست که اگر شروع در تشهد کرده باشد و بر گردد به

سجود سهو بنا بر رعایت بعضی از أقوال أحوط باشد.
و اگر بعد از سلام به خاطرش آید، اگر دو سجده باشد نمازش باطل است موافق مشهور، و اگر یک سجده باشد بجا آورد، و نمازش صحیح است.
و اگر تشهد را فراموش کرده باشد، و پیش از سلام به خاطرش آید، به این نحو که تشهد و سلام را هر دو فراموش کند بعد از سجده، و پیش از آن که مبطل به عمل آورد به خاطرش آید، هر دو را به عمل می‌آورد، و نمازش صحیح است، و اگر بعد از سلام به خاطرش آید تشهد را بجا می‌آورد و نمازش صحیح است، و بعضی در اینجا نیز به وجوب سجده سهو قائل شده‌اند، و أحوط است اگر چه دلیلی ندارد.
و اگر در این صورت پیش از اتیان به تشهد فراموش کرد، و حدثی از او ظاهر شود، أشهر و أقوا آن است که نمازش صحیح است و وضو می‌سازد و روی به قبله می‌نشیند و تشهد را بجا می‌آورد، و اگر در این صورت اعاده نیز بکند برای رعایت بعضی از أقوال بد نیست.
و اگر صلوات بر محمد و آل را در تشهد فراموش کرده باشد، و بعد از نماز به خاطرش آید، أحوط آن است که بجا آورد.
و بدان که أشهر میان علماء آن است که فعلی که فوت شده است که باعث سجده سهو شده است، اول آن را می‌باید کرد، و بعد از آن سجده سهو را.
و اگر چند فعل باشد، اول فعلی را به ترتیب که فوت شده است به عمل آورد، و بعد از فراغ از فعلها سجده‌های سهو را نیز به ترتیب به عمل آورد،

و أحوط عمل به اینها است اگر چه تخییر أظهر است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 311
و بدان که بعضی از علماء قائل شده‌اند که اگر در دو رکعت اول یک سجده را فراموش کند، و بعد از رکوع به خاطرش آید، نمازش باطل است، و قول مشهور که فرق میان دو رکعت اول و آخر نیست أقوی است، و اگر در این صورت بعد از تمام کردن نماز و بجا آوردن سجود و دو سجده سهو، اعاده نماز نیز بکند أحوط است.

فصل سوم در أحکام شک است

اشاره

بدان که شک یا در عدد رکعتهای نماز است یا در أفعال نماز، اگر در عدد رکعتها باشد، اگر شک او در نمازهای دو رکعتی باشد، مانند نماز صبح و جمعه، یا در نماز سه رکعتی باشد مانند نماز شام، یا در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی باشد، أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل است و از سر می‌گیرد «1».
و همچنین اگر شک در عدد بسیار کند، که نداند که یک رکعت کرده است یا دو یا سه یا چهار یا یک رکعت را نیز نداند که تمام کرده است یا نه، نمازش باطل است.
و نماز آفتاب و ماه گرفتن و زلزله و آیات نیز حکم نماز دو رکعتی دارد اگر شک در عدد رکعتها باشد، و اگر در عدد رکوعها شک کند بنا بر کمتر می‌گذارد و تمام می‌کند بنا بر مشهور و أقوا.
و اگر در نماز چهار رکعتی یقین به تحقیق دو رکعت داشته باشد و در زیادتی شک کند، صور مشهوره آن که ضرور است دانستن پنج است، و چهار صورت از فرضهای نادر با آنها که ضم نموده،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 312
نه صورت را بیان می‌کنیم شاید که در ضمن آنها حکم همه صور محتمله معلوم شود.

اول: آن که شک کند میان دو و سه،

پس اگر پیش از رفتن به سجده دوم باشد نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم باشد أشهر و أقوا آن است که بنا بر سه گذاشته «1» و یک رکعت دیگر بجا می‌آورد و سلام می‌گوید، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند که اگر سه باشد چهار شود «2»، و أکثر گفته‌اند که یک رکعت ایستاده به عوض دو رکعت نشسته می‌کند، و أحوط آن است که دو رکعت نشسته بکند.
و اگر شک بعد از رفتن به سجود و پیش از سر برداشتن باشد، خواه ذکر را گفته باشد و خواه نگفته باشد، أحوط آن است که به همان نحو تمام کند و نماز احتیاط بکند و اعاده نیز بکند.

دوم: آن است که شک کند میان سه و چهار،

خواه پیش از رکوع باشد و خواه بعد از رکوع و پیش از سجده‌ها، و خواه بعد از سجده‌ها، بنا بر چهار می‌گذارد، و نماز را تمام می‌کند، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند یا یک رکعت ایستاده، و دو رکعت نشسته أحوط است «3».

سوم: آن است که شک کند میان دو و چهار،

اگر پیش از رفتن به سجده دوم است، نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم است أشهر و أظهر آن است که نمازش
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 313
صحیح است، و بنا بر چهار می‌گذارد، و نماز را تمام می‌کند، و دو رکعت نماز ایستاده می‌کند که اگر دو باشد چهار شود، و اگر پیش از سر برداشتن از سجده دوم شک کند، أحوط آن است که چنین کند، و اعاده نیز بکند.

چهارم: آن است که شک کند میان دو و سه و چهار،

پس اگر پیش از رفتن به سجده دوم است، نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم است بنا بر چهار می‌گذارد، و تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید، و دو رکعت ایستاده می‌کند و سلام می‌گوید، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند.
و اگر بعد از سر برداشتن «1» به رکعت دیگر این شک را بکند، باز بنا بر چهار می‌گذارد و آن رکعت را بر هم می‌زند و می‌نشیند، و اگر تشهد نخوانده است می‌خواند و سلام می‌گوید، و باز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته می‌کند «2»، و احتیاطا دو سجده سهو می‌کند. و اگر بعد از رفتن به سجده دوم و پیش از سر برداشتن باشد، أحوط آن است که چنین کند بی‌سجده سهو و اعاده نیز بکند.

پنجم: آن است که شک کند میان چهار و پنج، پس آن سه صورت دارد:

اول: آن که وقتی که ایستاده است

خواه شروع به قرائت کرده باشد و خواه نکرده باشد شک کند که این رکعت که در آن ایستاده‌ام چهارم است یا پنجم، پس می‌نشیند، و اگر تشهد نخوانده است می‌خواند و سلام می‌گوید، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند، و احتیاطا دو سجده سهو نیز می‌کند.

دوم: آن که بعد از تمام کردن سجده‌ها شک کند که این رکعت که تمام کردم چهار بود یا پنجم،

نمازش صحیح است تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید، و دو سجده سهو بجا می‌آورد وجوبا.

سوم: آن که بعد از رفتن به رکوع و پیش از تمام کردن سجده‌ها شک کند،

در این صورت خلاف است، و بعضی قائل شده‌اند که نمازش باطل است، و ظاهرا اگر تمام کند این رکعت را و دو سجده سهو کند کافی باشد، و اگر با این اعاده نیز بکند أحوط است.

ششم: آن است که شک کند میان چهار و زیاده از پنج،

مثل چهار و شش یا چهار و هفت، در این صورت مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و بعضی این را مانند شک میان چهار و پنج می‌دانند در احکامی که گذشت، اگر عمل به آنها بکند و نماز را اعاده کند أحوط است. و همچنین اگر شک میان چهار و پنج و زیاده باشد، أحوط آن است که چنین کند که نماز را تمام کند با سجده سهو و اعاده نیز بکند.

هفتم: آن است که با شک میان چهار و پنج شکهای دیگر ضم کند «1»،

مثل آن که شک کند میان سه و چهار و پنج، پس اگر پیش از رکوع است بر می‌گردد به شک میان دو و سه و چهار، چنانچه سابقا مذکور شد، و اگر بعد از رکوع باشد، اگر تمام کند، و دو رکعت
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 315
نماز احتیاطا نشسته، و دو سجده سهو بکند، ظاهرا مجزی باشد، و اگر اعاده نیز بکند أحوط است.
و همچنین اگر شک کند میان دو و سه و چهار و پنج، اگر پیش از تمام کردن سجده‌ها است، نمازش باطل است، و اگر بعد از اتمام سجده‌ها باشد، دو رکعت نماز ایستاده، و دو رکعت نماز نشسته، و دو سجده سهو بکند، و احتیاطا اعاده نیز بکند.
و اگر شک میان دو و چهار و پنج بوده باشد، اگر پیش از تمام کردن سجده‌ها است، نماز باطل است، و اگر بعد از تمام کردن سجده‌ها باشد، بنا بر چهار گذارد، و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بکند، و دو سجده سهو بکند، و احتیاطا اعاده نیز بکند.

هشتم: آن است که احتمال چهار در شک او داخل نباشد،

مثل آن که شک کند میان سه و پنج یا دو و پنج یا دو و سه و پنج یا سه و شش یا دو و شش، و همچنین احتمالات دیگر که میان زیاده و کم باشد، و احتمال چهار در آنها داخل نباشد، پس مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و شهید رحمه اللّه احتمال داده است که بنا بر کمتر گذارند و نماز را تمام کنند، و اگر چنین کند. و دو سجده سهو بکند، و نماز را نیز اعاده کند شاید أحوط باشد.

نهم: آن است که شک میان احتمالات زیاده باشد،

و احتمال مساوی و ناقص نباشد، مثل آن که شک کند میان پنج و شش، پس اگر پیش از رکوع است بر می‌گردد به شک میان چهار و پنج، پس می‌نشیند و تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید، و دو سجده «1» سهو می‌کند، و اگر بعد از رکوع باشد اگر در رکعت چهارم به قدر تشهد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 316
نه نشسته نمازش باطل است. و اگر نشسته است أحوط آن است که بنشیند و سلام گوید و اعاده نیز بکند چنانچه گذشت.
و اگر شک میان پنج و هفت، یا پنج و هشت یا زیاده بوده باشد، اگر پیش از رکوع باشد، مشهور آن است که نمازش باطل است، و أحوط آن است که بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید، و دو سجده سهو بکند، و نماز را نیز اعاده کند، و اگر بعد از رکوع باشد اگر بعد از رکعت چهارم به قدر تشهد نشسته است، أحوط آن است که سلام بگوید، و اعاده نماز بکند، و اگر نه نشسته است نمازش باطل است. و أحکام صورتهای دیگر از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود بعد از تأمل.
و اما شک در أفعال نماز، پس اگر وقتی شک کند که از محل فعلی که در آن شک کرده است گذشته باشد، و داخل فعل دیگر شده باشد، آن شک اعتبار ندارد، و اگر محل آن فعل باقی بوده باشد، آن را بجا می‌آورد و نمازش صحیح است، خواه شک در دو رکعت اول باشد، و خواه در دو رکعت آخر، و خواه رکن باشد، و خواه واجب دیگر.
و چون بعضی از علما قائل شده‌اند که هر شکی که در دو رکعت اول واقع شود نماز به آن باطل می‌شود، أحوط در این صورت آن است که عمل کند به مقتضای شک و اعاده نیز بکند، خصوصا در صورتی که شک تعلق به رکن دو رکعت اول گرفته باشد، پس اگر کسی شک کند در نیت بعد از آن که تکبیر احرام گفته باشد اعتبار ندارد.
و همچنین اگر شک کند در تکبیر بعد از آن که شروع به قرائت حمد کرده باشد اعتبار ندارد، و اگر شک کند در قرائت حمد کرده باشد اعتبار ندارد، و اگر شک کند
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 317
در قرائت حمد بعد از آن که شروع به سوره کرده باشد محل خلاف است، و أظهر آن است که ملتفت نمی‌شود، و أحوط آن است که در این صورت اعاده نماز بکند.
و اگر شک بکند در قرائت بعد از شروع در قنوت محل خلاف است، و أقوا آن است که ملتفت نمی‌شود. و همچنین اگر شک کند در قرائت بعد از آن

که شروع در خم شدن کرده باشد و هنوز به حد رکوع نرسیده باشد، أظهر آن است که اعتبار ندارد، و أحوط آن است که تمام کند و نماز را اعاده کند. و اگر به حد رکوع رسیده باشد البته ملتفت نمی‌شود.
و اگر شک کند که آیا رکوع کرده‌ام یا نه، در وقتی که ایستاده است رکوع را بجا می‌آورد، و اگر بعد از رفتن به سجده شک کرده باشد ملتفت نمی‌شود، و اگر فرورفته باشد و هنوز سر به سجده نگذاشته شک کند محل خلاف است، و أحوط آن است که التفات نکرده تمام کند و احتیاطا اعاده نیز بکند.
و اگر در حال نشستن شک کند که آیا سجده کرده‌ام یا در اصل نکرده‌ام، دو سجده می‌کند. و اگر شک کند که یک سجده کرده‌ام یا دو سجده، یک سجده دیگر می‌کند. و اگر به سجده دوم فرو رفته باشد و هنوز سر به سجده نگذاشته باشد، شک کند که آیا درست سر از سجده اول برداشته بوده است، یا درنگ بعد از سر برداشتن را به عمل آورده بوده است، محل خلاف است، و أظهر آن است که ملتفت نمی‌شود.
و اگر بعد از سر گذاشتن به سجده شک کند، البته اعتبار ندارد.
و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در بر خواستن و هنوز راست نه ایستاده باشد خلاف است، و أظهر آن است که بر گردد و سجده

مشکوک فیه را به عمل می‌آورد. و اگر بعد از راست ایستادن شک کند در سجود، ملتفت نمی‌شود.
و اگر کسی بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود شک کند در ذکر یا درنگ کردن به قدر آن یا واجبی چند که در حقیقت آنها داخل نیست، اعتبار ندارد.
و اگر شک کند بعا از سر برداشتن از سجود که آیا حقیقت سجود به فعل آمده است، یا این که در پیشانی گذاشتن که حقیقت سجود به آن حاصل می‌شود خللی بوده است، خواه این شک بعد از دو سجده بهم رسد یا در میان دو سجده، و خواه نسبت به یک سجده باشد و خواه دو سجده، محل اشکال است، و أظهر آن است که تدارک می‌کند، و اگر اعاده نماز نیز بکند شاید أحوط باشد. و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در خواندن تشهد، أشهر و أظهر آن است که اعتبار ندارد.
و اگر شک کند در تشهد بعد از راست ایستادن، ملتفت نمی‌شود.
و اگر در اثنای بر خواستن شک کند، محل خلاف است، و أظهر عدم التفات است، و شاید اعاده أحوط باشد.
و اگر فعلی را به اعتبار شک به عمل آورد، و بعد از آن به خاطرش بیاید که آن فعل را پیشتر کرده بوده است، اگر آن فعل رکن باشد مانند تکبیر احرام و رکوع و دو سجده، نمازش باطل است و اعاده می‌کند، و اگر غیر رکن باشد ضرر ندارد، و اگر بعد از گذشتن از محل شک کند و بر گردد و

آن فعل را که در آن شک کرده است بجا آورد، مشهور آن است که نمازش باطل است و اعاده می‌باید کرد.
و هر شکی که بعد از فارغ شدن از نماز عارض شود خواه در رکعات و خواه در افعال اعتبار ندارد. و اگر شک کند که آیا از
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 319
برای نماز ظهر مثلا نیت ظهر کرده‌ام یا نیت عصر، جمعی گفته‌اند که اعاده می‌کند، و أظهر آن است که شکش اعتبار ندارد، خواه در اثنای نماز باشد و خواه بعد از نماز

فصل چهارم در بیان متفرقات أحکام شک و سهو است

اول: آن که نماز احتیاط حکم نماز اصل دارد

در شرایط که با طهارت باشد و روی به قبله و عورتش پوشیده باشد و سایر أحکام، و باید که نیت بکند، و أحوط آن است که به زبان نیت نکند و در دل قصد کند که دو رکعت یا یک رکعت نماز احتیاط می‌کنم برای فریضه ظهر مثلا برای آن که واجب است از جهت رضای خدای تعالی، و تکبیر احرام بگوید و حمد تنها بخواند و سوره نخواند، و بدل سوره تسبیح نخواند، و قول به جواز تسبیح ضعیف است، و ظاهرا که قنوت ندارد و تشهد و سلام بجا آورد.
و أحوط آن است که نماز احتیاط را بی‌فاصله بجا آورد، و در میان آن و نماز اصل چیزی صادر نشود که اگر در نماز صادر شود سبب بطلان نماز باشد، مانند حدث و گشتن از قبله، و حرف زدن عمدا، و اگر سهوا سخن گوید احوط آن است که دو سجده سهو بجا آورد.
و همچنین أحوط آن است که منافی میان نماز و اجزائی که فراموش شده و بعد از نماز به عمل می‌آورد مانند سجود و تشهد بجا نیاورد. و اگر حدثی در میان نماز اصل و نماز احتیاط یا اجزای فراموش شده واقع شود، وضو بسازد و آنها را بجا آورد، و احتیاطا اعاده نماز نیز بکند، و همچنین در هر مبطلی که به عمل
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 320
آید، احتیاط این است چون جمعی به بطلان نماز قائل شده‌اند، و اگر چه أظهر عدم بطلان است.

دوم: آن که شک وقتی اعتبار دارد که هر دو طرف آن مساوی باشد،

و اگر ظن بر یک طرف غالب باشد به آن عمل می‌کند، خواه در دو رکعت اول بوده باشد، و خواه در دو رکعت آخر، و خواه در عدد رکعات باشد و خواه در أفعال «1» بنا بر مشهور، و بعضی گفته‌اند که در دو رکعت اول علم می‌باید و ظن کافی نیست. و اگر در دو رکعت اول عمل به ظن کند و اعاده نیز بکند أحوط است.
پس اگر شک در میان دو و سه باشد و ظنش بر دو غالب باشد دو رکعت دیگر می‌کند، و اگر بر سه غالب باشد یک رکعت دیگر می‌کند، و نماز احتیاط نمی‌کند، و اگر میان سه و چهار بوده باشد و ظنش بر سه غالب باشد، یک رکعت دیگر می‌کند، و اگر بر چهار غالب بوده باشد، سلام می‌گوید و چیزی بر او نیست، و اگر در این صورت سجده سهو کند احتیاطا موافق مذهب ابن بابویه رحمه اللّه بد نیست.
و اگر میان چهار و پنج بوده باشد، و ظنش بر چهار غالب باشد، سلام می‌گوید، و اگر بر پنج غالب باشد نمازش باطل است، مگر آن که بعد از چهارم به قدر تشهد نشسته باشد که أحوط سلام گفتن و اعاده است چنانچه پیشتر دانستی.

سوم: آن که أشهر آن است که اگر شک کند، و بعد از تأمل ظنش بر یک طرف غالب شود، عمل به ظن می‌کند چنانچه دانستی.

چهارم: آن که هر گاه کسی شک بسیار کند، حکم شک از او ساقط است،

به این معنی که اگر شک در فعلی کند هر چند وقت آن فعل باقی باشد تدارک نمی‌کند اگر چه رکن باشد «1»، و اگر شک در عدد رکعتها باشد بنا بر أکثر می‌گذارد، مگر آن که أقل أصح باشد که بنا بر أقل می‌گذارد، مثل آن که در نماز صبح شک کند میان دو و سه، بنا بر دو که صحیح است می‌گذارد.
و اگر در جائی سجده به سبب شک واجب باشد بر او واجب نیست. و اگر صاحب این حال عمل به أحکام شک کند موافق مشهور نامشروع کرده است، و اگر در میان نماز تدارک فعلی بکند که به اعتبار کثرت شک نباید بکند، أشهر آن است که نمازش باطل است.
و اما حدی که چون شک او به آن حد رسد او را کثیر الشک گویند شرعا، محل خلاف است، و أکثر حواله به عرف کرده‌اند، یعنی اینقدر شک کند که در عرف گویند که او شک بسیار می‌کند، و این أقوا است. و بعضی گفته‌اند که در سه نماز پی در پی شک کند، یا در یک نماز سه شک بکند.
و از بعضی از أحادیث ظاهر می‌شود که اگر مدتی بر این حال باشد که در هر سه نماز شک کند او کثیر الشک است، و چون سه نماز بی‌شک بکند از آن حکم بیرون می‌آید.
و در این مسأله خلاف است که شکی که بسیاری آن باعث حکم کثرت شک می‌شود آیا می‌باید از جنسی باشد که حکمی بر آن مترتب شود از نماز احتیاط یا تدارک در محل یا سجود یا اعم از این است، پس بنا بر قول اخیر اگر شک بسیار کند که بر یک طرف
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 322
ظنش غالب باشد یا بعد از تجاوز از محل شک کند یا در نافله شک کند، باز کثیر الشک خواهد شد، و این مسأله محل اشکال است، و أحوط آن است که چنین کسی اگر شکش موجب نماز احتیاط یا سجود سهو باشد بجا آورد، و اگر موجب تلافی در محل باشد بکند، و احتیاطا نماز را اعاده کند.
و اگر کثیر الشک در فعلی شک کند و بجا نیاورد، و بعد از گذشتن از محل آن فعل به خاطرش آید که آن فعل را نکرده است، اگر رکن باشد أحوط آن است که نماز را تمام کند و اعاده نیز بکند، و اگر غیر رکن باشد نمازش صحیح است.
و اگر سجود و یا تشهد باشد بعد از نماز بجا آورد با سجده سهو احتیاطا، و اگر رکعت باشد و مبطلی به عمل نیاورده باشد که عمدا و سهوا مبطل باشد مانند حدث، آن رکعت را بجا آورد، و اگر مبطل به عمل آورده باشد، نماز را اعاده کند، اینها حکم کثیر الشک بود.

و اگر کسی سهو بسیار کند که اعمال را فراموش کند، بعضی گفته‌اند که او حکم کثیر الشک ندارد، و سهو و شکی که بکند احکامش را بجا می‌آورد و این قوی است، و بعضی گفته‌اند که او نیز حکم کثیر الشک دارد و بسیاری سهو باعث این می‌شود شک او نیز اعتبار نداشته باشد.
و لیکن همه اتفاق دارند که اگر فعلی که فراموش کرده است رکن باشد، نمازش باطل است اگر وقتش گذشته باشد، و اگر وقت باقی باشد آن را بجا می‌آورد، خواه رکن باشد و خواه غیر رکن، و اگر فعلی را فراموش کرده باشد که تدارک باید کرد، مانند یک سجده و تشهد، بعد از نماز بجا می‌آورد، و لیکن می‌گویند که سجده

سهو از او ساقط می‌شود، و أظهر و أحوط آن است که سجده سهو را نیز بجا آورد.

پنجم: آن که کسی که نماز احتیاط یا أفعال فراموش شده را که تدارک باید کرد یا سجده سهو را فراموش کند،

هر وقت که به خاطرش آید بجا می‌آورد، و نیت اداء و قضا ظاهرا در کار نباشد.
و اگر در فعلی شک کند که وقتش باقی باشد، و فراموش کند تدارک آن را تا وقتش بگذرد، اگر رکن باشد أحوط آن است که بعد از اتمام نماز را اعاده کند، و اگر فعلی باشد که بعد از نماز تدارک باید کرد، أحوط آن است که تدارک کند، و اگر سجده سهو داشته باشد بکند.
و اگر شک کند در فعلی که وقتش باقی باشد و باید که آن فعل را بکند، و باز شک کند که آیا کردم آن را یا نکردم، أظهر آن است که اگر وقت باقی است باید که بکند، و اگر اعاده نماز نیز بکند دور نیست که أحوط باشد.

ششم: اگر در نماز احتیاط یا سجده‌های سهو یا افعال فراموش کرده بعد از نماز شک کند که آیا آنها را کرده‌ام یا نه؟

أظهر آن است که واجب است که بجا آورد، و اگر در رکعات نماز احتیاط، یا در افعال آن یا در عدد سجده‌های سهو، یا در أفعال آنها، یا در اجزای أفعالی که تدارک می‌کند شک کند، مشهور میان علما آن است که التفات به آن شک نمی‌کند و بنا بر طرف صحیح می‌گذارد.
مثل آن که شک کند در دو رکعت نماز احتیاط که یکی کرده‌ام یا دو بنا بر دو می‌گذارد، و اگر شک کند میان دو و سه بنا بر دو می‌گذارد که صحیح است. و اگر در رکوع یا سجود شک کند و وقتش باقی باشد تدارک نمی‌کند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 324
و اگر در سجده‌های سهو میان یک و دو شک کند بنا بر دو می‌گذارد. و اگر در میان دو و سه شک کند بنا بر دو می‌گذارد. و اگر آنچه محلش باقی باشد بجا آورد و اعاده نیز بکند أحوط است.
و اگر یقین داند که شکی در نماز کرده بود که موجب نماز احتیاط بود، و شک کند که آیا شک میان سه و چهار بود یا دو و چهار، گفته‌اند که هم دو رکعت ایستاده می‌کند و هم دو رکعت نشسته.
و از حدیث بسیار معتبری مستفاد می‌شود که اگر کسی شکی کند در نماز که موجب اعاده باشد و در اعاده نیز چنین شکی بکند آن شک اعتبار ندارد «1»، و أکثر علما قائل شده‌اند به این، و اگر چنین نمازی را تمام کند و اعاده نیز بکند أحوط است.

هفتم: آن که اگر یقین داند که سهوی در نماز کرده، و نداند که سهو او در سجده واحده بوده یا در تشهد،

أحوط آن است که هر دو را بجا آورد و دو سجده سهو بکند، و اگر نداند که رکوع بود یا یک سجده باید سجده سهو بکند و اعاده نماز نیز بکند.

هشتم: آن که اگر فعلی از أفعال نماز احتیاط یا سجده‌های سهو یا فعل فراموش کرده را فراموش کند،

و وقتی به خاطرش آید که وقت فعل باقی باشد تدارک می‌کند، و اگر بعد از گذشتن وقت به خاطرش آید أحوط در نماز احتیاط آن است که احکام نماز اصل را در آن رعایت کند از تدارک مافات و سجود سهو.
و در سجده فراموش شده اگر بعد از سر برداشتن به خاطرش آید که فعلی از أفعال واجبه آن سجود را ترک کرده است تدارک در کار نیست.
و اگر در تشهد به خاطرش آید که جزوی را بجا نیاورده است
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 325
بجا آورد، و در سجده‌های سهو اگر به خاطرش آید که هر دو سجده را ترک کرده است بار دیگر بکند.
و اگر به خاطرش آید که یک سجده را ترک کرده است، اگر پیش از شروع در تشهد به خاطرش آید آن را بجا می‌آورد، و اگر بعد از شروع در تشهد باشد، أحوط آن است که آن را بجا آورد، و بار دیگر سجده‌ها را اعاده نیز بکند.
و اگر واجبی از واجبات سجود را فراموش کرده باشد، اگر پیش از سر برداشتن به خاطرش آید بجا آورد، و اگر بعد از سر برداشتن به خاطرش آید أحوط آن است که سجده‌ها را تمام کند و اعاده نیز بکند، و سجده سهو در خللی که در سجده سهو واقع شود لازم نیست.

نهم: شک امام یا مأموم با یقین دیگر اعتبار ندارد و عمل به یقین او می‌کند،

مثل آن که امام شک کند میان سه و چهار و مأموم جزم داشته باشد به سه، و بیابد که امام را ترددی عارض شده است، باید که امام را مطلع گرداند به اینکه سه مرتبه سبحان اللّه یا اللّه أکبر بگوید تا امام بداند که او جزم به سه دارد، پس بر امام واجب است که به قول او عمل کند هر چند مأموم یکی باشد و فاسق باشد، و هر چند از گفته او امام را ظن حاصل نشود.
و همچنین اگر مأموم شک کند میان یک و دو مثلا و امام یقین داند که دو است، تابع امام می‌شود، و به شک خود اعتنا نمی‌کند.
و همچنین اگر یکی از ایشان شک داشته باشد و دیگری ظن، مشهور و أقوا آن است که صاحب شک رجوع به صاحب ظن می‌کند.
و اگر یکی از امام و مأموم یقین داشته باشد و دیگری ظن، باز مشهور آن است که صاحب ظن رجوع به صاحب یقین می‌کند، و در
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 326
این صورت بعضی از متأخرین میل کرده‌اند به آن که از هم جدا می‌شوند، و صاحب ظن به ظن خود، و صاحب یقین به یقین خود عمل می‌کند.
و اگر هر دو یقین داشته باشند هر یک به یقین خود عمل می‌کند، مثل آن که امام یقین دارد که چهار رکعت کرده است، و مأموم یقین دارد که سه رکعت کرده است، از یکدیگر جدا می‌شوند، و امام تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید، و مأموم قصد انفراد می‌کند و بر می‌خیزد و یک رکعت دیگر می‌کند.
و همچنین اگر هر یک ظن بر خلاف مظنون دیگری داشته باشند، چنین می‌کنند، و هر یک به ظن خود عمل می‌کنند.
و اگر هر دو شک داشته باشند، خالی از این نیست که شک ایشان موافق است یا مخالف یکدیگرند در شک، و در صورت دوم یا امر مشترکی در میان سهوهای ایشان هست یا نه، و باز خالی از این نیست که مأمومان متفق‌اند در شک یا مختلف.
اما اول که متفق باشند، اگر شک ایشان مبطل است، مثل شک میان یک و دو، نماز را از سر می‌گیرد یا به جماعت یا منفرد، و اگر مبطل نباشد همه عمل به حکم آن شک می‌کنند، مثل آن که همه شک کردند میان سه و چهار بنا بر چهار می‌گذارند و نماز را تمام می‌کنند، و دو رکعت نماز احتیاط نشسته می‌کنند، و دور نیست که اگر نماز احتیاط را تنها بکنند و به جماعت نکنند أحوط باشد.
اما دوم که مختلف باشند و امر مشترکی داشته باشند، پس هر دو رجوع به

آن امر مشترک می‌کنند و نماز را تمام می‌کنند، مثل آن که امام شک میان دو و سه داشته باشد، و مأموم میان سه و چهار،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 327
پس مشهور و أقوا آن است که چون هر دو در احتمال سه شریک‌اند بنا بر سه می‌گذارند و نماز را تمام می‌کنند بدون نماز احتیاط.
و اگر امام شک میان سه و چهار داشته باشد و مأموم میان دو و سه و چهار، پس امر مشترک میان سه و چهار است، بنا بر چهار می‌گذارند و بعد از سلام دو رکعت نماز نشسته می‌کنند، و اگر در دو صورت اعاده نیز بکنند شاید أحوط باشد.
اما سوم آن که مأمومان نیز با یکدیگر در شک اختلاف داشته باشند، اگر امر مشترکی در میان همه هست رجوع به آن می‌کنند، مثل آن که امام شک کند میان دو و چهار، و بعضی از مأمومان شک کنند میان سه و چهار، و بعضی دیگر از مأمومان میان چهار و پنج، پس بنا بر چهار می‌گذارند، و اگر امر مشترکی نیست جدا می‌شوند و هر یک عمل به شک خود می‌کنند، و اگر در هر دو صورت اعاده نیز بکنند نماز را أحوط «1» است.
و بدان که در جمیع این أحکام فرقی نیست میان آن که شک ایشان در رکعتهای نماز بوده باشد یا در أفعال، و میان آن که شک یکی مبطل نماز بوده باشد یا نه.

دهم: مشهور میان علما آن است که اگر امام کاری کند که سبب سجده سهو باشد، و مأموم آن کار را نکند، سجده بر امام واجب است و بر مأموم واجب نیست،

و بعضی از علما قائل شده‌اند که بر مأموم نیز واجب است، و عمل به این قول أحوط است، اگر چه اول أقوا است.
و اگر بر عکس باشد که مأموم کاری بکند که سبب سجده سهو
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 328
باشد و امام آن کار را نکند، در این شکی نیست که بر امام چیزی واجب نیست، و أشهر آن است که مأموم عمل به حکم سهو خود می‌کند، و سجده سهو را به عمل می‌آورد، و جمعی از علما گفته‌اند که بر مأموم نیز لازم نیست، و اول أظهر و أحوط است. و اگر هر دو سهو کرده باشند، شکی نیست که هر دو عمل به مقتضای سهو می‌کنند.

یازدهم: اگر کسی شک کند در نماز خواه در رکعات و خواه در أفعال،

اگر دیگری که امام و مأموم نباشد او را خبر دهد به أحد طرفین شک او، مثل آن که شک کند میان سه و چهار و دیگری که نماز نکند به او بگوید که سه رکعت کرده‌ای، اگر او را ظنی از گفته او حاصل می‌شود بنا بر آن می‌گذارد اگر چه فاسق یا طفل باشد، و اگر ظن حاصل نشود عمل به حکم شک خود می‌کند اگر چه خبر دهنده عادل باشد علی الاقوی.

دوازدهم: اگر در نافله شک کند در عدد رکعات، مخیر است میان آن که بنا بر کمتر گذارد یا بنا بر بیشتر،

اشاره

أحوط و أفضل آن است که بنا بر کمتر گذارد، و اگر در نافله امری واقع شود که اگر در فریضه واقع شود موجب سجده سهو باشد سجده سهو لازم نمی‌شود، و جمعی از متأخران گفته‌اند که فرقی که میان نافله و فریضه هست در همین دو چیز است، و لیکن از أحادیث معتبره و کلام قدمای علما فرقهای دیگر ظاهر می‌شود.

اول: آن که زیادتی رکن در نافله باعث بطلان نمی‌شود،

چنانچه در دو حدیث صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر کسی در نماز نافله سهو کند و تشهد نخواند و به رکعت سوم برخیزد و بعد از رکوع به خاطرش آید رکوع را بگذارد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 329
و بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و شروع در نماز بعد از آن بکند «1».

دوم: آن که از کلام جمعی ظاهر می‌شود که اگر رکنی را در نافله فراموش کند تا به رکن دیگر داخل شود،

بر می‌گردد و آن رکن را به عمل می‌آورد، و أعمال بعد از آن را باز به عمل می‌آورد، و آنها که به این قول در فریضه قائل نشده‌اند احادیث را حمل بر نافله کرده‌اند.

سوم: آن که سوره در نافله اتفاقا شرط نیست،

و در فریضه مختلف فیه است و همچنین نافله را در حال اختیار نشسته و در راه رفتن و سواره می‌توان کرد و فریضه را بی‌ضرورت شرعی با این أحوال نمی‌توان کرد، و ابن أبی عقیل خواندن حمد را نیز در نافله لازم نمی‌دانند «2» و بی‌وجه است.
و بعضی درست ایستادن در سر برداشتن از رکوع، و درست نشستن در سر برداشتن از سجود را در نافله در کار نمی‌دانند «3»، و خلاف احتیاط است، اگر چه حدیثی فی الجمله دلالتی بر ثانی می‌کند، و أحوط آن است که همه آداب فریضه را در نافله رعایت کنند.

سیزدهم: [بحث ادا و قضای اجزاء]

فصل پنجم در بیان أحکام سجده سهو و سببی چند است که به آنها واجب می‌شود

فائده اول در بیان موجبات سجده سهو است

اول: سخن گفتن به دو حرف یا زیاده یا یک حرف تام الفائده است که دعا و ذکر قرآن نباشد،

و در این که این موجب سجده سهو است خلاف صریحی میان علما نیست، و أحادیث بسیار بر آن دلالت کرده است.

دوم: شک میان چهار و پنج است در نماز چهار رکعتی

چنانچه گذشت، و اگر چه در این فی الجمله خلافی نقل کرده‌اند اما نادر است، و أحادیث بسیار بر آن دلالت کرده است، و بعضی در شک میان چهار و شش یا زیاده نیز قائل به سجده سهو شده‌اند، و مشهور بطلان نماز است چنانچه گذشت.

سوم: آن است که تشهد اول را فراموش کند

و بعد از رکوع
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 331
به خاطرش آید چنانچه گذشت، و علامه رحمه اللّه در فراموشی تشهد دوم نیز قائل به سجده سهو شده است چنانچه مذکور شد.

چهارم: آن است که یک سجده را فراموش کند،

و بعد از رکوع متذکر شود بنا بر مشهور چنانچه گذشت.

پنجم: سلام گفتن بی‌موقع است

و بر این نقل اجماع کرده‌اند اگر چه خلافی نیز ظاهر می‌شود، و کلینی رحمه اللّه به عدم وجوب قائل شده است و أقوا و أحوط وجوب است.

ششم: ایستادن است در جائی که باید نشست، و نشستن است در جائی که باید ایستاد

موافق جمعی از علما، و أحوط آن است که ترک نکند.

هفتم: برای هر زیادتی و کمی که در نماز واقع شود بعضی سجده سهو را واجب دانسته‌اند،

و بعضی تخصیص به واجبات داده‌اند، و بعضی اعم از واجبات و مستحبات گفته‌اند، و ابن جنید از مستحبات خصوص قنوت را قائل شده است که اگر سهوا ترک کنند موجب سجده سهو است. و أبو الصلاح لحن در قرائت را که غلط بخواند یا حرف را از مخرج ادا نکند سهوا موجب سجود سهو دانسته است، و رعایت این اقوال أحوط است اگر چه عدم وجوب أقوا است.

هشتم: شک میان سه و چهار است با غلبه ظن بر چهار،

که ابن بابویه قائل شده است که بنابر چهار می‌گذارد، و سجده سهو می‌کند، و چون دو روایت «1» معتبر بر این دلالت کرده است، أحوط عدم ترک است، بلکه در هر شکی در رکعات که ظن غالب شود بر زیاده أحوط سجده سهو است.

نهم: آن است که شک کند میان زیاده و نقصان فعلی،

مثل آن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 332
که شک کند که آیا سه سجده کرده‌ام یا یک سجده؟ و داند که یکی از اینها از او صادر شده است، و این شک بعد از فوت شدن محل تدارک باشد دو سجده سهو می‌کند بنا بر مذهب بعضی از علما و مدلول چند روایت، اما روایات شامل زیادتی و نقصان رکعات نیز هستند، لهذا ما در صورت هشتم شک رکعات سجده سهو را احتیاطا ذکر کردیم.
و اگر چنین شکی در رکن بکند، أظهر آن است که نمازش باطل است، مثل آن که شک کند میان آن که دو رکوع کرده‌ام یا در اصل رکوع نکرده‌ام، زیرا که شک او مردد است میان دو صورت که هر دو مبطل نماز است.
و شیخ مفید رحمه اللّه از برای سجده سهو در شک زیادتی و نقصان همین مثال را آورده است، و از کلام او ظاهر می‌شود که مبطل نمی‌داند.
و چون اطلاق روایات شامل این نیز هست، اگر احتیاطا تمام کند و سجده سهو بکند و اعاده نیز بکند شاید أحوط باشد، و در غیر صورت رکن وجوب سجده نهایت قوت دارد و باید که ترک نشود.

فائده دوم اگر کسی چند موجب سجده سهو از او واقع شود خلاف است که آیا یکی کافی است یا به عدد هر یک دو سجده باید کرد،

و اگر چه اول أقوا است، و لیکن أحوط آن است که از برای هر یک جدا دو سجده بکند، و أولا آن است که به ترتیب آنچه لازم شده است به عمل آورد، و نیت کند دو سجده سهو می‌کنم برای فلان سهو که در فلان نماز واقع شده است از جهت آن که واجب است از برای
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 333
رضای خدا، و در غیر سجده اول و در سایر سجده‌های احتیاطی به قصد قربت اکتفا کند، و مشهور میان أصحاب آن است که می‌باید بعد از نماز فورا به عمل آورد، و بعضی مستحب می‌دانند، و این أظهر است و اول أحوط است.
و باید که سخن نگوید میان نماز و آن، چنانچه أحادیث بر آن دلالت می‌کند، و أکثر واجب می‌دانند، و أحوط آن است که مطلقا منافی نماز را در میان به عمل نیاورد، و اگر به عمل آورد یا تأخیر کند از او ساقط نمی‌شود و نمازش نیز باطل نمی‌شود و همیشه واجب است که به عمل آورد بنا بر أشهر و أقوا.
و بعضی گفته‌اند که واجب است که در وقت نمازی که سجده سهو از برای آن می‌کند بکند، و اگر در وقت آن نماز بکند ادا است، و اگر وقت بیرون رود قضا می‌کند، و سابقا گفتیم که نیت ادا و قضا در کار نیست، و اگر فورا بعد از نماز بجا آورد بی‌آن که سخن بگوید ظاهرا اگر نیت ادا بکند خوب است، و اگر تأخیر کرده باشد یا حرف گفته باشد بهتر آن است که نیت ادا و قضا نکند.
و بعضی گفته‌اند که اگر سجده سهو را برای نماز قضا کند نیت قضا می‌کند و آن نیز ثابت نیست، و أحوط عدم نیت ادا و قضا است، و أشهر و أقوا آن است که محل سجده سهو مطلقا بعد از سلام است، خواه از برای زیادتی باشد و خواه نقصان.

فائده سوم در بیان کیفیت سجده سهو است

علما گفته‌اند که در سجده سهو واجب است نیت کردن، و بر هفت عضو مقرر سجده کردن، و طمأنینه و قرار گرفتن در هر یک
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 334
از سجدتین و در سر برداشتن از سجده اول، و بعضی گفته‌اند که آنچه در سجده نماز واجب است در اینها هم واجب است از درست نشستن بعد از سجود، و پوشانیدن عورت، و با وضو بودن، و روی به قبله کردن و اگر چه به حسب دلیل ثابت نیست، اما أحوط آن است که همه را رعایت کنند.
و شیخ طوسی رحمه اللّه تکبیر پیش از سجده ذکر کرده است، و بعضی گفته‌اند سنت است، و اگر موافق روایتی که در باب سجود پیشنماز واقع شده است در اول و بعد از سر برداشتن از هر سجده تکبیر بگوید شاید أحوط باشد، و أظهر آن است که در کار نیست، و اکثر علما تشهد و سلام و ذکر در سجده را واجب می‌دانند.
و در تشهد خلاف است که آیا البته تشهد صغیر می‌باید خواند، یا تشهد کبیر که در نماز می‌خوانند نیز خوب است، و أحوط آن است که اکتفا نمایند به تشهد صغیر به اینکه بگوید أشهد أن لا اله الا اللّه و أشهد أن محمدا رسول اللّه اللهم صل علی محمد و آل محمد، و بعد از آن سلام بگوید.
و أحوط آن است که در ذکر هر سجده بگوید: بسم اللّه و باللّه السلام علیک أیها النبی و رحمة اللّه و برکاته. و اگر بگوید: بسم اللّه و باللّه و صلی اللّه علی محمد و آل محمد نیز خوب است، و ظاهرا مطلق ذکر کافی باشد.

خاتمه در بیان علاج کثرت شک و سهو است

اول: آن است که تفکر کند در عظمت معبود خود،

و بداند که خداوند عظیمی را بندگی می‌کند که بر خفایای اعمال او مطلع
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 335
است، و کسی به غیر او قادر بر ضرر و نفع او نیست، و حیات و روزی و عزت و کرامت دنیا و آخرت او به دست او است، و نعمتهای غیر متناهی در هر لحظه بر او وارد می‌شود.
و تفکر کند در احتیاج خود به سوی آن خداوند و بزرگی او و در عظمت نعمتهای ابدی آخرت و فنا و پستی لذات دنیا، و شدت عقوبت آخرت.
پس اگر در این معانی تفکر صحیحی بکند موجب قطع علائق و قلت و ساوس نفسانی می‌شود، و دلش متوجه جناب مقدس الهی می‌شود، و چون دل متوجه خدا باشد، شک و سهو از او واقع نمی‌شود، و این معانی را در کتاب عین الحیاة فی الجمله بسطی داده‌ام، و این رساله مختصر گنجایش آن ندارد.

دوم: آن که پناه برد به جناب مقدس الهی از شر شیطان،

و استعاذه حقیقی بجا آورد، مانند کسی که از انواع درندگان گریخته پناه به بزرگ قادری برد و از او امان طلبند.
و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مردی به نزد حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: یا رسول اللّه به تو شکایت می‌کنم از آنچه به من می‌رسد از وسوسهای شیطانی در نماز خود تا آن که نمی‌دانم که چه مقدار نماز کرده‌ام از کمی و زیادتی.
حضرت فرمود: که چون خواهی که داخل نماز شوی انگشت شهادت دست راست را بر ران چپ بگذار و زور کن و بگو: بسم اللّه و باللّه توکلت علی اللّه أعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم.
چون چنین کنی شیطان را از خود دور می‌کنی «1».

سوم: آن است که حساب نماز خود را به سنگ ریزه، یا بگردانیدن انگشتر نگاه دارد،

چنانچه در حدیث معتبر منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد از بسیاری شک، فرمود: که عدد نماز خود را به سنگ ریزه نگاه‌دار «1».
و در روایت معتبر دیگر منقول است که شخصی به آن حضرت عرض کرد که من بسیار شک می‌کنم و نمی‌دانم که حساب نماز خود را نگاه داشت مگر به انگشتر که از انگشت به انگشت می‌گردانم، فرمود که باکی نیست «2».
و در حدیث معتبر دیگر فرمود که باکی نیست که کسی که نماز خود را بشمارد به انگشتر یا به سنگ ریزه‌ای چند که در دست گیرد و بشمارد «3».

چهارم: آن است که نماز را بسیار طول ندهد و سبک بجا آورد و سوره‌های کوتاه بخواند،

چنانچه در حدیث صحیح منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد که سهو در نماز شام بسیار می‌کنم، فرمود که نماز را به قل هو اللّٰه أحد و قل یا أیها الکافرون بجا آورد، راوی گفت که من چنین کردم و شک از من بر طرف شد «4».
و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت علیه السلام منقول است که سزاوار است نماز را سبک بجا آوردن از جهت سهو «5».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 337
و در حدیث موثق منقول است که شخصی به آن حضرت علیه السلام عرض کرد که شک بسیار می‌کنم، فرمود که نماز را تند بکن، راوی گفت: چگونه تند بکنم؟ فرمود که سه تسبیح در رکوع و سجود بگو «1». یعنی سه سبحان اللّٰه در هر یک بگو یا سه تسبیح بزرگ در مجموع سه بگو که هر یک یکی باشد.

پنجم: آن است که نماز را به جماعت بجا آورد که نفعش از همه بیشتر است،

زیرا که همه مذکر یکدیگرند و رحمت الهی بر همه نازل می‌شود، و صفوف جماعت که مانند صفهای جهاد در برابر لشگرهای شیطان می‌ایستند موجب انهزام عساکر شیاطین می‌گردد.
و لهذا شیطان در منع نماز جماعت زیاده از سایر اعمال خیر دیگر سعی می‌نماید، و تا مقدور است او را شبهه‌ها در خاطر می‌اندازد که ایشان را از این فضیلت محروم گرداند، و استیلای او بر ایشان باقی باشد، حق تعالی جمیع مؤمنان را در سایر احوال از شر او محفوظ دارد بمحمد و آله الطاهرین.
به اینجا ختم شد این رساله عجاله در مشهد مقدس مطهر منور رضوی در روز دهم ماه ذی القعدة الحرام از سال هزار و هشتاد و پنجم از هجرت، و الحمد للّه أولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و آله المقدسین.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 339
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(14) رساله زکات و خمس و اعتکاف

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 341
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه رب العالمین و الصلاة و السلام علی سید المرسلین محمد و عترته المعصومین.
اما بعد: این رساله ایست در بیان زکات و خمس و اعتکاف مشتمل بر سه فصل:

فصل اول در زکاة است

اشاره

و آیات و أحادیث بر وجوب آن و عقاب ترک کننده آن بسیار است، از آن جمله حق تعالی می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ. یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ» «1».

یعنی: و آن کسانی که جمع می‌کنند طلا و نقره را، و حقوق الهی را نمی‌دهند، و در راه خدا صرف نمی‌نمایند، پس بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک، در آن روزی که سرخ کنند این طلا

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 342

و نقره را در آتش جهنم و داغ کنند به آنها پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را، و به ایشان گویند این است مالهائی که از برای خود جمع کرده بودید، الحال به چشید عذاب آنها را.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که ندهد قیراطی از زکات را که بیست و یک دینار است او نه مؤمن است و نه مسلمان، و در وقت مردن استغاثه می‌کند که مرا بر گردانید به دنیا تا زکات را بدهم.

چنانچه حق تعالی فرموده است «حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ. لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ» «1» یعنی: تا وقتی که بیاید أحدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا بر گردانید مرا به دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آن مالی که بعد از خود گذاشته‌ام «2».

و از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم به طرق صحیحه منقول است که کسی که طلا و نقره داشته باشد و زکات آن را ندهد حق تعالی او را در روز قیامت حشر خواهد نمود در زمین لغزنده که پا بند نشود بر آن، و مسلط سازد بر او مار پیسه را که زهرش از مارهای دیگر عظیم‌تر است، و در عقب او دود و او از وی گریزد، تا چون به او رسد و داند که از آن خلاصی ندارد دست خود را به دهان او دهد، پس به دندان بگیرد او را مانند شتر نری که بر چیزی دندان فرو برد، پس طوقی گردد در گردن او.

و این است معنی قول حق تعالی «سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة» یعنی به زودی طوق گردانند در گردن ایشان آن چیزی را

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 343

که بخل ورزیدند در دنیا به آن و در راه خدا ندادند در روز قیامت، و هر کس شتر یا گاو یا گوسفند داشته باشد و زکات آن را ندهد حق تعالی حشر کند او را در صحرائی لغزنده، و پامال کند او را هر حیوانی شکافته سمی

به سم خود گزند او را به دندان و نیش هر صاحب زهری به نیش خود، و هر که زراعت داشته باشد یا باغ خرما و انگور داشته باشد و زکات آن را نداده باشد، آن قطعه‌های زمین را تا طبقه هفتم طوق کرده در گردن او اندازند، و آن همه آتش گردد تا روز قیامت «1».
و به روایت معتبر دیگر هر که زکات مالش را ندهد حق تعالی آن مال را اژدهائی گرداند در گردن او که دماغش را خورد، و گوشش را به دندان کند تا از حساب خلائق فارغ شوند «2».
و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود: که هیچ مالی در صحرا و دریا تلف نمی‌شود مگر به ندادن زکات «3».
و حق تعالی می‌فرماید «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ» «4».
یعنی: مثل جماعتی که صرف می‌نمایند مالهای خود را در راه خدا از زکات و خمس و جهاد و حج و غیر آنها مانند دانه ایست که بروید از آن هفت خوشه، و در هر خوشه صد دانه بوده باشد که مجموع هفتصد برابر می‌شود، و حق تعالی مضاعف می‌گرداند به أضعاف این از برای هر که خواهد.

و آیات و أخبار در این باب بسیار است، و آنچه مذکور شد برای کسی که ایمان به فرموده خدا و رسول داشته باشد کافی است. و اما:

اجناسی که در آنها زکات واجب می‌شود

اول: طلا،

هر گاه مقدار بیست اشرفی باشد، و سکه داشته باشد، و یک سال بماند که بدل نکنند و تغییر ندهند، مقدار چهل یک آن را به زکات می‌باید داد، و بعد از آن هر چهار اشرفی که زیاد شود، بعد از سال چهل یک می‌باید داد.

دوم: نقره است،

هر گاه به دویست درهم برسد، که تخمینا دروازه هزار و ششصد دینار باشد موافق زرده دانکی، و سکه داشته باشد، و یک سال به حال خود بماند، بعد از سال چهل یک می‌باید داد، و همچنین هر چند چهل درهم زیاد شود که دو هزار و پانصد و بیست دینار باشد چهل یک آن را می‌باید داد.

سوم: شتر است،

و نصاب آن دوازده است:
اول: پنج شتر است، و در آن یک گوسفند است.
دوم: ده شتر است، و در آن دو گوسفند است.
سوم: پانزده شتر است و در آن سه گوسفند است.
چهارم: بیست شتر است، و در آن چهار گوسفند است.
پنجم: بیست و پنج شتر است، و در آن پنج گوسفند است. و گوسفندی که دهند بهتر آن است که هفتماهه پا در هشت باشد و کمتر نباشد اگر گوسفند باشد، و اگر بز باشد یک ساله پا در دو باشد.
ششم: بیست و شش شتر است، و باید که یک شتر یک ساله پا
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 345
در دو بدهد، و اگر نداشته باشد شتر نر دو ساله پا در سه بدهد.
هفتم: سی و شش است، و باید شتر ماده دو ساله پا در سه بدهد.
هشتم: چهل و شش است، و باید شتر ماده سه ساله پا در چهار بدهد.
نهم: شصت و یک است، و باید شتر ماده چهار ساله پا در پنج بدهد.
دهم: هفتاد و شش است، و باید دو شتر ماده دو ساله پا در سه بدهد.
یازدهم: نود و یک است، و باید دو شتر ماده سه ساله پا در چهار بدهد.
دوازدهم: صد و بیست و یک است، و هر چه زیاد شود، در هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله می‌دهد، و در هر چهل شتر یک شتر ماده دو ساله می‌دهد.

چهارم: گاو است،

و در هر سی گاو یک گوساله ماده یا نر یک ساله پا در دو می‌دهد، و در چهل گاو یک گاو ماده دو ساله پا در سه می‌دهد.

پنجم: گوسفند است،

و در چهل گوسفند یک گوسفند واجب است، و در صد و بیست و یک گوسفند دو گوسفند، و در دویست و یک گوسفند سه گوسفند واجب است، و در سیصد و یک گوسفند أحوط آن است که چهار گوسفند بدهد، و چون به چهار صد برسد هر چه زیاد شود از هر صد گوسفند یک گوسفند می‌دهد.
و در زکات هر یک از شتر و گاو و گوسفند شرط است که در علف مباح چریده باشند در تمام سال، پس اگر علف مملوک خورده باشند زکات واجب نیست. و اگر بعضی از سال چریده باشد و بعضی علف ملک خورده باشد، أحوط آن است که اگر چریدنش بیشتر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 346
باشد زکات بدهند، و بچه‌ها را تا شیر می‌خورند حساب نمی‌باید کرد بنا بر مشهور، و احتیاط در آن است که از روزی که متولد می‌شوند حساب کنند.
و در طلا و نقره و حیوانات همه شرط است که سال بر ایشان بگردد، و سال زکات یازده ماه است، و چون ماه دوازده داخل شد زکات واجب می‌شود. و در گاو و شتر شرط است که کار کن نباشند، پس اگر بار کشند یا خیش «1» کنند زکات واجب نیست.
و گوسفند و بز را بر سر هم حساب می‌کنند، و گاو و گاومیش را بر سر هم حساب می‌کنند، و شتر نر و ماده و لوک «2» را بر سر هم حساب می‌کنند.

و شرط است که هر یک به نصاب برسند، و نصاب سیصد و هفت من و پنجاه درم است به سنگ تبریز، و انگور هر گاه به نهصد و بیست و یک من باشد، احوط آن است که زکات بدهند.
و شرط است که این غلات در ملک او به حد نصاب رسیده باشند. پس اگر گندم و جو را بعد از درو کردن بخرد زکات بر فروشنده واجب است.
و اگر زمین را به اجاره گرفته باشد زکات بر مستأجر واجب است. و اگر به مزارعه بگیرد به نصف یا ثلث یا ربع یا ده چهار مثلا، زکات حصه مالک بر مالک واجب است، و زکات حصه عامل بر عامل، اگر حصه هر یک به تنهائی به نصاب رسیده باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 347
پس اگر زراعت و باغ، آب روان، یا آب باران، یا آب قنات، یا آب ریشه خورده باشد، ده یک می‌دهند، و اگر آب دست یا گاو یا شتر یا چرخاب خورده باشد، بیست یک می‌دهند. و اگر از هر دو خورده باشد بیشتر اعتبار دارد.
و اگر هر دو مساوی باشد پانزده یک می‌دهند. و احوط و أقوا آن است که به غیر از خراج پادشاهی چیزی از خرج زراعت را بدر نکنند در دادن زکات.
و چون اکثر علما بر آن‌اند که تعلق زکات به انگور در وقت غوره شدن است، پس احوط آن است که اول ارباب خبرت را بیاورد که تخمین کنند میوه باغ را که چه مقدار است، و با خود مقرر سازد که به آن نسبت زکات خواهم داد، آنچه خورد از غوره و انگور حلال باشد، یا آن که آنچه بر دارد بکشد و حساب نگاه دارد، یا آنچه بر دارد عشر غوره را بدهد، و همچنین گندم و جو وقتی که دانه به بندد.
و بعضی از علما گفته‌اند که زکات واجب است در حبوب، مانند برنج و ماش و نخود و عدس و امثال اینها، هر گاه به نصاب جو و گندم برسند، به همان شرائط و مقداری که گذشت.
و مشهور آن است که زکات اینها سنت است، و در مادیان «1» که در علف مباح چرا کند و سال بر او بگذرد زکات سنت است.
پس اگر پدر و مادرش عربی باشند در سالی دو اشرفی چهار دانک و نیمی می‌دهد، و اگر یابو باشد که یکی از پدر و مادرش عربی نباشند یک اشرفی می‌دهد.
و در زکات تجارت جمعی به وجوب قائل شده‌اند، و مشهور آن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 348
است که سنت است، و آن مالی است که مالک شود آن را به عنوان

معاوضه، و در وقت مالک شدن قصد اکتساب و تجارت به آن داشته باشد، و می‌باید که قیمت آن به یکی از نصاب طلا و نقره برسد، و در تمام سال بر نصاب باقی باشد، و در تمام سال از مایه کم نشود که یا به مایه یا بیشتر بخرند، و اگر چند سال بگذرد که مایه در کمی باشد، سنت است که زکات یک ساله را بدهد، و اگر بر مایه باقی باشد هر سال چهل یک را می‌دهد، و اگر معاوضه کند در اثنای سال به قصد تجارت خلاف است، و احوط آن است که باز بدهد.

و سنت است که در وقت درو کردن اگر فقرا حاضر باشند هر فقیری را دسته گندم بدهد هر قدر که در دستش در آید. و در وقت چیدن خرما و انگور یک مشت بدهد و به زکات حساب نکند، و بعضی واجب دانسته‌اند، و احوط آن است که ترک نکند. اما

مستحق زکات

اول و دوم: فقرا و مساکین،

و ایشان کسانی‌اند که قوت سالیانه خود و عیال خود را نداشته باشند، و قادر بر کسبی نباشند که معاش خود و عیال خود را به آن نتوانند گذرانید، و احوط آن است که صالح باشند، و سائل به کف نباشند.

سوم: کسی است که امام علیه السلام نصب می‌کند برای گرفتن زکات و حصه به او می‌دهد،

و در این زمان آن نمی‌باشد غالبا.

و همچنین چهارم که مؤلفه قلوبهم‌اند،

در این زمان نمی‌باشند غالبا.

پنجم: صرف کردن در آزادی بندگان است،

مثل آن که آقائی غلام خود را مکاتب کرده است که مالی بدهد و آزاد شود و او عاجز باشد از دادن آن، اگر بر آقا زکات واجب شده باشد، باید که قدری از زکات را به مال کتابت او حساب کند، و الا دیگران از زکات حصه‌ای به او بدهند که به آقا بدهد و آزاد شود، یا غلامی که از دست آقا در تعب و شدت باشد از مال زکات بخرند و آزاد کنند.

ششم: قرض داران‌اند،

که قرض کرده باشند و در معصیت صرف نکرده باشند، در ادای قرض ایشان می‌توان داد.

هفتم: فی سبیل اللّه است،

یعنی صرف راههای خیر مانند جهاد فی سبیل اللّه و یاری حاجیان و زائران ائمه معصومین علیهم السلام و بنای مساجد و پلها و امثال اینها. و بعضی گفته‌اند که مخصوص جهاد است در زمانی که جهاد حق باشد، و این احوط است.

هشتم: ابن السبیل است،

و آن کسی است که به غربت افتاده باشد، و خرج رفتن به خانه خود نداشته باشد، آن مقدار به او می‌دهند که به خانه خود برسد، اگر سفرش معصیت نباشد، و باید کسی که به او زکات می‌دهند غیر مؤلفه شیعه اثنا عشری باشد، و احوط آن است که اجتناب از گناهان کبیره کنند، خصوصا شراب خوردن.
دیگر شرط است که واجب النفقه مالک نباشد، مثل پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند، و فرزندان و فرزند زادگان هر چند پایین روند و زن و بنده، و بهتر آن است که زکات را به خویشان پریشان دهند غیر آنها که مذکور شده‌اند اگر شرائط را داشته باشند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 350
و غیر سید زکات به سید نمی‌تواند داد. اما سید زکات خود را به سید و غیر سید هر دو می‌تواند داد، و غیر سید احوط آن است که به شریف هم ندهد، و بهتر آن است که زکات را به نزد مجتهد یا عالمی که مصارف زکات را داند ببرند که او به مصرف برساند.
و مسائل زکات بسیار است، و برای ضرورت به این قدر اکتفا نمود، و السلام علی من اتبع الهدی، و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین، و کتب الحقیر محمد باقر بن محمد تقی عفی عنهما.

فصل دوم در خمس است

بدان که خمس در هفت چیز واجب می‌شود:

اول: غنیمتی که از کافران در جنگ بگیرند،

خواه در جنگ گاه باشد و خواه در بیرون.

دوم: معادن است،

مانند طلا و نقره و مس و سرب و یاقوت و زبرجد و سرمه و عنبر و قیر و نفت و کبریت، و بعد از آن که خرج بیرون آوردن بدر رود پنج یک آن را باید داد، و مشهور آن است که نصاب ندارد، و بعضی گفته‌اند نصابش یک دینار است، تا به یک دینار نرسد خمس واجب نمی‌شود، و بعضی بیست دینار گفته‌اند، یعنی بیست اشرفی که نصاب اول طلا است، و اکثر متأخرین به این قائل شده‌اند و خالی از قوتی نیست، و اگر چند کس شریک باشند، باید حصه هر یک جدا به نصاب برسد.

سوم: گنج است،

یعنی مالی که در زمین پنهان کرده باشند، پس اگر گنج را در بلاد کفار بیابند که در آنجا مسلمانی نباشد،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 351
هر چند که سکه اسلام داشته باشد، یا در دار الاسلام بیابند و سکه اسلام نداشته باشد، و به بیست دینار یعنی یک اشرفی برسد، اگر طلا باشد خمس آن را می‌دهد و باقی از او است، و اگر نقره باشد به دویست درهم برسد که موافق زر ده دانگی دوازده هزار و ششصد دینار است، و اگر غیر طلا و نقره باشد قیمت آن به یکی از این دو مقدار برسد.
و اگر سکه اسلام داشته باشد، یا علامتی که دلالت کند بر آن که از مسلمانی بوده است، مشهور میان علما آن است که حکم لقطه دارد، می‌باید یک سال تعریف کند، اگر صاحبش پیدا شود به صاحب دهد، و الا مخیر است میان مالک شدن و تصدق کردن و به امانت نگاه داشتن، و اگر در دو صورت اول صاحبش پیدا شود و راضی نباشد عوض بدهد.
و ظاهر اخبار آن است که اگر از روی زمین یافته است لقطه است، و اگر در زیر زمین بوده است گنج است، خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد، و جمعی به این قائل شده‌اند، و خالی از قوتی نیست.
و اگر گنج را در زمین خود بیابد که از پدران به او رسیده باشد از او است، و اگر خمس آن را بدهد احوط است، و اگر زمین را خریده باشد تعریف می‌کند به بایع نزدیک و دور، اگر نشانی بدهند که ظن صدق ایشان حاصل شود به ایشان بدهد علی المشهور و الا از اوست، و باز احوط آن است که خمس آن را بدهد.
و همچنین اگر حیوانی بخرد، چون شتر و گاو، و در شکم آن چیزی بیابد، تعریف می‌کند به بایع، و اگر نشان ندهد از اوست، و احوط اخراج خمس است. و اگر در شکم ماهی بیابد خمس
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 352
می‌دهد احتیاطا و باقی از او است. و به آن ملحق کرده‌اند حیوانات شکاری را مانند آهو، و اگر محتمل باشد که در خانه مالک سابق خورده باشد، احوط آن است که به او تعریف می‌کند.

چهارم: چیزی است که به غوص از دریا بیرون آورند،

مانند مروارید و مرجان، و نصاب در آن معتبر است و مشهور آن است که نصابش یک دینار است، یعنی یک اشرفی تمام وزن، و بعضی بیست دینار گفته‌اند، و اگر چند مرتبه در آورد همه را در نصاب با هم حساب می‌کند هر چند در ما بین ترک غوص کرده باشد علی الاحوط.
و اگر چند کس شریک باشند حصه هر یک می‌باید به نصاب برسد.
و عنبر را اگر از دریا به غوص در آورند حکم مروارید دارد، و اگر از روی آب یا ساحل بردارند مشهور آن است که حکم معدن دارد، و احوط آن است که به هر حال خمس آن را بدهند، و رعایت نصاب در آن نکنند.

پنجم: حاصل مؤنت سالیانه است از ارباح تجارتها و زراعتها و جمیع کسبها،

و مشهور آن است که در میراث و بخشش و هدیه خمس نمی‌باشد، و خرج سالیانه را که بیرون می‌کنند قدر وسط مناسب حال آن شخص را اعتبار کرده‌اند، پس اگر اسراف کرده باشند خمس آنچه اسراف کرده است بیرون می‌کند، و اگر بر خود تنگ گرفته باشد آن را هم بیرون می‌کند علی المشهور.
و احوط آن است که هر چه حاصل شود و خرج بگذرد زیادتی را روز به روز خمس بدهد، و اگر در اثنای سال اخراجات ضروریه واقع شود، مثل خرج کدخدائی، و حج بیت اللّه، و زیارات رسول و ائمه صلوات اللّه علیهم و امثال اینها، همه را به قدر وسط بیرون می‌کند، و همچنین تعدیات و زیادتیها که ظلمه کنند جمیع را
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 353
بیرون می‌کند، و خمس بقیه را می‌دهد.
و ابو الصلاح رحمه اللّه قائل شده است که در میراث و هبه و هدیه نیز خمس واجب است. و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر از شخصی جائزه عظیمی به او برسد یا میراثی از جائی که گمان نداشته باشد به او برسد یا مالی از دشمنان دین به او برسد خمس می‌باید داد، و عمل به این روایت احوط است.

ششم: زمینی است که یهودیان و نصرانیان و مجوسیان از مسلمانی بخرند خمس آن زمین را یا خمس قیمت آن را با رضای ذمی می‌گیرند،

و اگر خانه یا باغ را بخرند، مشهور میان علما آن است که خمس زمین آنها را می‌گیرند، و اکثر قدمای علما متعرض این نوع خمس نشده‌اند.

هفتم: مال حلالی است که مخلوط شده باشد به حرام،

و صاحب آن را نداند، و مقدار حرام را نداند خمس آن را می‌دهد به فقرای سادات و غیر ایشان، و بعضی آن را مخصوص سادات می‌دانند، و بعضی گفته‌اند به سادات نمی‌توان داد، و ظاهرا به هر دو توان داد، و اگر به شریف دهند بهتر است.
و اگر مقدار حرام را داند، و صاحبش را نیز داند، آن مقدار را که علم دارد واجب است به صاحبش بدهد، و اگر صاحب را داند و مقدار را نداند با صاحب می‌باید صلح کند، و بعضی گفته‌اند که آن مقدار را که علم دارد به صاحب می‌دهد و ما بقی را با صاحب صلح می‌کند احتیاطا، و این احوط است.
و اگر مقدار را داند و صاحب را نداند، سعی می‌کند تا صاحب را بهم رساند، و اگر بهم نرسد از برای او تصدق می‌کند، و این
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 354
صورت و صورت اول مسمی است به رد مظالم. و اگر خمس را بدهد یا تصدق کند کل را یا بعض را، و بعد از آن صاحب پیدا شود، خلاف است که آیا باید باز به صاحب بدهد یا نه، و احوط آن است که بدهد. اما

مشهور میان علما آن است که شش حصه می‌شود، چنانچه ظاهر آیه است، و حصه خدا و رسول و ذوی القربی که نصف خمس است بعد از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله از امام زمان علیه السلام است. و نصف دیگر سه حصه می‌شود که به یتیمان سادات و مسکینان سادات و ابناء سبیل سادات می‌دهند.
و مراد از سید موافق مشهور کسی است که منسوب باشد از جانب پدر به عبد المطلب، و تفسیر مسکین و ابن سبیل در زکات گذشت، و در یتیم احوط آن است که پریشان باشد، و ابن سبیل را آن قدر می‌دهند که به شهر خود رود.
و از احادیث معتبره ظاهر می‌شود که در زمان حضور امام علیه السلام جمیع خمس را به خدمت آن حضرت می‌برده‌اند، و حضرت نصف را خود بر می‌داشته‌اند و نصف را به آن سه فرقه سادات می‌داده‌اند که مذکور شد، و به هر یک به قدر کفایت ایشان در یک سال می‌داده‌اند، و آنچه زیاد می‌آمده خود بر می‌داشته‌اند، و اگر وفا نمی‌کرده از حصه خود تتمه را می‌داده‌اند، و ایشان به منزله عیال امام بوده‌اند.
و در زمان غیبت احوط آن است که حصه سادات را به عالم عادل اثنا عشری بدهند که به سادات برساند به قدر احتیاج ایشان.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 355
و اما نصف دیگر خمس که حصه آن حضرت است در زمان غیبت خلاف است، و مشهور آن است که به عالم عادل باید داد که بر سبیل تتمه به نیابت آن حضرت به سادات بدهد، و اگر چیزی زیاد آید حفظ کند و بعد از خود به عالم دیگر بدهد که اگر سید پریشانی بیابد بدهد، و الا از برای آن حضرت ضبط کند، و این فرض در این زمانها بسیار بعید است، زیرا که سادات پریشان بسیار است و خمس دهندگان کم.
و جمعی گفته‌اند که در زمان غیبت ائمه علیهم السلام این حصه را بر شیعیان حلال کرده‌اند.
و این بی‌وجه است زیرا که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت صریحی نرسیده است که بر شیعیان حلال کرده باشد بلکه خلافش ظاهر است.
زیرا که در زمان غیبت صغرا که هفتاد سال و کسری بود نایبان آن حضرت، اعنی عثمان عمروی و پسر او محمد و حسین بن روح و علی بن محمد سمری رضی اللّه عنهم حصه آن حضرت را بلکه جمیع خمس را از شیعیان می‌گرفتند و به فرموده آن حضرت به مردم می‌دادند.

و ظاهر آن است که در این زمان نیز نائب عام آن حضرت که علمای ربانی و محدثان و حاملان علوم ایشان‌اند باید بگیرند و به سادات که عیال آن حضرت‌اند برسانند، و الا باید که سادات که اشرف خلق‌اند، یا از گرسنگی بمیرند، یا سائل به کف شوند، و از همه کس ذلیل‌تر باشند، زیرا که زکات و صدقات واجب بر ایشان حرام است، و خمس را به عوض آن به ایشان داده‌اند.
و به سبب اختلافی که در میان علما بهم رسیده است بعضی از

علمای عصر اغنیا را جرأت داده‌اند بر منع خمس، باعث این شده است که اکثر سادات به فقر و فاقه می‌گذرانند، و حقوق ایشان و اجداد ایشان بر ذمت اغنیا می‌ماند.
و بر تقدیری که امام بر ایشان رحم کرده باشد در زمانهای تقیه و خوف و تعدیات که از خلفای جور بر ایشان می‌شد و حلال کرده باشد، ایشان چگونه بر خود هموار می‌کند که عیال و خویشان و اقارب امام خود را در فقر و اضطرار بینند و بر ایشان رحم نکنند، و باز در قیامت امید شفاعت از ایشان داشته باشند، و حال آن که فرموده‌اند که بدترین احوال مردم در روز قیامت وقتی خواهد بود که صاحبان خمس برخیزند و بگویند پروردگارا خمس خود را می‌خواهیم.
و حضرت صادق علیه السلام فرمود: من یک درهم خمس را از شما می‌گیرم و حال آن که مال من از همه اهل مدینه بیشتر است، و نمی‌گیرم مگر از برای آن که شما پاک شوید از گناه و از حقوق ما «1».
و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که احسانی به احدی از اهل بیت من بکند من مکافات می‌دهم او را در قیامت.
و اکثر علما بر آن‌اند که اگر صاحب مال خود حصه امام علیه السلام را به سادات بدهد بری الذمه نمی‌شود مگر آن که دستش به عالم محدث عادل نرسد، و به گمان فقیر همه خمس این حکم دارد.

فصل سوم در بیان فضیلت و کیفیت اعتکاف است

و اعتکاف مکثی است در مسجد جامع جهت عبادت، و آن سنت
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 357
مؤکد است به مقتضای آیات و اخبار بسیار، خصوصا در دهه آخر ماه رمضان، چنان که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه مبارک اعتکاف می‌نمودند مگر یک سال که در آن جنگ بدر واقع شد، و در سال بعد از آن بیست روز اعتکاف داشتند، ده روز قضای سال گذشته و ده روز ادا.
و از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله منقول است که اعتکاف همه آخر ماه رمضان برابر است با دو حج و دو عمره.
و اعتکاف به نذر و شبه آن مانند عهد و قسم و اجاره دادن خود به غیر واجب می‌شود، و اگر بر پدر واجب شده باشد و نکرده باشد، احوط آن است که پسر بزرگ قضا کند.
و بعضی گفته‌اند که بعد از نیت و شروع کردن واجب می‌شود.
و بعضی گفته‌اند روز سوم واجب می‌شود، و همچنین ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم، و هر چه بالا رود به این نسبت.
و بعضی گفته‌اند مطلقا واجب نمی‌شود، تا آن اسباب وجوب به عمل نیاید، و این قول قوی است. و احوط آن است که در اول شبهای مذکور تجدید نیت بکند به قصد قربت.
و مستحب است که معتکف شرط کند بر پروردگار خود که اگر او را مانعی عارض شود بیرون تواند رفت از اعتکاف، و ظاهر جمعی آن است که جایز است اشتراط رجوع به اختیار بی‌تقیید به عارض و مانع، و بعضی در این مضایقه کرده‌اند و ظاهرا عارض و مانع اعم از عذر ضروری است.
و محل این شرط در اعتکاف سنت نزد نیت اعتکاف است و دخول در آن، و جماعتی از اصحاب ذکر کرده‌اند که محل آن در اعتکاف واجب به نذر نزد گفتن صیغه نذر است، و خالی از اشکال نیست.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 358
و فایده شرط آن است که نزد عارض یا مطلقا اگر خواهد رجوع تواند کرد اگر چه در روز سوم باشد. و فایده دیگر آن که اگر با شرط رجوع کند قضا بر او واجب نیست.
و اما مکان اعتکاف جمعی از اصحاب گفته‌اند که در غیر مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره اعتکاف نمی‌باشد، و بعضی بجای مسجد بصره مسجد مدائن را گفته‌اند، و بعضی هر دو را گفته‌اند، و خلاف در این باب بسیار است.

و مسجد مدائن در این زمانها گویا معلوم نیست. و مسجد بصره در این اوقات در بیابان واقع است و اعتکاف در آن مشکل است. و گفته‌اند مراد به مسجد مکه و مدینه آن قدری است که در زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله مسجد بوده، و آنچه بعد الحاق کرده‌اند و ظاهرا در هر مسجد جامعی اعتکاف توان کرد.
و مراد به مسجد جامع مسجد بزرگی است در بلد که در آنجا نماز جماعت کنند و مخصوص محله نباشد و از اکثر محلات شهر به آنجا برای اقامت جمعه یا جماعت حاضر شوند کو متعدد باشد، مثل مسجد جامع عباسی، و مسجد جامع قدیم در اصفهان، و مسجد آقا نور و مسجد عباس آباد محل تأمل است.
و احوط آن است که اگر در مکه و مدینه و کوفه باشند در غیر آن مسجد مخصوصه واقع نسازند، و در بلاد دیگر احوط آن است که اگر در مسجد کبیر بلد که مشهور به جامع باشد بجا آورند، و اگر مسجد بزرگ‌تر باشد احوط است.
و غایت احتیاط آن است که قصد کند که اعتکاف می‌کنم در این مسجد اگر مطلوب شارع باشد به عنوان اعتکاف مقرر فیها، و الا در مسجد عبادت می‌کنم از برای رضای خدا قربة الی اللّه.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 359
و شرط است در اعتکاف لبث سه روز یا بیشتر، و مشهور آن است که دو شب میان داخل‌اند. و بعضی گفته‌اند شب اولی نیز داخل است، و احوط آن است که نزدیک به غروب آفتاب نیت اعتکاف بکند تا شام روز سوم، و اگر تا صبح روز چهارم قصد کند نهایت احتیاط است.
و شرط است در اعتکاف که معتکف روزه باشد، خواه روزه واجب و خواه سنت، و در سنت باید به رخصت کسانی باشد که رخصت ایشان در روزه سنت شرط است، مانند شوهر زن را و مالک بنده را.
و احوط آن است که فرزند بی‌رخصت پدر و مادر اعتکاف سنت نکند و مهمان بی‌رخصت مهمان‌دار و بر عکس واقع نسازند.
و نیت در اعتکاف شرط است، و ظاهرا قصد قربت کافی است.
و واجب است که بیرون نرود از مسجدی که در آن اعتکاف می‌کند بدون ضرورت، مانند نماز جمعه اگر در غیر آن مسجد کند، یا عیادت بیمار مؤمن، یا حاضر شدن در جنازه مؤمن، یا قضای حاجت مؤمن، یا برای حاجات ضروری خود مانند بیت الخلا رفتن و غسل جنابت اگر محتلم شده باشد، و در غسل جمعه بنا بر قول به استحباب آن و سایر اغسال مستحبه اگر در مسجد نتوان کرد اشکالی هست، و مشهور آن است که نمی‌توان کرد.
و همچنین جایز است بیرون رفتن از برای تحصیل آب و نان و سایر ضروریات اگر کسی نداشته باشد که برای او تحصیل نماید.

و همچنین جایز است بیرون رفتن از جهت گواهی دادن، و گواه شدن اگر دیگری نباشد، و نتوان در مسجد بجا آوردن.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 360
و چون بیرون رود در جائی ننشیند تا بر گردد به مسجد، و بهتر آن است که در زیر سقف راه نرود تا ممکن باشد، و از راههای نزدیک‌تر به مطلب برود، و به بیت الخلای نزدیک‌تر برود اگر ممکن باشد، و توقف بسیار زیاده از ضرورت واقع نسازد.
و چون وقت نماز شود نماز را در جای دیگر غیر آن مسجد که محل اعتکاف او است نکند مگر در مکه معظمه که در همه جا می‌تواند کرد، و اگر وقت تنگ شود در جای دیگر می‌تواند کرد، و اگر سهوا از مسجد بیرون رود اعتکاف باطل نمی‌شود مگر آن که زمان بسیار بگذرد که او را معتکف نگویند، و همچنین اگر جبرا او را بیرون برند.
و احوط آن است که جزء بدن را نیز از مسجد بیرون نکند، و بعضی منع کرده‌اند از رفتن به بام مسجد، و ظاهرا اگر داخل مسجد باشد قصور ندارد.
و بدان که حرام است بر معتکف جماع کردن با زنان در روز و شب، و همچنین حرام است بوسیدن به شهوت، و دست بر بدن او مالیدن به شهوت، و احوط اجتناب است از هر دو اگر چه به شهوت نباشد.
و حرام است طلب منی کردن اگر چه به گفتگو باشد، هرگاه عادتش آن باشد که از او منی آید به سبب آن، و احوط آن است که به عبث دست بر ذکر نمالد.
و حرام است بوی خوش استعمال کردن، و گل بوئیدن هر گلی که باشد علی المشهور. و باید جدال و نزاع با کسی نکند، و احوط آن است که مباحثه علمی نکند مگر به قدر اظهار حق.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 361
و خرید و فروش نکند مگر برای ضروریات خود و عیال خود، و احوط آن است که وکیلی از برای خود قرار دهد که آنها را بکند، و احوط آن است که مطلق معاملات خود را واقع نسازد حتی عقد نکاح را، و جمیع آنها که در اعتکاف حرام است در روزها و شبها همه حرام است، مگر خوردن و آشامیدن که در شب جایز است نه در روز.
و هر چه روزه را باطل می‌سازد اعتکاف را نیز باطل می‌کند اگر در روز به فعل آورد و در شب افطار می‌تواند کرد، و مفطرات غیر جماع و استمنا را واقع می‌تواند ساخت، و اولی اجتناب است از غیر اکل و شرب. و اگر جماع کند اعتکاف او باطل می‌شود، و کفاره می‌دهد اگر اعتکاف واجب باشد.
و در روز اول و دوم اعتکاف سنت خلاف است، و احوط کفاره است اگر

چه جماع در شب واقع شود، و احوط آن است که هر چه روزه را باطل می‌کند اگر آنها را واقع سازد کفاره بدهد احتیاطا، و کفاره بنده آزاد کردن است اگر تواند، و الا دو ماه پی‌درپی روزه گرفتن، والا شصت مسکین را طعام دادن، و بعضی گفته‌اند مخیر است میان اینها، و اول احوط است بلکه أظهر است.
پس اگر جماع در شب واقع شود یک کفاره می‌دهد، و اگر در روز ماه رمضان واقع شود دو کفاره می‌دهد یکی مرتبه و دیگری مخیره، و بعضی گفته‌اند اگر در روز غیر رمضان واقع شود باز دو کفاره می‌دهد و آن بی‌وجه است.
و بیع و شرا و سایر محرمات غیر از جماع سبب بطلان اعتکاف نمی‌شود، و کفاره به آنها واجب نمی‌شود، و در بطلان به استمنا

و کفاره به سبب آن خلاف است، و احوط اتمام است، و کفاره اگر در شب واقع شود استمنا باطل می‌کند اعتکاف را البته، و کفاره می‌دهد احتیاطا. و احکام اعتکاف بسیار است، و به آنچه ضرور بود اکتفا کردیم، و اللّه الموفق.

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 365
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی.
اما بعد: باید دانست که احادیث در تحدید صاع مختلف وارد شده است:
اول: حدیث ابراهیم بن محمد همدانی است که از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که صاع شش رطل است به رطل مدینه، و نه رطل است به رطل عراق، و رطل عراق صد و سی درهم است، و رطل مدینه صد و نود و پنج درهم است. پس صاع هزار و صد و هفتاد درهم می‌شود «1».
و چون علمای شیعه و سنی اتفاق دارند که دینار و مثقال شرعی یکی است، و از احادیث نیز ظاهر می‌شود، و اتفاق کرده‌اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت.
و أیضا اتفاق کرده‌اند که هفت دینار ده درهم است، پس درهم شرعی موافق شصت و سه دینار فارسی می‌شود از زر ده دانگی قدیم، و مثقال شرعی سه ربع مثقال متعارف صرافان است، و بنا بر این صاع نیم من شاه و چهارده مثقال و ربعی می‌شود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 366
و چون احادیث وارد شده است که درهم زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله شش دانق بوده است، پس هر دانق ده دینار و نیم می‌شود به دینار فارسی که پنجاه و یک شاهی قدیم است، و این احادیث که مذکور شد اکثر در حد صاع فطره وارد شده است.
و موافق حدیث سلیمان بن حفص مروزی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که صاع پنج مد است، و مد دویست و هشتاد درهم است، و درهم شش دانق است، و دانق شش حبه است، و هر حبه برابر دو حبه جو است از جوهای وسط نه کوچک و نه بزرگ «1».
پس صاع موازی صد هزار و هشتصد جو می‌شود، و جو در وزن اختلاف بسیار دارد، و بسا باشد که نزدیک به من شاه بشود، و مد بیست هزار و صد و شصت جو می‌شود، و رطل عراق نه یک صاع می‌شود.
و ابن بابویه رحمه اللّه چنین جمع کرده است میان احادیث که صاع غسل را بر خبر سلیمان بن حفص بنا نهاده، و صاع فطره را بر حدیث ابراهیم بن محمد.

و والد فقیر رحمه اللّه این وجه را موجه می‌دانست، زیرا که شواهد اخبار بر این دلالت دارد. و گمان فقیر موافق جمع بین الاخبار آن است که در غیر غسل بنای درهم بر خبر سلیمان باشد، و بنای عدد صاع و درهم بر حدیث ابراهیم.
پس بنا بر تحدید مشهور درهم صاع یک من کهنه که سه چهار یک شاه باشد و بیست و یک مثقال و نیم تقریبا می‌شود، و مد چهار یک این مقدار، و رطل نه یک این مقدار، و اوقیه موافق احادیث چهل

درهم است، و موافق مشهور بیست مثقال و نیم صرافان می‌شود، و موافق حدیث سلیمان سی مثقال و سه ربع و قیراط به حسب مشهور بیست و یک مثقال شرعی است، و بعضی دوازده یک نیز گفته‌اند.
و تفاصیل هر یک در رساله اوزان مذکور است، و اللّه تعالی یعلم حقائق الامور و حججه الکرام علیهم السلام.

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 371
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیرة الوری.
شیخ طوسی رضی اللّه عنه در تهذیب به سند مختلف فیه از معلی ابن خنیس روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: خذ مال الناصب حیثما وجدت و ادفع الینا خمسه «1».
یعنی: بگیر مال ناصب را هر جا بیابی و بفرست بسوی ما پنج یک آن را.
و أیضا از اسحاق بن عمار به سند مجهول روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: مال الناصب و کل شیء یملکه حلال لک الا امرأته، فان نکاح أهل الشرک جائز، و ذلک أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله قال: لا تسبوا أهل الشرک، فان لکل قوم نکاحا، و لو أنا نخاف أن یقتل منکم برجل منهم، و الرجل منکم خیر من ألف رجل منهم و مائة ألف منهم لامرناکم بالقتل لهم، و لکن ذلک الی الامام «2».
یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: مال ناصبی و هر چیز
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 372
که او مالک است حلال است از برای تو مگر زن او، زیرا که نکاح اهل شرک جایز است، یعنی حکم صحیح دارد، و این برای آن است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت: دشنام مدهید أهل شرک را، زیرا که مر هر گروه را نکاحی هست، و اگر نه آن بود که ما می‌ترسیم که بکشند مردی از شما را به عوض مردی از ایشان، و حال آن که مردی از شما بهتر است از هزار مرد از ایشان، هر آینه امر می‌کردیم شما را به کشتن ایشان، و لیکن اختیار این کشتن بسوی امام علیه السلام است.
و ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب معانی الاخبار به سندی که به اصطلاح متأخرین ضعفی دارد روایت کرده است از معلی بن خنیس، قال: سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول: لیس الناصب من نصب لنا أهل البیت لانک لا تجد أحدا یقول أنا أبغض آل محمد، و لکن الناصب من نصب لکم و هو یعلم انکم تتولونا و تتبرؤون من أعدائنا «1».
و در علل الشرایع و عقاب الاعمال نیز این حدیث را روایت کرده است و به جای تتبرؤون من أعدائنا چنین است: و انکم من شیعتنا «2».
یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: نیست ناصبی کسی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت، زیرا که تو نمی‌یابی کسی را که گوید من

دشمن می‌دارم آل محمد را، و لیکن ناصب کسی است که نصب عداوت کند برای شما، و حال آنکه داند که شما اعتقاد به امامت دارید و شما از شیعیان مائید. و به روایت دیگر و بیزاری می‌جوئید از دشمنان ما.
و به سند دیگر روایت کرده است: که هر که دشمن ما را سیر

کند چنان است که دوست ما را کشته است «1».
و أحمد بن محمد برقی رحمه اللّه در کتاب محاسن به سند صحیح از ابو بصیر روایت کرده است قال قلت لابی عبد اللّه علیه السلام:
من نصب لعلی حربا کمن نصب لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله؟
فقال: ای و اللّه، و من نصب لک أنت لا ینصب لک الا علی هذا الدین کما کان نصب لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله «2».
یعنی: گفتم با حضرت صادق علیه السلام که هر که نصب جنگ یا دشمنی کند برای علی چنان است که نصب کرده است برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله؟ گفت: آری به خدا سوگند، و هر که نصب کند برای تو و حال آن که نصب نکند مگر برای آن که تو صاحب این دینی، چنان است که نصب حرب و عداوت کرده است با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.
و أیضا به سند صحیح روایت کرده است از ابو بصیر قال: قلت لابی عبد اللّه علیه السلام أرأیت الراد علی هذا الامر کالراد علیکم؟
فقال: یا أبا محمد من رد علیک هذا الامر، فهو کالراد علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله «3».
یعنی: ابو بصیر گفت: عرض کرد به خدمت حضرت صادق علیه السلام که مرا خبر ده که رد کننده بر من این امر را- یعنی: دین تشیع و ولایت أهل بیت علیهم السلام را- مانند رد کننده بر شما است؟ پس گفت: ای ابو محمد هر که رد کند بر تو این امر را و از

تو قبول نکند، مثل کسی است که رد کند بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفته او را.
و کلینی به سند حسن از ابو بصیر روایت کرده است قال:
سألنی أبو عبد اللّه علیه السلام عن أهل البصرة ما هم؟ قلت: مرجئة و قدریة و حروریة، فقال: لعن اللّه تلک الملل الکافرة المشرکة التی لا تعبد اللّه علی کل شی «1».
یعنی: سؤال کرد از من ابو عبد اللّه علیه السلام از اهل بصره که چیستند ایشان؟ یعنی چه مذهب دارند؟ گفتم مرجئه‌اند، و بعضی قدریه‌اند و بعضی حروریه‌اند گفت: لعنت کند خدا این مللهای کافر شرک آورنده را که نمی‌پرستند خدا را بر هیچ چیز، یعنی هیچ دین و ملت ندارند.
بدان که مرجئه را بر سه معنی اطلاق می‌کنند:

اول: جمیع اهل سنت را مرجئه می‌گویند، برای آن که امیر المؤمنین علیه السلام را تأخیر کرده‌اند از مرتبه اولی به مرتبه چهارم.
دوم: گروهی از ایشان را می‌گویند که اعتقاد دارند که با ایمان هیچ معصیت ضرر نمی‌کند، چنان که با کفر هیچ طاعت منع نمی‌کند، و می‌گویند ایمان کسی که پیغمبران را بکشد مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است.
سوم: بر گروهی نیز اطلاق می‌کنند که اعتقاد ایشان آن است که در دنیا حکم به ایمان و کفر هیچ کس نمی‌توان کرد.
و قدریه را بر جبریه اطلاق می‌کنند که افعال بنده را از خدا می‌دانند. و بر تفویضیه نیز اطلاق می‌کنند که می‌گویند که خدا را
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 375
بر افعال بنده هیچ دخلی نیست، بلکه بر افعال بنده قادر نیست.
و حروریه خارجیان را می‌گویند که به امیر المؤمنین علیه السلام ناسزا می‌گویند، زیرا که اول جمعیت ایشان در قریه‌ای شد که آن را حرورا می‌گفتند.
و أیضا به سند حسن از فضیل روایت کرده است قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السلام و عنده رجل، فلما قعدت قام الرجل فخرج، فقال لی: یا فضیل ما هذا عندک؟ قلت: و ما هو؟ قال:
حروری. قلت: کافر؟ قال: ای و اللّه مشرک «1».
یعنی: فضیل گفت: داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و نزد او مردی بود، چون من نشستم بر خواست آن مرد و بیرون رفت، پس گفت آن حضرت با من که ای فضیل چیست این مرد نزد تو؟ گفتم: چه مذهب دارد؟ گفت: حروری است یعنی خارجی است، گفتم: کافر است؟ گفت: آری و اللّه مشرک است.
و برقی در محاسن روایت کرده است به سند حسن از علی زرگر قال قال: ان المؤمن لیشفع لحمیمه الا أن یکون ناصبیا، و لو أن ناصبا شفع له کل نبی مرسل و ملک مقرب ما شفعوا «2».
ظاهرا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است یعنی گفت: به درستی که مؤمن البته شفاعت می‌کند برای خویش خود، مگر آن که ناصبی باشد، و اگر ناصبی را شفاعت کند از برای او هر پیغمبری مرسل و هر ملک مقرب، هر آینه شفاعت ایشان در حق او مقبول نگردد.
و ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب عقاب الاعمال به سند ضعیف
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 376
از حمران روایت کرده است عن أبی جعفر علیه السلام قال: لو أن کل ملک خلقه اللّه عز و جل، و کل نبی بعثه اللّه، و کل صدیق، و کل شهید شفعوا فی ناصب لنا أهل البیت أن یخرجه اللّه جل و عز من النار ما أخرجه اللّه أبدا، و اللّه عز و جل یقول فی کتابه «ما کثین فیه أبدا» «1».

یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر هر ملکی که خلق کرده است او را خدا و هر صدیق و هر شهید که شفاعت کنند در کسی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت برای آن که بیرون آورد او را خدای عز و جل از آتش، هر آینه بیرون نیاورد خدا او را هرگز، و خدا می‌گوید در کتاب خود که مکث کنندگان‌اند در آن همیشه.
و أیضا به سند مجهول روایت کرده است از سدیر صراف قال:
سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: ان عدو علی علیه السلام لا یخرج من الدنیا حتی یجرع جرعة من الحمیم، و قال: سواء علی من خالف هذا الامر صلی أم صام.
و فی حدیث آخر قال الصادق علیه السلام: الناصب لنا أهل البیت لا یبالی صام أم صلی أو زنا انه فی النار «2».
یعنی: گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌گفت:
به درستی که دشمن علی علیه السلام بیرون نمی‌رود از دنیا مگر آن که می‌آشامد جرعه‌ای از حمیم جهنم.
و گفت: مساوی است بر کسی که مخالفت کند دین تشیع را که

نماز کند یا روزه بدارد یا زنا کند به درستی که او در آتش است، البته او در آتش است.
و ابن ادریس رحمه اللّه در کتاب سرائر به سند مجهولی روایت کرده است قال: کتبت الی أبی الحسن علیه السلام أسأله عن الناصب هل احتاج فی امتحانه الی أکثر من تقدیمه الجبت و الطاغوت و اعتقاد امامتها؟ فرجع الجواب: من کان علی هذا فهو ناصب.
یعنی: گفت نوشتم به سوی امام علی نقی علیه السلام سؤال کردم از ناصبی که آیا محتاج هستم در امتحان کردن او به سوی بیشتر از تقدیم کردن او جبت و طاغوت را یعنی اولی و دومی را بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اعتقاد کردن او به امامت ابو بکر و عمر، پس برگشت جواب که هر که بر این حالت باشد پس او ناصبی است.
و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار به سند مختلف فیه روایت کرده است از سالم بن مکرم عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال قال رجل و أنا حاضر: حلل لی الفروج، ففزع أبو عبد اللّه علیه السلام، فقال له رجل: لیس یسألک أن یعترض الطریق، انما یسألک خادما یشتریها، أو امرأة یتزوجها، أو میراثا یصیبه، أو تجارة أو شیئا أعطیه.
فقال: هذا لشیعتنا حلال، الشاهد منهم و الغائب، و المیت منهم و الحی، و ما یولد منهم الی یوم القیامة فهو لهم حلال، أما و اللّه لا یحل الا لمن أحللنا له، و لا و اللّه ما أعطینا أحدا ذمة، و ما عندنا لاحد عهد، و لا لاحد عندنا میثاق «1».

یعنی: گفت مردی به حضرت صادق علیه السلام و من حاضر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 378
بودم که حلال گردان برای من فرجها را، پس اثر بیمی در آن حضرت ظاهر شد، و شاید برای تقیه باشد، پس مرد دیگر گفت با آن حضرت که او از تو سؤال نمی‌کند که برود و راه مردم را بزند و مال ایشان را بگیرد، سؤال نمی‌کند مگر خادمی را که بخرد او را، یا زنی را که تزویج نماید او را، یا میراثی که به او برسد، یا تجارتی یا چیزی که به او بخشیده شود.
پس حضرت گفت این از برای شیعه ما حلال است، برای هر که حاضر باشد از ایشان و هر که غائب باشد، برای مرده ایشان و زنده ایشان و هر که از ایشان متولد شود تا روز قیامت، پس آنچه گفتی بر ایشان حلال است، و بخدا سوگند که حلال نیست اینها مگر برای کسی که ما از برای او حلال کنیم، و نه بخدا سوگند نداده‌ایم احدی را امانی، و نیست نزد ما برای احدی عهدی، و نیست برای احدی نزد ما پیمانی.
و در کتاب علل الشرایع و کتاب تهذیب و کتاب استبصار به سند صحیح از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده‌اند عن أبی جعفر علیه السلام قال قال أمیر المؤمنین علیه السلام: هلک الناس فی بطونهم و فروجهم، لانهم لم یؤدوا الینا حقنا، ألا و ان شیعتنا من ذلک و أباءهم فی حل «1».
یعنی: امام محمد باقر علیه السلام گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که هلاک شدند مردم به سبب شکمهای خود و فرجهای خود، زیرا که ایشان ادا نمی‌کنند به سوی ما حق ما را، و به درستی که شیعه ما از این و پدران ایشان در حلال بوده‌اند، یعنی بر ایشان حلال است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 379
و در کلینی و تهذیب و استبصار و علل الشرایع به سند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام:
أتدری من أین دخل علی الناس الزنا؟ فقلت: لا أدری جعلت فداک.
قال: من قبل خمسنا أهل البیت، الا شیعتنا الاطیبین، فانه محلل لهم و لمیلادهم «1».
یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت: آیا میدانی از کجا داخل شد بر مردم زنا کردن؟ پس گفتم: نمی‌دانم فدای تو گردم. گفت: از جهت خمس ما اهل بیت مگر شیعه ما که پاکیزه‌ترین خلق‌اند، پس به درستی که آن حلال کرده شده است از برای ایشان و از برای متولد شدن ایشان که حلال زاده باشند.
و ایضا در تهذیب به سند صحیح از فضیل روایت کرده است عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: من وجد برد حبنا علی کبده، فلیحمده اللّه علی أول النعم، قال قلت: جعلت فداک ما أول النعم؟
قال: طیب الولادة، ثم قال أبو عبد اللّه علیه السلام: قال أمیر المؤمنین

علیه السلام لفاطمة علیها السلام: احلی نصیبک من الفیء لاباء شیعتنا لیطیبوا، ثم قال أبو عبد اللّه علیه السلام: انا أحللنا امهات شیعتنا لا بائهم لیطیبوا «2».
یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت هر که بیابد سردی و لذت دوستی ما را بر جگر خود، پس حمد کند خدا را بر اول نعمتها.
فضیل گفت: گفتم فدای تو شوم کدام است اول نعمتها؟
گفت: پاکیزگی ولادت یعنی حلال زادگی، پس گفت ابو عبد اللّه علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام مر فاطمه را علیها
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 380
السلام که حلال گردان بهره خود را از غنیمت و فایده‌ها که از تو است برای پدران شیعه ما، پاک و پاکیزه شوند از حرام زاده بودن، پس ابو عبد اللّه علیه السلام گفت: به درستی که ما حلال کردیم مادران شیعیان خود را برای پدران ایشان تا پاکیزه شوند یعنی حلال زاده باشند.
و علی بن ابراهیم در تفسیر به سند معتبر روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کسی که مخالف شما است در دین هر چند عبادت کند و جهد کند در عبادت از اهل این آیه «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ. عامِلَةٌ ناصِبَةٌ. تَصْلی ناراً حامِیَةً» یعنی روی چند در روز قیامت ترسناک و خوار باشند که در دنیا عمل می‌کرده باشند و تعب می‌کشیده باشند در عبادت بر افروزند آتشی را بسیار گرم «1».
و در کلینی و ثواب الاعمال چندین حدیث به این مضمون روایت شده است در تفسیر این آیه «2».
و در عیون اخبار الرضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی در شب معراج با رسول خود صلی اللّه علیه و آله خطاب کرد که ای محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا مانند مشک پوسیده شود و چون به نزد من آید اعتقاد به امامت یکی از امامان نداشته باشد او را در بهشت خود جا ندهم «3».
و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 381
که انکار امامت امیر المؤمنین علیه السلام و خلفای او علیهم السلام نماید همیشه در جهنم خواهد بود و از اهل این آیه است «بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «1».
و کلینی به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر همین آیه روایت کرده است که اگر انکار کند امامت امیر المؤمنین علیه السلام را در آتش جهنم ابدالاباد خواهد بود «2».
و در کتاب خصال به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس‌اند که سخن نمی‌گوید با ایشان خدا در روز قیامت و نظر

رحمت به سوی ایشان نمی‌افکند و عمل ایشان را نمی‌پسندد و از برای ایشان است عذاب الیم: کسی که دعوی کند امامت امامی را که از جانب خدا امام نباشد، و کسی که انکار کند امامت امامی را که از جانب خدا امام باشد، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره‌ای هست «3».

و در معانی الاخبار به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام حمران را گفت که ریسمان بکش در میان خود و اهل عالم هر که مخالف تو باشد در این دین که داری پس او زندیق است، هر چند فرزند محمد و علی و فاطمه باشد صلوات اللّه علیهم أجمعین.

و در ثواب الاعمال به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را علمی و نشانه‌ای گردانیده است در میان خود و میان خلق خود، و میان او و خلقش نشانه‌ای به غیر آن حضرت نیست، پس هر که متابعت او کند

مؤمن است، و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرک است «1».

و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین کنند جمیع اهل زمین هر آینه خدا همه را داخل جهنم کند 2.

و در محاسن برقی روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: ترک کنندگان ولایت علی علیه السلام که انکار فضل او می‌نمایند و معاونت دشمنان او می‌کنند بیرون‌اند از اسلام اگر بر این اعتقاد بمیرند «3».

و در اکمال الدین به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که بمیرد و اعتقاد به امامت امام حق نداشته باشد مرده است مردن جاهلیت و کفر و شرک و ضلالت «4».

و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند در امام زمان خود پس به تحقیق که کافر شده است به جمیع آنچه خدا فرستاده است «5».

و شیخ طوسی در امالی به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که در روز قیامت بیاید با اعتقاد به امامت امام جائری که از جانب خدا نیست، و انکار امامت ما کند هر آینه حق تعالی او را سرنگون در آتش اندازد «6».

و ایضا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که اگر بنده‌ای بیابد در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر خدا این را از او قبول نکند

تا خدا او را ملاقات کند با ولایت من و ولایت اهل بیت من «1».
و در علل الشرایع به سند صحیح روایت کرده است که داود ابن فرقد از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که چه می‌گوئی در کشتن ناصبی؟ فرمود: خونش حلال است، و می‌ترسم که تو را به عوض او بکشند، اگر توانی که دیواری بر سر او بگردانی یا او را در آبی غرق کنی که کسی بر تو گواهی ندهد که او را کشته‌ای بکن. داود گفت: چه می‌فرمائی در مالش؟ فرمود: مالش را تلف کن تا توانی «2».
و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شریک گرداند با امامی که از جانب خدا است امامی را که از جانب خدا نیست و مشرک است «3».

(17) رساله کفارات

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 387
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
اَلحمد للّه و سلام علی عبَاده الذین اصطفی محمد و آله خیرة الوری.
اما بعد:

کفاره بر دو نوع است:

اول: کفارات احرام حج و عمره،

و آنها را در رساله حج بیان کرده‌ام:

دوم: سایر کفارات است

اشاره

و آنها بسیار است، بعضی متفق علیه، و بعضی مختلف فیه، و بعضی واجب، و بعضی سنت، و بعضی به ترتیب، و بعضی به تخییر، و همه را با یک دیگر بر سبیل اجمال برای طالبان ادراک سعادات ابدی، و محصلات نجات عقوبات اخروی بیان می‌نماید:

اول: کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان است،

و آن واجب می‌شود به خوردن و آشامیدن چیزی که خوردن و آشامیدن آن متعارف و معتاد باشد اتفاقا، و در غیر معتاد خلاف است، و اشهر و اقوا وجوب است، و به جماع کردن در قبل زن اتفاقا و در دبر زن علی الاقوی، و به باقی ماندن بر جنابت عمدا تا طلوع صبح علی الاقوی.
و به خوابیدن با جنابت بی‌نیت غسل تا صبح علی الاحوط، و به خوابیدن بعد از بیدار شدن یک مرتبه یا زیاده تا صبح علی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 388
الاحوط، و به رسانیدن غبار غلیظ به حلق بنا بر قول جمعی، و به طلب منی کردن و دست بازی کردن یا مکرر نظر کردن به زنی تا منی بیاید علی الاحوط، و به قی کردن عمدا بنا بر قول بعضی، و به حقنه کردن و شاف عمد کردن بنا بر قول بعضی.
و به دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام بنا بر قول بعضی، و به سر فرو بردن عمدا در آب بنا بر قول بعضی.
هر گاه یکی از این امور را به عمل آورد عمدا و مسأله داند کفاره باید داد، در بعضی اجماعا و در بعضی احتیاطا، و اگر از روی سهو باشد کفاره ندارد، و اگر مسأله نداند در کفاره خلاف است، و احوط کفاره است.
و اگر افطار به حلال باشد کفاره یک بنده آزاد کردن، یا دو ماه پی‌درپی روزه گرفتن، یا شصت مسکین طعام دادن است، و بعضی به ترتیب قائل شده‌اند، یعنی اگر قادر باشد بر بنده آزاد کردن آن مقدم است، و الا دو ماه روزه، و اگر از این نیز عاجز باشد شصت مسکین را طعام بدهد.
و اگر افطار به حرام کرده باشد، مانند شراب و لحم خنزیر و مال مغصوب دانسته و زنا و لواط، بعضی از علما قائل شده‌اند که هر سه کفاره بر او واجب می‌شود، و بعضی مانند افطار به حلال می‌دانند، و اول احوط است.

دوم: هر گاه در قضای روزه ماه رمضان بعد از زوال افطار کند،

مشهور آن است که کفاره واجب است، و بعضی سنت می‌دانند، و اشهر و اقوا آن است که کفاره طعام دادن ده مسکین است. و اگر عاجز شود سه روز روزه می‌گیرد، و بعضی مخیر میان این دو می‌دانند، و بعضی کفاره قسم، و بعضی کفاره افطار ماه رمضان لازم می‌دانند.

سوم: کفاره ظهار است

که کسی با زن خود بگوید: أنت علی کظهر أمی. یعنی: تو بر من مانند پشت مادر منی یا خواهر یا سایر محارم علی الاشهر. اگر این را بگوید در وقتی که زن حائض نباشد، و در آن طهر با او جماع نکرده باشد، و در حضور دو عادل بگوید، اگر خواهد جماع کند، باید که کفاره بدهد، و اگر بدون کفاره جماع کند، دو کفاره بر او واجب می‌شود بنا بر مشهور. و کفاره یک بنده آزاد کردن است، و اگر عاجز باشد دو ماه پیاپی روزه داشتن، و با عجز شصت مسکین اطعام کردن.

چهارم: کفاره ایلا است،

یعنی قسم بخورد که زوجه دائمه خود را چهار ماه یا زیاده وطی نکند و زن او را به نزد حاکم شرع برد، و حاکم حکم کند که او را طلاق بگوید یا وطی کند و اختیار وطی نماید، باید که کفاره بدهد، و کفاره‌اش کفاره قسم است که بعد از این مذکور می‌شود ان شاء اللّٰه.

پنجم: کفاره مخالفت قسم است،

به آن که قسم خورد به اسمای مقدسه خدا بر گردن فعلی که ترکش رجحان نداشته باشد، یا نکردن فعلی که فعلش رجحان نداشته باشد، و مخالفت آن قسم نماید. و کفاره‌اش آن است که یک بنده آزاد کند، یا ده مسکین را اطعام، و اگر از هر دو عاجز شود سه روز پیاپی روزه بدارد.

ششم: کفاره مخالفت نذر است،

به آن که نذر کند فعل امری را که راجح باشد، یا ترک امری را که مرجوح باشد و مخالفت نماید. و کفاره‌اش بعضی گفته‌اند مانند کفاره قسم است.
و بعضی گفته‌اند مانند کفاره افطار ماه رمضان است یک بنده آزاد کردن، یا دو ماه روزه گرفتن، یا شصت مسکین طعام دادن. و بعضی گفته‌اند که اگر نذر تعلق به روزه داشته باشد، کفاره افطار
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 390
ماه رمضان است، و اگر تعلق به غیر روزه داشته باشد، کفاره‌اش کفاره قسم است، و این قول خالی از قوتی نیست، و أحوط کفاره ماه رمضان است مطلقا.

که با خدا کرده باشد که امر راجحی یا غیر مرجوحی را به عمل آورد، یا ترک کند امر غیر راجحی یا مرجوحی را و مخالفت آن عهد نماید. و در کفاره‌اش مانند کفاره نذر خلاف است، و احوط آن است که در نذر مذکور شد.

هشتم: قسم خوردن به عنوان بی‌زاری از خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام است،

و در حرام بودن چنین قسمی خلافی نیست، و لیکن در وجوب کفاره به چنین قسمی یاد کردن خلاف است. بعضی گفته‌اند که کفاره‌اش کفاره ظهار است، اول بنده آزاد کردن، و با عجز از آن دو ماه روزه داشتن، و با عجز از آن شصت مسکین اطعام کردن، و اگر عاجز شود سه روز متوالی روزه بدارد. و بعضی گفته‌اند کفاره‌اش کفاره نذر است.
و ابن بابویه گفته است سه روز روزه بدارد و ده مسکین را طعام بدهد. و بعضی گفته‌اند گناه کرده است و کفاره ندارد.
و در حدیث صحیح وارد شده است که صفار به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نوشت که مردی سوگند یاد کرد به بیزاری از خدا و رسول و مخالفت کرد، توبه و کفاره او چیست؟
حضرت فرمودند: ده مسکین را طعام می‌دهد، هر مسکینی را یک مد، و طلب آمرزش می‌کند از خدا «1».
و بعضی از علما به این مضمون قائل شده‌اند و خالی از قوتی نیست.
و أیضا خلاف کرده‌اند که این کفاره برای اصل سوگند خوردن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 391
است یا برای مخالفت سوگند کردن است، و باید که چنین سوگندی یاد نکند و اگر بکند به محض سوگند عمل به قول اول بکند، اگر چه ظاهر آن است که عمل به روایت مجزی است.

نهم: بعضی از علما قائل شده‌اند که زنی که در مصیبت موی سر خود را ببرد، کفاره افطار ماه رمضان می‌دهد

به ترتیب بر قول بعضی، و بر تخییر بر قول بعضی. و بعضی گفته‌اند گناه دارد و کفاره ندارد. و روایتی شده است که کفاره افطار ماه رمضان لازم است. و احوط عمل به روایت است.

دهم: هر گاه زنی در مصیبت موی خود را بکند یا روی خود را بخراشد یا مردی جامه خود را در مرگ فرزند خود یا زوجه خود چاک کند، کفاره قسم لازم می‌شود

بنا بر قول بعضی، و روایتی بر این مضمون وارد شده است و احوط است هر چند وجوب ثابت نیست.

یازدهم: مردی که زن متعه یا کنیز خود را در ایام حیض جماع کند در قبل، بعضی کفاره واجب دانسته‌اند

و بعضی سنت، و مشهور میان علما آن است که اگر در اول حیض باشد یک اشرفی تصدق می‌کند، و در وسط حیض نیم اشرفی، و در آخر حیض ثلث اشرفی، و احوط عدم ترک کفاره است.

دوازدهم: کسی که به خواب رود و نماز خفتن نکرده باشد تا نصف شب بگذرد، بعضی گفته‌اند که واجب است که آن روز را روزه بدارد،

و اشهر استحباب است، و بعضی عامد و ناسی را نیز ملحق کرده‌اند، و مشهور آن است که بر تقدیر وجوب اگر روزه ندارد گناه کرده است و کفاره ندارد، و بعضی لازم دانسته‌اند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 392

کفاره ماه رمضان، و این قول ضعیف است، و احوط آن است که یک روز قضا بگیرد

سیزدهم: کفاره قتل عمد است که دانسته کسی را بکشد،

یا کاری که غالبا کشنده باشد نسبت به کسی واقع سازد و او کشته شود کو قصد کشتن نداشته باشد، کفاره‌اش آن است که یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد، و شصت مسکین را طعام دهد.

چهاردهم: کفاره قتل است که کسی را به نادانی بکشد با آن که قصد قتل نداشته،

و کاری کند که غالبا کشنده نباشد و او کشته شود، مانند آن که طفلی را برای تأدیب بزند و او به‌میرد، یا تیری بسوی آهوئی بیندازد و به شخصی خورد و کشته شود، یا در راه کسی بخورد و او بیفتد و بمیرد.
و اگر خود مباشر قتل نباشد و کاری کند که آن سبب قتل شود، مثل آن که چاهی در راهی بکند، و کسی در آن چاه بیفتد و بمیرد، یا سنگی بر سر راهی بگذارد و باعث قتل کسی شود، مشهور آن است که کفاره لازم نمی‌شود هر چند دیه لازم شود.
و کفاره‌اش بنده آزاد کردن است، و بعد از عاجز شدن از آن دو ماه متوالی روزه داشتن، و بعد از عجز از آن شصت مسکین طعام دادن است.

پانزدهم: اگر کسی زنی را در عده دیگری تزویج کند،

می‌باید از آن زن مفارقت کند، و به قول بعضی از علما پنج صاع آرد تصدق می‌کند، و احوط آن است که اگر زن دیگری را عقد کند نیز این کفاره را بدهد یا پنج درهم تصدق کند.

شانزدهم: کسی که مملوک خود را زیاده از حد شرعی بزند،

بعضی از علما گفته‌اند موافق بعضی از روایات واجب است که آن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 393
مملوک را به کفاره آن عمل آزاد کند، و این احوط است. و اگر او را بکشد به عمد کفاره جمع می‌دهد، و اگر به خطا بکشد کفاره قتل خطا می‌دهد، و واجب است که قیمت آن غلام را تصدق کند بنا بر مشهور.

هفدهم: کسی که روزه ماه رمضان را افطار کند به سبب بیماری،

اگر تا ماه رمضان دیگر بیمار باشد اشهر و اقوا آن است که قضا ساقط می‌شود، و برای هر روز یک مد یا دو مد طعام می‌دهد علی الخلاف، و بعضی گفته‌اند قضا می‌کند. و ابن جنید رحمه اللّه گفته است احتیاطا هر دو را می‌کند.
و اگر در ما بین دو رمضان آزارش بر طرف شود و قادر بر روزه باشد و بدون عذری تأخیر کند تا آن که ماه رمضان دیگر بیاید، اشهر و اقوا آن است که بعد از ماه رمضان هم قضا می‌کند، و هم برای هر روز یک مد یا دو مد می‌دهد. و بعضی کفاره را واجب ندانسته‌اند.
و بعضی گفته‌اند کفاره در صورتی است که عزم بر قضا نداشته باشد، اگر عازم بر قضا باشد و بعد از تنگ شدن وقت بیماری یا عذر دیگر عارض شود قضا باید کرد و کفاره لازم نیست، و قول اول قوی‌تر است.

هجدهم: نوادر کفارات است.

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کفاره عمل سلطان قضای حوائج مؤمنان است، و کفاره به سبب آن است که برای آن شخصی که او را غیبت کرده است استغفار کند.
و کفاره مجلس آن است که چون از مجلس برخیزد بگوید:
«سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 394
رَبِّ الْعالَمِینَ» و کفاره خنده آن است که بگوید: «اللهم لا تمقتنی» یعنی: خداوندا مرا دشمن مدار و بر من غضب مکن.

و اما احکام کفارات مذکوره،

اول: هر گاه بنده باید آزاد کرد در کفاره قتل می‌باید آن بنده مؤمن باشد

و در باقی کفارات خلاف است، و احوط رعایت ایمان است. و در کفاره قتل احوط آن است که بالغ باشد، و در غیر آن مرد و زن و بالغ و نابالغ مجزی است.
و باید که آن بنده کور و صاحب خوره و زمین‌گیر نباشد، و مولی جراحتی به او نرسانیده باشد که موجب عتق او باشد. و بعضی گفته‌اند که باید خصی و لال و کر نباشد و ولد الزنا نباشد، و مشهور آخر است، و احوط ترک است، و غلام گریخته را مشهور آن است که آزاد می‌توان کرد تا علم به مرگش بهم نرسد، و بعضی شرط کرده‌اند که خبری از او رسد، و بعضی شرط کرده‌اند که ظن حیات او باشد.

دوم: در کفاره مرتبه، تا از بنده آزاد کردن عاجز نشود به روزه منتقل نمی‌شود

و هر جا که روزه دو ماه باشد می‌باید متوالی بگیرد، و توالی به یک ماه و یک روز که متصل بگیرد به عمل می‌آید، به این معنی که اگر بعد از آن بدون عذر افطار کند نباید از سر بگیرد، و آیا تفریق جایز است بی‌عذری یا حرام است؟ اول اظهر است و ثانی احوط.
و اگر پیش از یک ماه و یک روز بی‌عذر افطار کند از سر می‌گیرد، و اگر به عذری باشد مانند حیض و نفاس و بی‌هوش و دیوانگی و بیماری و سفر ضروری، بعد از زوال عذر بنامی گذارد و تمام می‌کند، و همچنین اگر مجبور شود در افطار روزی بنا بر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 395
اقوا. و هر جا که کفاره دو ماه متوالی باشد، اگر کفاره دهنده بنده باشد یک ماه پی‌درپی می‌گیرد علی الاقوی.

سوم: هر جا که اطعام لازم شود مشهور آن است که به هر یک آن‌قدر طعام بخوراند که سیر شود،

و بهتر آن است که نان خورشی با نان ضم کند، مانند خرما یا گوشت یا سرکه. و بعضی گفته‌اند می‌باید چاشت و شام هر دو به هر مسکین بخوراند آن قدر که سیر شوند، و احوط این است اگر چه اظهر آن است که به یک وقت اکتفا توان نمود.
و اگر خواهد طعام را به مسکین می‌توان داد، و در مقدار آن خلاف است، بعضی یک مد گفته‌اند، و بعضی دو مد، و احوط دو مد است، و احوط آن است که با آن نان خورشی نیز بدهد، چنانچه بعضی واجب دانسته‌اند، و در طعام دادن کوچک و بزرگ تفاوت نمی‌کند، احوط آن است که حصه اطفال را به ولی شرعی ایشان بدهد، و اگر طعام خوراند ظاهرا صغیر و کبیر را با هم تواند ضم کرد، و اگر دو طفل را به جای یک مرد حساب کند احوط است.
و در یک کفاره دو حصه را به یک مسکین نمی‌توان داد، مگر آن که مستحق یافت نشود، و احوط آن است که تا ممکن باشد به غیر مؤمن ندهد، و به پریشان بسیار پریشان بدهد که مسکین بر او صادق باشد، و مد چهار یک صاع است، و صاع یک من تبریز و چهارده مثقال و ربع است بنا بر مشهور، و چون در احادیث اختلافی در تحدید صاع و مد هست احوط آن است که به جای دو مد نیم من شاه تقریبا بدهد.

چهارم: در جائی که کسوت باید داد، در زن پیراهن و مقنعه با هم مجزی است،

و در مرد بعضی به یک جامه مانند پیراهن اکتفا
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 396
کرده‌اند، و بعضی دو جامه لازم می‌دانند، و بهتر آن است که پیراهن و قبا بدهد یا قبا و بالاپوش، و بهتر آن است که نو باشند، و جامه طفل را بهتر آن است که به رخصت ولی بر او به پوشاند.

پنجم: هر گاه از عتق رقبه عاجز شود و شروع کند در روزه، و بعد از آن قادر شود بر بنده آزاد کردن روزه او را مجزی است،

و بهتر آن است که ترک کند روزه را و بنده آزاد کند، خصوصا هرگاه کمتر از یک ماه و یک روز روزه داشته باشد.
و جمعی از اصحاب قائل شده‌اند که هر گاه بر کسی دو ماه متوالی روزه واجب شود و عاجز باشد از گرفتن آن هجده روز روزه می‌دارد، و اگر نتواند برای هر روز مدی از طعام، و اگر نتواند استغفار می‌کند، و اشهر و اقوا آن است که از هر کفاره که عاجز شود استغفار بدل آن می‌شود، مگر کفاره ظهار که بعضی گفته‌اند که تا کفاره ندهد وطی زن بر او حلال نمی‌شود هر چند عاجز باشد، و اگر بعد از عجز و استغفار بر کفاره قدرت بهم رساند احوط آن است که باز کفاره را به عمل بیاورد.
به اینجا ختم کردم رساله را و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین، و کتبه مؤلفه الحقیر محمد باقر بن محمد تقی فی شهر صفر ختم بالخیر و الظفر لسنة احدی و تسعین بعد ألف.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 397
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(18) رساله مفتتح شهور

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 399
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه الذی جعل الشمس ضیاءا و القمر نورا، فقدر بهما لیالی و ایاما و سنین و شهورا لیبتغوا من ربهم فضلا موفورا، و الصلاة و السلام علی شمسی عالم الایجاد و رکنی السبع الشداد محمد و علی و آلهما الامجاد الانجاد.
اما بعد: چون بعضی از اخبار در باب علم به مفتتح شهور از اهل بیت عصمت و طهارت گردیده که مخالف مشهور بین الاصحاب است، و مضامین آنها نیز خالی از غموض و اشکالی نیست، لهذا بعضی داعی را مأمور ساختند که توضیح مضامین و احکام آنها نموده. و توضیح آن مطالب در ضمن چند مقصد می‌نماید:

مقصد اول در بیان معنی ماه و سال شمسی و قمری است

باید دانست که چون اهل عالم را ضرور است از برای ضبط تواریخ حوادث از عمرها و قرضها و مبایعات و معاملات و دولتها، و ایضا در تعیین مواقع امور شرعیه از صوم و صلاة و عبادات از
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 400
تعیین ایام و ترکیب آنها با یک‌دیگر، و باید بنایش بر حرکات اجرام سماویه باشد، و مشهورترین آنها آفتاب و ماه است.
لهذا در شرع و عرف بنای ماه و سال را که معیار تواریخ شرعیه و عرفیه‌اند بر این دو کوکب گذاشته‌اند، چنان که حق تعالی در آیات بسیار اشاره به این اسرار نموده است، کما قال تعالی «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» «1» و باز فرموده است «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ» «2» و از این باب آیات بسیار است.
و قمر را در حساب ماه اصل قرار داده‌اند، چون ماه از یک دور قمر بهم می‌رسد. و شمس را در حساب سال اصل قرار داده‌اند، چون از یک دور حرکت آفتاب بهم می‌رسد، و چون دوازده دور قمر نزدیک است به یک سال شمسی آن را سال قمری گویند.
و چون آفتاب در هر سال دوازده برج را قطع می‌کند، مدت قطع آن یک برج را و آن نزدیک است به یک ماه قمری آن را ماه شمسی گویند، و مدت مکث آفتاب در برجها مختلف است.
و سال شمسی مدت گردیدن آفتاب است از نقطه معینی از فلک البروج، مانند اول حمل تا آن که باز به آن نقطه برگردد به حرکت خاصه خود، و آن در مدت سیصد و شصت و پنج روز و ربع یک روز است مگر کسر قلیلی.
و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز است و پنج یک و شش یک یک روز، یعنی یازده جزء از سی جزء یک روز، و این کمتر است
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 401
از سال شمسی به ده روز و بیست ساعت و نیم نجومی تقریبا.
و به این سبب ماههای قمری در چهار فصل می‌گردد، مثل آن که ماه رمضان گاهی در فصل بهار و گاهی در زمستان می‌افتد، و بنای نسیء که در جاهلیت شایع بوده و حق تعالی در قرآن مجید منع از آن فرموده نیز بر این است، چنانچه در بحار الانوار تحقیق آن نموده‌ام.
و اول ماه قمری را یهودان و بعضی از ترکان از وقت اجتماع آفتاب و ماه در یک درجه می‌دانند که وسط محاق است. و مسلمانان اول ماه را از دیدن هلال می‌دانند و آخرش را دیدن هلال دیگر.

و منجمان این را ترجیح داده‌اند، برای آن که در محاق چون ماه از نور آن چیزی نمی‌نماید گویا معدوم شده است، و چون هلال می‌نماید گویا الحال متولد شده است از عدم و بیرون آمده است از شیمه ظلمت.
و آنچه فقیر را به خاطر می‌رسد آن است که جناب مقدس الهی برای آسانی کار بر عامه عباد بنای فرائض و سنن را بر امری چند گذاشته، و به وقتی چند منوط گردانیده است که بر همه خلق استعلام آنها در نهایت سهولت باشد، و عوام و خواص به آنها یک نسبت داشته باشند.
چنان که فریضه صبح را به روشنی افق منوط گردانیده است که هر که چشم دارد می‌بیند، و زوال را به زیاد شدن سایه‌ها، و مغرب را به غروب قرص یا ذهاب حمره.
و اگر فریضه را به چهار ساعتی یا ده ساعتی روز منوط می‌گردانید، بایست آلتها برای استعلام ساعات پیدا کنند، و بر اکثر عوام متعسر بلکه متعذر باشد، و همچنین هلال شهر رمضان و غیر آن را منوط

به رؤیت ساخته است که همه خلق در آن مساوی‌اند، و بسا باشد که عوام زودتر و بهتر از خواص بینند.
و به این سبب بنای اکثر احکام شرعیه را بر ماههای قمری و سیر قمر گذاشته‌اند، مانند موالید حضرت رسول و ائمه صلوات اللّه علیهم و روز غدیر و روز مباهله و امثال اینها.
و رعایت درجه آفتاب را نکرده‌اند، زیرا که اگر بر آن مبتنی می‌ساختند بر اکثر خلق مخفی می‌بود، و بایست رجوع کنند به منجمان ماه را، و زحمت بسیار در استعلام آنها بکشند چنان که در موالید پادشاهان عظیم الشأن مهره منجمان استعلام موالید ایشان می‌نمایند و بر اکثر خلق مخفی است.
و در ابتنای اکثر امور بر حرکت قمر نکته نجومی نیز می‌توان گفت که چون قمر اقرب کواکب است به زمین، و تعلقش به اهل زمین زیاده از کواکب دیگر است، لهذا آن را اعتبار کرده‌اند به خلاف موالید شریفه سلاطین با وقر و تمکین که چون نسبت ایشان به آفتاب از جهت عموم فوائد و آثار و شمول منافع و فوائد نسبت به هر دیار و جهات بسیار دیگر که منجمان ذکر کرده‌اند زیاده از کواکب دیگر است، لهذا در موالید ایشان درجه آفتاب را اعتبار کرده‌اند، و این وجه مبتنی است که فقیر را در این باب به خاطر رسیده است.

مقصد دوم در بیان حساب عدد و کبیسه است

بدان که ابتدای سال عرب را از ماه محرم می‌گیرند، و چون قاعده اهل حساب آن است که کسری که زیاده از نصف باشد تمام حساب می‌کنند و حرکت وسطی که قمر در هر ماه بیست و نه روز
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 403
و نیم و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است.
پس ماه محرم را که اول سال است چون زیاده از نصف است تمام می‌گیرند و سی روز حساب می‌کنند.
و از برای ماه صفر چون کسرش سه دقیقه و چهار ثانیه است و کمتر از نصف است، بیست و نه روز حساب می‌کنند، و ربیع الاول را سی، و ربیع الثانی را بیست و نه می‌گیرند تا به ماه ذی الحجه برسد که آخر سال عرب است، و کسری که از برای آن جمع می‌شود بیست و دو دقیقه است و آن کمتر از نصف یک روز است، پس آن را نیز به همان حساب بیست و نه می‌گیرند.
و سال دوم را باز به همان نحو محرم گرفته یک ماه را تمام و یک ماه را ناقص می‌گیرند تا به ماه ذی الحجه برسد، و چون کسر سال سابق را با کسر این سال جمع می‌کنند چهل و چهار دقیقه می‌شود و این زیاده از نصف است، پس ذی الحجه سال دوم را تمام حساب می‌کنند و ذو القعده و ذو الحجه این سال هر دو تمام می‌شود.
و این سال را سال کبیسه می‌گویند، چون کسرها با یک دیگر جمع می‌کنند و ماه ناقصی را تمام حساب می‌کنند.
و در هر سی سال به این حساب یازده سال را کبیسه می‌گیرند، یعنی سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم.
و بعضی به جای شانزدهم پانزدهم را گیرند، به اعتبار آن که از برای تمام گرفتن کسر رسیدن به نصف را کافی می‌دانند، و تجاوز از نصف را در کار نمی‌دانند.
و مشهور میان علما آن است که مدار روزه و عبادات شرعیه بر دیدن هلال است، و این حساب عدد در شرع معتبر نیست، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 404
بعضی از احادیث موافق حساب عدد وارد شده است که در مقاصد آتیه ایراد می‌نماید.

یعنی هر روز از روزهای هفته که در سال سابق اول ماه مبارک رمضان بوده باشد، روز پنجم آن اول ماه امسال خواهد بود، اگر مثلا ماه رمضان سابق روز یک‌شنبه باشد می‌باید ماه رمضان امسال اولش روز پنجشنبه باشد، و این در غیر سال کبیسه است، و در سال کبیسه باید شش روز بشمارند روز ششم اول ماه رمضان این سال خواهد بود.
و در غالب اوقات این حساب با رؤیت موافق می‌افتد، چنان که در سنه هزار و صد و هفت اول ماه رمضان روز چهارشنبه بود، و در سال بعد از او که سنه هزار و صد و هشت بود پنجم آن که روز یک‌شنبه بود اول ماه رمضان بود، و این سال که سنه هزار و صد و نه است چون سال کبیسه است ششم یک‌شنبه که روز جمعه است اول ماه مبارک بود.
و گاه هست که به حسب رؤیت تخلف می‌کند و موافق نمی‌افتد، سرش آن است که اگر چه به حسب تجربه یافته‌اند که سه ماه متوالی تمام می‌تواند شد و زیاده نمی‌تواند شد، اما ماههای سال را که بر سر هم حساب کنند در غیر سال کبیسه اگر اول ماه رمضان شنبه باشد، چون به حسابی که سابقا مذکور شد از ماههای تمام است باید دوشنبه اول ماه شوال باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 405
و چون آن ناقص است باید شنبه اول ماه ذی القعده باشد، و چون آن تمام است باید پنجشنبه اول ماه ذی الحجه باشد، و چون آن ناقص است باید جمعه اول ماه محرم باشد، و چون آن تمام است باید یک‌شنبه اول ماه صفر باشد، و چون آن ناقص است باید دوشنبه اول ماه ربیع الاول باشد.
و چون آن تمام است باید چهارشنبه اول ماه ربیع الثانی باشد، و چون آن ناقص است باید پنج‌شنبه اول ماه جمادی الاولی باشد، و چون تمام است باید سه‌شنبه اول ماه شعبان باشد، و چون ناقص است باید چهارشنبه اول ماه مبارک رمضان باشد و آن پنجم شنبه است که اول ماه رمضان سابق بود.
و در سال کبیسه چون ماه ذی القعده و ذی الحجه را هر دو تمام می‌گیرند اول ماه رمضان آن سال باید موافق ششم ماه رمضان سابق باشد.
مثلا در فرضی که در سابق ذکر کردیم اگر در سال کبیسه باشد و ذی الحجه را تمام بگیریم شنبه اول ماه محرم خواهد بود و به همان نحو ماههای بعد را یکی تمام و یکی ناقص بگیریم، اول ماه رمضان پنج‌شنبه خواهد بود، و آن نسبت به شنبه که اول ماه رمضان سابق است ششم خواهد بود.
و احادیث بر این مضمون بسیار است، چنان که کلینی رحمه اللّه از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که ایام سال سیصد و شصت روز بود و حق تعالی دنیا را در شش روز خلق کرده و شش روز را از سال بیرون کرد سیصد و پنجاه و چهار روز ماند، شعبان هرگز تمام نمی‌شود، و شوال بیست و نه روز است، و ذو القعده سی روز است، زیرا که خدا فرموده است وعده دادیم
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 406
موسی را سی شب و تمام کردیم آن را به ده شب دیگر، پس تمام شد میقات پروردگار او چهل شب، و آن ماه ذی القعده بود و ده روز ذی الحجه، پس ذی القعده را خدا تمام گرفته است و ذو الحجه بیست و نه روز است، و محرم سی روز است، پس همچنین بعد از آن یک ماه تمام است و یک ماه ناقص «1».
و ابن بابویه رحمه اللّه به این حدیث عمل کرده است، و سایر علما موافق احادیث دیگر بنا را بر دیدن ماه گذاشته‌اند.
و أیضا کلینی از عمران زعفرانی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که گاه هست آسمان را ابر فرو می‌گیرد در عراق دو روز و سه روز، پس در کدام روز روزه بداریم؟ فرمود: نظر کن روزی را که در سال گذشته روزه داشته‌ای و اول ماه رمضان بوده است، روز پنجم آن روز را در این سال روزه بدار «2».
و ایضا به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که در سال آینده روزه بدار پنجم آن روز را که در ماه گذشته روزه داشته بودی «3».
و ایضا روایت کرده است که محمد بن الفرج به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشت که از پدران شما روایت کرده‌اند در حساب روزه که پنج روز از اول ماه رمضان گذشته بشمارند.
حضرت در جواب نوشتند: صحیح است، و لیکن در هر چهار سال پنج پنج بشمار، و در سال پنجم شش روز بشمار.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 407
پس سیاری گفت: این تفاوت از جهت کبیسه است و اصحاب ما حساب کردند، و گفتند: این به حساب کبیسه درست است «1».
مؤلف گوید: حساب کبیسه که در این حدیث وارد شده است، مخالف آن حسابی است که مشهور است میان منجمان، و مشهور موافق ارصاد مشهوره حساب کبیسه به آن قاعده‌ایست که سابقا مذکور شد.
و قول دیگر در کبیسه هست که گفته‌اند در هر سه سال یک روز به جهت کبیسه زیاد کنند، و در سال سی‌ام دو روز تا در سی سال یازده روز شود.
و این قول متروک و مهجور است، و آن که حضرت فرموده‌اند یا مبتنی بر احتیاط است، یا موافق قاعده‌ایست که در آن زمان میان عرب معروف بوده است، چنان که صاحب قاموس گفته است:

که سال کبیسه آن سالی است که یک روز از آن را می‌دزدند و آن در هر چهار سال می‌شود «2». و قرینه‌اش آن است که راوی گفت اصحاب ما حساب کردند درست یافتند.
و چون احادیث بسیار وارد شده است که مدار صوم و فطر بر دیدن ماه است، شیخ طوسی رحمه اللّه این احادیث را حمل کرده است بر آن که سنت است که آن روز را روزه بدارند به قصد سنت، که اگر در واقع از ماه رمضان باشد روزه داشته باشند، چنان که روزه یوم الشک را سنت است که روزه بدارند، و اگر ظاهر شود که از ماه رمضان بوده است از روزه ماه رمضان مجزی است.
و بعضی گفته‌اند مقصود از این احادیث بیان قاعده حساب

عدد است کو به حسب شرع بنای احکام را بر آن نتوان گذاشت، و این بسیار بعید است.
و شیخ در مبسوط، و علامه در منتهی، و جمع دیگر از علما رضوان اللّه علیهم این اخبار را حمل کرده‌اند بر آن که اگر ماههای سال همه یا اکثر دیده نشود به این احادیث عمل می‌کنند، زیرا که به حسب برهان و تجربه معلوم است که همه ماههای سال تمام نمی‌تواند بود.
و به گمان فقیر اگر زیاده از چهار ماه مشتبه شود، باز عمل به این اخبار می‌توان کرد. و بعضی گفته‌اند مطلقا همه را سی حساب می‌کنند. و این مخالف تجربه و عادت است، و مستلزم طرح اخبار معتبره بسیار است.

مقصد چهارم [در روزه روز عید اضحی و روز عاشورا]

در شرح حدیثی است که کلینی از حضرت صادق علیه السلام و ابن بابویه در مقنع از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که روز عید اضحی در روزی است که در آن روز روزه می‌دارند و روز عاشورا در روزی است که در آن افطار می‌کنند «1».
و سید بن طاوس رضی اللّه عنه گفته است که ما مذاکرة از مشایخ خود شنیده‌ایم که از یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده‌اند که روز روزه شما روز نحر شما است «2».
و اکثر این احادیث را نفهمیده‌اند و تکلفات بارده در حلش کرده‌اند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 409
و گمان فقیر آن است که این نیز موافق اخبار سابقه است، که هر روزی که اول ماه رمضان باشد از ایام هفته همان روز عید قربان است، و هر روز عید فطر است همان روز روز عاشورا است، و این نیز ظاهرش آن است که مبتنی بر حساب عدد باشد.
اما در سال کبیسه موافق می‌افتد، زیرا که اگر اول ماه رمضان مثلا یک‌شنبه باشد، چون از ماههای تمام است، باید اول شوال سه‌شنبه باشد، و چون شوال ناقص است باید اول ماه ذی القعده چهارشنبه باشد، و چون از ماههای تمام است باید اول ماه ذی الحجه جمعه باشد، پس روز عید اضحی یک‌شنبه خواهد بود و موافق است با جزء اول حدیث.
و چون در غیر سال کبیسه ماه ذی الحجه ناقص است باید اول ماه محرم روز شنبه باشد، پس عاشورا روز دوشنبه خواهد بود و موافق نمی‌شود با جزء دوم حدیث.
و اگر سال کبیسه باشد چون ماه ذی الحجه نیز تمام است، اول ماه محرم روز یک‌شنبه خواهد بود، و عاشورا روز سه‌شنبه می‌شود، و جزء ثانی حدیث نیز موافق می‌شود، پس یا باید حدیث را حمل بر سال کبیسه کرد، یا بر کثرت وقوع این حالت، یا بر خصوص آن سالی که حضرت فرموده‌اند.

مقصد پنجم در توضیح حدیث دیگر است که در این باب وارد شده است و کسی معنی آن را نیافته و متعرض شرح آن نگردیده است.

سید جلیل نبیل نقیب نجیب صاحب کرامات و مقامات رضی الدین علی بن طاوس رحمه اللّه در کتاب اقبال از جد خود شیخ طوسی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 410
رضی اللّه عنه روایت کرده است از ابو احمد از محمد بن ابراهیم از پدرش که گفت: رفتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز اول ماه مبارک رمضان، و مردم اختلاف کرده بودند در آن روز، بعضی یقین داشتند که اول ماه است، و بعضی شک داشتند.
چون حضرت مرا دیدند فرمودند: ای ابراهیم امروز تو داخل کدام گروهی؟ یقین داری یا شک داری؟ گفتم: فدای تو شوم از برای استعلام این امر به خدمت شما آمده‌ام.
حضرت فرمود: من اصلی و قاعده‌ای به دست تو بدهم که بعد از این هرگز شک نکنی.
گفتم: ای مولی و آقای من منت گذار بر من به بیان آن قاعده.
حضرت فرمود: باید بشناسی و معلوم کنی روز اول محرم را، چون آن را دانستی محتاج نیستی به آن که طلب کنی هلال ماه رمضان را.
گفتم: چگونه مجزی است دانستن هلال محرم از طلب کردن هلال ماه رمضان، بیان کن از برای من ای سید من.
فرمود: نظر کن روز اول محرم را اگر یک‌شنبه باشد یکی بگیر، و اگر دوشنبه باشد دو بگیر، و اگر سه‌شنبه باشد سه بگیر، و اگر چهارشنبه باشد چهار بگیر، و اگر پنج‌شنبه باشد پنج بگیر، و اگر جمعه باشد شش بگیر، و اگر شنبه باشد هفت بگیر.
پس آن عدد را حفظ کن و عدد امامان خود را که دوازده است بر آن بیفزا و مجموع را بگیر، پس هفت هفت از آن عدد بینداز، اگر هفت بماند شنبه اول ماه رمضان است، و اگر شش بماند جمعه است، و اگر پنج بماند پنج‌شنبه، و اگر چهار بماند
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 411
چهارشنبه، و اگر سه بماند سه‌شنبه، و اگر دو بماند دوشنبه، و اگر یک بماند یک‌شنبه، پس بنای حساب خود را بر این قاعده بگذار «1».
مؤلف گوید: این حدیث بر افاضل علما مشتبه شده، و سر این را ندانسته‌اند، و لهذا اکثر در کتب خود ایراد ننموده‌اند، و سید ابن طاوس رحمه اللّه فرموده است شاید این حدیث مخصوص به وقت خاصی یا شخص مخصوصی بوده باشد.
و گمان فقیر آن است که این حدیث نیز مبتنی بر حساب عدد است، و با

حدیث خمسه موافق است، و هر دو بر یک اصل مبتنی شده‌اند، زیرا که هر گاه روز اول محرم یک‌شنبه باشد، یک را می‌گیریم و با دوازده ضم می‌کنیم سیزده می‌شود، هفت را که از آن می‌اندازیم شش می‌ماند، پس اول ماه رمضان جمعه خواهد بود.
و این با حساب عدد موافق است، زیرا که هر گاه اول محرم یک‌شنبه باشد، و محرم تمام است، اول صفر سه‌شنبه خواهد بود، و چون صفر ناقص است، اول ربیع الاول چهارشنبه خواهد بود، و چون تمام است اول ربیع الثانی جمعه خواهد بود، و اول جمادی الاولی شنبه، و اول جمادی الثانیه دوشنبه، و اول رجب سه‌شنبه، و اول شعبان پنج‌شنبه، و اول ماه رمضان جمعه.
و همچنین اگر اول محرم دوشنبه باشد، دو را با دوازده ضم می‌کنیم چهارده می‌شود، هفت را که می‌اندازیم هفت می‌ماند، پس شنبه اول ماه رمضان است، زیرا که به حساب عدد چهارشنبه اول صفر، و پنج‌شنبه اول ربیع الاول، و شنبه اول ربیع الثانی، و یک‌شنبه اول جمادی الاولی، و سه‌شنبه اول جمادی الثانیه، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 412
چهارشنبه اول رجب و جمعه اول شعبان، و شنبه اول رمضان.
و اگر اول محرم سه‌شنبه باشد سه را با دوازده ضم کنیم پانزده شود، و هفت هفت که بیندازیم یک بماند، پس اول ماه رمضان یک شنبه باشد، چنان که اول محرم هزار و صد و هشت سه‌شنبه بود، و اول ماه رمضان بعد از آن یک‌شنبه بود در سال گذشته، و وجهش همان است.
زیرا که اول محرم هر گاه سه‌شنبه باشد اول صفر پنج‌شنبه است، و اول ربیع الاول جمعه، و اول ربیع الثانی یک‌شنبه، و اول جمادی الاولی دوشنبه، و اول جمادی الثانیه چهارشنبه، و اول رجب پنج‌شنبه، و اول شعبان شنبه، و اول ماه مبارک رمضان یک‌شنبه.
و اگر اول محرم چهارشنبه باشد، چهار با دوازده ضم کنیم شانزده می‌شود، و دو هفت را که بیندازیم دو می‌ماند، پس اول ماه مبارک دوشنبه خواهد بود، زیرا که اول صفر جمعه خواهد بود، و اول ربیع الاول شنبه، و اول ربیع الثانی دوشنبه، و اول جمادی الاولی سه‌شنبه، و اول جمادی الثانیه پنج‌شنبه، و اول رجب جمعه، و اول شعبان یک‌شنبه، و اول ماه رمضان دوشنبه.
و اگر اول محرم پنج‌شنبه باشد، پنج با دوازده هفده می‌شود، و دو هفت را که انداختیم سه می‌ماند، پس اول ماه مبارک رمضان سه‌شنبه خواهد بود.
و اگر اول محرم جمعه باشد شش را با دوازده ضم کنیم هجده شود، و دو هفت را که بیندازیم چهار بماند، پس اول ماه مبارک چهارشنبه باشد به همان حساب که مذکور شد.

و اگر اول محرم روز شنبه باشد، هفت را با دوازده ضم کنیم نوزده شود، دو هفت را که بیندازیم پنج بماند، پس اول ماه مبارک
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 413
پنج‌شنبه باشد.
و از این قاعده لطیفه که در این روایت شریفه وارد شده است قاعده مختصرتر استنباط می‌توان کرد، مثل آن که هر روز که اول محرم باشد از ایام هفته روز دوم ایام قبل از آن اول ماه رمضان است. مثل آن که اگر اول محرم جمعه باشد، پنج‌شنبه را بینداز چهارشنبه اول ماه رمضان است.
و اگر اول محرم پنج‌شنبه باشد، چهارشنبه را بیندازد سه‌شنبه اول ماه رمضان است.
یا آن که بگوئیم چنان که در خمسه پنجم بعد اول ماه رمضان است اینجا سوم قبل را اول ماه می‌گیریم، چنان که می‌گوئیم جمعه و پنج‌شنبه و چهارشنبه، پس چهارشنبه سوم قبل است.
یا آن که هر روز که اول محرم است، ششم آن روز اول ماه رمضان است، چنان که در خمسه دانستی.
پس این حدیث نیز بنا بر آنچه سابقا مذکور شد محمول بر اشتباه اهله متوالیه خواهد بود، یا بر آن که این روز را مستحب است که احتیاطا و استظهارا روزه بدارند، زیرا که اگر به حسب رؤیت با این قاعده تخلف کند غالبا به اعتبار تقدیم این حساب است بر رؤیت، پس احتیاط در اختیار این اخبار است در صوم نه در فطر.

مقصد ششم در توضیح حدیث مشکل دیگر است که در این باب وارد شده است،

باز سید جلیل الشأن ابن طاووس رحمه اللّه در کتاب اقبال روایت کرده است که در پشت کتاب قدیمی از کتب اصحاب خود دیدم که هرگاه خواهی روز وقفه و اول ماه رمضان را از هر ماهی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 414
بدانی، تفحص کن ماه محرم را اگر دیدی چهار روز از آن بشمار روز پنجم آن وقفه است، و روز ششم آن اول ماه رمضان است، و اگر پوشیده شود بر تو ماه محرم و نبینی، ماه صفر را تفحص کن اگر بینی دو روز از آن بشمار روز سوم وقفه است و روز چهارم اول ماه رمضان است. و اگر آن را نیز نیابی و بر تو پوشیده بماند تفحص کن ماه ربیع الاول را، اگر ببینی یک روز را بشمار دوم عرفه است و سوم اول ماه رمضان.
و اگر آن نیز پوشیده شود بر تو، پس ماه ربیع الاخر را تفحص کن چون مشاهده نمائی شش روز را بشمار هفتم آن عرفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان است.
و اگر پنهان شود ماه ربیع الاخر، پس تفحص کن ماه جمادی الاولی را اگر به‌بینی پنج روز بشمار ششم آن عرفه است، و هفتم آن اول ماه رمضان.
و اگر پنهان شود ماه جمادی الاولی، پس انتظار بکش ماه جمادی الاخر را، پس اگر به‌بینی آن را بشمار از آن سه روز را و چهارم آن عرفه است و پنجم اول ماه رمضان.
و اگر جمادی الاخر نیز مستور گردد، تفحص کن هلال رجب را، و چون دیده شود دو روز بشمار سوم عرفه است و چهارم اول ماه رمضان.
و اگر هلال رجب نیز پوشیده شود ماه شعبان را تفحص نما اول آن موافق عرفه است، و دوم آن موافق اول ماه رمضان. و اگر آن نیز مشتبه شود تفحص کن هلال ماه رمضان را، و شش روز از آن بشمار هفتم آن وقفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان.
و اگر آن نیز پنهان شود هلال شوال را تفحص کن، چون به‌بینی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 415
چهار روز را بشمار پنجم آن وقفه است، و ششم آن اول ماه رمضان.
و اگر آن نیز پنهان گردد ماه ذی القعده را تفحص کن، و بعد از دیدن سه روز را بشمار چهارم وقفه است، و پنجم اول ماه رمضان، و اگر آن نیز معلوم نشود ماه ذی الحجه را ملاحظه کن و هشت روز از آن بشمار نهم وقفه است و دهم اول ماه رمضان «1».
مؤلف گوید: در کتاب اقبال در همه مواضع به لفظ وقفه واقع شده است، و ظاهرا مراد از آن روز عرفه است، زیرا که وقوف عرفات در این روز

واقع می‌شود، لهذا ما تعبیر از آن در بعضی از مواضع به عرفه کردیم، و این یک محل اشتباه فضلای عصر بود.
و ظاهر آن است که این روایتی باشد منقول از معصومین علیهم السلام، و محتمل است که از استخراجات عرب باشد، و بر هر تقدیر باز مبتنی بر حساب عدد است، زیرا که اگر ماه محرم مثلا اولش یک‌شنبه باشد، موافق حساب عدد می‌باید ششم آن که جمعه باشد اول ماه رمضان باشد، و پنج آن پنج‌شنبه باشد روز عرفه باشد.
اما آن که ماه رمضان جمعه باشد، چون تمام است باید یک‌شنبه اول شوال باشد، و دوشنبه اول ذی القعده، و چهارشنبه اول ذی الحجه، پس پنج‌شنبه عرفه خواهد بود، و همچنین سایر ایام هفته به این نسبت است، چنان که در مقصد پنجم بیان شد.
و اگر اول صفر مثلا سه‌شنبه باشد چهارم آن که جمعه است اول ماه رمضان خواهد بود به همان بیان که مذکور شد، و سوم آن که پنج‌شنبه است عرفه خواهد بود.
و اگر اول ربیع الاول چهارشنبه باشد سوم آن که جمعه است
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 416
اول ماه رمضان خواهد بود، و دوم آن که پنج‌شنبه است عرفه خواهد بود، و همچنین همه ماهها به حساب عدد موافق آنچه مذکور شده است درست می‌آید.
و در دو موضع تکلفی باید کرد، یکی در ماه رمضان، زیرا که هر گاه اول ماه رمضان به رؤیت معلوم باشد چه احتیاج به استعلام دارد، و گویا استطرادا مذکور شده است، و معلوم است که هر روز هفته را که بگیری و هشت روز بشماری، همان روز عود می‌کند، اما در استعلام عرفه فایده می‌کند.
و دیگری در ماه ذی الحجه که هر گاه به رؤیت اولش معلوم شود عرفه ظاهر خواهد بود، و آن که روز اضحی روز اول ماه رمضان است، موافق احادیثی است که در مقصد چهارم گذشت.
و تأویل این حدیث نیز مثل تأویل احادیث سابقه است و فایده‌اش در صورت اشتباه اهله ظاهر می‌شود، یا آن که غرض بیان قواعد مترتبه بر حساب عدد است بی‌آن که حکم شرعی بر آن مترتب شود اگر چه بسیار بعید است.
و قد فرغت من تسویده فی حادی عشر شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال سنة تاسع و مائة بعد ألف من الهجرة، و الحمد للّه أولا و آخرا، و الصلاة علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین، و لعنة اللّه علی أعدائهم أجمعین الی یوم الدین.

(19) رساله ماه نو دیدن و ناخن چیدن

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 419
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
رساله در بیان آن که هر ماه را بر روی چه چیز باید دید و چه سوره باید خواند.
ماه محرم در زر سرخ باید دید، و سوره الرحمن باید خواند.
صفر در آینه بیند، و حمعسق بخواند.
ربیع الاول در آب روان بیند، و سوره مجادله را بخواند.
ربیع الاخر روی آب بیند، و سوره الملک بخواند.
جمادی الاولی بر روی پیران بیند، و سوره مزمل بخواند.
ماه جمادی الثانیه بر روی نقره بیند، و سوره مدثر بخواند.
ماه رجب در قرآن بیند، و سوره یس بخواند.
ماه شعبان در شیری بیند، و سوره ص بخواند.
ماه رمضان در شمشیر بیند، و سوره محمد بخواند.
ماه شوال در انگشتر بیند، و سوره فتح بخواند.
ذی القعده بر روی کودک شیرخواره بیند، و سوره نساء بخواند.
ذی الحجه بروی جلال خود بیند، و سوره فجر بخواند.
منقول است در باب ناخن چیدن شنبه خوره پیدا کند. یک‌شنبه فقیر گردد. دوشنبه حافظ و قاری و کاتب گردد. سه‌شنبه بیم خوف
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 420
و هلاک بود. چهارشنبه بدخلق گردد. پنج‌شنبه صحت بدن یابد و بیمار گردد، جمعه عمر دراز و مال بسیار یابد.
ایضا در باب سر تراشیدن شنبه زخمی به وی رسد. یک‌شنبه غمی به وی رسد. دوشنبه البته توان‌گر گردد. سه‌شنبه البته دردی بیند. چهارشنبه به دولت رسد پنج‌شنبه البته به عزت رسد. جمعه از گناهان پاک شود چنانچه از مادر متولد شود.
از حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مروی است در باب جامه نو بریدن هر روز چه خاصیت دارد.
شنبه در آن جامه بیمار گردد مگر آن جامه را به کسی دهد.
یک‌شنبه مبارک نباشد و در آن جامه غمگین شود.
دوشنبه مبارک است.
سه‌شنبه دزدیده شود یا در آب ضایع شود.

چهارشنبه در آنجا روزی بیند و مکروهی نبیند و به خوش‌دلی گذراند.
پنج‌شنبه در آن جامه علمی او را روزی شود، در پیش مردم مکرم باشد.
جمعه عمر و دولتش زیاد شود.
در باب جامه نو پوشیدن: شنبه زخمی به وی رسد. یک‌شنبه تندرستی به وی رسد. دوشنبه شادی و فرح بیند. روز سه‌شنبه محنتی به وی رسد. چهارشنبه مالش زیاد شود. پنج‌شنبه فهمش زیاد شود. جمعه فراخ روزی شود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 421
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(20) رساله صغیره آداب حج

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 423
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
اَلحمد للّه رب العالمین و الصلاة علی أشرف الانبیاء و المرسلین محمد و عترته الطیبین الطاهرین.
اما بعد: این رساله‌ایست مختصر در بیان واجبات حج و عمره و برخی از مستحبات هر دو، و آن مشتمل است بر مقدمه و سه فصل:

مقدمه در بیان شرائط حج و عمره است و افعال این هر دو بر سبیل اجمال

اشاره

بدان ایدک اللّه تبارک و تعالی که حج و عمره واجب است بر کسی که بالغ و عاقل و آزاد بوده باشد، و او را توشه‌ای باشد مقدار رفتن و برگشتن میانه حال، و راحله‌ای که توانائی برداشتن او داشته باشد، اگر چه الاغ گوش و دم بریده باشد، زاید بر قرضها و خرج عیال واجب النفقه تا وقت برگشتن.
و متمکن بوده باشد از رفتن، به آن که بیمار نباشد بیماری که بر راحله نتواند نشست، و دشمنی نباشد در راه که خوف بر نفس
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 424
یا مال از او بوده باشد. و اگر مدفوع نشود دشمن مگر به دادن مال، اشهر میان علما آن است که واجب است رفتن و دادن مال، اگر قدرت بر آن داشته باشد.
و آنچه از حج به اصل شرع به سبب این شرائط بر مکلف واجب می‌شود یک حج است، و آن را حج اسلام می‌گویند، و گاه هست که واجب می‌شود به نذر و عهد و یمین و استیجار و افساد.

و اما افعال عمره تمتع:

پس آن احرام است به عمره و پوشیدن دو جامه احرام، و گفتن تلبیه، و طواف خانه کعبه، و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه، و تقصیر، و بعضی را گمان است که اگر با این عمره طواف نسا بکند احوط است، و ظاهرا در کار نیست.

و افعال حج تمتع:

احرام است به حج، و پوشیدن دو جامه احرام، و گفتن تلبیه، و وقوف عرفات، و به شب بودن در مشعر بنا بر اشهر، و وقوف مشعر، و رمی جمره عقبه، و ذبح یا نحر، و حلق یا تقصیر، و طواف خانه کعبه، و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه، و طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء، و در منا بودن دو شب یا سه شب، و در هر روز رمی جمره اولا و وسطا و عقبه کردن به تفصیلی که خواهد آمد.

و افعال عمره مفرده:

احرام است، و پوشیدن دو جامه احرام، و تلبیه، و طواف، و دو رکعت نماز طواف، و سعی، و حلق یا تقصیر، و طواف نساء و دو رکعت نماز طواف نساء.

و افعال حج افراد:

احرام است به حج، و پوشیدن دو جامه احرام،، و تلبیه و وقوف عرفات، و به شب بودن در مشعر بنا بر اشهر، و وقوف مشعر، و رمی جمره عقبه، و حلق یا تقصیر، و طواف
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 425
زیارت، و دو رکعت نماز طواف و سعی، و طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء، و سه شب یا دو شب بودن در منا، و در هر روز رمی جمار ثلاث کردن.

همین است، و لیکن در وقت احرام هدی میراند و آن را اشعار یا تقلید می‌کند، و در منا روز عید می‌کشد آن را.
و حج تمتع بر کسی واجب است که میان او و مکه شانزده فرسخ یا بیشتر بوده باشد، و اگر کمتر بوده باشد قران یا افراد واجب است.

فصل اول در آداب است

می‌باید که چون کسی خواهد که به سفر مکه روانه شود قطع معاملات خود بکند، و حق مردمان را به ایشان به رساند. و روز شنبه یا سه‌شنبه یا پنج‌شنبه متوجه سفر شود، و رفیق صالح بهم رساند، و خلق خود را نیکو کند زیاده بر حضر، و توشه خود را بذل کند به رفقا، و بخل نورزد، و اسراف نکند.
و چون متوجه شود تصدق بکند، و بر در خانه به‌ایستد، و سوره حمد بخواند از پیش روی و از دست راست و از دست چپ، و همچنین آیة الکرسی بخواند از سه طرف، پس معوذتین بخواند به همین دستور، و کلمات فرج را بخواند.
پس نیت کند که متوجه حج بیت اللّه الحرام می‌شوم از برای ادای عمره اسلام عمره تمتع و حج اسلام حج تمتع از جهت رضای خدا.
و باید که در وقت روانه شدن تحت الحنک بسته باشد، و با وضو

باشد، و عصای بادام تلخ در دست گیرد، و چون پا در رکاب آورد بگوید بسم اللّه الرحمن الرحیم و اللّه أکبر. و باید که دو رکعت نماز بکند در هر منزلی، هم در وقت فرود آمدن و هم در وقت بار کردن.
و باید که هر چه صرف کند در راه خوشحال باشد، بلکه هر چه بر سر او آید از بلاها و مصیبتها در مقام رضا و خوشنودی باشد، و آن را علامت قبول حج خود داند.
و باید که با حضور قلب باشد، و بیاد حق سبحانه و تعالی باشد در هر حرکتی و سکونی، که آن روح عبادت است، و نزد خود محقق سازد که این سفر شبیه به سفر آخرت است، و تفکر کند که این سفر با این کمی این قدر تهیه می‌خواهد، پس تهیه سفر آخرت با آن درازی در خور آن می‌باید. و بداند که اگر در این سفر اندکی تقصیر می‌کند خود را در معرض تلف و هلاک در می‌آورد، یا در راه محتاج خلق خواهد شد. و همچنین در آن سفر اگر تقصیری کند مورث ندامت ابدی و عذاب سرمدی خواهد گردید.
و منقول است از حضرت ابی عبد اللّه جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آن حضرت فرمود: چون اراده حج کنی باید که دل خود را مجرد سازی از جهت حق سبحانه و تعالی از هر چه تو را مشغول سازد و حجاب تو باشد، و کارهای خود را همگی به خالق خود گذار، و توکل بر او کن در همه حالات خود از حرکات و سکنات، و تسلیم شو نزد قضا و قدر الهی.
و وداع کن دنیا و راحت دنیا و خلق را، و بیرون آر از هر حقی که بر تو لازم است از مردمان و به ایشان برسان، و اعتماد مکن بر توشه و راحله و

مصاحبان و قوت جوانی و مال خود که مبادا اینها و بال تو شوند، به درستی که هر کس دعوی طلب رضای الهی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 427
می‌کند و اعتماد بر غیر او می‌نماید حق سبحانه و تعالی همه را و بال و دشمن او می‌گرداند، تا بداند که او را قوتی و حیله‌ای نیست و نه دیگری را، مگر به عصمت الهی و توفیق او.
پس استعداد این سفر چنین بکن که امید برگشتن نداشته باشی، و نیکو مصاحبت کن با رفیقان، و مراعات کن اوقات نماز واجب را که همه را در اوقات خود با شرایط و ارکان و خضوع و خشوع بجا آوری. و همچنین سنتها را نیز بجا آوری، و هر چه بر تو لازم است از آداب، و تحمل و بردباری، و صبر و شکیبائی، و شکر الهی، و شفقت بر خلق خدا و جوان مردی، و توشه خود را اتیان کردن بر دیگران، در همه اوقات رعایت بکن.
پس چون خواهی که غسل احرام کنی، باید که به آب توبه خالص گناهان خود را به شوئی، و با دو جامه احرام جامه صدق و صفا و خشوع و خضوع در پوشی، و چون احرام گیری احرام کن بر خود هر چه تو را از یاد حق سبحانه و تعالی باز می‌دارد، و حجاب تو است از طاعت الهی.
و چون لبیک گوئی اجابت کن خداوند خود را در آنچه تو را به آن خوانده است از صدق و صفا و اخلاص و چنگ در زدن به عروة الوثقای محبت او.
و چون طواف کنی طواف کن به دل با ملائکه در دور عرش، چنان که با مؤمنان طواف می‌کنی در دور خانه. و باید که دلت متوجه جناب مقدس الهی باشد.
و چون سعی میانه صفا و مروه می‌کنی و می‌دوی باید که آرزوی خود را از خود دور سازی، و بری شوی از حول و قوت خود، و بیرون آئی از غفلت و لغزشهای خود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 428
و چون بیرون می‌روی به منا آرزو مکن آنچه را روا نیست آرزو کردن، و استحقاق آن نداری.
و چون به عرفات روی اعتراف به گناهان خود بکن، و تازه کن عهد خود را نزد حق سبحانه و تعالی، به اقرار به وحدانیت او و تقرب به سوی او، و پاکیزه ساز عهد خود را، و از نقض عهد بترس چون به مشعر الحرام در آئی، و چون به کوه مشعر الحرام بالا روی روح خود را به سوی ملا اعلا بالا بر.
و چون قربانی می‌کنی هواهای نفسانی و آرزوهای شیطانی را بکش، و چون سنگ ریزه‌ها افکنی شهوات نفس و خست و دناءت و بدیهای او را بینداز، و چون سر تراشی عیبهای ظاهر و باطن خود را بتراش و از خود زائل گردان.

و چون داخل حرم شوی داخل شو در امان الهی و حمایت او و ستر او از متابعت هواهای خود، و چون دور خانه کعبه گردی باید که در خاطر خود در آوری بزرگی صاحب خانه را، و بدانی جلال و عظمت و پادشاهی او را، و چون خود را به حجر الاسود به مالی باید که راضی شوی به قسمت او، و خاضع شوی نزد عزت او.
و چون طواف وداع کنی غیر حق تعالی را وداع کن، و چون در صفا ایستی صاف گردان روح خود را و سر خود را از جهت لقای حق سبحانه و تعالی در روز قیامت، و چون به مروه در آئی باید که ملاحظه نمائی که منظور نظر اوئی، و علم او شامل حال تو است، و بر شرط این حج مستقیم باش، و وفا کن به عهدی که با خداوند کرده‌ای در روز الست، و عهدهای او را تا روز قیامت بر خود واجب گردان.
و بدان که حق سبحانه و تعالی حج را واجب نگردانید و از جمیع

طاعات آن را برنگزید به آن که اضافه به خود کرد و فرمود «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» مگر از جهت استعانت به این اهوال بر موت و قبر و بعث و قیامت و بهشت و دوزخ، به سبب مشاهده مناسک حج از اول تا به آخر مر صاحبان عقل و خرد را، تمام شد کلام معجز نظام آن حضرت «1».
و این کلمات مشتمل است بر معارف و حقایق بسیار، پس باید که مؤمنان در هر یک از این سخنان تأمل بکند، تا حق سبحانه و تعالی ابواب فضل خود را به روی ایشان مفتوح گرداند، و اللّه تعالی یعلم.

فصل دوم در افعال عمره تمتع است

اول: احرام است،

اشاره

و آن عبارت است از این که خود را بدارد و عزم نماید بر ترک کردن چیزهائی که خواهد آمد تا وقتی که محلل به فعل آید، پس باید که آن چیزها را بداند تا تواند نیت کردن، و چون از برای احرام شارع جائی چند مقرر فرموده است باید که آن جاها را نیز بداند.
بدان که میقات اهل عراق عقیق است، و بهتر آن است که احرام را تأخیر نکند به ذات عرق که اکنون میقات مدینه است که در صحت آن خلافی هست، و بعضی از احادیث دلالت می‌کند بر آن که از آنجا احرام بستن جایز نیست، بلکه از منزل پیش‌تر که مسما است به برکه شریف احرام بگیرد، و اگر مکاریان توقف نکنند در راه

احرام بگیرد.
و میقات اهل مدینه مسجد شجره است، و در حال اضطرار جحفه است، و میقات اهل مغرب و شام و مصر جحفه است، و میقات اهل یمن یلملم است، و میقات اهل طائف قرن المنازل است.
و کسی که خانه‌اش به مکه نزدیک‌تر است از میقات، میقات او خانه او است، و اگر از راهی رود که به یکی از این مواقیت نرسد، مانند اهل احساء، چون محاذی میقات رسد احرام می‌گیرد بنا بر مذهب بعضی.
و احوط آن است که تا ممکن باشد البته به یکی از مواقیت بروند و احرام بگیرند، و اگر ممکن نباشد از جائی که مشهور است که محاذی است احرام بگیرند، و چون نزدیک حرم برسند تجدید احرام بکنند، و هر کس از راهی رود چون به میقات آن راه رسد از آنجا احرام می‌گیرد، و اگر چه از اهل آن راه نباشد، مثل آن که هر گاه مدینه از راه عراق روند از عقیق احرام می‌گیرند.
و میقات حج تمتع مکه معظمه است، و بهترین آن مسجد الحرام است، و بهترین آن مقام ابراهیم است، یا تحت میزاب.
و میقات عمره مفرده نزدیک‌ترین جاهای حل است به حرم. و بهتر آن است که از حدیبیه یا جعرانه یا تنعیم الارام بگیرند، و کودکان را از چاه فخ برهنه کنند.

و اما آنچه واجب است ترک کردن آنها در احرام بیست و پنج چیز است:

اول: صید بر است،

و آن حیوانی است که رام نباشد با آدمیان، و حلال گوشت باشد، و شش چیز حرام گوشت است: شیر، و روباه، و خرگوش، و سوسمار، و موش صحرائی، و خارپشت.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 431
و بعضی گفته‌اند: هر حرام گوشتی که قصد این کس نکند شکار او حرام است، و این احوط است، و حرام است شکار اینها، و خوردن گوشت اینها، و کسی که قصد شکار داشته باشد او را راه نمودن، و اشاره به شکاری کردن، و در بر روی آن بستن. و اگر محرم بکشد شکاری را مانند مردار حرام است بر خودش و بر هر محرمی، و احوط آن است که محل نیز اجتناب کند، چنان که مذهب مشهور میان علما است.
و همچنان که شکار حرام است، جوجه آن حرام است و تخم او نیز حرام است، و شکار ملخ و خوردن آن نیز حرام است در حال احرام، و هر چه شکار دریا است حرام نیست بر محرم، و شکار دریا آن است که تخم و جوجه در دریا کند.

دوم: جماع است و مقدمات آن،

چون عقد کردن از جهت خود یا دیگری، و گواه شدن بر عقد، و بوسیدن زنان، و نظر کردن به زنان به شهوت، یا برداشتن ایشان به شهوت، یا بدن خود را به بدن ایشان مالیدن به شهوت اگر چه حلال او باشد.

سوم: طلب منی کردن است

به دست مالیدن به ذکر، یا به دست بازی کردن و غیر آن.

چهارم: بوی خوش است،

خواه به عنوان بخور کردن و یا بر خود مالیدن و یا بر خود پاشیدن، و یا خوردن چیزی که بوی خوش داشته باشد، و جمعی کثیر از علما گفته‌اند که از بوی خوش مشک و عنبر و زعفران و ورس حرام است، و بعضی عود و کافور را اضافه این چهار کرده‌اند، و احوط اجتناب است از هر بوی خوشی مگر خلوق کعبه و بوی میوه‌ها، و بهتر آن است که وقت خوردن میوه خوشبو دست به دماغ گیرد، و باید اجتناب کند از پوشیدن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 432
جامه‌های خوشبو و بالای آن نشستن و خوابیدن، و احوط آن است که از بوی بدبینی را نگیرد.

پنجم: رخت دوخته است مردان را و هر چه به صورت رخت دوخته باشد،

مانند کپنگ «1» وزره و غیر آن ولنگ را گره می‌توان زد، و احوط آن است که ردا را که بر دوش می‌اندازد نبندد اگر به گذرانیدن سوزن و خلال باشد، و جایز است همیان بر میان بستن محرم را، و اولی و احوط آن است که زنان نیز رخت دوخته نپوشند اگر چه اشهر و اقوا آن است که جایز است، و اگر مردان را لنگ نباشد بدل آن زیر جامه می‌توانند پوشید.

ششم: سرمه سیاه در چشم کشیدن است،

و همچنین سرمه و داروئی که بوی خوش داشته باشد.

هفتم: نگاه به آینه کردن است به قصد زینت،

و احوط اجتناب است مطلقا هر چند به قصد زینت نباشد، و اگر چه در چیز صافی باشد مانند آب و غیر آن.

هشتم: هر چه پشت پا را به پوشاند مانند موزه و غیر آن،

و جایز است پوشیدن نعل عربی.

نهم: فسوق است،

و آن دروغ گفتن و دشنام دادن و تفاخر نمودن است، و احوط اجتناب است از هر لفظ قبیحی.

دهم: جدال است،

و آن گفتن لا و اللّه و بلی و اللّه است.

یازدهم: کشتن کیک و شپش است و مانند اینها از جانوران بدن،

و جایز است کنه را از بدن انداختن، و احوط آن است که کنه شتر را نیندازند.

دوازدهم: پوشیدن انگشتری از جهت زینت

بنابر اشهر، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 433
احوط اجتناب است مطلقا.

سیزدهم: پوشیدن زنان است طلا آلت و نقره آلت و سایر زینتها را به قصد زینت،

و احوط اجتناب است از زینتی که به آن عادت نکرده باشد، و اگر زینتی را پوشید که به آن عادت کرده باشد می‌باید که به مردان ننماید خصوصا به شوهرش.

چهاردهم: بر خود مالیدن روغنی است که در آن بوی خوش بوده باشد

بعد از احرام و پیش از احرام نیز هر گاه بوی آن بماند تا بعد از احرام بنا بر مشهور. و همچنین حرام است بر خود مالیدن روغنی که بوی خوش نداشته باشد بعد از احرام در حال اختیار، و جایز است در حال اضطرار، و جایز است خوردن روغنی که بوی خوش داشته باشد.

پانزدهم: ازاله مو است،

خواه اندک باشد و خواه بسیار به هر عنوان که باشد از هر جایی که باشد از بدن، و احوط آن است که در حال وضو تخلیل ریش نکند به حدی که مو جدا شود. و همچنان که جایز نیست ازاله موی بدن خود کردن، جایز نیست ازاله موی بدن دیگری کردن اگر چه آن شخص محرم نباشد.

شانزدهم: پوشیدن سر است مردان را،

و احوط آن است که دست بر سر نه نهد، و گل و حنا و غیر آن بر سر نمالد، و چیزی بالای سر نگذارد، و گوش را نیز نه پوشاند، و بهتر آن است که روی خود را نیز نه پوشاند، و اگر از روی فراموشی چیزی بر سر گذارد آن را بیندازد و تلبیه را تازه کند احتیاطا، و جایز است زنان را سر پوشیدن.

هفدهم: سر به آب فرو بردن است مردان را،

و احوط آن است که زنان نیز سر به آب فرو نبرند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 434

هجدهم: روی پوشیدن است زنان را به نقاب و غیر آن،

و احوط آن است که دست را بر روی نیز نگذارد، و جایز است جامه را از سر آویختن بر روی تا سر بینی. و احوط آن است که چنین بیاویزد که بر روی نخورد.

نوزدهم: در زیر سایه رفتن است در حال راه رفتن مردان را،

مگر در حال ضرورت با کفاره، و در منزل جایز است، و در زیر خیمه و غیر آن بودن.

بیستم: ناخن گرفتن است

در حال اختیار.

بیست و یکم: غسل دادن محرم که مرده باشد به کافور،

و حنوط کردن آن به کافور.

بیست و دوم: بیرون آوردن خون از بدن

در حال اختیار به عنوان فصد کردن، و حجامت کردن، و بدن را خراشیدن به عنوانی که از بدن خون در آید، یا دندان کندن و غیر آن در حال اختیار بنا بر مذهب مشهور، و بعضی اینها را مکروه می‌دانند، و عمل به قول مشهور احوط است.

بیست و سوم: بریدن درخت و کندن گیاه است محرم و محل را از زمین حرم،

مگر گیاه و درختی که از ملک او روئیده باشد، یا خود کشته باشد.

بیست و چهارم: پوشیدن سلاح و حربه است بی‌ضرورت

بنابر مذهب مشهور و احوط.

بیست و پنجم: حنا گذاشتن است از جهت زینت

بنا بر مذهب جمعی، و احوط اجتناب است اگر چه پیش از حرام بوده باشد هرگاه رنگ آن به ماند تا حال احرام.

اما مکروهات احرام،

اول: احرام بستن در جامه سیاه

و سرخ و زرد تیره و بر بالای این جامه‌ها خوابیدن.

دوم: در جامه چرکین احرام بستن

اگر پاک باشد، و اگر در اثنای احرام چرکین شود مکروه است آن را شستن، مگر آن که نجس شود که شستن احوط است.

سوم: جامه‌های علمدار پوشیدن است.

چهارم: به حمام رفتن است.

پنجم: ازاله چرک از بدن کردن است

در حمام و غیر آن.

ششم: لبیک گفتن است در جواب کسی که او را بخواند

بلکه می‌گوید یا سعد، زیرا که خداوند خود را لبیک می‌گوید، در آن حال می‌باید که دیگری را شریک نگرداند با حق سبحانه و تعالی.

و چون خواهد که حج بکند باید که اول ماه ذی القعده موی سر را بگذارد، و احوط آن است که سر را نتراشد، و اگر بتراشد گوسفندی بدهد، و پیش از احرام موی سر و بغل را ازاله کند و ناخن بگیرد و شارب بگیرد، و موی پشت زهار را ازاله کند، بلکه کل بدن را نوره بگذارد، و چرک بدن را ازاله بکند، و غسل احرام بکند، و بعضی آن غسل را واجب دانسته‌اند، پس احتیاط آن است که تا ممکن باشد ترک نکند.
و به هنگام جامه کندن نیت کند که جامه‌های دوخته را می‌کنم قربة الی اللّه، و چون غسل کند دو جامه احرام را به‌پوشد، و در حال پوشیدن نیت کند که دو جامه احرام می‌پوشم در عمره احرام عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
و در همه نیتها کسی که حج به نیابت دیگری کند نیت کند که این فعل را بجا می‌آورم در عمره اسلام عمره تمتع یا حج اسلام حج تمتع از برای آن که واجب است بر فلانی به اصالت و بر من به

نیابت قربة الی اللّه، و یکی از آن دو جامه را لنگ کند و بر میان خود بندد و دیگری را بر دوش اندازد.
پس نماز احرام بگذارد، و سنت است که احرام را عقیب فریضه ظهر بجا آورد، والا عقیب شش رکعت نماز نافله احرام واقع سازد، و در هر رکعت یک سلام بگوید، و اقلش دو رکعت نماز است که در رکعت اول سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، و در رکعت دوم سوره حمد و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ.
و نیت نماز چنین کند که دو رکعت نماز نافله احرام می‌کنم قربة الی اللّه، پس نیت کند که عمره می‌کنم عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، پس نیت کند که احرام می‌کنم به عمره اسلام عمره تمتع، و تلبیات اربع می‌گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است همه قربة الی اللّه. و اگر کسی نیت نکند احرام او صحیح نیست.
و بهتر آن است که در وقت احرام عبارتی که از اهل بیت صلوات اللّه علیهم منقول است بخواند، و ما در رساله دیگر ذکر کرده‌ایم آن را با آداب احرام و سایر مستحبات، کسی که خواهد باید به آن رجوع نماید

دوم: تلبیه است،

چون از نیت احرام فارغ شود بلافاصله تلبیه بگوید بنا بر مذهب جمعی از علما، و احوط آن است که بعد از آن که به راه افتاد اگر پیاده باشد، یا سوار شود اگر سواره باشد مرتبه دیگر بگوید.
و اشهر در میان علما در تلبیه واجب این عبارت است: لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک. و احوط آن است که این عبارت را نیز اضافه کند: ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 437
و بهتر آن است که این عبارت را نیز اضافه کند: لبیک بمتعة بعمرة الی الحج. و اگر تلبیه کبیر را بخواند که در رساله دیگر مذکور است اولا است.
و مستحب است که بلند بگوید بعد از روانه شدن، و مکرر بگوید خصوصا در وقت بیدار شدن از خواب، و در وقتی که به بلندی بالا رود، یا به سراشیبی رود، یا به سواری رسد.
پس اگر به حج محرم شده باشد مکرر می‌گوید تا پسین «1» روز عرفه، و اگر احرام به عمره مفرده گرفته باشد از میقات وقتی که داخل حرم می‌شود قطع تلبیه می‌کند، و اگر از مکه به خارج حرم رفته باشد و احرام گرفته باشد می‌گوید تا وقتی که به‌بیند کعبه را.
و مستحب است که هر گاه احرام به حج از مکه گرفته باشد، چون به ابطح برسد آواز خود را به تلبیه بلند کند، و در حال احرام بگوید: اللهم حلنی حیث حبستنی. و این را نیز بگوید: ان لم تکن حجة فعمرة.

سوم: پوشیدن جامه‌های احرام است،

به آن که یکی را لنگ کند، و می‌باید که از ناف تا زانو را به‌پوشاند موافق قول مشهور، و یکی را ردا کند. و می‌باید که هر دو دوش را به‌پوشاند، یا یک دوش را به آن ردا حمائل کند بنا بر مشهور، و احوط پوشیدن هر دو دوش است، و لازم نیست که همیشه پوشیده باشد.
و شرط است در این جامه احرام که حریر محض نباشد اگر مرد احرام بندد، و پوست و موی حیوانی نباشد که گوشت او را نخورند، و احوط آن است که زنان نیز حریر محض نپوشند، و احوط آن است که بسیار تنگ نباشد که زیر آن نمایان باشد خصوصا لنگ.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 438
و می‌باید که پاک باشد از نجاسات. و احوط آن است که پاک باشد از نجاساتی که در حال نماز معفو است نیز، مثل خون کمتر از درهم، و بهتر آن است که بدن نیز پاک باشد، و جایز است زیاده از دو جامه پوشیدن، و تبدیل جامه احرام کردن، و لیکن مستحب است در جامه‌های اول احرام و طواف کردن. و سنت است که سفید باشد، و از پنبه باشد.

چهارم: طواف است،

اشاره

و مقدمات آن سنت است، که چون به حرم رسد پیاده شود، و غسل دخول حرم بکند. و پاها را برهنه کند، و نعلین خود را به دست گیرد از روی تواضع و خضوع و خشوع، تا محو کند حق سبحانه و تعالی صد هزار گناه او را، و بنویسد در نامه اعمال او صد هزار حسنه، و برآورد از جهت او صد هزار حاجت.
و چون خواهد که داخل مکه شود غسل بکند اگر میسر شود، و اگر نه بعد از داخل شدن غسل کند، و به آرام دل و تن و تواضع و خشوع داخل شود.
و بعضی گفته‌اند که سنت است که از جهت دخول مسجد الحرام نیز غسل کند.
و چون داخل مکه شود اذخر بجود تا دهانش خوشبو شود، و از در بنی شیبه داخل مسجد الحرام شود، و آن محاذی باب السلام است، با کمال خضوع و خشوع و آرام تن و دل و پای برهنه، و بر در مسجد بایستد و دعاهای منقول را بخواند. و چون نظرش به کعبه افتد دعا بخواند، و چون نظرش به حجر الاسود افتد دعا بخواند.
پس چون نزدیک حجر الاسود رسد دستها بر دارد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بفرستد، و بگوید: اللهم تقبل منی. پس دست به حجر الاسود به‌مالد، و حجر را به‌بوسد، و اگر نتواند بوسیدن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 439
دست به‌مالد، و اگر نتواند دست رسانیدن اشاره کند، و دعای منقول را بخواند، و تعظیم حجر الاسود بجا آورد، که آن نزد حق سبحانه و تعالی بزرگ است.
و واجب است که در حال طواف طاهر باشد از حدث اکبر، و با وضو باشد، و طواف سنت را بی‌وضو می‌تواند کرد. و احوط آن است که با وضو بکند، و لیکن نماز طواف سنت را بی‌وضو نمی‌توان کرد.
و می‌باید که جامه و بدن او طاهر باشد از نجاسات مطلقا بر مذهب مشهور، و شرط است که مرد ختنه کرده باشد، و احوط آن است که طفل نیز ختنه کرده باشد، و شرط است بنابر مشهور و احوط آن است که در حال طواف عورتین مرد و جمیع بدن زن مگر روی دستها و پاها پوشیده باشد.
و در طواف هفت چیز واجب است:

اول: نیت کردن،

و در حکم نیت بودن تا فارغ شدن، و بهتر آن است که چنین نیت کند که هفت شوط طواف خانه کعبه می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.

دوم: واجب است نیت را مقارن اول طواف داشتن.

سوم: واجب است ابتدا به حجر الاسود کردن

به حیثیتی که هیچ زیاده و کم نشود، و احوط آن است که روی به حجر الاسود کند به عنوانی که دست راست او محاذی حجر الاسود باشد، و دعا بخواند، و نیت بکند، و نیت را در خاطر داشته باشد، و بگردد، و چنان کند که جزو مقدم بدنش مقارن جزو اول حجر شود، مانند بینی یا شکم یا انگشت پا، و چون در شوط هفتم به همین جا رسد ترک کند.

چهارم: واجب است که خانه را بر دست چپ گیرد و طواف کند

و کمال ملاحظه کند که در شوط روی به خانه نکند و پشت نکند، و خانه را به دست راست نگیرد، پس اگر هجوم خلق او را بگرداند
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 440
باید که از آن جائی که گشته است باز خانه را بر دست چپ گیرد و روانه شود.

پنجم: واجب است داخل کردن حجر حضرت اسماعیل را در طواف که بیرون آن بگردد و داخل آن نشود،

پس اگر داخل حجر شود در اثنای طواف واجب است که آن شوط را بر هم زده باز از حجر الاسود متوجه شود و آن شوط را بجا آورد، و بعضی گفته‌اند که واجب است طواف را از سر گیرد، و دور نیست که اگر این طواف را به عنوان اول تمام کند، و بعد از آن طوافی از سر گیرد احتیاطا بهتر باشد.

ششم: واجب است هفت شوط بر دور کعبه معظمه گشتن.

هفتم: واجب است که طواف میان خانه و مقام حضرت ابراهیم باشد،

به این معنی که از هیچ جانب از این قدر دورتر نشود، و طرف حجر اسماعیل نیز احتیاط آن است که از خانه حساب کنند نه از دیوار حجر، اگر چه ظاهر آن است که اگر از دیوار حجر مسافت را حساب کنند خوب باشد.
و واجب است که در حال طواف از خانه بیرون باشد، پس اگر طواف بر شادروان کعبه کند صحیح نیست بنا بر مذهب جمعی، و آن قدری است از کعبه که بیرون افتاده است متصل به کعبه.
و همچنین احوط آن است که در حال طواف دست بر دیوار کعبه نمالد، و اگر دست بمالد در حال دست مالیدن حرکت نکند تا دست خود را به نزد خود آورد، و بعد از آن روانه شود، و همچنین جایز نیست طواف کردن بالای دیوار حجر اسماعیل، چنان که جایز نیست داخل آن شدن در حال طواف.

پنجم: از واجبات عمره نماز طواف است،

چون از طواف فارغ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 441
شد واجب است دو رکعت نماز کردن در مقام حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام، و اگر طواف سنت باشد سنت است این دو رکعت.
و نیت کند که نماز طواف می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و در طواف سنت نیت کند که نماز طواف سنت می‌کنم قربة الی اللّه، و آنچه در نماز یومیه واجب است در این نماز واجب است.
و باید که کمال ملاحظه بکند در تصحیح واجبات خصوصا قرائت و اذکار، و مخیر است در این نماز بلند خواندن و آهسته خواندن، و بهتر آن است که اگر در روز کند آهسته بخواند، و اگر در شب کند بلند بخواند.
و می‌باید که این نماز را در مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورد، یا پشت مقام که مقام را در برابر قبله گیرد، و جمعی از علما تجویز کرده‌اند با ازدحام که این نماز را در جانب راست یا جانب چپ مقام بجا آورد یا پشت مقام.
و نماز طواف سنت را در هر جائی از مسجد الحرام جایز است بجا آوردن، و بهتر آن است که آن را نیز در مقام یا پشت مقام بجا آورد. و در این باب چند مسأله است:
اول: هر گاه شخصی طواف کند در جامه نجس با علم به نجاست طواف او صحیح نیست، و اگر نداند نجاست را تا از طواف فارغ شود طواف او صحیح است، و اگر کسی فراموش کرده باشد نجاست را احوط آن است که اعاده کند طواف را.
و اگر کسی در اثنای طواف به بیند نجاست را در جامه یا بدن قطع کند طواف را و نشان کند آن موضع را که از آنجا قطع کرده است، و ازاله نجاست بکند، و از آنجا شروع کرده تمام کند، و بهتر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 442
آن است که بعد از تمام کردن اعاده طواف کند احتیاطا.
دوم: هر گاه شک کند در عدد طواف بعد از فارغ شدن از آن شک او اعتبار ندارد و طوافش صحیح است، و اگر شک کند در زیادتی، مثل آن که بعد از اتمام شوط شک کرد که آیا آنچه می‌کنم هفت شوط است یا هشت شوط، طوافش باطل است.
و اگر شک او در نقصان بوده باشد، مثل آن که شک کند میان چهار و پنج یا پنج و شش یا شش و هفت، پس اگر طواف واجب است، طوافش باطل

است و از سر گیرد، بنابر مشهور میان علما، و احتیاط آن است که بنا بر کمتر گذارد و تمام کند، و بعد از آن طواف را از سر گیرد احتیاطا، و اگر شک در طواف سنت باشد بنا بر کمتر می‌گذارد.
سوم: هر گاه شخصی طواف کند می‌باید که در آن روز سعی بجا آورد و به روز دیگر نیندازد، و احوط آن است که بلافاصله سعی کند، و اگر هوا گرم باشد یا مانده شده باشد تأخیر می‌تواند کرد تا هوا سرد شود یا قوتی بگیرد.
و مستحب است که در حال طواف به دعا و ذکر الهی مشغول باشد با آرام تن و آرام دل، و دعاهای منقول را بخواند، و گامها را نزدیک بگذارد، و چون بدر کعبه رسد دعا بخواند و صلوات بفرستد، و چون به حجر اسماعیل رسد سر بردارد و نگاه به ناودان طلا کند و دعا بخواند، و چون به پشت کعبه رسد دعا بخواند، و در حال طواف صلوات بسیار بفرستد، و رکنها را همه در برگیرد، و بدن و دست خود را به آنها بمالد، خصوصا رکن عراقی و رکن یمانی.
و چون در شوط هفتم به مستجار رسد و آن پشت کعبه است محاذی در خانه بایستد و دستهای خود را بگشاید به خانه و روی و شکم

خود را به‌مالد به کعبه و دعا بخواند، و گناهان خود را به تفصیل یاد کند آنچه را داند و آنچه را نداند، مجمل اقرار کند و طلب آمرزش کند از گناهان، و کمال ملاحظه بکند در این وقت و وقت استلام رکنها که جای خود را نشان کند، و چون استلام کند بجای خود آید و از آنجا روان شود تا طواف او زیاده و کم نشود.
و در رکعت اول نماز طواف الحمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، و در رکعت دوم الحمد و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ بخواند، پس به نزد حجر الاسود آید و دست و بدن به آن بمالد و به بوسد اگر تواند، و دست بمالد اگر نتواند بوسید، و اگر نتواند اشاره کند و دعا بخواند، پس متوجه سعی شود.

ششم: از واجبات عمره سعی میان صفا و مروه است،

اشاره

و پیش از سعی سنت است که از آب زمزم بخورد و دعا بخواند و یک دلو یا دو دلو آب خود بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است، و بر سر و پشت و شکم بریزد و دعا بخواند، و باز به نزد حجر الاسود آید و به‌بوسد، و دست و بدن بر آن بمالد، و اگر نتواند اشاره کند و دعا بخواند.
پس از دری که محاذی حجر الاسود است بیرون رود با آرام تن و دل تا بالای کوه صفا و دو دعاهای منقول را بخواند، و اگر نداند حمد و ثنای الهی بجا آورد، و تسبیحات اربع را بسیار بخواند، و نعمتهای الهی را یاد کند، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگوید، پس صلوات بفرستد، و هر یک از تسبیحات اربع را صد نوبت بخواند.
و در سعی چهار چیز واجب است:

اول: نیت کردن،

و بهتر آن است که به این عنوان نیت کند، که
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 444
هفت شوط سعی میان صفا و مروه می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه و روانه شود، و بهتر آن است که چون در پایه چهارم باشد نیت کند، و چون به زیر آید پاشنه پا را به کوه صفا گذارد و همان نیت را اعاده کند و روانه شود، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود.

دوم: واجب است ابتدا به صفا کردن.

سوم: واجب است ختم به مروه کردن،

به آن که به مروه بالا رود یا انگشتان پای خود را به مروه برساند، و در وقت برگشتن از بالای مروه روانه شود، یا پاشنه پای خود را به مروه برساند و روانه شود تا به صفا رسد، یا بالا رود یا انگشتان پا را به صفا برساند، و بر این قیاس تا به آخر.

چهارم: واجب است هفت شوط کردن که رفتن را یکی حساب کند و برگشتن را یکی.

و سنت و احوط آن است که در حال سعی با وضو باشد، و جامه و بدنش از نجاست پاک باشد، و پیاده باشد و سواره نیز جایز است، و همواره راه رود از صفا تا به مناره، و از آنجا هروله کند و تند راه رود مانند شتر تا بازار عطاران، و از آنجا میانه راه رود تا به مروه، و دعاهای منقول را بخواند.
و اگر هروله را فراموش کند از پشت برگردد تا به جائی که تند می‌باید رفت و تند برود، و اگر مانده شود جایز است که در میان سعی بنشیند از جهت استراحت.
و اگر کسی بر هفت شوط زیاده کند عمدا سعی او باطل است، و اگر از روی فراموشی باشد باطل نیست، و کسی که جاهل مسأله
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 445
باشد حکم کسی دارد که فراموش کرده باشد. و اگر نداند که چند شوط کرده است اعاده می‌کند سعی را، و اگر یقین داند که کم کرده است بجا می‌آورد آن را اگر چه یک گام باشد.
و اگر در اثنای سعی به خاطرش رسد که نماز طواف نکرده است آن موضع را نشان می‌کند و می‌رود و نماز می‌کند و می‌آید و سعی را از آن موضع تمام می‌کند.

هفتم: از واجبات عمره تقصیر است،

واجب است که نیت کند مقارن تقصیر، و بهتر آن است که چنین نیت کند که تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
و بعد از آن تقصیر کند به آن که جدا سازد موی یا ناخن را به مقراض یا غیر آن از موی سر یا ریش یا شارب، و جایز نیست بدل آن سر تراشیدن، بلکه حرام است او را سر تراشیدن تا روز عید.
و در عمره مفرده مخیر است میان سر تراشیدن و تقصیر کردن.
و در این عمره طواف نساء نیست، و در عمره مفرده طواف نساء واجب است بعد از سر تراشیدن یا تقصیر کردن.
و سنت است که از اطراف موی سر و موی بدن و ریش و شارب بگیرد، و بعضی از ناخنها را بگیرد، و بعضی را از برای حج بگذارد که در روز عید بگیرد، و ابتدا به موی پیش سر کند.
و سنت است که شبیه به محرمان باشد، و رخت دوخته نپوشد تا احرام به حج بگیرد، و همچنین سنت است اهل مکه معظمه را که در موسم حج شبیه به محرمان باشند. و چون عمره تمام شود از مکه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 446
بیرون نرود احتیاطا تا احرام به حج بگیرد و بیرون رود و منتظر باشد تا وقت وقوف به عرفات.
و بدان که اگر احرام به عمره تمتع به بندد و وقت تنگ باشد بعد از رسیدن به مکه از کردن افعال عمره و دریافتن حج، عدول می‌کند به حج افراد، یعنی نیت می‌کند که احرامی که به عمره بسته بودم احرام حج باشد، و افعال عمره را نمی‌کند، و متوجه عرفات می‌شود، و در تنگی وقت خلاف است که در چه وقت حاصل می‌شود، و به گمان فقیر اگر تا غروب روز عرفه به عرفات نتواند رسید البته عدول می‌کند.
و اگر اول ظهر به عرفات نتواند رسید و پیش از شام تواند که قدری از روز باشد ظاهرا مخیر باشد میان بجا آوردن عمره و عدول، و همچنین زنان اگر حائض شوند یا نفساء و نتوانند تا پاک شدن و افعال عمره کردن ادراک وقوف عرفه کنند، ایشان نیز عدول می‌کنند احرام عمره تمتع را به حج افراد، و حج افراد به عمل می‌آورند علی المشهور بین الاصحاب، و هر دو بعد از فارغ شدن از افعال حج به خارج حرم می‌روند و احرام می‌بندند و عمره مفرده بجا می‌آورند، و از ایشان مجزی است.

فصل سوم در احکام حج تمتع است

اول و دوم و سوم: احرام، و پوشیدن دو جامه احرام، و گفتن تلبیه است.

بدان که محل احرام به حج تمتع مکه معظمه است، و افضل آن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 447
مسجد الحرام است، و افضل آن مقام ابراهیم علیه السلام است، یا تحت میزاب، و وقت آن ماههای حج است، و افضل آن ماه ذی الحجه است، و افضل آن روز هشتم است بعد از زوال عقیب نماز ظهر.
و کیفیت احرام و محرمات و مکروهات و مقدمات، و جامه پوشیدن، و تلبیه گفتن به نحوی است که سابقا مذکور شد، مگر در نیت که آنجا نیت عمره تمتع می‌کند، و اینجا نیت حج می‌کند، به آن که چون غسل کند نیت کند که غسل احرام حج اسلام حج تمتع می‌کنم قربة الی اللّه.
و همچنین در احرامی پوشیدن نیت می‌کند که دو جامه احرام می‌پوشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که بر من واجب است قربة الی اللّه.
و چون نیت حج می‌کند چنین می‌کند که حج می‌کنم حج اسلام حج تمتع از جهت آن که بر من واجب است قربة الی اللّه، و نیت احرام چنین می‌کند که احرام می‌گیرم به حج اسلام حج تمتع و تلبیات اربع می‌گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است این هر دو قربة الی اللّه، و بعد از آن بلافاصله تلبیه بگوید.
و چون بر قطا رسد که آن را مدعا می‌گویند و هنوز به ردم یعنی سد نرسیده تلبیه بگوید مرتبه دیگر احتیاطا، و چون مشرف بر ابطح شود به آواز بلند گوید استحبابا، و بهتر آن است که در حال احرام عبارت منقول را بخواند، و تلبیه کبیر را بگوید، و اگر تلبیه صغیر را بگوید مجزی است.
و متوجه منا شود، و در وقت توجه دعا بخواند، و با آرام تن و دل و تسبیح و تهلیل و ذکر حق سبحانه و تعالی روانه شود، و چون به منا رسد دعا بخواند، و در منا باشد و مشغول طاعت و عبادت الهی باشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 448
و بهتر آن است که این عبادات را خصوصا نمازهای واجب را در مسجد خیف بجا آورد.
و چون نماز صبح را ادا کند تعقیب بخواند تا طلوع آفتاب، و روانه عرفات شود، و در وقت توجه دعا بخواند و تلبیه بگوید تا عرفات، و خیمه‌اش را در نمره بزند که متصل به عرفه است و داخل عرفه نیست.

چهارم: وقوف عرفات است،

و واجب است که در آن نیت کند و احوط آن است که ملاحظه اول وقت بکند، به آن که شاخصی نصب کند، و چون سایه شروع در زیادتی کند قصد کند که می‌ایستم در عرفات از پسین تا شام در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
و واجب است که توقف کند در عرفات از پسین تا شام به هر عنوان که باشد اگر چه سواره باشد، و صحیح نیست وقوف کردن در نمره یا عرفه یا ثویه یا ذوالمجاز یا تحت الاراک، زیرا که اینها حدود عرفات‌اند و داخل در آن نیستند، و اگر بوده باشد در عرفات و بیرون رود پیش از شام از روی جهل و نادانی یا از روی فراموشی بر او چیزی نیست. و لیکن اگر پیش از شام دانست یا به خاطرش آمد واجب است که عود کند به عرفات، و اگر نیاید بعضی گفته‌اند که حکم عامد دارد.
و اگر عمدا پیش از شام روانه شود واجب است که یک شتر بدهد و در روز عید بکشد آن را، و اگر بر شتر قادر نباشد هجده روز روزه بدارد در مکه یا در راه یا در خانه، و احوط آن است که پی در پی بگیرد، و اگر برگردد پیش از شام کفاره ساقط می‌شود.
و اگر کسی در روز به عرفات نرسد یا فراموش کند، واجب
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 449
است که در شب وقوف کند و اگر چه اندکی باشد به شرطی که داند که اگر به عرفات می‌رود می‌تواند برگشت و مشعر را پیش از طلوع آفتاب دریافت، والا اکتفا می‌کند به وقوف مشعر.
و هر گاه کسی پیش از شام عرفات را دریابد و مشعر را درنیابد تا طلوع آفتاب باید که در مشعر توقف کند از طلوع آفتاب تا پسین، و حج او صحیح است.
و مستحب است که در وقوف با طهارت باشد و غسل کند پیش از ظهر، و بارهای خود را جمع کند، و هر چه موجب پراکندگی باشد از خود دور کند، تا دل او متوجه جناب مقدس الهی باشد، و نماز ظهر و عصر را در اول وقت بجا آورد با یک دیگر به یک اذان و دو اقامه، و وقوف کند در دست چپ کوه نسبت به کسی که از مکه آید، و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار، و رفیقان و اصحاب مجتمع باشند پهلوی یک‌دیگر، و فرجه در میان خود نگذارند، و بعد از نماز بر پای ایستد و مشغول دعا شود، و مکروه است که بالای کوه رود یا سواره یا نشسته وقوف کند.
و سنت است که روی به قبله کند و دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و تحمید و تهلیل کند، و صد نوبت اللّه

اکبر، و صد نوبت الحمد للّه، و صد نوبت سبحان اللّه، و صد نوبت لا اله الا اللّه بگوید، و صد نوبت سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و صد نوبت سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ، و صد نوبت آیة الکرسی بخواند، و صد نوبت صلوات بفرستد، و صد نوبت لا حول و لا قوة الا باللّه، و صد نوبت ما شاء اللّه لا قوة الا باللّه بگوید، و هفتاد مرتبه بگوید أسأل اللّه الجنة، و هفتاد مرتبه بگوید أستغفر اللّه و أتوب الیه.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 450
و سعی کند در دعا که این روز روز دعا و مسألت است، و هیچ چیز نزد شیطان دوست‌تر از این نیست که در این روز آدمی را غافل کند از جناب مقدس الهی، پس باید که پناه گیرد بخدا از شر شیطان و نظر به جانب مردمان نیندازد، و متوجه خود باشد، و استغفار کند به دل و زبان، و گناهان خود را بشمارد، و گریه بسیار بکند، و اگر گریه‌اش نیاید خود را به گریه بدارد.
و دعا از جهت پدر و مادر و برادران مؤمن بکند، اقلا چهل کس، که در خبر است ملکی موکل است که آنچه این کس از جهت برادر مؤمن می‌طلبد آن ملک از حق سبحانه و تعالی صد هزار مثل آن را از جهت این کس طلب می‌کند، و حق تعالی مستجاب می‌کند.
و تمام این زمان را صرف دعا و استغفار و ذکر کند، و بعضی از علما قائل به وجوب این شده‌اند، و دعاهای منقول را بخواند، خصوصا دعای عرفه حضرت امام حسین علیه السلام و دعای عرفه صحیفه، و دعاهای دیگر که از حضرت امام زین العابدین و سایر ائمه علیهم السلام منقول است.
و تا تواند در این روز از خیرات و تصدقات تقصیر نکند، و هر حاجتی که داشته باشد از حق تعالی طلب نماید، و دعا کند که توفیق حج بیابد در سال آینده و در هر سال، و چون شام شود روانه شود با آرام تن و آرام دل و استغفار، و بسیار بگوید: اللهم أعتق رقبتی من النار.

پنجم: بیتوته مشعر الحرام است، یعنی شب به روز آوردن، و اشهر میان متأخرین وجوب آن است،

و احوط آن است که چون داخل مشعر الحرام شود نیت کند که شب به روز می‌آورم در
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 451
مشعر الحرام در حج تمتع از جهت رضای خدا.
و سنت است که نماز شام و خفتن را تأخیر کند تا در مشعر بجا آورد، و اگر چه سه یک شب بگذرد. و اگر مانعی بهم رسد که نتواند پیش از ثلث شب به مشعر درآید نماز را در راه بکند، و جمع کند میان هر دو نماز به یک اذان و دو اقامه، و نوافل شام را بعد از خفتن بجا آورد، و در شکم وادی فرود آید از دست راست راه، و دعای منقول را بخواند، و تا مقدور باشد این شب را به طاعت و عبادت الهی به روز آورد.
و در خبر است که درهای آسمانها در این شب بسته نمی‌شود و آوازهای مؤمنان بالا می‌رود، و خداوند عالمیان می‌فرماید: من خداوند شمایم و شما بندگان منید ادا کردید حق مرا و بر من لازم است که اجابت کنم دعاهای شما را، پس از بعضی از ایشان تمام گناهان را می‌آمرزد، و از بعضی بعضی را. و سنت است که هفتاد سنگ ریزه از مشعر بردارد در این شب به صفتی که خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی.

ششم: وقوف مشعر الحرام است،

واجب است که چون فجر طالع شود نیت کند که می‌ایستم در مشعر الحرام از حال تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود، و در مشعر الحرام بایستد، و حد آن میان مأزمین است تا حیاض تا وادی محسر، و اگر جا نباشد جایز است بالای کوه رفتن، و احوط آن است که تا ممکن باشد نرود.
و اگر کسی پیش از صبح از مشعر بیرون رود عمدا حج او باطل است، مگر آن که شب در مشعر بوده باشد، که مشهور میان علما آن است که حج او باطل نمی‌شود اگر وقوف به عرفه کرده باشد،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 452
و یک گوسفند به تلافی این می‌کشد، و بعضی گفته‌اند که حج او باطل می‌شود. و جایز است زنان و ضعیفان و کسانی که خوف انبوهی دارند پیش از صبح روانه شوند از مشعر بی‌تلافی.
و سنت است که غسل بکند و با وضو باشد، و در حال وقوف بایستد، و دعاهای منقول را بخواند، و دعا بسیار بکند از جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن و اهل و مال و فرزندان، و بعضی از علما قائل به وجوب شده‌اند.
و بهتر آن است غیر امام را که پیش از طلوع آفتاب روانه شوند، و لیکن از وادی محسر نگذرند تا آفتاب درآید، و امام را سنت است که تأخیر کند تا آفتاب بدر آید و روانه شود، و بعضی گفته‌اند که جایز نیست پیش از طلوع آفتاب روانه شدن، و این احوط است.
و چون روانه شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار برود، و چون به وادی محسر رسد تند برود مانند شتر صد گام اگر پیاده باشد، و اگر سواره باشد تند براند راحله خود را، و اگر فراموش کند هروله را برگردد و تدارک کند.
و اگر کسی تا طلوع آفتاب به مشعر نرسیده باشد بعد از آن تا پسین وقوف می‌کند، و هر گاه کسی به حج نرسد و حج او فوت شود عمره مفرده بجا می‌آورد وجوبا و محل می‌شود. و سنت است که در منا باشد تا روز سیزدهم.

هفتم و هشتم و نهم و دهم: مناسک منا است در روز عید،

اشاره

و آن چهار چیز است: رمی جمره عقبه، پس یا ذبح یا نحر، پس یا حلق یا تقصیر و اکل از قربانی.

اول: در بیان رمی است،

واجب است که نیت کند چون خواهد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 453
که سنگ ریزه را بزند، و بهتر آن است که چنین نیت کند که می‌اندازم این جمره را به هفت سنگ در حج اسلام حج تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و در حکم نیت باشد تا به آخر.
و واجب است هفت عدد انداختن نه زیاده و نه کم به نحوی که در عرف بگویند انداخت، و پی در پی بیندازد، و با هم نیندازد، و اگر شک کند و نداند که به جمره رسیده یا نه مجزی نیست و می‌باید به عوض آن سنگ دیگر بیندازد.
و واجب است که این سنگ ریزه‌ها را از حرم بردارند نه از غیر مساجد، و می‌باید که سنگ ریزه باشد و نینداخته باشند آن را مرتبه دیگر. و سنت است که رنگین باشند، و سرمه باشند یا رنگ دیگر باشند، و نقطه نقطه باشند، و یک یک را برچیده باشند، و سست باشند نه سخت، و به قدر سر انگشت باشند.
و مستحب است که در وقت انداختن پیاده باشد، و با وضو باشد احتیاطا، و هر سنگ ریزه که اندازد اللّه اکبر بگوید، و دعا بخواند، و میان او و جمره ده ذرع یا پانزده ذرع فاصله باشد، و پشت به قبله کند و روی به جمره.
و احوط آن است که خذفا بیندازد که جمعی از علما آن را واجب دانسته‌اند، و کیفیتش چنان که در روایت صحیح واقع شده است آن است که سنگ ریزه را بر انگشت مهین بگذارد و به ناخن انگشت شهاده بیندازد.
و اگر کسی فراموش کند رمی را می‌باید تا آخر روز سیزدهم بجا آورد. و اگر وقتش بیرون رود در سال دیگر قضا کند خود اگر ممکنش باشد یا نایبش اگر او را ممکن نباشد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 454

واجب است بر کسی که حج تمتع کند خواه حج واجب باشد و خواه سنت، و خواه اهل مکه باشند و خواه غیر ایشان، و بر قارن و مفرد واجب نیست.
و بنده که به اذن ولی حج تمتع کند مولای او مخیر است میان آن که برای او هدی بکشد یا او را امر کند بر روزه بدل از هدی.
و واجب است که نیت کند در وقت کشتن که می‌کشم این هدی را در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
و بهتر آن است که اگر دیگری کشد دست بر بالای دست او بگذارد و قوتی بکند، و این نیت را بکند، و احوط آن است که هر دو نیت بکنند، و آن دیگر قصد نیابت او بکند.
و واجب است که در منا بکشند هدی را، و در هدی واجب هر یک یک هدی بکشند، و در سنت یکی از هفت کس و هفتاد کس مجزی است.
و جایز نیست که گوشت هدی را از منا بیرون برند، بلکه در منا صرف نمایند، و احوط آن است که پوست و روده و جلد آن را و غیر آن هر چه باشد تصدق کنند در منا، و واجب است که در روز عید بکشند پیش از سر تراشیدن و بعد از رمی.
و اگر کسی به این ترتیب واقع نسازد مجزی نیست، و گناه کرده است، و در حال ضرورت جایز است در بقیه ماه ذی الحجه واقع ساختن ذبح یا نحر.
و واجب است که هدی شتر یا گاو یا گوسفند باشند، و اگر شتر باشد می‌باید که شتر پنج ساله پا در شش بکشد، و اگر گاو باشد یک ساله پا در دو بکشد، و همچنین اگر بز کشد بز یک ساله
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 455
پا در دو بکشد، و بعضی گفته‌اند بز دو ساله پا در سه بکشد، و این احوط است. و اگر گوسفند کشد اقلا گوسفند ششماهه پا در هفت بکشد، و احوط آن است که هشت ماهش تمام باشد.
و می‌باید که هدی تمام خلقت باشد، پس کافی نیست هدی کور و یک چشم و نه لنگی که ظاهر باشد لنگی آن، و احوط آن است که مطلقا لنگی نداشته باشد، و می‌باید که شاخ اندرونش شکسته نباشد، و اگر شاخ بیرون که بر روی آن کشیده است شکسته باشد قصور ندارد، و می‌باید خصیه کشیده نباشد.
و می‌باید که لاغر نباشد، و در تفسیر لاغر مشهور آن است که بر گرده‌های آن پیه نباشد، و اگر به گمان لاغری بخرد و فربه درآید مجزی است، و اگر به گمان فربهی بخرد و لاغر درآید مجزی است.
و احوط آن است که گوش بریده و گوش شکافته و سوراخ کرده نباشد، و

احوط آن است که بی‌شاخ نباشد به حسب خلقت، و دنبه بریده نباشد، و مستحب است که بسیار فربه باشد، و احوط آن است که هدی را به عرفات برده باشند.
و بهتر آن است که اگر شتر و گاو بوده باشد ماده باشد، و اگر گوسفند و بز باشد نر باشد، و چون شتر را کشد سنت است که شتر ایستاده باشد، و از سر دستها تا زانوی آن را ریسمانی پیچد، و از جانب راستش بایستد و کارد یا خنجر یا نیزه به گودال گردن او فرو برد.
و این دعا بخواند در وقت ذبح یا نحر: وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ، إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 456
وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ، اللهم منک و لک بسم اللّه و اللّه أکبر، اللهم تقبل منی.
و چون هدی را بکشد احوط آن است که آن را سه قسمت کند، سه یک آن را از جهت خود قرار دهد و اندکی به خورد وجوبا بر مذهب جمعی کثیر از علما، و بهتر آن است که در وقت خوردن چنین نیت کند که می‌خورم گوشت قربانی حج اسلام تمتع را از جهت رضای الهی. و بهتر آن است که تتمه سه یک را تصدق کند.
و سه یک دیگر را به درویشان دهد، و نیت کند که تصدق می‌کنم این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را قربة الی اللّه.
و سه یک دیگر را به قانع و معتر دهد، و احوط آن است که به مصاحبان و دوستانی دهد که فقیر باشند و روی طلب نداشته باشند، و به دو کس بدهد که یکی از ایشان پریشان‌تر باشد، و اگر این دو حصه از سه یک بیشتر باشد باکی نیست، و نیت کند که این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را می‌دهم یا می‌فرستم از جهت قانع و معتر قربة الی اللّه.
و اگر یافت نشود قربانی و بهای آن را داشته باشد جمع کثیری از علما گفته‌اند که بهای آن را می‌گذارد نزد ثقه تا از جهت او بخرد تا آخر ماه ذی الحجه اگر بهم رسد، و اگر بهم نرسد در سال دیگر در ذی الحجه از جهت او بخرد و بکشد، و بعضی از علما گفته‌اند که در این صورت واجب است ده روز روزه گرفتن بدل آن، و احوط جمع است میان هر دو.
و اگر هدی نداشته باشد و بهای آن را نیز نداشته باشد واجب است بدل آن ده روز روزه گرفتن سه روز پی‌درپی در حج، و بهتر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 457
آن است که روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه باشد، و هفت روز وقتی که به اهل خود مراجعت نماید.

چهارم: سر تراشیدن یا تقصیر کردن است از موی یا ناخن،

و متعین است زنان و خنثا را تقصیر کردن، و جایز نیست ایشان را سر تراشیدن، و احوط آن است که نوحاجی و کسی که موی سر را در میان سر جمع کرده گره زده باشد یا عسل و صمغ بر سر انداخته باشد برای دفع شپش سر بتراشند، و غیر ایشان را نیز بهتر است سر تراشیدن مو.
چون سر تراشد نیت کند مقارن ابتدای سر تراشیدن، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود. و بهتر آن است که چنین نیت کند که سر می‌تراشم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه. و بهتر آن است که دلاک نیز نیت کند و ابتدا به جانب راست پیش سر کند، و موی سر را دفن کند.
و احتیاط کند در تراشیدن موی سر که موئی از آن باقی نماند، و در تقصیر مسما کافی است، و احوط آن است که از اطراف موی سر و ریش و شارب بگیرد و ناخنها را بگیرد.
و اگر تقصیر کند أولا نیت چنین کند که تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
و چون محرم سر تراشیده یا تقصیر کرد محل می‌شود از هر چه از آن احرام گرفته است مگر زنان و صید، و احوط ترک بوی خوش است نیز تا طواف زیارت بکند، و بعد از آن حلال می‌شود او را بوی خوش، و احوط آن است که تا سعی نکند بوی خوش نکند، و چون طواف نساء کرد زنان بر وی حلال می‌شوند، و اولا آن است که

رخت دوخته نپوشد و سر نپوشاند تا سعی میان صفا و مروه بکند، و بوی خوش نکند تا طواف نساء کند.

یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم: أفعال مکه معظمه است بعد از برگشتن از منا، یعنی طواف زیارت، و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه، و طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء.

بدان که چون حاج مناسک منا را به فعل آورد، افضل آن است که در همان روز به مکه آید از جهت این افعال، و اگر متعذر باشد روز یازدهم بیاید، و احوط آن است که دیگر تأخیر نکند.
و چون به مکه آید سنت است که غسل کند، و ناخنها را بگیرد، و متوجه شود با ذکر و تمجید و تعظیم الهی، و صلوات بر محمد و آل محمد آنچه مقدور باشد.
و چون بدر مسجد آید دعا بخواند، پس به نزد حجر الاسود آید و به‌بوسد و دست بمالد، و آنچه در طواف عمره مذکور شد واقع سازد.
و نیت کند مقارن اول شوط، به این عنوان که هفت شوط طواف زیارت خانه کعبه می‌کنم از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و به همان عنوان که در عمره مذکور شد بجا آورد، و بعد از آن دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بجا آورد، و بهتر آن است که چنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف حج اسلام حج تمتع می‌کنم از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
پس سعی کند میان صفا و مروه در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، پس بعد از سعی به نزد خانه کعبه آید و به عنوان طواف زیارت هفت شوط بکند، و نیت چنین کند
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 459
که هفت شوط طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
پس دو رکعت نماز طواف به نحو سابق بجا آورد، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه. و این طواف نساء واجب است در حج تمتع و حج قران و حج افراد و عمره مفرده، بر مردان و زنان و خواجه سرایان و غیر ایشان، و در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست.
و سنت است سیصد و شصت طواف کردن تا در مکه معظمه است، پس اگر نتواند سیصد و شصت شوط بکند که پنجاه و یک طواف باشد، و طواف آخر ده شوط خواهد بود، و بعضی چهار شوط دیگر زیاده می‌کنند تا قران به فعل نیاید.

شانزدهم و هفدهم: فعلهای منا است، بعد از مراجعت به منا، و آن شبها در منا بودن، و در روزها جمرات زدن است.

بدان که اگر حاج در اثنای احرام از وی شگاری صادر نشده و نزدیکی با زنان نکرده است، واجب است که در شب یازدهم و دوازدهم در منا باشد، مگر آن که شب سیزدهم آفتاب فرو رود و او در منا باشد، که در این صورت نیز می‌باید که شب سیزدهم در منا باشد.
پس اگر این شبها را در غیر منا به روز آورد واجب است که به واسطه هر شب یک گوسفند بکشد بنا بر مشهور میان علما، مگر آن که در مکه مشغول عبادت باشد. و احوط آن است که در این شبها در منا باشد.
و واجب است بودن تا نصف شب، و بعد از آن جایز است بیرون

رفتن، و احوط آن است که بیرون نرود، و اگر کسی رود تا صبح داخل مکه بشود.
و واجب است نیت کردن در اول شب، و در حکم نیت بودن تا آخر شب، و بهتر آن است که نیت چنین کند که در این شب در منا می‌باشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
و واجب است انداختن سه جمره در روز هر شبی که بودن آن واجب است، و آنچه در رمی جمره عقبه شرط است در اینجا نیز شرط است، و زیاده بر آن شرط است ترتیب، به آن که اول رمی جمره اولی کند، پس وسطا پس عقبه.
و وقت رمی از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب، و احوط آن است که نزد زوال بیندازد، و در حالت اضطرار جایز است که در شب آن روز بیندازد، و اگر فراموش کند رمی یک روز را واجب است که قضا کند آن را در روز دیگر، و ابتدا کند به قضای دیگر و سپس به ادا، و بهتر آن است که قضا را در اول روز بیندازد و ادا را نزد پسین، و جایز است رمی به نیابت معذور، مانند بیمار و کودک.
و مستحب است که در این سه روز از منا بیرون نرود، و در جمره اولی و وسطا روی به قبله کند، و جمره را به دست راست گیرد، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، پس اندکی پیش رود و دعا کند، و بگوید اللهم تقبل منی، پس باز اندکی پیش رود و دعا بخواند و سنگ ریزه‌ها را بیندازد.
و نیت کند که جمره اولی را هفت سنگ می‌زنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و همچنین جمره

وسطا و عقبه را، و با هر سنگ که اندازد اللّه أکبر بگوید، و در جمره عقبه پشت به قبله کند، و نه ایستد نزد آن به جهت دعا و تکبیر.
و احوط آن است که در منا تکبیر گوید عقیب پانزده نماز، و اول آن ظهر روز عید است، و آخرش صبح روز سیزدهم، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز بگویند، و آن تکبیر این است: اللّه أکبر اللّه أکبر لا اله الا اللّه، و اللّه أکبر اللّه أکبر، و لله الحمد الله أکبر علی ما هدانا اللّه أکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام، و الحمد للّه علی ما أبلانا.
و کسی که از صید و زنان اجتناب کرده باشد در حال احرام جایز است او را که در روز دوازدهم ذی الحجه بعد از زوال از منا باز گردد، مگر آن که غروب آفتاب شب سیزدهم بشود که واجب است که در منا بوده باشد تا نصف شب.
و همچنین کسی که از زنان و شکار اجتناب نکرده باشد بعد از نصف شب سیزدهم بیرون می‌تواند رفت. و بهتر آن است که باشد تا روز که رمی جمار بکند. و بهتر آن است که اگر در حال احرام از او چیزی صادر شده باشد، بلکه اگر معصیتی صادر شده باشد در روز دوازدهم بار نکند.
و سنت است که در این ایام نمازها را در مسجد خیف بجا آورد، و ذکر و تسبیح در آنجا بسیار بگوید، و سنت است که باز به مکه معظمه آید از جهت طواف وداع.
و چون به مکه آید داخل کعبه شود خصوصا اگر نو حاجی باشد، و پیش از دخول کعبه غسل کند، و پای برهنه داخل شود، و در وقت داخل شدن دعای منقول را بخواند، پس نماز در گوشه‌های کعبه

بکند و دعا بخواند و به سجده رود و دعا بخواند، و رکنها را در بر گیرد، و دست بمالد خصوصا رکن عراقی و یمانی را.
پس چون خواهد که از مکه بیرون آید هفت شوط طواف وداع بکند، و دعاهای منقول را بخواند، پس به نزد چاه زمزم آید و از آنجا آب بنوشد، پس بیرون رود و دعا بخواند و به سجده رود و سجده را طول دهد، و از باب الحناطین که برابر رکن شامی است بیرون رود و از پشت بیرون رود.
و در وقت بیرون آمدن یک درهم که عبارت است از سه بیستی و سه نار تا چهار بیستی تخمینا خرما بخرد و تصدق کند تا کفاره چیزهائی شود که از روی نادانی از وی صادر شده باشد، و عزم کند بر عود، و احوط آن است که چیزی را که در حرم بیابند بر ندارند، خواه اندک و خواه بسیار.

خاتمه در بیان زیارت نبی و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین است

بدان که در حدیث است از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که هر که حج کند و زیارت من نکند مرا جفا کرده است، و هر که جفا کند مرا من نیز او را جفا کنم در روز قیامت «1».
و در خبر است که هر امامی را عهدی است در گردن موالیان و شیعیان خود، و از تمامی وفا به عهد ایشان زیارت قبور ایشان است، پس کسی که زیارت کند ایشان را از روی رغبت در زیارت ایشان، و تصدیق به آنچه ایشان او را به آن ترغیب کرده‌اند،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 463
ائمه ایشان شفیع ایشان خواهد بود در روز قیامت «1».
و سنت است که چون نزدیک به مدینه مشرفه رسند در معرس نبی صلی اللّه علیه و آله فرود آیند، و اگر وقت نماز باشد نماز بجا آورند و اندکی بخوابند، و احوط آن است که در حرم مدینه مشرفه که از عایر است تا وعیر درخت و گیاه آن را نکنند.
و سنت است زیارت سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها، و احتیاطا در سه موضع زیارت کنند، یکی در خانه آن حضرت، و یکی در روضه که میان قبر و منبر است، و دیگر در بقیع، و زیارت ائمه علیهم السلام در بقیع بکنند. و بهتر آن است که زیارت جامعه کبیر را بخوانند، و از جهت زیارت رسول خدا و ائمه هدا علیهم السلام هر یک غسل بکنند.
و آداب زیارت و کیفیت آن را در رساله دیگر ذکر کرده‌ایم، و سایر فروع و احکام نادره در رساله کبیر والد فقیر رحمه اللّه مذکور است، هر که خواهد باید که به آن رجوع نماید.
و الحمد للّه أولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و أهل بیته الطاهرین.
تمت الرسالة بعون اللّه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 465
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(21) رساله کبیره آداب حج

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 467
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه الذی جعل من فضائل الانعام علی الانام أن فرض علیهم حج بیته الحرام لیشهدوا منافع لهم فی کل عام، و لیغفر لهم الجرائم و الخطایا و الاثام، و الصلاة علی سید الانام و أشرف الکرام محمد المبعوث علی الخاص و العام و آله الاطهرین، الذین هم لیوث الزحام، و معادن الاکرام، و معاقل الانام، و مفزعهم فی الحلال و الحرام.
اما بعد: چنین گوید ذره حقیر و مجرم کثیر التقصیر محمد باقر ابن محمد تقی عفی اللّه عن جرائمهما، که چون والد ماجد فقیر نور اللّه مرقده رسائل صغیره و کبیره در بیان آداب و احکام حج بیت اللّه الحرام تصنیف فرموده بودند، و فقیر نیز رساله صغیره در این باب تألیف نموده بودم، و بر رساله کبیره ایشان امرار نظر نموده الحاقات کرده بودم.
خواستم که رساله مختصری تألیف نمایم که مقصور بر آداب و ادعیه بوده باشد، و احکام را بر رسائل دیگر حواله نمایم، که موجب تسهیل امر مؤمنان و شیعیان گردد، و این حقیر را از اعمال ایشان بهره‌ای از ثواب بوده باشد، و اللّه الموفق.

باید که چون مؤمن اراده حج نماید ذمه خود را از حقوق خدا
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 468
و خلق پاک گرداند، و وصیت کند، و روز نیکو برای سفر اختیار نماید که قمر در عقرب نباشد، و روز دوشنبه و چهارشنبه و پیش از زوال روز جمعه نباشد، و صبح شنبه بهترین ساعات است برای سفر.
و بهتر آن است که سوم و پنجم و هشتم و سیزدهم و شانزدهم و بیستم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم ماه نباشد. و در وقت بیرون رفتن تصدق به کند، و عصای چوب بادام تلخ با خود بر دارد.
و چون عصا بر دارد این آیات را بخواند:
وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَواءَ السَّبِیلِ. وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُکُما قالَتا لا نَسْقِی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبِیرٌ. فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ. فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیاءٍ قالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ. قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ. قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ. قالَ ذلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ «1».
و باید که تحت الحنک به بندد، و چون خواهد بیرون آید دو رکعت نماز در خانه به گذارد پس بگوید:
اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و ذریتی و دنیای و آخرتی و أمانتی و خاتمة عملی.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 469
و تمجید الهی بسیار به‌کند و صلوات بر محمد و آل او به‌فرستد و بگوید:
اللهم انی استودعک الیوم دینی و نفسی و مالی و أهلی و ولدی و جیرانی و اهل حزانتی الشاهد منا و الغائب و جمیع ما انعمت به علی، اللهم اجعلنا فی کنفک و منعک و عیاذک و عزک، عز جارک و جل ثناؤک، و امتنع عائذک و لا اله غیرک، توکلت علی الحی الذی لا یموت، و الحمد للّه الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا، اللّه أکبر کبیرا، و الحمد للّه کثیرا، و سبحان الله بکرة و اصیلا.

پس چون از خانه بیرون آید بگوید:
بسم اللّه الرحمن الرحیم، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر، و کآبة المنقلب، و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد، اللهم انی أسألک فی سفری هذا السرور و العمل بمایر ضیک عنی، اللهم اقطع عنی بعده و مشقته، و اصحبنی فیه و اخلفنی فی اهلی بخیر.
پس بگوید:
لا اله الا اللّه الحلیم الکریم، لا اله الا اللّه العلی العظیم، سبحان اللّه رب السماوات السبع و رب الارضین السبع [و ما فیهن و ما بینهن- خ] و رب العرش العظیم، و الحمد للّه رب العالمین.
پس بگوید:
اللهم کن لی جارا من کل جبار عنید، و من کل شیطان مرید.
پس بگوید:
بسم اللّه دخلت، و بسم الله خرجت، و فی سبیل الله اللهم انی اقدم بین یدی نسیانی و عجلتی، بسم الله و ما شاء الله فی سفری هذا ذکرته أو نسیته، اللهم أنت المستعان علی الامور کلها، و انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل، اللهم هون علینا سفرنا، و اطولنا الارض، و سیرنا فیها بطاعتک و طاعة رسولک، اللهم اصلح لنا ظهرنا،

و بارک لنا فی ما رزقتنا و قنا عذاب النار.
اللهم انی اعوذ بک من و عثاء السفر و کآبة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد، اللهم انت عضدی و ناصری، اللهم اقطع عنی بعده و مشقته، و اصحبنی فیه و اخلفنی فی اهلی بخیر، و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.
اللهم انی عبدک و هذا حملانک، و الوجه وجهک و السفر الیک، و قد اطلعت علی مالم یطلع علیه احد غیرک، فاجعل سفری هذا کفارة لما قبله من ذنوبی، و کن عونا لی علیه، و اکفنی و عثه و مشقته، و لقنی من القول و العمل رضاک، فانما انا عبدک و بک و لک.
پس بر در خانه ایستاده روی به جانبی که متوجه است کرده سوره فاتحة الکتاب بخواند، و روی به جانب راست خود کرده بخواند، و همچنین روی به جانب چپ خود کرده بخواند. و همچنین آیة الکرسی را نیز به این سه طرف بخواند. و همچنین معوذتین را نیز بخواند.
پس بگوید:
اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی، و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل.
و دیگر بگوید:

اللهم خل سبيلنا، و احسن تسييرنا، و اعظم عافيتنا.
و ديگر بگويد:
اعوذ باللّه مما عاذت منه ملائكة الله من شر هذا اليوم و من شر الشياطين، و من شر من نصب لاولياء الله، و من شر الجن و الانس، و من شر السباع و الهوام، و من شر ركوب المحارم كلها، اجير نفسى باللّه من كل شر.
پس احوط آن است كه قصد كند كه متوجه بيت اللّه الحرام و مشاعر عظام مى‌شوم از جهت ادای عمره اسلام عمره تمتع و حج
بيست و پنج رساله فارسى، متن، ص: 471
اسلام حج تمتع از جهت رضای حق تعالى.
پس پا از خانه بيرون گذارد و بگويد:
بسم الله آمنت بالله، توكلت على اللّه ماشاء الله، لا حول و لا قوة الا بالله.
پس چون پا در ركاب در آورد بگويد:
بسم اللّه الرحمن الرحيم، بسم الله و الله اكبر، سبحان الذى سخر لنا هذا و ما كناله مقرنين، و هفت نوبت سبحان اللّه بگويد، و هفت نوبت الحمد للّه بگويد، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگويد.
پس اين آيات بخواند:
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ. ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. استغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم و اتوب اليه، اللهم اغفر لى ذنوبى فانه لا يغفر الذنوب الا أنت.
پس چون درست بنشيند بر راحله بگويد:
الحمد للّه الذى هدانا للاسلام، و علمنا القرآن، و من علينا بمحمد صلى الله عليه و آله، سبحان الذى سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين و انا الى ربنا لمنقلبون، و الحمد للّه رب العالمين.
اللهم أنت الحامل على الظهر، و المستعان على الامر، و أنت الصاحب فى السفر، و الخليفة فى الاهل و المال و الولد، اللهم أنت عضدى و ناصرى، اللهم بلغنا بلاغا نبلغ الى خير بلاغا نبلغ الى مغفرتک و رضوانک، اللهم لا طير الا طيرک [لا ضير الا ضيرک- خ ل] و لا خير الا خيرک، و لا حافظ غيرک.
پس چون راحله به راه افتد در راه بگويد:
خرجت بحول اللّه و قوته بغير حول منى و قوة، و لكن بحول الله و قوته، برئت اليک
بيست و پنج رساله فارسى، متن، ص: 472

یا رب من الحول و القوة، اللهم انی أسألک برکة سفری هذا و برکة اهله، اللهم انی أسألک من فضلک الواسع رزقا حلالا طیبا تسوقه الی، و أنا خائض فی عافیة بقوتک و قدرتک.
اللهم انی سرت فی سفری هذا بلاثقة منی لغیرک، و لا رجاء لسواک، فارزقنی فی ذلک شکرک و عافیتک، و وفقنی لطاعتک و عبادتک حتی ترضا و بعد الرضا.
و چون به سرازیری رسد باید سبحان اللّه بگوید، و چون به بلندی برود اللّه اکبر و لا اله الا اللّه بگوید، و در سفر این کلمات را بسیار بگوید:
اللهم اجعل مسیری عبرا، و صمتی تفکرا، و کلامی ذکرا.
و اگر چنین واقع شود که در سفر تنها باشد این دعا را بخواند:
ماشاء اللّه لا حول و لا قوة الا بالله، اللهم آنس وحشتی، و اعنی علی وحدتی، و اد غیبتی.
و چون به منزلی فرود آید بگوید:
اللهم انزلنی منزلا مبارکا و أنت خیر المنزلین.
و چون دهی یا شهری را به‌بیند بگوید:
اللهم انی اسألک خیرها، و أعوذ بک من شرها، اللهم حببنا الی اهلها، وحبب صالحی اهلها الینا.
و اگر راه گم کند فریاد کند:
یا صالح و یا ابا صالح ارشدونا الی الطریق یرحمکم اللّه

و اگر از راه عراق رود در وادی عقیق احرام بگیرد، و بهتر آن است که در برکه شریف احرام بگیرد، و احوط آن است که به ذات عرق که میقات سنیان است و مغاسل می‌گویند نیندازد.
و اگر از راه شام روند در مسجد شجره که در نزدیک مدینه طیبه واقع است احرام بگیرند. و اگر از راه دریا روند سعی کنند
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 473
که به یلملم خود را به‌رسانند که اکنون سعدیه می‌گویند، و از آنجا احرام بگیرند، و به محاذات میقات اکتفا نکنند.
و اگر مضطر شوند و نتوانند به میقات رسد در محاذات میقات احرام بگیرند، و در ابتدای حرم نیز تجدید احرام به کنند اگر وقت نباشد که به میقات بر گردند.
و احوط آن است که از اول ماه ذی القعده موی سر و ریش را به‌گذارد، و اگر سر به‌تراشد احوط آن است که گوسفندی به‌کشد.
و پیش از احرام سنت است که موی زیر بغل را ازاله کند، و ناخن و شارب به‌گیرد، و موی پشت زهار را به نوره ازاله کند، بلکه کل بدن را نوره به‌گذارد و بدن را از چرک و کثافت پاک کند. و غسل احرام به‌کند، و احوط آن است که غسل را ترک نکند. و نیت غسل چنین به‌کند که غسل احرام عمره تمتع می‌کنم قربة الی اللّه تعالی.
و چون غسل کند این دعا را بخواند:
بسم الله و باللّه، اللهم اجعله لی نورا و طهورا و حرزا و امنا من کل خوف و شفاءا من کل داء و سقم، اللهم طهرنی و طهر لی قلبی، و اشرح لی صدری، و اجر علی لسانی محبتک و مدحتک و الثناء علیک، فانه لا قوة لی الا بک، و قد علمت ان قوام دینی التسلیم لامرک، و الاتباع لسنة نبیک صلواتک علیه و آله.
و چون جامه‌های دوخته را کند، بهتر آن است که نیت کند که جامه‌های دوخته را می‌کنم قربة الی اللّه. و چون از غسل فارغ شود دو جامه بپوشد که دوخته نباشد، و حریر نباشد، و پوست و موی حیوانی که گوشت آن را نخورند نباشد، و احوط آن است که ته نما نباشد، و پاک باشد، یکی را لنگ کند، و باید میان ناف و زانوی او را به‌پوشاند، و دیگری را بر دوش گیرد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 474
و نیت کند که دو جامه احرام می‌پوشم در عمره تمتع عمره اسلام از برای آن که واجب است قربة الی اللّه.
و چون به‌پوشد این دعا بخواند:

الحمد للّه الذی رزقنی ما اواری به عورتی، و اؤدی فیه فرضی، و اعبد فیه ربی، و انتهی فیه الی ما امرنی، الحمد للّه قصدته فبلغنی واردته فأعاننی و قبلنی و لم یقطع بی، و وجهه اردت فسلمنی، فهو حصنی و کهفی و حرزی و ظهری و ملاذی و ملجأی و منجای و ذخری وعدتی فی شدتی و رخائی.
و مستحب است که احرام را عقیب فریضه ظهر واقع سازد، و اگر اتفاق نیفتد عقیب فریضه دیگر، والا عقیب دو رکعت نماز که در رکعت اول بعد از سوره حمد قل هو اللّه أحد بخواند، و در رکعت دوم قل یا أیها الکافرون.
و اگر شش رکعت به‌کند بهتر است.
و نیت کند که دو رکعت نماز نافله احرام می‌کنم از جهت آن که سنت است قربة الی اللّه تعالی.
و احرام آن است که بر خود قرار دهد ترک چیزی چند را که خدا فرموده تا وقتی که محل شود، و آن حیوان غیر دریائی را شکار کردن است، و کشتن آن و گوشت آن را خوردن، و نشان دادن کسی را که خواهد شکار کند، و در بر روی آن بستن، و زنان را وطی کردن، و عقد کردن برای خود یا دیگری، و گواهی بر عقد دادن بنا بر مشهور، و بوسیدن زنان، و به شهوت نظر کردن به ایشان، و به شهوت برداشتن، یا بدن خود را به شهوت بر بدن ایشان مالیدن، و طلب منی کردن به هر عنوانی که باشد.
و از مشک و عنبر و زعفران و ورس و کافور و عود خود را خوشبو کردن، و استشمام کردن، و خوردن طعامی که اینها در آن باشد، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 475
از جمیع بوهای خوش احتیاطا، مگر خلوق کعبه و بوی خوش بازار عطاریان میان صفا و مروه که بر دماغش خورد.
و پوشیدن رخت دوخته یا چیزی که شبیه به دوخته باشد مانند کپنک، مگر زنان را بنا بر مشهور، و سرمه سیاه یا خوشبو در چشم کشیدن، و نظر در آئینه کردن با قصد زینت و بی‌قصد علی الاحوط.
و پوشیدن مردان چیزی را که پشت پا را به‌پوشاند.
و دروغ گفتن، و دشنام دادن، و تفاخر نمودن، و لا و اللّه و بلی و اللّه گفتن برای قسم، و از هر قسمی علی الاحوط. و کشتن شپش و کیک، و مانند اینها از جانوران بدن، و کنه شتر را از شتر انداختن علی الاحوط.
و پوشیدن زنان زیور را به قصد زینت، و زینتی که معتاد ایشان نباشد احتیاطا، و ظاهر کردن مطلق زیور به مردان خصوصا شوهر.
و بر خود مالیدن روغن خوشبو و غیر آن، و ازاله مو از بدن خود و دیگری به هر نحو که باشد.
و پوشانیدن سر به دستار و کلاه و مانند اینها، و به گل و حنا و امثال آنها نیز احتیاطا، و سر به آب فرو بردن مردان را و زنان را نیز احتیاطا، و زنان را روی پوشیدن، و مردان را در حال راه رفتن در زیر سایه بودن اگر سواره

باشند و پیاده نیز احتیاطا.
و ناخن گرفتن، و خون از بدن بیرون آوردن احتیاطا، و پوشیدن حربه و سلاح بی‌ضرورتی احتیاطا، و حنا به جهت زینت گذاشتن.
و مکروه است احرام گرفتن در جامه سیاه و سرخ و نارنجی و زرد تیره، و بر بالای اینها خوابیدن، و در جامه چرکین احرام بستن، و جامه‌های علم‌دار پوشیدن، و داخل حمام شدن و ازاله چرک از بدن کردن، و لبیک گفتن کسی را که این کس را آواز کند، بلکه

بگوید یا سعد
پس چون از نماز فارغ شود حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بر محمد و آل او به‌فرستد و بگوید:
اللهم انی اسألک ان تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بو عدک، و اتبع امرک، فانی عبدک و فی قبضتک، لا اوقی الا ما وقیت، ولا آخذ الا ما اعطیت، و قد ذکرت الحج، فاسألک ان تعزم لی علیه علی کتابک و سنة نبیک، و تقوینی علی ما ضعفت عنه، و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیة، و اجعلنی من و فدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کنیت.
اللهم انی خرجت من شقة بعیدة، و انفقت مالی ابتغاء مرضاتک، اللهم فتمم لی حجتی و عمرتی، اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة نبیک صلواتک علیه و آله، فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی، لقدرک الذی قدرت علی.
اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب، ابتغی بذلک وجهک و الدار الاخرة.
پس احوط آن است که اول نیت عمره بکند که عمره به فعل می‌آورم عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، پس قصد کند که احرام می‌گیرم و تلبیه می‌گویم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
پس احتیاطا آهسته بگوید:
لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک.
و سنت است که اضافه کند:
لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام، لبیک لبیک غفار الذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیة، لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام، لبیک لبیک تبدیء و المعاد الیک،

لبیک لبیک تستغنی و یفتقر الیک، لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک، لبیک

لبیک اله الخلق، لبیک لبیک ذاالنعماء و الفضل الحسن الجمیل، لبیک لبیک کشاف الکرب العظام، لبیک لبیک عبدک و ابن عبدیک، لبیک یا کریم، لبیک.
و اگر این را نیز زیاد کند بهتر است:
لبیک اتقرب الیک بمحمد و آل محمد، لبیک لبیک بحجة و عمرة معا، لبیک لبیک هذه متعة [عمرة متعة- خ ل] الی الحج، لبیک لبیک اهل التلبیة، لبیک لبیک تلبیة تمامها و بلاغها علیک لبیک.
و چون به راه افتد اگر پیاده باشد یا سوار شود، اگر سواره باشد تلبیه را بلند بگوید، و تکرار کند خصوصا در وقت بیدار شدن از خواب، و در عقب هر نماز واجب و سنت، و وقتی که بر شتر سوار شود و شتر برخیزد، و وقتی که بر بلندی یا پستی برود، و وقتی که به سواره‌ای برسد، و در صحراها و در همه حال می‌تواند گفت. و زنان را سنت نیست بلند گفتن.

[آداب دخول مکه]

و چون خانه‌های مکه را به نظر در آورد قطع تلبیه می‌کند. و چون به حرم رسد از راحله فرود آید و غسل دخول حرم به‌کند، و پاها را برهنه کند، و نعلین خود را به دست گیرد و داخل شود.
و در هنگام دخول این دعا را بخواند:
اللهم انک قلت فی کتابک و قولک الحق، وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ، اللهم انی ارجو ان اکون ممن اجاب دعوتک، و قد جئت من شقة بعیدة و من فج عمیق، سامعا لندائک، و مستجیبا لک، مطیعا لامرک، و کل ذلک بفضلک علی، و احسانک الی.
فلک الحمد علی ما و فقتنی له، ابتغی بذلک الزلفة عندک، و القربة الیک، و المنزلة لدیک، و المغفرة لذنوبی، و التوبة علی منها بمنک، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و حرم بدنی علی النار، و آمنی من عذابک و عقابک، برحمتک یا رحیم.
و اذخر بجود تا دهانش خوشبو شود، و اگر میسر شود پیش از
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 478
دخول مکه غسل دیگر به‌کند بنا بر مشهور، و اگر نه بعد از دخول در منزلش به‌کند، و به آرام تن و دل داخل مکه شود با کمال تواضع و شکستگی، و برای دخول مسجد الحرام نیز غسل دیگر گفته‌اند که سنت است.

[آداب دخول مسجد الحرام]

و سنت است که از در بنی شیبه داخل شود به آن که از باب السلام در آید، و راست بیاید تا به ستونها که در بنی شیبه اینجا بوده است.
و با آرام دل و تن پای برهنه داخل شود، و بر در مسجد به‌ایستد و بگوید:
السلام علیک ایها النبی و رحمة اللّه و برکاته، بسم الله و بالله و ما شاء الله، و السلام علی انبیاء اللّه و رسله، و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله، و السلام علی ابراهیم خلیل الله، و الحمد للّه رب العالمین.
بسم الله و بالله و من الله و الی الله و ما شاء الله، و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و خیر الاسماء للّه، و الحمد لله و السلام علی رسول الله، السلام علی محمد بن عبد الله، السلام علیک أیها النبی و رحمة الله و برکاته، و السلام علی انبیاء اللّه و رسله، السلام علی ابراهیم خلیل الرحمن، السلام علی المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.
اللهم صل علی محمد و آل محمد، و بارک علی محمد و آل محمد، و ارحم محمدا و آل محمد، کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم، انک حمید مجید.
اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک، و علی ابراهیم خلیلک، و علی انبیائک و رسلک و سلم علیهم، و سلام علی المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین، اللهم افتح لی ابواب رحمتک، و استعملنی فی طاعتک و مرضاتک، و احفظنی بحفظ الایمان ابدا ما ابقیتنی، جل ثناء وجهک، الحمد للّه الذی جعلنی من و فده و زواره، و جعلنی ممن یعمر مساجده، و جعلنی ممن یناجیه.
اللهم عبدک و زائرک فی بیتک، و علی کل ماتی حق ممن [لمن- خ ل] اتاه وزاره و أنت خیر مأتی و اکرم مزور، فأسألک یا اللّه

یا رحمن یا رحیم، و بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک، و بانک واحد احد صمد لم تلد و لم تولد و لم یکن له کفوا احد، و ان محمدا عبدک و رسولک، صلی اللّه علیه و علی اهل بیته.
یا جواد یا ماجد یا جبار [یا حنان- خ ل] یا کریم، اسالک ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تجعل تحفتک ایای من زیارتی ایاک ان تعطینی فکاک رقبتی من النار.
پس سه بار بگوید:
اللهم فک رقبتی من النار.
پس بگوید:

و اوسع علی من رزقک الحلال الطیب، و ادرءعنی شر شیاطین الجن و الانس، و شر فسقة العرب و العجم.
پس داخل مسجد شود و بگوید:
بسم اللّه و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله.
پس دستها بر دارد و روی به کعبه کند و بگوید:
اللهم انی اسالک فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل توبتی، و ان تجاوز عن خطیئتی، و تضع عنی وزری، الحمد للّه الذی بلغنی بیته الحرام، اللهم انی أشهدک ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته مثابة للناس، و امنا مبارکا و هدی للعالمین.
اللهم العبد عبدک [اللهم انی عبدک- خ ل] و البلد بلدک، و البیت بیتک، جئت اطلب رحمتک، و اوم طاعتک، مطیعا لامرک، راضیا بقدرک، اسالک مسالة الفقیر الیک الخائف لعقوبتک، اللهم افتح لی ابواب رحمتک، و استعملنی بطاعتک و مرضاتک.
پس خطاب به کعبه معظمه کند و بگوید:
الحمد للّه الذی عظمک و شرفک و کرمک و جعلک مثابة للناس و امنا مبارکا و هدی للعالمین.
و چون نظرش به حجر الاسود افتد روی به سوی او کند و بگوید:
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 480
الحمد للّه الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله، سبحان الله و الحمد للّه و لا اله الا الله و الله اکبر من خلقه، و الله اکبر مما اخشی و احذر، لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی، و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.
اللهم صل علی محمد و آل محمد، و بارک علی محمد و آله، کأفضل ما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید، و سلام علی جمیع النبیین و المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین. اللهم انی او من بو عدک و اصدق رسلک و اتبع کتابک.
پس به تأنی روانه شود، و گامها را کوتاه به‌گذارد از ترس خدا. پس چون به نزدیک حجر الاسود رسد دستها بر دارد و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد و بگوید:
اللهم تقبل منی.
پس دست و روی و بدن را به حجر الاسود به‌مالد و به‌بوسد او را، و اگر نتواند بوسیدن دست به‌مالد، و اگر نتواند دست مالیدن اشاره کند و بگوید:
اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة، اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنة نبیک، اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، آمنت بالله، و کفرت بالجبت و الطاغوت و اللات و العزی و عبادة الشیطان، و عبادة کل ندیدعی من دون اللّه.

و اگر همه را نتواند خواند بعضی را بخواند و بگوید:
اللهم الیک بسطت یدی، و فیما عندک عظمت رغبتی، فاقبل سبحتی، و اغفرلی و ارحمنی، اللهم انی اعوذ بک من الکفر و الفقر و مواقف الخزی فی الدنیا و الآخرة.
و بهتر آن است که اول روی به حجر الاسود کرده دعاها را بخواند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 481

پس نیت کند که هفت شوط طواف خانه کعبه می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه تعالی.
پس بر گردد، و خانه کعبه را به دست چپ خود گیرد، و به نحوی به ایستد که اول جزوی از بدنش محاذی اول حجر باشد، و همان نیت را متذکر بوده شروع در طواف کند، و دست به دیوار کعبه نمالد، و روی به جانب خانه و پشت به خانه نکند. و باید که حجر اسماعیل را داخل طواف کند، و در شوط هفتم ختم به حجر کند به نحوی که ابتدا کرده.
و در حال طواف این دعا بخواند:
اللهم انی اسالک باسمک الذی یمشی به علی طلل الماء، کما یمشی به علی جدد الارض، و اسالک باسمک الذی تهتز له ارکان عرشک، و اسالک باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک، و اسالک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له و القیت علیه محبة منک، و اسالک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی اللّه علیه و آله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، و اتممت علیه نعمتک ان تفعل بی‌کذا و کذا.
و حاجت خود را به‌طلب، و گامها را تنگ گذارد در حال طواف.
و چون به در خانه کعبه رسد بگوید:
سائلک فقیرک، مسکینک ببابک، فتصدق علیه بالجنة، اللهم البیت بیتک، و الحرم حرمک، و العبد عبدک، و هذا مقام العائذ بک المستجیر بک من النار، فاعتقنی و والدی و أهلی و ولدی و اخوانی المؤمنین من النار، یا جواد یا کریم.
و بعد از آن صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد، و هر چند به در کعبه رسد صلوات به‌فرستد.
و چون به حجر حضرت اسماعیل رسد سر بر دارد و نگاه به ناودان طلا کند و بگوید:
اللهم ادخلنی الجنة، و اجرنی من النار برحمتک، و عافنی من السقم، و اوسع

علی من الرزق الحلال، و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس، و شر فسقة العرب و العجم.
و چون از حجر به‌گذرد و به پشت کعبه رسد بگوید:
یا ذا المن و الطول و الجود و الکرم، ان عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبله منی انک انت السمیع العلیم.
و چون به رکن یمانی رسد دست بر دارد و بگوید:

یا اللّه یا ولی العافیة، و خالق العافیة، و رازق العافیة، و المنعم بالعافیة، و المنان بالعافیة، و المتفضل بالعافیة علی و علی جمیع خلقک رحمن الدنیا و الاخرة و رحیمهما، صل علی محمد و آل محمد، و ارزقنا العافیة، و تمام العافیة، و شکر العافیة فی الدنیا و الاخرة، یا ارحم الراحمین.
پس سر به جانب کعبه بالا کند و بگوید:
الحمد للّه الذی شرفک و عظمک، و الحمد لله الذی بعث محمدا نبیا، و جعل علیا اماما، اللهم اهد له خیار خلقک و جنبه شرار خلقک.
و چون میانه رکن یمانی و حجر الاسود رسد بگوید:
رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ.
و در حال طواف بگوید:
اللهم انی الیک فقیر، و انی خائف مستجیر، فلا تغیر جسمی، و لا تبدل اسمی.
و صلوات بسیار به‌فرستد، و همه ارکان را در بر گیرد، و بدن خود را و دست خود را به ایشان به‌مالد، خصوصا رکن عراقی و رکن یمانی. و بعضی گفته‌اند واجب است دست یا بدن مالیدن بر رکن یمانی.
و چون در شوط هفتم به مستجار رسد و آن پشت کعبه است، نزدیک به رکن یمانی برابر در خانه به‌ایستد و دستهای خود را به‌گشاید به خانه، و روی خود و شکم خود را به‌رساند به کعبه و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 483
بگوید:
اللهم البیت بیتک، و العبد عبدک، و هذا مقام العائذ بک من النار، اللهم من قبلک الروح و الفرج و العافیة، اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی، و اغفر لی ما اطلعت علیه منی و خفی علی خلقک، استجیر باللّه من النار.
و بگوید:
اللهم ان عندی افواجا من ذنوب، و افواجا من خطایا، و عندک افواج من رحمة، و افواج من مغفرتک، یا من استجاب لا بغض خلقه الیه اذ قال انظرنی الی یوم یبعثون استجب لی.
پس حاجات خود را به‌طلبد، و دعا بسیار به‌کند و اقرار به گناهان خود هر چه داند مفصلا به‌کند، و هر چه را به خاطر نداشته باشد مجملا اقرار کند، و طلب آمرزش کند از جمیع گناهان که البته آمرزیده می‌شود انشاء اللّه تعالی.
پس چون به حجر الاسود رسد بگوید:
اللهم قنعنی بما رزقتنی، و بارک لی فیما آتیتنی.
و می‌باید که کمال ملاحظه به‌کند در هر مرتبه که می‌رود حجر را به‌بوسد، یا دست به‌مالد، یا ارکان را در بر گیرد، یا خود را بر مستجار به‌ساید آنجا را نشان کند.

و چون این اعمال را بجا آورد باز به جای خود رود و از آنجا روانه شود تا زیاده و کم نشود.

و چون از طواف فارغ شود به مقام حضرت ابراهیم علیه السلام آید، و در پشت مقام دو رکعت نماز به‌کند، و چنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و سنت است که در رکعت اول قُلْ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 484
هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و در رکعت دوم قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ بخواند.
و چون سلام بگوید حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد و بگوید:
اللهم تقبل منی، و لا تجعله آخر العهد منی، الحمد للّه بمحامده کلها علی نعمائه کلها، حتی ینتهی الحمد الی ما یحب ربی و یرضی، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و تقبل منی و طهر قلبی و زک عملی.
پس بگوید:
اللهم ارحم بطواعیتی ایاک و طواعیة رسولک صلی اللّه علیه و آله، اللهم جنبنی ان اتعدی حدودک، و اجعلنی ممن یحبک و یحب رسولک صلی اللّه علیه و آله و ملائکتک و عبادک الصالحین.
پس به سجده رود و بگوید:
سجد لک وجهی تعبدا ورقا، و لا اله الا انت حقا حقا، الاول قبل کل شیء، و الاخر بعد کل شیء، وها انا ذا بین یدیک ناصیتی بیدک، فاغفر لی انه لا یغفر الذنب العظیم غیرک، فاغفرلی فانی مقر بذنوبی علی نفسی، و لا یدفع الذنب العظیم غیرک.
پس بیاید به نزد حجر الاسود و دست و بدن بر آن مالد و به‌بوسد، یا دست به‌مالد اگر نتواند بوسیدن، و اگر نه اشاره کند، و آنچه اول مرتبه خوانده است بخواند البته.

پس متوجه سعی میان صفا و مروه شود. و چون خواهد متوجه شود باید که نزد حجر الاسود رود و آن را به‌بوسد، و دستها یا بدن به آن بمالد یا اشاره کند، و از آب زمزم به‌خورد.
و در وقت آب خوردن بگوید:
اللهم اجعله علما نافعا و رزقا واسعا، و شفاءا من کل داء و سقم.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 485
و سنت است که خود یک دلو یا دو دلو آب به‌کشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است، و بر سر و پشت و شکم ریزد، و همان دعا بخواند، و باز به نزد حجر الاسود آید و همان افعال را بجا آورد.
پس متوجه کوه صفا شود از آن دری که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به در رفته است، و آن دری است که محاذی حجر الاسود است، و با آرام تن و آرام دل برود تا بالای کوه صفا تا نظر کند به خانه کعبه، و روی به رکن عراقی کند و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و از نعمتهای الهی بر خود به‌شمارد آنچه می‌تواند.
پس هفت نوبت اللّه اکبر بگوید، و هفت نوبت الحمد للّه بگوید، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگوید. پس سه نوبت بگوید:
لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر، و هو علی کل شیء قدیر.
پس صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد، دیگر سه نوبت بگوید:
اللّه اکبر علی ما هدانا، و الحمد لله علی ما اولانا، و الحمد لله الحی القیوم، و الحمد لله الحی الدائم.
و سه نوبت بگوید:
اشهد ان لا اله الا اللّه، و أشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون.
و سه نوبت بگوید:
اللهم انی اسالک العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الاخرة.
پس سه نوبت بگوید:
اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة، و قنا عذاب النار.
پس صد نوبت اللّه أکبر بگوید، و صد نوبت لا اله الا اللّه، و صد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 486
نوبت الحمد للّه، و صد نوبت سبحان اللّه.
پس بگوید:
لا اله الا اللّه وحده انجز وعده، و نصر عبده، و غلب الاحزاب وحده، فله

الملک و له الحمد، اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت، اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته، اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک.
و بسیار بگوید:
استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع و دائعه دینی و نفسی و اهلی، اللهم استعملنی علی کتابک و سنة نبیک، و توفنی علی ملته، و اعذنی من الفتنة.
پس سه نوبت بگوید اللّه اکبر. پس دو نوبت مجموع را اعاده کند. پس یک نوبت اللّه اکبر بگوید. پس یک نوبت دیگر مجموع این عمل را اعاده کند، و اگر همه را نتواند بعضی از آن را اعاده کند.
و مستحب است که به قدر خواندن سوره بقره به تأنی توقف کند، و این دعا بخواند:
اللهم اغفرلی کل ذنب اذنبته قط، فان عدت فعد علی بالمغفرة، فانک انت الغفور الرحیم، اللهم افعل بی ما انت اهله، فانک ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی، و ان تعذبنی فانت غنی عن عذابی، و انا محتاج الی رحمتک، فیا من انا محتاج الی رحمته ارحمنی، اللهم و لا تفعل بی ما انا اهله، فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لم تظلمنی، اصبحت اتقی عدلک و لا اخاف جورک، فیامن هو عدل لا یجور ارحمنی.
پس بگوید:
یا من لا یخیب سائله و لا ینفد نائله، صل علی محمد و آل محمد، و اعذنی من النار برحمتک.
و در حدیث است که هر که بخواهد مال او زیاده شود، پس باید که طول دهد ایستادن در صفا را، و در پایه چهارم این دعا را
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 487
بخواند روی به کعبه:
اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و فتنته و غربته و وحشته و ظلمته وضیقه و ضنکه، اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک.
پس از آن پایه به زیر آید و پشت خود را برهنه کند و بگوید:
یا رب العفو، یا من امر بالعفو، یا من هو اولی بالعفو، یا من یثیب علی العفو العفو العفو، یا جواد یا کریم، یا قریب یا بعید، اردد علی نعمتک، و استعملنی بطاعتک و مرضاتک.
و بهتر آن است که در پایه چهارم نیت کند که هفت شوط سعی میان صفا و مروه می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
و چون به زیر آید پاشنه پاها را به کوه صفا به‌چسباند و همان نیت را اعاده کند و روانه شود، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود.

و احوط آن است که با وضو باشد.
و سنت است که جامه و بدنش از نجاسات پاک باشد. و سنت است که پیاده باشد، و میانه رود از صفا تا به مناره، و از آنجا تند راه رود به مانند شتر تا بازار عطاران، و از آنجا میانه به رود تا مروه.
و اگر سواره باشد چهار پای خود را تند کند. و زنان را سنت نیست تند رفتن.
و در حال تند رفتن بگوید:
بسم اللّه و بالله و الله اکبر، و صلی الله علی محمد و علی اهل بیته، اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم و انت الاعز الاکرم، و اهدنی للتی هی اقوم، اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبل منی، اللهم لک سعیی و بک حولی و قوتی، تقبل منی یا من یقبل عمل المتقین.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 488
و چون از محل تند رفتن بگذرد بگوید:
یا ذا المن و الفضل و الکرم و النعماء و الجود، اغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا کریم.
و چون به مروه رسد سنت است که به کوه مروه بالا رود و دعاها که در صفا خواند بخواند و بگوید:
یا من امر بالعفو، یا من یجزی علی العفو، یا من دل علی العفو، یا من زین العفو، یا من یثیب علی العفو، یا من یحب العفو، یا من یعطی علی العفو، یا من یعفو علی العفو، یا رب العفو العفو العفو العفو.
و سعی کند در گریه، و خود را به گریه بدارد، و دعا بسیار به‌کند.
و در حالت سعی این دعا بخواند:
اللهم انی اسالک حسن الظن بک علی کل حال، و صدق النیة فی التوکل علیک.
و واجب است که هفت شوط سعی کند میان صفا و مروه که رفتن را یکی حساب کند و برگشتن را یکی.

[آداب تقصیر]

و چون سعی را تمام کند نیت کند که تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه تعالی.
پس تقصیر کند به آن که جدا کند مو یا ناخن را به مقراض یا غیر آن از موی سر یا ریش یا شارب، و جایز نیست سر تراشیدن.
و سنت است که از اطراف موی سر و موی ریش و شارب بگیرد، و بعضی از ناخنها را بگیرد، و بعضی را از برای حج به‌گذرد. و بر او حلال می‌شود هر چه بر او حرام شده بود به غیر از سر تراشیدن، و لیکن سنت است که شبیه به محرمان باشد، و رخت دوخته نپوشد.
پس احرام به حج بگیرد، و بهتر آن است که در روز هشتم بعد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 489
از نماز ظهر و عصر احرام بگیرد، و غسل احرام و آداب و نیت و دعاها به نحوی که در احرام عمره مذکور شد به عمل آورد به آن که در غسل نیت کند که غسل احرام حج اسلام حج تمتع می‌کنم قربة الی اللّه تعالی.

و همچنین جامه احرام را بار دیگر به‌گشاید و به‌پوشد، و نیت کند که دو جامه احرام می‌پوشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه تعالی.
و بهتر آن است که یک نیت حج مجمل به‌کند که حج می‌کنم حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه تعالی، و نیت احرام به‌کند که احرام می‌گیرم به حج اسلام حج تمتع، و تلبیات می‌گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است هر دو قربة الی اللّه تعالی لبیک اللهم لبیک.
و در اینجا مخیر است که تلبیه را مقارن احرام دارد یا فاصله بکند، و احوط آن است که اول مقارن سازد، و چون بر قطا رسد که مشهور است که آن را مدعا می‌گویند هنوز بر دم نرسیده تلبیه بگوید، و چون مشرف شود بر ابطح به آواز بلند بگوید.
و بهتر آن است که قبل از نیت این دعا نیز بخواند:
اللهم انی ارید الحج فیسره لی وحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی.
و بگوید:
احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی من النساء و الثیاب و الطیب، ارید بذلک وجهک و الدار الاخرة، و حلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی.
پس تلبیه می‌گوید به عنوانی که گذشت در تلبیه و به جای لبیک بعمرة می‌گوید:
لبیک بحجة تمامها و بلاغها علیک.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 490
پس متوجه منا شود، و اگر این دعا را بخواند در حال احرام بهتر است:
لا اله الا اللّه الحلیم الکریم، لا اله الا الله العلی العظیم، سبحان الله رب السماوات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم، و الحمد للّه رب العالمین.
اللهم انی اسالک ان تجعلنی ممن استجاب لک، و آمن بوعدک، و اتبع کتابک و امرک، فانی عبدک و فی قبضتک، لا اوقی الا ما وقیت، و لا آخذ الا ما اعطیت، اللهم انی ارید ما امرت به من الحج علی کتابک و سنة نبیک صلواتک علیه و آله، فقونی علی ما ضعفت عنه، و یسره لی، و تقبله منی، و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیة، و اجعلنی من و فدک و حجاج بیتک الذین رضیت عنهم و ارتضیت و سمیت و کنیت.

اللهم ارزقنی قضاء مناسکی فی یسر منک و عافیة، و اعنی علیه و تقبله منی.
اللهم و ان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی، و اصرف عنی سوء القضاء و سوء القدر، و احرم لک وجهی و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عظامی و عصبی من النساء و الطیب و الثیاب، ارید بذلک وجهک الکریم و الدار الاخرة.
پس تلبیه کبیر را بگوید، و چون متوجه منا شود بگوید:
اللهم ایاک ارجو، و ایاک ادعو، فبلغنی املی، و اصلح لی عملی.
و با آرام دل برود با تسبیح و تهلیل و ذکر حق سبحانه و تعالی.

[آداب منی در شب عرفه]

و چون به منا رسد بگوید:
الحمد للّه الذی اقدمنیها صالحا فی عافیة، و بلغنی هذا المکان.
پس بگوید:
اللهم هذه منی و هی مما مننت به علینا من المناسک، فاسألک أن تمن علی بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 491
و سنت است که شب عرفه در منا باشد، و مشغول عبادت و طاعت الهی باشد، و بهتر آن است که این عبادات را خصوصا نمازها را در مسجد خیف به جای آورد.

و چون نماز صبح به جای آورد تعقیب کند تا طلوع آفتاب، و روانه عرفات شود و بگوید:
اللهم الیک صمدت، و ایاک اعتمدت، و وجهک اردت، اسالک ان تبارک لی فی رحلی، و ان تقضی لی حاجتی، و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی.
و تلبیه بگوید تا به عرفات. و چون به عرفات رسد تلبیه را قطع کند. و چون اول زوال شود در عرفات نیت کند که می‌ایستم در عرفات از حال تا شام در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه تعالی، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود. و واجب است که تا شام در عرفات بماند.
و سنت است که در تمام وقوف با طهارت باشد، و در وقت زوال غسل کند، و بارهای خود را جمع کند، و هر چه موجب پراکندگی خاطر است از خود دور کند، و نماز ظهر و عصر را در اول وقت به جا آورد به یک اذان و دو اقامه، و وقوف کند در دست چپ کوه نسبت به کسی که از مکه آید، و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار، و با اصحاب خود مجتمع باشند پهلوی یک دیگر، و فرجه در میان خود نگذارند.
و بعد از نماز به‌ایستد و مشغول دعا شود، و روی به قبله کند، و دل خود را متوجه حق تعالی سازد، و حمد و ثنای الهی به جا آورد، و تمجید و تهلیل بکند. و هر یک از اللّه أکبر و الحمد للّه و سبحان اللّه و لا اله الا اللّه صد نوبت بگوید، و آیة الکرسی صد نوبت بخواند، و صلوات بر محمد و آل محمد صد نوبت به‌فرستد، و إِنَّا

أَنْزَلْناهُ صد نوبت بخواند، و لا حول و لا قوة الا باللّه صد نوبت بگوید، و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ صد نوبت بخواند.
و سعی کند در دعا و تضرع برای خود و جمیع خویشان و برادران مؤمن خود، و دعاهای منقول را بخواند، خصوصا دعای صحیفه کامله، و دعای حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه.
و بگوید:
اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب و فدک، و ارحم مسیری الیک من الفج العمیق، اللهم رب المشاعر کلها، فک رقبتی من النار، و اوسع علی من رزقک الحلال، و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس، اللهم لا تمکربی، و لا تخدعنی، و لا تستدرجنی، اللهم انی اسالک بحولک و جودک و کرمک و منک و فضلک، یا اسمع السامعین، و یا ابصر الناظرین، و یا اسرع الحاسبین، و یا ارحم الراحمین، ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان

تفعل بی کذا و کذا.
و حاجت خود را نام برد.
پس دست به جانب آسمان بر دارد و بگوید:
اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی، و التی ان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی، اسالک خلاص رقبتی من النار، اللهم انی عبدک و ملک یدک، ناصیتی بیدک، و اجلی بعلمک، اسالک ان توفقنی لما یرضیک عنی، و ان تسلم منی مناسکی التی اریتها خلیلک ابراهیم صلوات اللّه علیه و دللت علیها نبیک محمدا صلی الله علیه و آله، اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله، و اطلت عمره، و احییته بعد الموت حیاة طیبة.
پس بگوید:
لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر، و هو علی کل شیء قدیر. اللهم لک الحمد کالذی تقول و خیرا مما نقول و فوق ما یقول القائلون.
اللهم لک صلاتی و نسکی و محیای و مماتی، و لک تراثی و بک حولی و منک قوتی.
اللهم انی اعوذ بک من الفقر، و من وسواس الصدر، و من شتات الامر، و من عذاب
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 493
القبر. اللهم انی اسالک خیر الریاح، و اعوذ بک من شر ما تجیء به الریاح، و اسالک خیر اللیل و خیر النهار.
اللهم اجعل فی قلبی نورا، و فی سمعی و بصری نورا، و لحمی و دمی و عظامی و عروقی و مقعدی و مقامی و مدخلی و مخرجی نورا، و اعظم لی نورا یا رب یوم القاک، انک علی کل شیء قدیر.
و تا تواند در این روز از خیرات و تصدقات تقصیر نکند، خصوصا بنده آزاد کردن. و ما شاء اللّه لا قوة الا باللّه صد بار بگوید،
و اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.
صد بار.
پس ده آیه اول سوره البقره را بخواند، و دیگر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سه نوبت بخواند و آیه سخره:
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً.
تا به آخر بخواند. پس معوذتین بخواند.
پس حمد بر نعم الهی همه بکند و یک یک را به‌شمارد آنچه داند از اهل و مال و نعمت و دفع بلا و بگوید:

اللهم لک الحمد علی نعمائک التی لا تحصی بعدد، و لا تکافیء بعمل.
و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار به‌فرستد، و بگوید:
اسالک یا اللّه یا رحمن بکل اسم هولک، و اسالک بقوتک و قدرتک و عزتک، و بجمیع ما احاط به علمک، و بارکانک کلها، و بحق رسولک، صلواتک علیه و آله، و باسمک الاکبر الاکبر، و باسمک العظیم الذی من دعاک به کان حقا علیک ان لا ترده، و ان تعطیه ما سأل، ان تغفرلی جمیع ذنوبی، و جمیع علمک فی.
و هر حاجتی که داشته باشد از حق تعالی طلب کند، و دعا کند
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 494
که توفیق حج بیابد در سال آینده و هر سالی. و هفتاد مرتبه بگوید اسال اللّه الجنة. و هفتاد مرتبه استغفر اللّه ربی و اتوب الیه بگوید.
پس بخواند دعائی را که جبرئیل در این مقام به حضرت آدم علیه السلام تعلیم نمود برای قبول توبه او:
سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت، عملت سوءا و ظلمت نفسی، و اعترفت بذنبی، فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم، سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوءا و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی، فاغفرلی انک انت خیر الغافرین، سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوءا و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی، فاغفرلی انک انت التواب الرحیم.
و چون آفتاب فرو رود بگرید و بگوید:
اللهم انی اعوذ بک من الفقر، و من تشتت الامر، و من شر ما یحدث باللیل و النهار، امسی ظلمی مستجیرا بعفوک، و امسی خوفی مستجیرا بامانک، و امسی ذلی مستجیرا بعزک، و امسی وجهی الفانی مستجیرا بوجهک الباقی، یا خیر من سئل، و یا اجود من اعطی، و یا ارحم من استرحم، جللنی برحمتک، و البسنی عافیتک، و اصرف عنی شر جمیع خلقک.
پس روانه جانب مشعر الحرام شود با آرام تن و آرام دل و استغفار، و این دعا را در وقت رفتن بخواند:
اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف، و ارزقنیه ابدا ما ابقیتنی، و اقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا لی بافضل ما ینقلب به الیوم احد من و فدک و حجاج بیتک الحرام، و اجعلنی الیوم من اکرم و فدک علیک، و اعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر و البرکة و الرحمة و الرضوان و المغفرة، و بارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر، و بارک لهم فی.
و بسیار بگوید:
اللهم اعتقنی من النار.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 495

پس چون در وقت رفتن به مشعر الحرام به تل سرخ رسد از دست راست راه بگوید:
اللهم ارحم موقفی، و زد فی عملی، و سلم لی دینی، و تقبل مناسکی.
و بسیار بگوید:
اللهم اعتق رقبتی من النار.
و نماز شام و خفتن را تأخیر کند تا مشعر الحرام، و اگر چه سه یک شب به‌گذرد، و اگر نتواند رسید در راه به‌کند، و جمع کند میان هر دو نماز به یک اذان و اقامه، و نافله شام را بعد از خفتن بجا آورد. و احوط آن است که چون داخل مشعر الحرام شود نیت کند که شب به روز می‌آورم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع قربة الی اللّه.
و مستحب است که در شکم وادی فرود آید از جانب راست راه، و این دعا بخواند:
اللهم انی اسألک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر، اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سألتک ان تجمعه لی فی قلبی، ثم اطلب الیک ان تعرفنی ما عرفت اولیائک فی منزلی هذا، و ان تقینی جوامع الشر.
و تا مقدور باشد این شب را به عبادت به سر آورد. و سنت است که در این شب هفتاد سنگ ریزه بر دارد برای رمی جمرات.
و چون صبح شود نیت کند که می‌ایستم در مشعر الحرام تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
و واجب است که تا طلوع آفتاب به‌ماند. و سنت است که غسل به‌کند، و با وضو باشد، و در حال وقوف به‌ایستد و دعاهای منقول را بخواند، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و نعمتهای الهی را

بسیار یاد کند، و صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد.
و بگوید:
اللهم رب المشعر الحرام فک رقبتی من النار، و اوسع علی من رزقک الحلال، و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس. اللهم أنت خیر مطلوب الیه و خیر مدعو و خیر مسؤول، و لکل و افد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی عثرتی، و تقبل معذرتی، و ان تجاوز خطیئتی، ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی، و اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من و فدک و حجاج بیتک الحرام.
و دعا بسیار به‌کند از جهت خود و پدر و مادر و برادران مؤمن و اهل و مال و فرزندان. و چون آفتاب بر کوه ثبیر بتابد اعتراف به گناهان به‌کند، و هفت

نوبت استغفار کند و روانه منا شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار. و چون به وادی محسر به‌رسد تند برود مانند شتر اگر پیاده باشد، و اگر سواره باشد تند به‌راند راحله خود را صد گام.
و در وقت تند رفتن بگوید:
اللهم سلم عهدی، و اقبل توبتی، واجب دعوتی، و اخلفنی فیمن ترکت بعدی، رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم.

[آداب منی]

اشاره

پس چون داخل منا شود بگوید:
اللهم هذه منی، و هی مما مننت به علینا من المناسک، فاسألک ان تمن علی بما مننت به علی انبیائک، فانما انا عبدک و فی قبضتک.

پس واجب است که به نزد جمره عقبه آید، و نیت کند که این جمره را به هفت سنگ می‌زنم در حج اسلام حج تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و هفت عدد سنگ ریزه می‌باید یک یک بر جمره به‌زند.
و واجب است که این سنگها را از حرم بر دارد، و مرتبه دیگر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 497
بر جمره نینداخته باشند. و سنت است که رنگین باشند، سرمه‌ای باشند یا رنگ دیگر، و نقطه نقطه باشند و سست باشند، و به قدر بند انگشت باشند. و مستحب است که در وقت انداختن پیاده باشد و احوط آن است که با وضو باشد.
و چون سنگ ریزه‌ها را در دست گیرد پیش از انداختن این دعا بخواند:
اللهم هؤلاء حصیاتی، فاحصهن لی و ارفعهن فی عملی.
و با هر سنگ که اندازد این دعا بخواند:
اللّه اکبر، اللهم ادحر عنی الشیطان، اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنة نبیک صلی اللّه علیه و آله. اللهم اجعله حجا مبرورا، و عملا مقبولا، و سعیا مشکورا، و ذنبا مغفورا.
و میانه او و جمره ده ذرع باشد یا پانزده ذرع، و پشت به قبله کند و روی به جمره، و سنگ را بر انگشت مهین گذارد، و به ناخن انگشت شهادت بیندازد.
و چون فارغ شود و بجای خود بر گردد بگوید:
اللهم بک و ثقت و علیک توکلت، فنعم الرب و نعم المولی و نعم النصیر.

پس واجب است که شتر یا گاو یا گوسفند به‌کشد، و نیت کند که ذبح می‌کنم این هدی را در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه تعالی. و واجب است که در روز عید به‌کشد پیش از سر تراشیدن، و بعد از رمی جمره.
و اگر شتر کشد باید شتر پنج ساله پا در شش به‌کشد، و اگر گاو یا بز کشد اقلا یک ساله پا در دو به‌کشد، و اگر گوسفند کشد احوط آن است که هفت ماهه پا در هشت باشد. و باید که معیوب و خصی نباشد، و بسیار لاغر نباشد. و سنت است که بسیار فربه باشد، و آن را به عرفات برده باشند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 498
و در وقت ذبح یا نحر این دعا بخواند:
وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین، ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین، اللهم منک و لک بسم اللّه و الله اکبر اللهم تقبل منی.
و بهتر آن است که خود به‌کشد، و اگر نه دست بر بالای دست کشنده به‌گذارد و قوت کند. و احوط آن است که بعد از کشتن سه قسمت کند، و یک حصه را از برای خود قرار دهد و از آن بخورد اگر چه اندکی باشد، و در وقت خوردن نیت کند که می‌خورم گوشت قربانی حج اسلام حج تمتع را از جهت رضای الهی. و بهتر آن است که تتمه سه یک خود را تصدق کند، و سه یک دیگر به قانع و معتر دهد.
و در خبر است که قانع کسی است که هر چه از جهت او فرستی قانع باشد، و معتر کسی است که از او غنی‌تر باشد و از تو سؤال نمی‌کند، و از جهت او بیشتر می‌باید فرستاد.
و بهتر این است که این هر دو از یاران و مصاحبان و دوستان این کس باشند، و چون به ایشان دهد یا از جهت ایشان فرستد نیت کند که این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را می‌دهم یا می‌فرستم از جهت قانع و معتر قربة الی اللّه.
و سه یک دیگر را به فقرا و مساکین دهد، و نیت کند که تصدق می‌کنم این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را قربة الی اللّه تعالی.

[آداب حلق]

و بعد از این واجب است سر تراشیدن یا تقصیر کردن از مو یا ناخن، و متعین است زنان را تقصیر، و سر تراشیدن بهتر است خصوصا نو حاجی را.
و چون سر تراشد نیت کند در ابتدای سر تراشیدن که سر می‌تراشم
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 499
از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه. و بهتر آن است که دلاک نیز نیت کند.
و مستحب است که روی به قبله کند و ابتدا به جانب راست پیش سر به‌کند و این دعا بخواند:
اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیامة.
و موی سر را دفن کند. و احوط آن است که تمام سر را به‌تراشد به حیثیتی که موئی از آن نماند، و در تقصیر مسما کافی است.
و احوط آن است که از اطراف سر و ریش و شارب موی به‌گیرد، و ناخنها را به‌گیرد.
و در وقت تقصیر نیت کند که تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.

[آداب اعمال مکه بعد از مناسک منی]

و چون از این اعمال فارغ شود بهتر آن است که باز در روز عید به مکه آید از جهت دو طواف و سعی، و اگر متعذر باشد روز یازدهم بیاید و احوط آن است که دیگر تأخیر نکند.
و چون به مکه آید سنت است که غسل کند و ناخنها بگیرد و شارب به‌گیرد، و متوجه شود با ذکر و تمجید و تعظیم الهی، و صلوات بر محمد و آل او آنچه مقدور باشد.
و چون به در مسجد آید بگوید:
اللهم اعنی علی نسکی، و سلمنی له و سلمه لی، و اسألک مسألة العلیل الذلیل المعترف بذنبه ان تغفر لی ذنوبی، و ان ترجعنی بحاجتی، اللهم انی عبدک، و البلد بلدک و البیت بیتک، جئت اطلب رحمتک و اؤم طاعتک، متبعا لا مرک، راضیا بقدرک، اسألک مسألة المضطر الیک المطیع لا مرک، المشفق من عذابک، الخائف لعقوبتک ان تبلغنی عفوک و تجیرنی من النار برحمتک.
پس به نزد حجر الاسود آید و استلام و تقبل و سایر آداب که
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 500
در طواف عمره گذشت به عمل آورد، و اللّه اکبر بگوید، و نیت کند مقارن اول شوط که هفت شوط طواف زیارت خانه کعبه می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه تعالی.
و به همان عنوان که در عمره مذکور شد هفت شوط طواف کند و بعد از آن دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم بجا آورد، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف حج اسلام حج تمتع می‌کنم از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و به نحوی که گذشت تمام کند.
پس به نزد حجر الاسود آید و آن را به بوسد و اللّه أکبر بگوید، و اعمالی که در عمره مذکور شد به عمل آورد متوجه صفا شود، پس هفت شوط سعی کند میان صفا و مروه به نحوی که گذشت، و نیت چنین کند که هفت شوط سعی می‌کنم میان صفا و مروه در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
پس باز به نزد خانه کعبه آید، و به عنوان سابق هفت شوط طواف نساء به‌کند، و چنین نیت کند که هفت شوط طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.
پس در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز بجا آورد به نحوی که گذشت، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.

و این طواف نساء واجب است در حج تمتع و قران و افراد و عمره مفرده، و در عمره تمتع طواف نساء نیست.
و بدان که چون سر می‌تراشد یا تقصیر می‌کند محل می‌شود از
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 501
هر چه احرام از آن گرفته است مگر زنان و صید، و احوط ترک بوی خوش است تا طواف زیارت به‌کند، بعد از آن حلال می‌شود بر او بوی خوش. و احوط آن است که تا سعی نکند نیز از بوی خوش اجتناب کند، و چون طواف نساء کرد زنان بر وی حلال می‌شوند.
و احوط اجتناب از صید احرامی است تا بعد از طواف نساء، بلکه تا بعد از انقضای ایام تشریق. و اولا آن است که رخت دوخته نپوشد تا سعی میان صفا و مروه به‌کند، و بوی خوش نکند تا طواف نساء به‌کند.

پس واجب است که در منا شب به روز آورد در شب یازدهم و دوازدهم، اگر در حال احرام از صید و زنان اجتناب کرده باشد، مگر آن که غروب آفتاب شود در شب سیزدهم و او در منا باشد که واجب است که آن شب را نیز در آنجا باشد، و اگر کسی از شکار و زنان اجتناب نکرده است واجب است که در شب سیزدهم نیز در منا باشد.
و در اول شام هر شب نیت می‌کند که در این شب در منا می‌باشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه تعالی، و واجب است که هر شبی که در منا می‌ماند روزش سه جمره را هر جمره به هفت سنگ به‌زند به نحوی که گذشت.
و واجب است که اول جمره اولی را به‌زند، پس جمره وسطی، پس جمره عقبه، و اگر بر عکس کند اعاده کند تا ترتیب حاصل شود. و وقتش از طلوع آفتاب است تا غروب، و اولی و احوط آن است که نزد زوال بیندازد.
و مستحب است که در این سه روز از منا بیرون نرود، و در جمره اولی و وسطی روی به قبله کند، و جمره را به دست راست گیرد، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 502
حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد، پس اندکی پیش رود و بگوید اللهم تقبل منی، پس اندکی نزدیک‌تر رود و دعائی که در رمی جمره در روز عید گذشت بخواند.
و نیت کند که جمره اولی را به هفت سنگ می‌زنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و همچنین جمره وسطی و جمره عقبه را نیت می‌کند، و با هر سنگ که می‌اندازد اللّه اکبر می‌گوید، و اگر دعای سابق را بخواند بهتر است، و در جمره عقبه پشت به قبله می‌کند و نمی‌ایستد نزد آن برای دعا.
و تکبیر سنت است در منا، و بعضی واجب دانسته‌اند عقیب پانزده نماز که اولش ظهر روز عید است، و آخرش صبح روز سیزدهم، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز بعد از هر نماز می‌گوید:
اللّه أکبر اللّه اکبر، لا اله الا اللّه و اللّه أکبر، اللّه اکبر و للّه الحمد، اللّه اکبر علی ما هدانا، اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام، و الحمد للّه علی ما ابلانا.
و سنت است که در ایام منا نمازهای واجب و سنت را در مسجد خیف بجا آورد، و صد رکعت نماز، و صد مرتبه گفتن سبحان اللّه، و صد مرتبه لا اله الا اللّه، و صد مرتبه الحمد للّه در این مسجد ثواب عظیم دارد.

[آداب خروج از مکه و طواف وداع]

و چون به مکه بر گردد سنت است که داخل کعبه شود، و سنت است که پیش از دخول غسل به‌کند، و پا برهنه داخل شود، و در وقت داخل شدن هر دو حلقه در را به‌گیرد و بگوید:
اللهم البیت بیتک، و العبد عبدک، و قد قلت و من دخله کان آمنا، فآمنی من عذابک، و اجرنی من سخطک.
پس داخل شود و بگوید:
اللهم انک قلت و من دخله کان آمنا، فآمنی من عذابک عذاب النار.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 503
پس دو رکعت نماز گذارد میان دو ستون بر سنگ سرخ، و در رکعت اول حم سجده، و در رکعت دوم عدد آیات آن از قرآن بخواند، و در گوشه‌های کعبه نماز گذارد.
و بگوید:
اللهم من تهیا و تعبا واعد و استعد لوفادة الی مخلوق رجاء رفده و جوائزه و نوافله و فواضله، فالیک کانت یا سیدی تهیئتی و تعبئتی و اعدادی و استعدادی رجاء رفدک و جائزتک و نوافلک، فلا تخیب الیوم رجائی، یا من لا یخیب سائله، و لا ینقص نائله، فانی لم آتک الیوم بعمل صالح قدمته، و لا شفاعة مخلوق رجوته، و لکنی اتیتک مقرا بالذنوب و الاساءة علی نفسی، فانه لا حجة لی و لا عذر، فاسألک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تعطینی مسألتی و تقیلنی عثرتی، و تقلبنی برغبتی، و لا تردنی محروما و لا مجبوها و لا خائبا، یا عظیم یا عظیم یا عظیم، ارجوک للعظیم، اسألک یا عظیم ان تغفر لی الذنب العظیم لا اله الا انت.
و به سجده رود، و در حال سجده این دعا بخواند:
لا یرد غضبک الا حلمک، و لا یجیر من عذابک الا رحمتک، و لا ینجی منک الا التضرع الیک، فهب لی یا الهی فرجا بالقدرة التی بها تحیی اموات العباد، و بها تنشر میت البلاد، و لا تهلکنی یا الهی غما حتی تستجیب لی دعائی، و تعرفنی الاجابة.
اللهم ارزقنی العافیة الی منتهی اجلی، و لا تشمت بی عدوی، و لا تمکنه من عنقی، من ذا الذی یرفعنی ان وضعتنی، و من ذا الذی یضعنی ان رفعتنی و ان اهلکتنی، فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک او یسألک عن امرک، فقد علمت یا الهی انه لیس فی حکمک ظلم، و لا فی نقمتک عجلة، انما یعجل من یخاف الفوت، و انما یحتاج الی الظلم الضعیف، و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا.
فلا تجعلنی للبلاء غرضا، و لا لنقمتک نصبا، و مهلنی و نفسنی و اقلنی

عثرتی، و لا ترد یدی فی نحری، و لا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء، فقد تری ضعفی و قلة حیلتی و تضرعی الیک، و وحشتی من الناس و انسی بک، اعوذ بک الیوم فاعذنی، و استجیر بک فاجرنی.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 504
و استعین بک علی الضراء فاعنی، و استنصرک فانصرنی، و اتوکل علیک فاکفنی، و اؤ من بک فآمنی، و استهدیک فاهدنی، و استرحمک فارحمنی، و استغفرک مما تعلم فاغفرلی، و استرزقک من فضلک الواسع فارزقنی، و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.
پس به رکنی آید که محاذی حجر الاسود است و شکم خود را بر آن به‌مالد و بگوید:
یا واحد یا احد یا ماجد یا قریب یا بعید یا عزیز یا حکیم لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین. هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء.
پس دور ستون به گردد و شکم و پشت خود را به آن ستون به‌مالد، و همین دعا را به‌خواند، و دست و بدن به همه ارکان به‌مالد، خصوصا رکن یمانی، و نماز واجب را در کعبه نگذارد.
و چون بیرون آید بگوید:
اللّه اکبر الله اکبر الله اکبر، اللهم لا تجهد بلاءنا، ربنا و لا تشمت بنا اعداءنا، فانک انت الضار النافع.
پس چون از نردبان پائین آید نردبان را بر دست چپ گیرد، و نزدیک کعبه دو رکعت نماز به‌کند.
و چون خواهد که از مکه معظمه بیرون آید هفت شوط طواف وداع به‌کند، و اگر تواند در هر شوطی دست یا بدن به حجر الاسود و رکن یمانی به‌رساند، و اگر نتواند در شوط اول و آخر به‌رساند، و اگر نتواند باکی نیست. پس به نزد مستجار آید و در بغل گیرد و دعاهای سابق را بخواند.
پس بیاید به نزد حجر الاسود، و شکم خود را به خانه به‌رساند، و یک دست را بر حجر گذارد، و دست دیگر را به جانب در خانه به‌گشاید، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل او به‌فرستد.
پس بگوید:
اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و امینک و حبیبک و نجیبک و خیرتک من
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 505
خلقک، اللهم کما بلغ رسالاتک و جاهد فی سبیلک و صدع بامرک و اوذی فیک و فی جنبک حتی اتاه الیقین.
اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من و فدک من المغفرة و البرکة و الرحمة و الرضوان و العافیة مما یسعنی ان اطلب، فاسألک ان تعطینی مثل الذی اعطیته، و فضلا من عندک تزیدنی علیه،

اللهم ان امتنی فاغفر لی، و ان احییتنی فارزقنیه من قابل، اللهم لا تجعله آخر العهد من بیتک.
اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک، حملتنی علی دابتک، و سیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک و امنک، و قد کان فی حسن ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی، فان کنت قد غفرت لی ذنوبی فازدد عنی رضا، و قربنی الیک زلفی و لا تباعدنی، و ان کنت لم تغفر لی فمن الان فاغفر لی قبل ان تنای عن بیتک داری.
و هذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک و لا عن بیتک، و لا مستبدل بک و لا به، اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و شمالی حتی تبلغنی اهلی، و اکفنی مؤونة عبادک و عیالی، فانک ولی ذلک من خلقک و منی.
و دست به در گیرد و بگوید:
المسکین علی بابک، فتصدق علیه بالجنة.
پس به نزد چاه زمزم آید و از آنجا به‌نوشد، پس بیرون آید و بگوید:
آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا، راغبون الی ربنا راجعون.
پس به سجده رود و سجده طویل بجای آورد، و از باب الحناطین که برابر رکن شامی است بیرون رود روی به کعبه، و از پشت بیرون رود و بگوید:
انقلب علی ان لا اله الا اللّه.
و سنت است که در وقت بیرون آمدن از مکه یک درهم خرما به‌خرد و تصدق کند تا کفاره چیزهائی باشد که شاید از روی جهالت

از وی واقع شده باشد، مثل آن که بدن خارانیده باشد، یا شپشی از بدن او افتاده باشد یا مانند آن.
و سنت است که عزم کند بر عود، و از حق سبحانه و تعالی طلب کند که مرتبه دیگر بر گردد به حج بیت اللّه الحرام و زیارت سید انام و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین.
و سنت است سیصد و شصت طواف کردن در ایام حج بعدد ایام سال، پس اگر نتواند سیصد و شصت شوط به‌کند.

[آداب مدینه]

اشاره

و مستحب است که چون متوجه مدینه شود در معرس نبی صلی اللّه علیه و آله فرود آید، و آن مسجدی است نزدیک مسجد شجره، و اگر وقت نماز باشد بجا آورد، و اندکی بخوابد خواه در شب باشد و خواه در روز.
و احوط آن است که در حرم مدینه مشرفه که آن از عیر تا و عیر است درخت و گیاه آن را نکند، و از سنگستان لیلی تا سنگستان و اقم صید نکند.
و زیارت حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها در سه موضع به کند، یکی در خانه آن حضرت، و اظهر آن است که در آنجا مدفون است، و دیگر در روضه‌ای که آن میان قبر و منبر است، و دیگر در بقیع نزد فرزندان آن حضرت.
و مستحب است مجاورت در مدینه مشرفه. و سنت است که نماز کند میانه قبر و منبر که آن روضه است، و روزه دارد سه روز در مدینه از برای حاجت، روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شب چهار شنبه نماز گذارد نزد ستون أبی لبابه، و شب پنجشنبه نماز گذارد نزد ستونی که پهلوی مقام رسول خدا است صلی اللّه علیه و آله، و شب جمعه نیز نزد آن ستون رود، و در آن شب و روز نماز گذارد.
و اگر ممکن باشد در این سه روز حرف لغو نگوید، و از مسجد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 507
بیرون نرود مگر به واسطه حاجتی، و خواب نکند در شب و روز، پس روز جمعه حمد و ثنای الهی بجای آورد، و صلوات بر محمد و آل او به فرستد، و حاجات خود را به طلبد.
و این دعا بخواند:
اللهم ما کانت لی الیک من حاجة شرعت انا فی طلبها و التماسها او لم اشرع، سألتکها او لم اسألکها، فانی اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة صلی اللّه علیه و آله فی قضاء حوائجی صغیرها و کبیرها.
البته حاجت او روا می‌شود انشاء اللّه.
و سنت است که به مساجد مدینه طیبه رود و در آنها نماز گذارد، مثل مسجد أحزاب، و مسجد فتح، و مسجد فضیح، و مسجد قبا، و مشربه ام ابراهیم، و به زیارت قبور شهدا رود خصوصا قبر حمزه علیه السلام. و مکروه است خواب کردن در مساجد خصوصا مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

[زیارت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم]

و چون داخل مدینه شود غسل دخول به کند، و غسل زیارت آن حضرت به کند، و از باب جبرئیل داخل مسجد شود.
و چون داخل شود بگوید:
السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا حبیب الله، السلام علیک یا صفوة الله، السلام علیک یا امین الله، اشهد انک قد نصحت لامتک، و جاهدت فی سبیل اللّه، و عبدته حتی اتاک الیقین، فجزاک الله افضل ما جزی نبیا عن امته، اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.
پس می‌آید تا نزد ستون پیش از جانب راست قبر نزد سر قبر، و نزد گوشه قبر می‌ایستد روی به قبله و دوش چپ به جانب قبر می‌کند و دوش راست به جانب منبر و می‌گوید:
اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، و اشهد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 508
انک رسول الله، و اشهد انک محمد بن عبد الله، و اشهد انک قد بلغت رسالات ربک، و نصحت لامتک، و جاهدت فی سبیل اللّه، و عبدت الله حق عبادته حتی اتاک الیقین بالحکمة و الموعظة الحسنة، و ادیت الذی علیک من الحق، و انک قد رؤفت بالمؤمنین، و غلظت علی الکافرین، فبلغ اللّه بک افضل شرف محل المکرمین، الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک و الضلالة.
اللهم فاجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین و عبادک الصالحین و انبیائک المرسلین و اهل السماوات و الارضین و من سبح لک یا رب العالمین من الاولین و الاخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و امینک و نجیک و حبیبک و صفیک و خاصتک و صفوتک و خیرتک من خلقک، اللهم اعطه الدرجة الرفیعة، و آته الوسیلة من الجنة، و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الاخرون.
اللهم انک قلت وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً، و انی اتیت نبیک مستغفرا تائبا من ذنوبی، و انی اتوجه بک الی اللّه ربی و ربک لیغفر لی ذنوبی.
و اگر حاجتی دارد پشت به قبر و روی به قبله آورد و دستها بردارد و حاجت خود را طلب کند که انشاء اللّه برآورده می‌شود، و این دعا را در این حال بخواند:
اللهم الیک الجات امری، و الی قبر محمد عبدک و رسولک صلواتک علیه و

آله اسندت ظهری، و القبلة التی رضیت لمحمد صلی اللّه علیه و آله استقبلت، اللهم انی اصبحت لا املک لنفسی خیر ما ارجو لها، و لا ادفع عنها شر ما احذر علیها، و اصبحت الامور بیدک، فلا فقیر افقر منی، إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ.
اللهم اررددنی منک بخیر فانه لاراد لفضلک، اللهم انی اعوذ بک من ان تبدل اسمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی، اللهم کرمنی منک بالتقوی، و جملنی بالنعم، و اعمرنی بالعافیة، و ارزقنی شکر العافیة.
پس به مقام جبرئیل آید زیر ناودان و بگوید:
ای جواد ای کریم ای قریب ای بعید، اسألک ان تصلی علی محمد و اهل بیته،

و أسألک ان ترد علی نعمتک.
و هر زنی که مبتلا باشد به خون استحاضه چون این دعا را می‌خواند البته پاک می‌شود.
پس به نزد منبر آید و چشمها و روی خود را به رمانهای منبر مالد که شفای چشم است، و به ایستد نزد آن و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و حاجات خود را به طلبد، و هر چند داخل مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شود یا بیرون رود صلوات بر آن حضرت و آل او به فرستد.

[زیارت حضرت زهرا سلام اللّه علیها]

و محمد بن بابویه القمی رضی اللّه عنه در زیارت حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها ذکر کرده است که غسل کردم و به خانه حضرت فاطمه علیها السلام رفتم از نزد ستونی که داخل آن می‌شوی از باب جبرئیل علیه السلام به پشت آن حظیره که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در آنجا است، پس ایستادم نزد آن حظیره و دست چپ من به جانب آن حظیره بود و پشت به قبله کردم و روی به آن حضرت و گفتم:
السلام علیک یا بنت رسول اللّه، السلام علیک یا بنت نبی الله، السلام علیک یا بنت حبیب اللّه، السلام علیک یا بنت خلیل الله، السلام علیک یا بنت صفی الله، السلام علیک یا بنت امین الله، السلام علیک یا بنت خیر خلق الله، السلام علیک یا بنت افضل انبیاء اللّه و رسله و ملائکته، السلام علیک یا بنت خیر البریة، السلام علیک یا سیدة نساء العالمین من الاولین و الاخرین.
السلام علیک یا زوجة ولی اللّه و خیر الخلق بعد رسول الله، السلام علیک یا ام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة، السلام علیک ایتها الرضیة المرضیة، السلام علیک ایتها الفاضلة الزکیة، السلام علیک ایتها الحوریة الانسیة، السلام علیک ایتها التقیة النقیة، السلام علیک ایتها المحدثة العلیمة.
السلام علیک ایتها المظلومة المغصوبة، السلام علیک ایتها المضطهدة المقهورة،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 510
السلام علیک یا فاطمة بنت رسول اللّه و رحمة الله و برکاته صلی الله علیک و علی روحک و بدنک.
اشهد انک مضیت علی بینة من ربک، و ان من سرک فقد سر رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من جفاک فقد جفا رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من آذاک فقد آذی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من وصلک فقد وصل رسول الله، و من قطعک فقد قطع رسول اللّه صلی الله علیه و آله، لانک بضعة منه و روحه التی بین جنبیه، کما قال افضل سلام الله و صلواته علیه.
اشهد اللّه و رسوله و ملائکته انی راض عمن رضیت عنه، ساخط علی من سخطت علیه، متبرىء ممن تبرءت منه، موال لمن و الیت، معاد لمن عادیت، مبغض لمن ابغضت، محب لمن احببت، و کفی بالله شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا.

[زیارت قبور شهدا]

و چون به قبور شهدا رود بگوید: السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار، و هفت بار إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند.
و چون به مسجد فتح رود بگوید:
یا صریخ المکروبین، و یا مجیب دعوة المضطرین، اکشف عنی غمی و همی و کربی، کما کشفت عن نبیک صلواتک علیه و اله همه و غمه و کربه، و کفیته هول عدوه فی هذا المکان.

[زیارت وداع رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم]

و چون خواهد که از مدینه طیبه بیرون رود بیاید نزد سر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و بگوید از روی وداع:
صلی اللّه علیک، السلام علیک لا جعله الله آخر تسلیمی علیک، اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک صلواتک علیه و آله، و ان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیاتی ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک.

[زیارت ائمه بقیع]

و چون به بقیع رود جامه‌های پاک به پوشد و با خضوع و خشوع متوجه شود، و غسل زیارت به‌کند و رخصت طلب کند، پس اگر گریان شود داخل شود و الا صبر کند تا او را رقتی حاصل شود.
پس چون داخل شود پای راست پیش گذارد، و خود را به ضریح مقدس به رساند و به بوسد، و در برابر قبر ائمه صلوات اللّه علیهم
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 511
اجمعین به ایستد و بگوید:
السلام علیکم ائمة الهدی، السلام علیکم اهل التقوی، السلام علیکم الحجة علی اهل الدنیا، السلام علیکم القوام فی البریة بالقسط، السلام علیکم اهل الصفوة، السلام علیکم اهل النجوی، اشهد انکم قد بلغتم و نصحتم و صبرتم فی ذات اللّه و کذبتم و اسیء الیکم فغفرتم.
و اشهد انکم الائمة الراشدون المهدیون، و ان طاعتکم مفروضة، و ان قولکم الصدق، و انکم دعوتم فلم تجابوا، و امرتم فلم تطاعوا، و انکم دعائم الدین و ارکان الارض، و لم تزالوا بعین اللّه ینسخکم فی اصلاب کل مطهر، و ینقلکم فی ارحام المطهرات، لم تدنسکم الجاهلیة الجهلاء، و لم تشرک فیکم فتن الاهواء، طبتم و طاب منبتکم من بکم علینا دیان الدین.
فجعلکم فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه، و جعل صلاتنا علیکم رحمة لنا و کفارة لذنوبنا اذ اختارکم لنا، و طیب خلقنا بکم و بما من به علینا من ولایتکم، و کنا عندکم مسلمین بفضلکم معترفین بتصدیقنا ایاکم.
و هذا مقام من اسرف و اخطأ و استکان و اقر بما جنا و رجا بمقامه الخلاص، و ان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من الردی، فکونوا لی شفعاء، فقد وفدت الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا، و اتخذوا آیات اللّه هزوا و استکبروا عنها.
یا من هو قائم لا یسهو، و دائم لا یلهو، و محیط بکل شیء، لک المن بما وفقتنی و عرفتنی بما ائتمنتنی علیهم اذ صد عنهم عبادک و جهلوا معرفتهم، و استخفوا بحقهم و مالوا الی سواهم، فکانت المنة لک و منک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا، و لا تحرمنی ما رجوت و لا تخیبنی فیما دعوت.
پس طرف راست روی خود را بر قبر گذارد و دعا کند از روی تضرع. پس طرف چپ روی خود را به گذارد و از حق سبحانه و تعالی بخواهد به حق آن حضرات که آن حضرات را شفیع او کند. پس هشت رکعت نماز به گذارد از جهت هر امامی دو رکعت نماز و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 512

هدیه آن حضرت کند.
و بعد از آن دعاهای منقول را بخواند، و اگر نه هر دعائی که داند خوب است. و چون دعا کند مؤمنان را با خود شریک کند، و بعد از آن قرآن بخواند و هدیه قبور آن حضرات کند از جهت تعظیم ایشان، و بداند که او نفع می‌یابد از اینها نه ایشان، پس هر حاجتی که دارد بخواهد که برآورده می‌شود انشاء اللّه.
بعد از آن تصدق کند بر خدام و محتاجان آن بقعه مشرفه، و بهترین زیارات زیارت جامعه کبیره است، باید که تا ممکن باشد آن را نیز بخواند.
تمت الرسالة و الصلاة علی محمد خاتم الرسالة و أهل بیته الطاهرین و حرر فی شهر شوال المکرم من شهور سنة ثمانین بعد الالف.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 513
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(22) رساله صواعق اليهود

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق
سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 515
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه الذی أعز الاسلام و المسلمین، و أذل الکفر و أتی بالدین المبین، و الصلاة علی من بعثه رحمة للعالمین، محمد و أهل بیته الاطهرین.
بدان که حق تعالی جزیه را برای اهل کتاب مقرر فرموده است به سبب آن که ایشان به هدایت نزدیک‌تراند از سایر کافران، زیرا که اطوار و آثار انبیاء علیهم السلام را شنیده‌اند، و اوصاف آن حضرت را در کتب خود دیده‌اند.
هر گاه مدتی در میان مسلمانان به مانند، و آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام را بشنوند، و شرایع حقه و عبادات کامله اهل اسلام را مشاهده نمایند، اگر تعصب نورزند زود به علم حقیقت دین اسلام بهم می‌رسانند.
و هر گاه شرایط جزیه را در حق ایشان رعایت نمایند و به خواری و مذلت در میان مسلمانان زندگانی کنند، تعصب ایشان را مانع از قبول دین حق نخواهد گردید، و به زودی قبول دین اسلام خواهند نمود.
چنان چه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است «قاتِلُوا الَّذِينَ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 516
لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ» «1».
یعنی: مقاتله کنید با آنها که ایمان نمی‌آورند به خدا و نه روز قیامت، و حرام نمی‌دانند چیزهائی را که حرام گردانیده است آنها را خدا و رسول او، مانند شراب و گوشت خوک، و اعتقاد نمی‌کنند به دین حق از آنها که کتاب به ایشان داده است، تا بدهند جزیه را از دست خود در حالتی که خوار و ذلیل باشند.

احکام جزیه

اشاره

باید دانست که به اتفاق علمای امامیه رضوان اللّه علیهم جزیه مخصوص اهل کتاب است، یعنی یهود که تورات دارند، و نصارا که انجیل دارند، و گبران که شبه کتاب دارند و پیغمبری بر ایشان مبعوث شد، و کتابی آورد که در دوازده هزار پوست گاو نوشته می‌شد، پیغمبر خود را کشتند، و کتاب خود را سوزاندند.
پس زردشت به عوض کتاب ایشان زند و پازند را برای ایشان نوشت، و آن شبه کتاب است که گمان می‌کنند که کتاب خدا است، و کتاب اصل ایشان با سایر کتب انبیاء نزد حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه است.
و از غیر این سه فرقه از بت پرستان و سایر کفار قبول جزیه نمی‌توان نمود.
و اگر حاکم مسلمان مصلحت داند در آن که بعضی از ایشان را امان دهد که داخل بلاد مسلمانان شود، خواه بر ایشان عوضی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 517
قرار کنند که بدهند و خواه نکنند، مشهور آن است که جایز است.
و جزیه به وجود آن بالغ و عاقل می‌باشد، و از اطفال نا بالغ جزیه نمی‌گیرند، و بر دیوانه که همیشه دیوانه باشد جزیه نیست، و بر زنان جزیه نمی‌باشد.
و مشهور آن است که بر مردان پیر و کور و مزمن که حرکت نتوانند کرد جزیه می‌باشد. و در غلام خلاف است، و مشهور آن است که جزیه بر او هست، و از آقای او می‌گیرند جزیه او را.
و ایضا مشهور میان علما آن است که از فقیر و پریشان جزیه می‌گیرند، و اگر نداشته باشد مهلت می‌دهند تا بهم رسانند، اگر چه به گدائی باشد.
و مشهور آن است که جزیه مقداری ندارد، آنچه امام علیه السلام یا نائب او مصلحت داند مقرر می‌گرداند، و جایز است جزیه را بر سر ایشان قرار کنند، که مثلا هر جریبی چند بدهند، و خلاف است در آن که آیا بر هر دو قرار می‌توان کرد یا نه، و روایتی وارد شده است که نمی‌توان کرد، و این احوط است.
و جایز است فرق میان ایشان قرار کنند، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر فقیر دوازده درهم قرار داد، و بر متوسط الحال بیست و چهار درهم، و بر غنی و مال‌دار چهل و هشت درهم که به حساب آن زمان نزدیک به پنج اشرفی بوده است.
و آنچه البته ضرور است در تحقق ذمه آن است که قبول جزیه بکنند، و کاری که منافی امان باشد، مثل جنگ کردن با مسلمانان و مدد کردن

کافران در جنگ ایشان به عمل نیاورند.
و بعضی گفته‌اند که باید التزام احکام مسلمانان بکنند، و حکمی که حاکم مسلمانان موافق شرع بر ایشان کند امتناع نکنند.

و گفته‌اند آنچه سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند هفت چیز است:

اول:

آن که زنا با زنان مسلمانان نکنند، و متعرض عرض اطفال ایشان نشوند.

دوم:

آن که زنان مسلمانان را نکاح نکنند.

سوم:

آن که وسوسه مسلمانان نکنند که ایشان را از دین برگردانند.

چهارم:

آن که راه زنی مسلمانان نکنند.

پنجم:

آن که جاسوس کافران را راه ندهند.

ششم:

آن که معاونت کافران بر مسلمانان نکنند. که ایشان را راهنمائی بر راه غلبه بر مسلمانان کند و احوال مسلمانان را به ایشان نویسند.

هفتم:

آن که مردان و زنان و اطفال مسلمانان را نکشند.اگر این هفت چیز را بر ایشان شرط کرده باشند مخالفت کنند از امان بدر می‌روند، و اگر شرط نکرده باشند حد و تعزیری که بر ایشان لازم می‌شود، موافق شریعت اسلام به عمل می‌آورند، و از امان بدر نمی‌روند.
و اکثر علما گفته‌اند که باید به عمل نیاورند امری را که موجب منقصت دین اسلام باشد، به آن که جناب مقدس الهی، یا حضرت رسول، یا یکی از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم را به بدی یاد کنند.
و باید که این شرط بر ایشان بشود، و اگر خلاف این شرط بکنند از امان بدر می‌روند. و اگر العیاذ باللّه به خدا و رسول و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 519
ائمه علیهم السلام دشنام دهند، هر که از ایشان بشنود و ایمن از ضرر باشد واجب است که او را بکشد.

و از جمله اموری که ایشان را منع از آن باید کرد،

اشاره

و با وجود شرط اگر خلاف آن کنند از امان بدر می‌روند، و اگر شرط نشده باشد از امان بدر نمی‌روند چند چیز است:

اول: آن که امری چند که در شرع اسلام حرام است، و ایشان حلال می‌دانند،

و ضرری از آن به مسلمانان نمی‌رسد علانیه واقع نسازند، مانند شراب و گوشت خوک خوردن، و محارم خود را عقد کردن و امثال آن.

دوم: آن که احداث کلیسا و معابد خود و آتش کده در بلاد اسلام نکنند،

و اگر داشته باشند و محتاج به تعمیر شود، تعمیر می‌توانند کرد، و اگر خراب شود خلاف است که بار دیگر در همان موضع می‌توانند ساخت یا نه.

سوم: آن که صدا بلند نکنند به خواندن کتابهای خود،

و ناقوس نه نوازند، و بعضی گفته‌اند آهسته می‌توانند نواخت به نحوی که مسلمانان نشنوند.

چهارم: آن که خانه‌های خود را بلندتر از خانه مسلمانی که همسایه ایشان یا در خانه ایشان باشد نسازند.

و بعضی گفته‌اند که مساوی نیز نباید بسازند، بلکه باید پست‌تر باشد.

پنجم: آن که اکثر علما گفته‌اند که سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند که در لباس خود ممتاز باشند از مسلمانان که مشتبه به مسلمانان نشوند،

چنان چه متعارف بوده است که یهودان جامه عسلی می‌پوشیده‌اند، و نصارا جامه‌های سیاه و کبود می‌پوشیده‌اند، و نصارا زنار بر کمر بندند، و یهودان
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 520
پارچه‌ای به رنگ دیگر بر روی جامه به‌دوزند که نمایان باشد.
و بعضی گفته‌اند که مخالف کفش متعارف مسلمانان باشد به‌پوشند، یا آن که یک تای کفش به رنگی باشد و تای دیگر به رنگ دیگر، مثل آن که یکی زرد باشد و دیگری سرخ، و انگشتر آهن یا سرب یا مس در گردن به‌بندند، و در حمام زنگی بر پا به‌بندند، که از مسلمانان ممتاز باشند و همچنین زنان ایشان باید که در لباس از زنان مسلمانان ممتاز باشند به آنها که مذکور شد یا غیر آنها.

ششم: آن که بر اسب عربی سوار نشوند،

یا مطلقا بر اسب سوار نشوند، بلکه بر استر و دراز گوش سوار شوند، و بر زین سوار نشوند، بلکه بر پالان سوار شوند، و پاها را از یک طرف بیاویزند، و شمشیر و خنجر و سلاح با خود بر ندارند، بلکه در خانه‌های خود نیز نگاه ندارند.
و بر اکثر این امور مستندی ندیده‌ام، اما اگر حاکم مسلمانان مصلحت داند و اینها را بر ایشان شرط کند انسب خواهد بود.
و بعضی گفته‌اند: باید قدر جزیه معلوم ایشان نباشد، تا پیوسته در عرض سال در تشویش و اضطراب بوده باشند، و در وقت ادای جزیه باید بر روی زمین نزد گیرنده جزیه به‌ایستد و بگویند بشمار، و او زر بشمارد تا وقتی که مسلمان بگوید بس است.
و بعضی گفته‌اند: باید سر را به زیراندازد در وقت دادن، و چون ادا کند گیرنده جزیه بر ریشش چسبد و طپانچه بر رویش بزند، و بر اینها مستندی ندیده‌ام.
و گفته‌اند: مستحب است که اگر مسلمان با ایشان در راهی روند ایشان را در میان جاده راه ندهند، در کنار راه بروند، و در حمام چون مسلمان در حوض باشد ایشان داخل حوض نشوند، و در مجالس ایشان را بالا نه‌نشانند، و ابتدا به سلام نکنند بر ایشان،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 521
و اگر ایشان سلام کنند در جواب علیک بگوید.
و با ایشان شرکت نکنند، و مضاربه به ایشان ندهند، و واجب است که مأکولاتی که قابل تطهیر نباشد، مانند روغن و عرقها که ایشان ملاقات کرده باشند از ایشان نگیرند.
اگر چیزی باشد که قابل تطهیر باشد مانند جامه‌ها، اگر خشک از ایشان گیرند پاک است. و اگر ملاقات به رطوبت کرده باشند، بعد از گرفتن آب کشند.
و پوست و آنچه از پوست به عمل می‌آید، مانند کفش و چکمه و گوشت و چیزهائی که در طهارت و حلیت آنها تذکیه شرط است، از ایشان نمی‌توان گرفت.
و همچنین مایعاتی که در میان پوست جا کرده باشند، مانند روغن و دوشاب و شیره امله و هلیله، و امثال اینها که در میان دبه یا مشگ کرده باشند از ایشان نمی‌توان گرفت. و در این احکام سایر کفار از هنود و غیر ایشان با ایشان شریک‌اند، بلکه بدترند.
و ایضا بهتر آن است که حاکم مسلمانان مقرر فرماید که جمیع کفار در

روز برف و باران از جاهای خود حرکت نکنند که مسلمانان را نجس می‌کنند.
و اگر بشنوند که ایشان به مسلمانی دشنام داده‌اند، یا اهانت رسانیده، منع و زجر و تأدیب کنند، و ایشان را بر مسلمانان مسلط نگردانند، و مسلمانان را نیز تأکید کنند که به عبث اهانت به ایشان نرسانند.
و اگر میان ایشان و مسلمانان منازعه باشد، باید حاکم شرع مسلمانان میان ایشان حکم کند. و اگر با یک‌دیگر نزاعی داشته باشند، مشهور آن است که حاکم مسلمانان مخیر است میان آن که

به شرع اسلام میان ایشان حکم کند، یا حواله به حکام ایشان بکند، و اگر خود حکم کند بهتر است.
و اللّه الموفق للخیر و الصواب، و الحمد للّه أولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

(23) رساله احکام و آداب اسب تاختن و تیر انداختن

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 525
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه رب العالمین، و العاقبة للمتقین، و الصلاة علی سید الانبیاء و فخر المرسلین، محمد و عترته الطاهرین المعصومین.
اما بعد: این رساله‌ایست در بیان بعضی از احکام و آداب است تاختن و تیر انداختن، حسب الالتماس بعضی از برادران ایمانی بر سبیل اختصار مرقوم گردید، و اللّه الموفق و المعین.
بدان که در احادیث معتبره وارد شده است که مسابقت و گروبندی جایز نیست، مگر در اسب و استر و شتر و فیل و در تیر اندازی «1».
و در احادیث معتبره وارد شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله اسب به گرو تاختند، و گرو را بر چند اوقیه نقره بستند، که هر اوقیه تخمینا بیست و یک مثقال نقره باشد «2».
و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که سواری بکنید، و تیراندازی کردن را دوست‌تر می‌دارم از سواری کردن.
و فرمود: هر لهو و بازی که مؤمن کند باطل است مگر در سه چیز: در تأدیب و تعلیم اسب کردن، و تیر انداختن، و با زن خود
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 526
بازی کردن که اینها حق است، به درستی که به یک تیر که در راه خدا بیندازند حق تعالی سه کس را می‌آمرزد: آن کسی که آن تیر را ساخته است، و آن کسی که آن تیر را به جهاد فرستاده است، و آن کسی که آن تیر را در جهاد انداخته است «1».
و در حدیث معتبر منقول است، که ملایکه می‌گریزند در هنگام گروبندی، و لعنت می‌کنند کسی را که این کار می‌کند، مگر در شتر و فیل دوانی با اسب و استر و الاغ دوانی، یا تیر اندازی با شمشیر و نیزه بازی «2».
و بدان که گرو دوانیدن در اسب و استر و الاغ و شتر و فیل جایز است، و گرو بستن بر کبوتر پرانی که کدام یک دورتر بروند، یا بر کشتی راندن که دو کشتی را بر روی آب بدوانند، یا آن که دو کس گرو ببندند و بدوند که کدام بیشتر بروند، یا در کشتی گرفتن که کدام یک دیگری را بر زمین بزنند، یا در برداشتن چیزهای گران، جایز نیست.
اما بی‌آن که گروی به بندد خلاف است، و جایز بودن اینها قوی‌تر است، خصوصا در کشتی گرفتن که بعضی از احادیث دلالت بر جواز می‌کند.

چنانچه در حدیث معتبر منقول است که شبی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به خانه حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها آمدند، و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات اللّه علیهما با آن حضرت بودند، پس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به آن دو نور دیده خود فرمودند: برخیزید و با یک‌دیگر کشتی بگیرید.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 527
پس ایشان مشغول کشتی گرفتن شدند، و حضرت فاطمه علیها سلام پی کاری بیرون رفتند، چون برگشتند شنیدند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله می‌فرماید: ای حسن بگیر حسین را و بر زمین انداز.
حضرت فاطمه سلام اللّه علیها فرمود: ای پدر چه عجب است که بزرگ‌تر را ترغیب می‌فرمائی که کوچک‌تر را بر زمین افکند.
حضرت فرمود: ای دختر اینک جبرئیل می‌گوید ای حسین حسن را بینداز، من در برابر او چنین می‌گویم «1».
و در فقه الرضا علیه السلام منقول است: زنهار چوگان بازی مکن که در آن حال شیطان با تو می‌تازد و فرشتگان از تو نفرت می‌کنند، و اگر کسی در آن حال چهار پایش بسر آید و او بمیرد به جهنم می‌رود «2».
و بدان که در گرو بستن مطلقا شرط است که آن مالی را که قرار می‌کنند برای کسی قرار کنند که پیشی گیرد، پس اگر از برای آن کسی قرار کنند که پس مانده است جایز نیست.
و همچنین اگر از برای کسی قرار کنند که با ایشان در عمل شریک نباشد جایز نیست، چنانچه متعارف است که دو کس با یک‌دیگر گرو می‌بندند و دو کس تیر می‌اندازند یا اسب می‌تازند.
و اگر امام از بیت المال مسلمانان قرار کند که هر یک بیشتر می‌رود یا بیشتر می‌زند این قدر می‌دهم جایز است.
و همچنین جایز است اگر کسی مالی بدر آورد و بگوید که این مال از کسی است که بیشتر برود از این دو کس که می‌تازند جایز است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 528
و همچنین جایز است که آن دو کس که می‌تازند هر یک مالی بدر آورند و بگویند که این هر دو مال از آن است که بیشتر برود

و شرط است در گرو دوانیدن موافق مشهور میان علما چند شرط:

اول: آن که تعیین کنند ابتدا و انتهای مسافتی را که در آن می‌تازند،

که اسب هر یک که در این مسافت پیشی گیرد او برده است.

دوم: آن که مالی را که گرو بر آن مال می‌بندند مقدار و جنس آن معلوم باشد که چند است و از چه جنس است،

نقره است یا طلا است یا غیر آن.

سوم: آن که حیوانی را که بر آن هر یک سوار می‌شوند معین به دیدن.

و بعضی را اعتقاد آن است که اگر تعیین او به اوصاف بکنند جایز است.

چهارم: آن که هر یک از آنها محتمل باشد به حسب عادت که بر دیگری پیشی گیرد،

پس اگر حیوان بسیار کم راه لاغری را بتازند با حیوان بسیار تندرو و فربهی که معلوم باشد عادتا که بر آن پیشی نمی‌تواند گرفت جایز نیست.

پنجم: آن که آن دو حیوان که می‌تازند از یک جنس باشند که هر دو اسب باشند،

یا هر دو استر مثلا، پس اگر اسب را با استر یا الاغ یا شتر یا فیل بتازند جایز نیست. و در این شرط خلاف است، و نزد فقیر ثابت نیست.

ششم: آن که هر دو را یک مرتبه بتازند،

پس اگر شرط کنند که یکی زودتر از دیگری بتازد جایز نیست موافق مشهور میان علما.

هفتم: آن که سوار شوند و بدوانند،

اگر اسبها را بی‌آن که سوار شوند بدوانند جایز نیست بر این گرو بستن.

هشتم: آن که مسافتی تعیین کنند که پیش از رسیدن منتهای آن مسافت چهار پایان مانده نشوند.

نهم: آن که با هم می‌تازند مردان باشند

نه زنان.

دهم: آن که هر دو در وقت تاختن برابر یک‌دیگر ایستاده باشند.

و در این شرط خلاف است، و اظهر آن است که اگر یکی بیشتر از دیگری ایستاده باشد جایز است.
و ده اسب را که با یک‌دیگر بتازند در میان عرب هر یک نامی دارد. آن که از همه بیشتر رود آن را مجلی می‌گویند، و آن که از آن پس مانده است و بر دیگران پیشی گرفته است آن را مصلی می‌گویند، و بعد از آن را تالی می‌گویند، و بعد از آن را بارع می‌گویند، و بعد از آن را مرتاح می‌گویند، و بعد از آن را حظی می‌گویند، و بعد از آن را عاطف می‌گویند، و بعد از آن را مؤمل می‌گویند، و بعد از آن را لطیم می‌گویند، و دهم را فسکل می‌گویند که از همه پس مانده است.
و از برای همه جایز است چیزی قرار دهند به غیر از آخر، پس اگر این ده اسب همه یک بار به آخر میدان برسند از برای هیچ یک چیزی نخواهد بود.
و بدان که گرو بر شمشیر و نیزه و تیر جایز است،

و در تیر انداختن چند شرط است به حسب مشهور میان علما:

اول:

آن که تعیین کنند که چند تیر که بزند برده است.

دوم:

ن که تعیین کنند که این چند تیر را در میان چند تیر بزنند.

سوم:

آن که تعیین کنند که به چه نحو بخورد به نشانه، به یکی از آنها که بعد از آن بیان خواهیم کرد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 530

چهارم:

آن که تعیین کنند که از نشانه چه مقدار دور باشند.

پنجم:

آن که تعیین کنند بزرگی نشانه را و موضع آن را از اماج خانه.

ششم:

آن که کمان هر دو و تیر هر دو از یک جنس باشد، و در این شرط خلاف کرده‌اند، و اقوا آن است که شرط نیست، اما اتفاقی است که در کار نیست که کمان و تیر معینی را شرط کنند؛ بلکه بعضی گفته‌اند که اگر شرط تعیین بکنند باطل است.

هفتم:

آن که یا به مبادره باشد یا به محاطه، و مبادره آن است که شرط کنند که هر که در عرض بیست تیر پنج تیر را بیشتر بزند برده است، پس اگر هر یک ده تیر انداختند و یکی از ده تا پنج تا را زد بر نشانه و دیگری چهار تا را، آن که پنج زده است برده است، و اگر هر یک پنج تیر زدند، هیچ یک از دیگری نبرده‌اند.
و محاطه آن است که شرط کنند که در عرض بیست تیر مثلا آنچه زده‌اند از کم هم بدر روند که اگر یکی پنج تیر مثلا بیشتر از دیگری زده باشد او برده است. پس اگر هر یک بیست تیر بیندازند، یکی پانزده تیر را بر نشانه زده باشد، و یکی ده تیر را زده باشد، آن که پانزده زده است برده است. و اگر یکی چهارده تیر را زد و دیگری ده تیر اولی برده است.
و احوط آن است که در اول یکی از این دو صورت را تعیین کنند تا بی‌خلاف صحیح باشد.

و باید دانست که زدن نشانه به چند قسم می‌باشد:

اول: خابی

یعنی اول بر زمین خورد و از زمین بجهد و بر نشانه خورد.

دوم: حاضر

یعنی بر یکی از دو جانب نشانه متصل شود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 531

سوم: خازق

که نشانه را زخم کند و در آن فرو نرود.

که نشانه را سوراخ کند و بند شود.

پنجم: مارق

که بر نشانه به خورد و از طرف دیگر بدر رود.

که پهلوهای نشانه را بدرد و در میان ایشان فرو نرود.
پس باید که در اول شرط کند که به کدام نحو که بزند برده است. و اگر شرط کند که اگر بر پهلوی نشانه بزند برده است، و او نیز میان نشانه بزند باز برده است.
و اگر شرط کنند که بر نشانه فرو رود و چنان بزند که از جانب دیگر بجهد برده است، و همچنین هر که پست‌تر شرط کند و نیکوتر بزند برده است، و اگر نیکوتر شرط کند و پست‌تر بزند نبرده است.
و باید دانست که در تیر اندازی و گرو دوانی محلل می‌باشد، یعنی کسی که با ایشان شریک می‌شود که اگر ببرد حصه بگیرد، و اگر ببازد چیزی ندهد.
و بهتر آن است که اگر هر دو مال بیرون آورند برای گروبندی چنین کسی را با خود شریک کند، و احوط آن است که در اول صیغه بگویند که یکی از آنها این عقد را باین شرطها که مذکور شد به لفظ در آورد و دیگری قبول کند.
و سنت آن است که در هنگام تیر انداختن و اسب تاختن غرض ایشان محض لهو نباشد، بلکه مطلب ایشان ورزش برای جهاد در راه خدا، و تقویت دین و ایمان، و حمایت شیعیان از شر مخالفان بوده باشد تا ثواب عظیم بیابند.

[فضیلت جهاد وجه مشروعیت چنین مسابقات است]

و در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسالت پناه صلی اللّه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 532
علیه و آله اصحاب خود را فرمودند که اسب تاختند، و آنچه بر گرو بسته می‌شد از مال خود می‌دادند «1».
و در روایت دیگر منقول است که بر صد و پنجاه و چهار مثقال نقره گرو بسته، و چون از جنگ تبوک برمی‌گشتند با اسامة بن زید شتر به گرو دوانیدند «2».
و جناب مقدس نبوی صلی اللّه علیه و آله از لعب و بازی منزه و مبرا بودند، بلکه از برای تقویت دین اسلام و تحریص مردم بر جهاد فی سبیل اللّه بود تا کافران بر مسلمانان و مخالفان بر شیعیان مستولی نشوند، و جان و مال و عرض مردم از شر اشرار محفوظ باشد.
و جهادی که در زمان غیبت امام علیه السلام می‌باشد آن است که دفع ضرر کافران و مخالفان از شیعیان بکنند. و اگر جمعی از مخالفان یا کافران بر سر گروهی از شیعیان بیایند بر آن جماعت واجب است که جهاد کنند در دفع آنها، و اگر کشته شوند شهیدند.
و اگر آنها عاجز باشند بر جمیع مؤمنان واجب است که مدد ایشان بکنند، و در دفع آن کافران بکوشند.
و در احادیث معتبره وارد شده است که کسی برای دفع از عرض خود یا مال خود کشته شود شهید است «3».
و در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که تمام خیرات در شمشیر و زیر سایه شمشیر است، و شمشیر اهل حق کلید بهشت است، و شمشیر اهل باطل کلید جهنم است «4».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 533
و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که بهشت را دری هست که آن را جهاد کنندگان می‌کوبند، آنها که در راه خدا جهاد کرده‌اند به سوی آن در می‌روند، و می‌بینند که برای ایشان گشوده‌اند، و ملائکه ایشان را مرحبا می‌گویند.
و فرمود: حق تعالی مرا عزیز گردانیده است به سم اسبان ایشان، و سنان نیزه‌های ایشان.
و فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که هر که از امت تو در راه خدا جهاد کند و یک قطره بارانی یا دردسری به او برسد ثواب شهادت در نامه عملش نوشته شود «1».
و در حدیث معتبر منقول است که لشگر معاویه علیه اللعنة و العذاب

الشدید در زمان حضرت أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بر انبار که محلی است در حوالی کوفه غارت کردند، آن حضرت خطبه خواندند که بعضی از فقرات آن خطبه ترجمه می‌شود:
به درستی که جهاد کردن برای خدا دری است از درهای بهشت که حق تعالی برای مخصوصان دوستانش گشوده است، و نعمتی است که برای ایشان ذخیره گردانیده است، و جهاد زره حفظ نماینده خدا و سپر محکم الهی است.
پس هر که ترک کند جهاد را با قدرت بر آن حق تعالی بر او جامه مذلت و خواری به پوشاند، و بلا او را فرو گیرد، و خوشنودی از او دوری کند، و در دیده‌ها حقیر و بی‌مقدار شود، و راه اندیشه بر دلش بسته شود، و مغلوب حق گردد، و با او به انصاف و عدالت سلوک نکنند.
به درستی که من شما را مکرر خواندم به جهاد این گروه در شب
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 534
و روز و آشکار و پنهان، و گفتم که با ایشان جهاد کنید پیش از آن که ایشان به جنگ شما آیند قبول نکردید، و اللّه که هر گروهی که در میان دیار و مملکت ایشان با ایشان جنگ کنند البته ایشان ذلیل و بی‌مقدار می‌شوند در آن نظرها.
پس سستی ورزیدند و به یک دیگر حواله کردید، تا آن که غارتها بر شما آوردند و طعامهای شما را مالک شدند، اینک سردار معاویه لشگرش به انبار آمده و حسان را کشته و حصنهای لشگری شما را گرفته.
و شنیده‌ام که شخصی از ایشان به خانه زن مسلمان یا کافری که جزیه می‌دهد می‌آمده و دست رنج و خلخال و زینتهای او را می‌کنده است، و او چاره‌ای به جز تضرع و عجز کردن و انا للّه و انا الیه راجعون گفتن نداشته است.
پس برگشته‌اند آن طاغیان با مال فراوان، و هیچ یک از ایشان جراحتی بر نداشته، و خونی از ایشان بر زمین نریخته است پس اگر مرد مسلمان بعد از چنین مصیبتی به‌میرد از حزن و تأسف محل ملامت نخواهد بود، بلکه نزد من پسندیده خواهد بود.
پس بسی تعجب دارم تعجبی که دل را می‌میراند و غمها را جمع می‌کند از جمعیت آن جماعت بر دین باطل خود، و پراکندگی شما از دین حق خود، پس بدا حال شما و اندوه مهیا از برای شما که نشانه نبرد دشمنان گردیده‌اید، بر شما غارت می‌آورند و شما بر ایشان غارت نمی‌بردید، و به جنگ شما می‌آیند ایشان و شما به جنگ ایشان نمی‌روید، و این قسم نافرمانی خدا می‌کنند و شما راضی می‌شوید.
اگر در تابستان می‌گویم به جنگ بروید، می‌گوئید عین شدت گرما است، ما را مهلت ده تا گرما کم شود. و اگر در زمستان

می‌گویم بروید، می‌گوئید عین شدت سرما است، ما را مهلت ده تا سرما بر طرف شود، هر گاه شما از گرما و سرما می‌گریزید پس از شمشیر بیشتر خواهید گریخت.
این مردمان‌اند چند که مثل عقلهای طفلان و زنان دارید، کاش هرگز شما را ندیده بودم و شما را نمی‌شناختم، دلم را پر از چرک و سینه‌ام را پر از خشم کردید، و بسکه نافرمانی کردید رأی مرا ضایع کردید.
قریش می‌گوید که پسر ابو طالب شجاع است اما علم جنگ را نمی‌داند، کی از ما داناتر است به جنگ؟ و کی از من بیشتر جنگ کرده است؟ هنوز بیست سال نداشتم که شروع به جهاد کردم، و اکنون از شصت سال گذشته‌ام، اما کسی را فرمان نبرند چه رأی به کار برد «1».
و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی جهاد را واجب ساخته و عظیم شمرده، و آن را موجب نصرت و یاری گردانیده، و اللّه که دین و دنیا به اصلاح نمی‌آید مگر به جهاد «2».
و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که هر که پیغام جهاد کننده را به اهلش برساند چنان است که بنده آزاد کرده باشد، و در ثواب جهاد او شریک باشد «3».
و در حدیث دیگر فرمود: جهاد کنید که باعث عزت و بزرگواری فرزندان شما می‌شود «4».
تمت الرسالة بعون اللّه و توفیقه.

(24) رساله صیغ عقود نکاح

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
تحقیق
سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 539
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه الذی أحل النکاح و ندب الیه، و حرم الزنا و السفاح، و توعد علیه، و الصلاة علی سید المرسلین و خاتم النبیین محمد و أهل بیته المطهرین المعصومین.
اما بعد: غرض از تحریر این رساله و جیزه آن است که جمعی از برادران ایمانی و دوستان روحانی فقیر را تکلیف و تحریص نمودند بر تحریر انحاء صیغ عقود نکاح و انواع تعبیرات آن، بر وجهی که غایت احتیاط که در جمیع امور مستحسن و مرغوب فیه است در آن بر وجه اکمل مراعا بوده باشد، و چون امر فروج مزید احتیاط را سزاوار بود، اجابت التماس ایشان را لازم دانسته، چند کلمه در خور ادراک و فهم خویش در حیز تحریر در آوردیم، و علی اللّه التکلان و هو المستعان فی جمیع الامور.
بباید دانست که ظاهر اخبار و اقوال اصحاب آن است که عقد دائم را به لفظ نکاح و تزویج هر دو واقع می‌توان ساخت، و لیکن مشایخ ما رضوان اللّه علیهم به هر دو لفظ ایراد می‌نمودند رعایة لغایة الاحتیاط.
و أیضا باید دانست که مشهور و مدار عمل جمعی از افاضل که
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 540
سعادت خدمت ایشان یافته بودیم این بود که لفظ نکاح و تزویج را هر دو به مفعول ثانی متعدی به کلمه «من» می‌ساختند، و در کتب لغت متعدی به نفس وارد شده، و در قرآن مجید نیز نکاح در مواضع متعدده متعدی به نفس وارد شده، از آن جمله قوله تعالی «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ» «1».
و تزویج در بعضی آیات متعدی به نفس وارد شده، و هو قوله تعالی «زَوَّجْناکَها» «2» و در بعضی متعدی به باء، و هو قوله تعالی «وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِینٍ» «3» و لیکن این شکسته بعد از تتبع در بسیاری از اخبار دیدم که متعدی به «من» وارد شده، پس رعایت غایت احتیاط مقتضی آن است که به جمیع این وجوه ایراد نمایند.
و ایضا در آیاتی که سبق ذکر یافت اسم مرد مقدم است بر اسم زن، و مشهور بر عکس است، پس اگر رعایت هر دو بشود اولی و احوط خواهد بود.

و أیضا ظاهر بسیاری از اخبار و قول اکثر اصحاب آن است که در باکره عاقله بالغه رضای دختر کافی است، و چون قول به تشریک و استقلال ولی نیز هست، احوط آن است که به رضای هر دو واقع شود.
و لهذا والد مرحوم رضی اللّه تعالی عنه از جهت رعایت نهایت احتیاط که طریقه مرضیه ایشان بود به وکالت دختر جدا، و به وکالت ولی جدا، و به وکالت هر دو در یک صیغه، و به صیغه بحت بدون ذکر وکالت به هر چهار طریق می‌فرمودند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 541
و ولی در نکاح پدر است و جد پدری، و رضای هر یک از این دو کافی است.
و اگر این هر دو فوت شده باشند رضای دختر کافی است. و اگر باکره نباشد نیز رضای زن کافی است هر چند پدر و جد داشته باشد.
و أیضا باید دانست که مشهور میان علما آن است که صیغه جمیع عقود را به قصد انشاء واقع می‌باید ساخت، مثلا کسی که تلفظ به لفظ «أنکحت» می‌نماید اگر مراد او این باشد که قبل از این کلام نکاحی واقع ساخته‌ام و به این کلام از آن خبر می‌دهم، این خبر است و به این نحو نکاح واقع نمی‌شود.
و اگر مراد او این باشد که به لفظ «أنکحت» نکاح را واقع می‌سازم این معنی انشاء است، و به این نکاح واقع می‌شود، و همچنین در جمیع عقود مثلفا بعت که می‌گوید، می‌باید این باشد که عقد بیع را به همین لفظ بعت واقع می‌سازم.
بعد از تمهید این مقدمات بدان که خالی از این نیست که یا وکیل مرد با وکیل زن صیغه می‌گوید، یا مرد با زن، یا وکیل مرد با زن، یا مرد با وکیل زن، و در هر صورتی با رضای ولی را رعایت می‌باید کرد یا نه چنانچه ولی نداشته باشد، یا اگر داشته باشد باکره نباشد، و از این مجموع هشت صورت بهم می‌رسد.
و اینها در صورتی است که شوهر و زن هر دو بالغ باشند، و اگر هر دو نابالغ باشند یک صورت دیگر است. و اگر مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا بر عکس، خالی از این نیست که یا ولی طفل با بالغ صیغه می‌گوید یا با وکیل بالغ، و از این پنج صورت با هشت صورت سابق سیزده صورت حاصل می‌شود.

اول: آن که وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید، و زن باکره باشد و ولی حاضر داشته باشد،

در این صورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل می‌شود و هم از جانب پدر یا جد پدری.
پس فرض می‌کنیم که مرد محمد نام دارد و زن زینب، اولا وکیل زن می‌گوید: أنکحت موکلک محمدا موکلتی زینب علی صداق خمسین تومانا موصوفا. وکیل مرد می‌گوید: قبلت النکاح لموکلی محمد علی الصداق المعلوم».
پس وکیل زن می‌گوید به این طریق: زوجت موکلک موکلتی بالمهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت التزویج لموکلی.
پس وکیل زن می‌گوید: زوجت موکلک بموکلتی علی المهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموکلی علی المهر المعلوم.
پس وکیل زن می‌گوید: زوجت محمدا زینب علی الصداق المعین الموصوف. وکیل مرد می‌گوید: قبلت وکالة عن موکلی.
پس وکیل زن می‌گوید: أنکحت نفس موکلتی زینب وکالة عنها و عن أبیها و عن جدها من موکلک محمدا بالصداق المذکور. وکیل مرد می‌گوید: قبلت النکاح لموکلی بالصداق المذکور.
پس وکیل زن می‌گوید: زوجت بنت موکلی من موکلک بالمهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموکلی.
پس وکیل زن می‌گوید: أنکحت زینب عن موکلک علی المهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموکلی.

دوم: آن که زن و مرد صیغه گویند و زن ولی داشته باشد و باکره باشد.

زن می‌گوید: زوجتک نفسی علی صداق خمسین تومانا موصوفا. مرد می‌گوید: قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم.
پس زن می‌گوید: أنکحت نفسی علی المهر المعلوم. مرد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 543
می‌گوید: قبلت لنفسی.
پس زن می‌گوید: زوجتک نفسی اصالة و وکالة عن أبی وجدی بالمهر المعلوم. مرد می‌گوید: قبلت التزویج لنفسی.
پس زن می‌گوید: أنکحت نفسی من نفسک بالمهر المعلوم.
مرد می‌گوید: قبلت النکاح لنفسی.
پس زن می‌گوید: زوجتک بنفسی علی المهر المذکور. مرد می‌گوید: قبلت لنفسی.
و در این صورت احتیاط آن است که زن از جانب پدر یا جد پدری وکیل شود و به این نحو واقع سازد. و اگر پدر صیغه را با شوهر گوید از جانب دختر وکیل می‌شود و می‌گوید: زوجتک بنتی زینب منک و کالة عنها و ولایة علیها بالمهر المعلوم.
بعد از جواب باز پدر می‌گوید: زوجتک بنتی زینب علی الصداق المعین المعلوم. مرد می‌گوید: قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم.

سوم: آن که وکیل مرد با وکیل زن صیغه گوید، و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد،

به نحوی که در قسم اول گفتیم صیغه‌ها را باید گفت، و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت، و اگر چهار صیغه اول آن قسم را به این ضم کند ظاهرا بس است که وکیل زن بگوید: أنکحت و زوجت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد بالمهر المعلوم. وکیل مرد بگوید: قبلت النکاح و التزویج وکالة عن موکلی محمد بالمهر المعلوم.

چهارم: آن که زن با مرد صیغه گویند، و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد،

در این صورت صیغه‌ها به نحوی است که در قسم دوم مذکور شد، الا صیغه سوم که تلفظ به آن نباید کرد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 544

و قسم پنجم و ششم و هفتم و هشتم: که مرکب است از اقسام مذکوره،

ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را از قسم دیگر، و ذکر هر یک به تفصیل موجب تطویل است.

نهم: آن که هر دو صغیر باشند و به ولایت عقد کنند ولی ایشان،

ولی دختر می‌گوید: زوجت ابنک بنتی ولایة علیها علی الصداق المعلوم. ولی پسر می‌گوید: قبلت لا بنی ولایة علی الصداق المعلوم.
بار دیگر باز زوجت و به جای بنتی ببنتی می‌گوید، پس می‌گوید:
أنکحت و زوجت ببنتی زینب من ابنک محمد علی صداق اثنتا عشر تومانا فضیا صاحبقرانیا. ولی پسر می‌گوید: قبلت النکاح و التزویج لابنی. و باقی صورتها از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود.
و باید که کسی که مرتکب وکالت از طرفین می‌شود عارف به عربیت بوده باشد که تمیز عددها و اعراب و سایر الفاظ را درست تلفظ تواند نمود، دیگر تصحیح لهجه خود نزد قاری کرده باشد که اداء حروف از مخارج تواند کرد، و رعایت وقف و وصل در مواضع خود بکند.
و چون در این زمان در میان عجم الفاظ مرکبه متعارف شده است، مثل محمد حسین و محمد علی، ظاهرش آن است که رعایت قواعد ترکیب در اینها نموده که محمد علی و محمد حسین بگوید به فتح دال و یاء و دال و نون، و اگر رعایت طور عرب نموده محمد علی بکسر دال و یاء و دال با تنوین هم بکند از احتیاط دور نیست.
و هر یک از مرد و زن که حاضر باشند در وقت عقد اگر وکیل به عوض اسم هذا بگوید و اشاره کند بهتر است. و باید که قبل از تمام صیغه ایجاب شروع به قبول نکند، و بعد از تمام فاصله عرفی در میان واقع نشود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 545

و باید که در هنگام وکیل شدن یا دو مرد عادل یا جمعی از شهود تعریف باشند

که آن زن را بشناسند و بداند که او است که حرف می‌گوید نه دیگری تا در وقت شهادت تواند شهادت داد.
و باید که در وقت وکیل شدن و صیغه گفتن تعیین مهر بکند که زر تازه سکه است یا رایج نه دانگ و نیمی است یا ده دانگی.
و باید که قبل از شروع در صیغه خطبه مشتمل بر حمد و صلوات و تحریص بر نکاح و تعذیب بر سفاح بخواند.

و خطبه‌های منقول در کافی «1» هست هر یک را که بخواند خوب است،

و اگر آنها میسر نشود این دو کلمه که به خاطر رسیده بد نیست: الحمد للّه الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان علی کل شیء قدیر، و صلی اللّه علی أشرف المرسلین محمد و أهل بیته الذین أذهب اللّه عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، اما بعد فقد قال اللّه تبارک و تعالی و قوله الحق «وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ» و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی أباهی بکم الامم یوم القیامة و لو بالسقط، و الصلاة علی أشرف المرسلین محمد و عترته المعصومین.

بدان که در صیغه متعه تعیین مدت و مبلغ شرط است،

پس وکیل زن می‌گوید: متعت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد من الان الی طلوع الشمس بأربع شاهیات. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموکلی.
و اگر وکیل زن بعد از تمهید مدت و مبلغ و تعیین هر دو بگوید:
متعت نفس موکلتی من موکلک فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 546
و وکیل مرد قبول کند خوب است.
و اگر احتیاطا موافق مدلول احادیث کثیره در حین وکالت بگوید به زن که تو را متعه می‌دهم به شرط آن که تو از او میراث نبری، و او از تو میراث نبرد، وعده بداری، و طلب قسمت لیالی چنانچه در نکاح دائم می‌باشد ننمائی، و توقع فرزند بهم رسانیدن از او نداشته باشی در مدت فلان به مبلغ فلان و صیغه به این نحو بگوید: زوجت نفس موکلتی زینب موکلک محمدا متعة شهرا کاملا بتومان فضی نکاحا غیر سفاح علی کتاب اللّه و سنة نبیه علی أن لا ترثه و لا یرثها و علی أن علیها العدة. وکیل مرد بگوید: قبلت علی الشروط المذکورة. بهتر خواهد بود.
و اگر طرفین خود صیغه گویند زوجتک نفسی متعة می‌گوید، و ضمیرهای غائب را به عنوان تکلم خواهند گفت، و شقوق دیگر ظاهر است، و اللّه الموفق لکل خیر.
نمقه مؤلفه العبد المذنب محمد باقر بن محمد تقی عفی عنهما بالنبی و آله الطاهرین المقدسین صلی اللّه علیهم أجمعین و الحمد للّه أولا و آخرا.

فایده: در بیان بعضی از صیغ طلاق.

اگر طلاق بی عوض گویند اگر شوهر گوید می‌گوید: زوجتی فلانة طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة. و اگر وکیل شوهر گوید به جای زوجتی زوجة موکلی.
و اگر طلاق در عوض مهر گفته شود اگر زن و مرد خود گویند زن گوید: بذلت لک المهر لتطلقنی به. مرد می‌گوید: أنت علی ذلک طالق. و اگر وکیل مرد با وکیل زن می‌گوید: بوکالتی بذلت لموکلک مهرها لتطلقها به. وکیل مرد می‌گوید: زوجة موکلی علی ذلک طالق. باز وکیل زن می‌گوید: هی علی ذلک طالق.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 547
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(25) مسائل أيادى سبا

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1110 ه ق
گردآورنده محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 549
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه مجیب السائلین، و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرین.
أما بعد: بر ورق کمارش نگارش می‌نماید، معتکف زاویه خمول و بی‌نشانی محمد جعفر بن محمد طاهر الخراسانی، که چون به هدایت ربانی و عنایت بی‌نهایت سبحانی به مطالعه مسأله‌ای چند که جماعت ثقات، چون مولانا الحاج محمد شریف بیرجندی، و مولانا مجد الدین شوشتری، و مولانا میرزا محمد بن فیاض اصفهانی، و مولانا الحاج محمود میبدی، و مولانا الحاج حسین بقمشی و غیرهم، شکر اللّه سعیهم.
از غواص بحار الانوار باعانة التوفیق، سیار مضمار الاسرار باذمة التحقیق، جامع الشرائع و الحقائق بعلو الهمة، کاشف السرائر و الدقائق لسمو الرتبة، العلامة الفهامة المحقق المدقق النحریر البصیر، شیخ الاسلام و المسلمین، قدوة علماء المتبحرین، خاتم المجتهدین، شیخنا و استاذنا و من الیه استنادنا و مولانا محمد باقر صاحب بحار الانوار، لازال للعلوم عماد، و للفضائل سناد، سؤال
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 550
نموده بودند مشرف شدم، به خاطر فاتر خطور می‌نمود که وی را ترتیبی بر وجه احسن نمایم، و به نظر فیض اثر مومی الیه دام فضله رسانم، که قریب و بعید و مبتدی و منتهی از آن مستفیض گردند.
اما دست عوایق زمان در این باب تأخیر بردی، عزیمت این فقیر منسوخ می‌داشت.
تا آن که جماعتی از مجاورین مشهد رضا علی ساکنه التحیة و الثناء و ساکنین دار المؤمنین سبزوار، که از شرف خدمت و الانهمت محروم‌اند، در این باب الحاح و اقراح بیرون از حد و قیاس نمودند.
پس بالضرورة به اجابت حاجت مسارعه نموده شد، و آن مسائل به ترتیبی که خاطر فاتر به آن مسافحه می‌نمود مرتب و به نظر کیمیا اثر دام فضله رسانیده شد، و این رساله مسمی ب «مسائل ایادی سبا» که مشتمل است بر دویست و هشتاد و شش مسأله مرتب است بر دوازده باب.
باب اول: در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد.
باب دوم: در بیان آنچه متعلق است به تطهیر و طهارت.

باب سوم: در احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است.
باب چهارم: در بیان روزه ماه مبارک رمضان و بعضی احکام آن.
باب پنجم: در خمس و زکات، و بیان استطاعت حج.
باب ششم: در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و وجوب مواضع این دو.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 551
باب هفتم: در معاملات، و آنچه مناسب این باب است.
باب هشتم: در نذر و هبه و کفاره.
باب نهم: در نکاح و رضاع و عده، و آنچه مناسب این باب است.
باب دهم: در بعضی وجوه محرمه، و احکام اطعمه و اشربه محرمه، و بیان بعضی اسباب ملاهی.
باب یازدهم: در بیان بعضی مسائل میراث.
باب دوازدهم: در بعضی مسائل متفرقه.

باب اول در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد

مسأله 1-:وضو را به چه روش باید ساخت؟

جواب

سنت است که اول دستها را به تفصیل مشهور بشوید، و مضمضه و استنشاق کند یک مرتبه، و احوط آن است که سه مرتبه مضمضه کند، و سه مرتبه استنشاق به روشی که آب به میان بینی در هر مرتبه برسد.
و واجب است که بعد از آن به خاطرش باشد که وضو می‌سازد به جهت آن که نماز کردن بر او مباح شود، به جهت رضای خدا و فرموده خدا به عمل آید، آب بر روی ریخته، اما باید بر پیشانی بر رستگاه موی سر ریزد و دست بکشد جمیع روی را به روشی که آب بر جمیع اعضای او جاری شود، و قدری مبالغه در دست مالیدن کند تا به گودی چشمها و اطراف بینی او جاری شود.
و بعد از آن که یک کف آب بر مرفق دست راست ریخته تا سر انگشتان بشوید به روشی که آب به جمیع محل غسل جاری شود. و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 552
همچنین یک کف آب بر مرفق دست چپ ریخته تا سر انگشتان بشوید به روش مذکور.
و با تتمه آب وضویش سر را به قدر سه انگشت مضموم مسح کند، اگر چه ظاهر آن است که مسما کافی است.
و بعد از آن پشت پای راست را از سر انگشتان تا برآمدگی پشت پا به جمیع کف مسح کند، و همچنین پشت پای چپ را، اما مسح کردن تا مفصل که بند پا است احوط است، و ظاهر آن است که از سر انگشتان تا موضع مذکور اگر به یک انگشت مسح شود کافی است.

مسأله 2-:غسل ترتیبی به چه روش باید کرد؟ و ارتماسی را به چه روش؟

جواب:

بعد از طهارت بدن از نجاست در غسل ترتیبی در وقت آب بر سر ریختن به خاطرش رساند، مثلا غسل جنابت می‌کند که نماز بر او مباح شود به جهت فرموده و رضای الهی آب را بر سر ریزد، و به روشی که به جمیع اعضای سر و گردن آب جاری شود حتی بیخ موها، و مبالغه در دست مالیدن کند، خصوصا زنان که آب در زیر جمیع موها جاری شود، و بعد از آن باقی بدن را بشوید.
و احوط آن است که اول جانب راست را بشوید با گردن، و بعد از آن جانب چپ را نیز با گردن به روشی که آب به جمیع اعضای بدن جاری شود، و در جمیع سه مرتبه شستن سنت است.
و در غسل ارتماسی بعد از نیت به روش مذکور یک عضو را مقدم داشته به روشی که دفعه عرفی صادق آید جمیع بدن را به میان آب فرو برد و پنهان در آب شود.

مسأله 3-:تیمم را به چه روش باید ساخت؟

جواب:

بعد از قصد کردن اینکه تیمم می‌سازم بدل وضو یا غسل، تا آن که آنچه طهارت شرط آن است مباح شود، از جهت فرمان برداری و رضای خدا، پس هر دو کف دست را بر خاک زند، و سنت است که دستها را به‌تکاند، و پیشانی را تا بالای سر بینی به هر دو کف دست مسح کند، و احوط آن است که به جمیع هر دو کف دست پیشانی مسح شود.
و بعد از آن به شکم دست چپ پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان مسح کند. و بعد از آن به شکم دست راست پشت دست چپ را مسح کند به روشی که گذشت.
و سنت است که در تیمم بدل از غسل و وضو به جهت مسح پشت دستها نیز هر دو دست بر زمین زند، و باید که در دستها مانعی نباشد، مثل انگشتر یا زهگیر یا جائی بسته باشد. و باید خاک پاک باشد، و در وقتی که خاک یافت نشود تیمم بر سنگ و نمد زین و یال اسب جایز است، چنانچه یال اسب و نمد زین غبار داشته باشد، و الا سنگ مقدم است.

مسأله 4-:کیفیت نماز را بر وجه کمال که مطلوب شارع است بیان فرمایند؟

جواب:

بعد از آن که بدن و جامه‌های نماز گذارنده پاک باشد از نجاست و طهارت شرعی، و آنچه بر او لازم است از وضو و غسل و تیمم بجا آورده باشد، و وقت و قبله را مشخص کرده باشد، و به قبله ایستاده.
اول اذان بگوید به این روش: اللّه أکبر چهار مرتبه، أشهد أن لا اله الا اللّه، أشهد أن محمدا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله، حی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 554
علی الصلاة، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل، اللّه أکبر، لا اله الا اللّه، هر یک از این فصول را دو مرتبه.
و بعد از آن که فاصله میان اذان و اقامت به دعای منقول یا نشستن یا سجده کردن به عمل آورد اقامه بگوید مثل اذان، مگر آن که در اول اقامت اللّه أکبر دو مرتبه بگوید، و بعد از حی علی خیر العمل قد قامت الصلاة دو مرتبه می‌گوید، و در آخرش تهلیل یک مرتبه.
و بعد از آن که هفت مرتبه اللّه أکبر بگوید، و یکی از آنها را به قصد تکبیر احرام بگوید و بهتر آن است که اول یا آخر را بعد از نیت نماز بقصد تکبیر احرام بگوید به این روش: سه مرتبه اللّه أکبر بگوید، و دعای منقول را بخواند، و بعد از آن دو مرتبه اللّه أکبر بگوید، و دعای منقول را بخواند، و بعد از آن اللّه أکبر بگوید.
و بعد از آن که قصد کرد، و در خاطر او هست مثلا که دو رکعت نماز که در صبح حق سبحانه و تعالی واجب کرده بجا می‌آورد به جهت فرمانبرداری و رضای خدا، و دستها را بلند کرده مقابل گوشها اللّه أکبر بگوید، و دعای توجه را بر وجه منقول بخواند، و أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم گفته آهسته، بسم اللّه را در جمیع نمازها بلند بگوید.
و الحمد للّه را سنجیده به روشی که قراء به لهجه عرب نقل کرده‌اند بخواند، خصوصا ملاحظه نماید در ادای مخارج حروف که به یک دیگر مشتبه نشود. و همچنین رعایت تشدید و اعراب کرده که مشتبه نشود، و مد متصل را ترک نکند.
و بعد از آن که حمد تمام شود، به قدر نفس زدن صبر کند، و شروع به سوره کند، و سوره کاملی به روش مذکور بخواند، و بعد
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 555
از آن به قدر یک نفس صبر کند و دستها را بلند کرده اللّه أکبر بگوید.
بعد از آن که تکبیر تمام شود خم شود برای رکوع به این روش که به دستها زانو را به روش لقمه بگیرد، و آن قدر خم شود که قطره آبی بر پشت او ریزد به هیچ طرف میل نکند، و سر را در وقت رکوع راست بگیرد که

مساوی پشت شود، و سبحان ربی العظیم و بحمده سه مرتبه بگوید.
و بعد از اتمام ذکر سر از رکوع برداشته راست بایستد، و اندک صبر کند، و سمع اللّه لمن حمده بگوید، و در حال قیام اللّه اکبر بگوید، و به سجود رفته اول دستها را بر زمین رساند.
و باید در وقت سجود هشت عضو بر زمین باشد: پیشانی، و کف دستها، و هر دو زانو، و هر دو سر انگشتان مهین پاها و سر بینی، و پیشانی را بر چیزی گذرد که از جمله زمین باشد، و مأکول و ملبوس عادتی نباشد، و بهتر آن است که بر خاک سجده کند، خصوصا تربت امام حسین علیه السلام، و در وقت سجود باید بال گشاده باشد، و در رکوع و سجود هیچ عضوی از آن بر عضوی دیگر نباشد، و بعد از قرار گرفتن اعضای سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده سه مرتبه بگوید.
و بعد از اتمام ذکر سر از سجده بر دارد، و درست به‌نشیند، به روشی که پشت پای راست بر شکم پای چپ باشد، و اللّه أکبر بگوید، و بعد از آن بگوید أستغفر اللّه ربی و أتوب الیه، و اللّه أکبر بگوید، و بعد از آن سجده دوم را به روش سجده اول بجای آورد.
و بعد از آن که بنشیند اللّه أکبر بگوید، و به جهت جلسه استراحت اندک صبر کند، و بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد گفته برخیزد.
و بعد از آن که درست ایستاد حمد و سوره مثل رکعت اول بخواند،

و بعد از آن اللّه أکبر گفته دستها را به جهت قنوت خواندن مقابل روی بردارد، به روشی که کفهای دست به طرف آسمان باشد، و قنوت بخواند به دعائی که منقول است.
و اقلا این دعا را بخواند: اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم اغفرلنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الاخرة انک علی کل شیء قدیر، اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم، و اللّه أکبر بگوید، و رکوع و سجود را به روش رکعت اول بجای آورد.
و بعد از آن که سر از سجده دوم بر دارد، و درست به نشیند، که پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد و تشهد بخواند: أشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته.
و چنانچه نماز دو رکعتی است سلام نماز بگوید: السلام علیک أیها النبی و رحمة اللّه و برکاته، السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین، السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته. و چنانچه سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد، بعد از آن که تشهد را تمام کند بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد گفته بر خیزد.
و در دو رکعت آخر مخیر است که الحمد بخواند یا تسبیح، اما تسبیح خواندن مطلقا بهتر است، و تسبیح را به این روش بخواند:

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه أكبر سه مرتبه، و بعد از آن ركوع و سجودهای ركعت سوم و چهارم را و تشهد و سلام را به روش مذكور بجای آورد.
و بايد نظر در وقتی كه ايستاده است بر موضع سجده باشد، و در ركوع به ميان هر دو پا باشد يا چشمها را بر هم گذارد، و در سجده به طرف بينی نگاه كند، و در وقت قنوت به كف دستها، و در

جميع تكبيرها در وقت اللّه أكبر گفتن دستها را مقابل گوشها برده اللّه أكبر بگويد.
و در وقت ايستادن دستها را بر رانها مقابل زانو گذارد، و در وقت تشهد بر بالای رانها مقابل زانو گذارد. و در وقت ايستادن ميان هر دو پا سرهای انگشتان پا يک شبر فاصله باشد، و سر انگشتان پاها روی به قبله باشد.
و نماز صبح و دو ركعت اول نماز شام و خفتن را بلند بايد خواند، و نماز ظهر و عصر را، و يک ركعت آخر نماز شام، و دو ركعت آخر نماز خفتن را آهسته بايد خواند، الا نماز جمعه و ظهر روز جمعه، و دو ركعت اول ظهر روز جمعه را بلند بايد خواند.

مسأله 5-:شروط و کیفیت نماز جماعت، و معنی عدالت را بیان فرمایند.

جواب:

ظاهر این است که عادل کسی است که بعد از قدری از معاشرت اطمینان به تدین و صلاح او بهم رسد، به اینکه بدی از او ظاهر نشود، و ساتر جمیع عیوب خود باشد، و ملازم جمعه و جماعت باشد، و بدون عذر ترک جماعت مسلمانان نکند.
و عمده این است که بنای مسائل ضروری خود را اصولا و فروعا به روشی که معمول و مشهور میان علما است گذاشته باشد، که اعتقاد به اصول خمسه را به دلیل یقین کرده، و مسائل طهارت و نماز و باقی آنچه او را ضرور است، چنانچه قوت استدلال دارد از کلام خدا و سنت پیغمبر و اخبار ائمه هدی فرا گرفته باشد، و چنانچه قوت آن ندارد رجوع به اعلمی کند در مسائل ضروری خود،
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 558
و فتوی بغیر علم نمی‌داده باشد، و از غیبت کردن و غیبت شنیدن مؤمنان احتراز کند.
اکثر پیشنمازان این زمان را دغدغه عمده که هست در همین باب عدم اخذ مسائل از مأخذ شرعی و جرأت در فتاوی و غیبت کردن و شنیدن، که شیوع در این مجالس در این زمان دارد.
و عدالت به شهادت دو عادل و شیاع ثابت می‌شود، چنانچه از اهل محله او از کسی پرسند گوید ما ندیده‌ایم از او به غیر از خوبی، و ملازم جماعت باشد نیز عادل است.
و در نماز جماعت بهتر این است که صفها متصل باشد، و از پیشنماز با صف پیش دور نباشد، و در نیت نماز همین که بخاطرش هست که نماز ظهر مثلا می‌کند اقتداء به پیشنماز حاضر از جهت فرمان برداری و رضای خدا کافی است در نمازهائی که بلند می‌خوانند، چنانچه صدای قرائت پیشنماز را هیچ نشنوند قرائت کنند، و اگر بشنوند گوش کنند قرائت او را.
و در دو رکعت آخر نمازها تسبیح بگوید به روش مذکور. و در نمازهائی که آهسته می‌خوانند در دو رکعت اول در محل قرائت سبحان اللّه بگوید، و باقی افعال و اذکار نماز را به غیر قرائت جمیع را مأمومین می‌باید بجای آورند اما بعد از پیشنماز، و در جمیع تابع باشند، تا او به رکوع و سجود نرود ایشان نروند، و تا سر از رکوع و سجود بر ندارد ایشان بر ندارند. و اگر امام به رکوع رفته باشد، احتیاط این است که اقتدا نکنند، و صبر کنند که در رکعت دیگر اقتدا کنند.
و اگر چنانچه کسی در رکعت دوم و سوم یا چهارم اقتدا کند، این رکعت را اول نماز خود قرار می‌دهد، و حساب نماز خود را

نگاه دارد، و آنچه را با امام در یابد اول نماز او است، و آنچه در کار است از تشهد و قنوت در موضع آن بجا می‌آورد، و به زودی ملحق می‌شود.
و در جائی که محل قنوت و تشهد او نباشد تابع امام شده او نیز به عمل آورد، اما در جائی که محل تشهد او نباشد بر سر پای به نشیند و امام که سلام داد برخاسته آنچه نمازش باقی ماند تمام کند.
و اگر پیشنماز در دو رکعت آخر تسبیح بخواند، و آن دو رکعت اول مأموم باشد، باید به قدر مقدور قرائت حمد و سوره کند، و چنانچه حمد بخواند قرائت سوره در کار نیست چنانچه امام به رکوع رود.

باب دوم در بیان آنچه متعلق به تطهیر و طهارت است

مسأله 6-:در خانه‌ای که بعضی جاها و فرش نجس باشد به سبب طول مدت خصوص موضع نجس فراموش شده باشد به رطوبت ملاقات فرش خانه چه حکم دارد؟

جواب:

ظاهر این است که موضعی که به رطوبت به چنین فرشی رسیده باشد، حکم به نجس بودن نتوان کرد، اما احتیاط بهتر است

مسأله 7-:زمین نجس را که بر و بند گرد آن چه حکم دارد؟

جواب

آن گرد نجس نیست.

مسأله 8-:ازاله نجاست از بول و غیر آن به چه روش باید کرد که پاک شود؟

جواب

ازاله نجاست بول دو نوبت باید شستن، و احتیاطا دونوبت به فشارد، یکی در نوبت میان، و یکی در آخر. و در باقی نجاسات به غیر از لیسیدن سگ بعد از ازاله نجاست یک مرتبه باید شست.

مسأله 9-:مثلا که نجس شود به محض آب ریختن پاک می‌شود یا نه؟

جواب

پاک می‌شود به شرط آن که آن مقدار آب بریزند بعد از بر طرف کردن نجاست که آب نفوذ کند در آن موضع نجاست، و در نجاست بول دو مرتبه آب بریزد.

مسأله 10-:رخت خواب که نجاست در آن نفوذ کرده باشد، بلکه از آن طرف نیز بیرون آمده باشد، طریقه شستن آن چه روش است؟

جواب

بعد از ازاله نجاست آن مقدار آب بریزند که همه جا جاری شود و به کوبند، و در نجاست بول دو مرتبه برسانند.

مسأله 11-:قالی یا پلاس و نمد که نجس شود بدون فشردن به محض آب ریختن دو مرتبه پاک می‌شود یا نه؟

جواب

پاک می‌شود به شرط آن که به جای فشردن احتیاطا به کوبند.

مسأله 12-:در وضو ساختن و غسل کردن بعد از آب جاری شدن به اعتبار چربی که در بدن می‌باشد بعضی جاها و بیخ موها خشک می‌ماند، آیا دست مالیدن بسیار ضرور است به قدری که بر طرف شود یا نه؟

جواب:

به قدری که ظن غالب بهم رسد که آب به جمیع موضع غسل جاری شده کافی است و آنها ضرر ندارد، و مبالغه در دست مالیدن سنت است.

مسأله 13-:زنی که دختری شیر دهد در شیر او، و آهن در نجاست و طهارت چه اعتقاد دارید؟

جواب

ظاهرا شیر و آهن هر دو پاک است.

مسأله 14-:هر گاه چیزی که نتوان به آن خاک مالید سگ به لیسد چگونه تطهیر باید داد؟

جواب:

خلاف است، بعضی می‌گویند نجاست باقی می‌ماند، و حدیثی در این باب ندیده‌ام که مطهر آن چه چیز است.

مسأله 15-:با خون جراحت و دنبل یا خونی که از خارج به بدن یا به جامه کسی رسیده زیاده بر قدر معفو عنه باشد، یا رخت نجسی به غیر نجاست خون نجس شده باشد، داخل مسجد و روضه ائمه علیهم السلام می‌توان شد یا نه؟ و رخت نجس را داخل می‌توان کرد یا نه؟

جواب:

هر گاه نجاست آنها تعدی نکند در جمیع صور می‌توان کرد.

مسأله 16-:آب چاه به ملاقات نجاست نجس می‌شود یا نه؟

جواب:

نجس نمی‌شود.

مسأله 17-:خانه‌ای که آفتاب نیفتد به سبب آب قلیل ریختن پاک می‌شود یا نه؟

جواب

هر گاه آب بریزند که آب مستولی شود پاک می‌شود.

مسأله 18-:جامه نجس به احتلام یا غیر آن که دیگری به شوید تا یقین به طهارت هم نرسد محض زوال عین و افعال مسلمانان را محمول بر صحت دانستن پاک می‌شود یا نه؟

جواب

هر گاه فی الجمله صلاح و تدین داشته باشد کسی که
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 562
می‌شوید حکم به طهارت می‌توان کرد.

مسأله 19-در زمستان و بهار در کوچه‌ها بعضی جاها که آب متصل است و گل و برف آب شده و نجاست ظاهری در آن کوچه باشد، آن آب و گل در نجاست و طهارت و ترشح کردن بر رخت این کس چه حکم دارد؟

جواب

چنانچه نجاست متصل باشد تا هر جا که آن آب اتصال دارد نجس است، و گل چنانچه تلیین در آن باشد که نجاست نفوذ به اطراف آن کند آن اطراف نجس خواهد بود.

مسأله 20-:هر گاه سگی از دلوی آب بخورد، دلو را به آب چاه رسانند چه باید کرد؟

جواب:

چهل دلو احتیاطا بکشند.

مسأله 21-:رنگ خون که بعد از ازاله عین و غسل در جامه می‌ماند چون است؟

جواب:

ببعد از تطهیر شرعی قصور ندارد.

مسأله 22-:ازاله مخرج بول را به چه روش باید کرد؟

جواب

ابه دو قدر آبی که بر سر حشفه ایستاده می‌توان کرد، اما احتیاط دو مرتبه شستن و سه مرتبه نهایت احتیاط است.

مسأله 23-:چون مردم شعر باف ریسمان پنبه را به خون گوسفند رنگ می‌کنند چه حکم دارد؟

جواب

ظاهرا توان، اگر کسی احتیاط کند بد نیست.

مسأله 24-:سلس البول که مشهور میان فقها است که برای هر نماز یک وضو بسازد حدش کدام است؟ و بر صاحب سلس چه چیز لازم است؟

جواب:

ظاهر این است که مراد از سلس البول آن باشد که بول
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 563
را محافظت نتواند در اثنای نماز نمود، و ظاهر این است که حدیثی که موجب وضو باشد همان بول معتاد است، و آن که برای هر نماز وضو باید ساخت فقها نقل کرده‌اند، حدیثی به نظر نرسیده است، و احوط عمل به مشهور است.

مسأله 25-:آب کاریز بدون معرفت و اذن صاحب که آیا مال صغیر است یا نه وضو ساختن و غسل کردن و آب برداشتن و رخت شستن چه حکم دارد؟

جواب

استعمال ضروری هر یک از اینها تا عدم رضا مشخص نباشد جایز است.

مسأله 26-:در قریه‌ها و مزرعه‌ها حمامی دارند، و عادت چنین جاری شده که آب هر کس باشد می‌برند، و کسی هم مانع نمی‌شود، و گاه می‌شود که صغیر یا غائب دخلی داشته باشد، در آب مذکور غسل کردن و وضو ساختن چه حکم دارد؟ و استدلال کردن به اینکه از قدیم همچنین استمرار یافته

جواب:

با وجود دانستن که صغیر شریک است غسل کردن مشکل است، هر گاه ملک ایشان باشد احتیاط این است که شخصی قدری آب بخرد و وقف کند بر حمام که هر روز حمام را از آن آب پر کند، و در صورت اضطرار که به هیچ وجه صورت نتوان داد و آب دیگر یافت نشود، دور نیست که به اعتبار ضرورت جایز باشد.

مسأله 27-:در آب غصبی وضو می‌توان ساخت؟

جواب:

آب غصبی دو قسم است، اگر چنانچه آبی در ظرف بوده و حیازت کرده‌اند غصب کرده، وضو ساختن و غسل کردن و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 564
آشامیدن و باقی از استعمالات صحیح نیست. و اگر نهر را غصب کرده یا کاریز را، ظاهر آن است که استعمالات ضروری مثل وضو ساختن و آشامیدن و غیر آن جایز است.

مسأله 28-:در زمین غصبی وضو ساختن و غسل کردن و نماز کردن چه حکم دارد؟

جواب:

حکم به بطلان نمی‌توان کرد.

مسأله 29-:در آب نشستن از برای طهارت وقتی که آب روان باشد با کر احتمال دارد که از بابت عاری که نهی دارد که بی‌لنگ داخل آب شود یا نه؟

جواب

از تعلیل حدیث ظاهر می‌شود که مکروه باشد، اما حدیث چون در این صورت نیست حکم به کراهت نمی‌توان کرد.

مسأله 30-:هر گاه کسی خواهد که زمینی که دغدغه داشته باشد و کری از آب یا زیاده بریزد، اگر منفصل نشود صورتی دارد یا نه؟

جواب

مشکل است به این طریق، و مطلق کر گرفتن نیز سندی ندارد.

مسأله 31-:کسی که فصد کند یا جراحتی داشته باشد که مانع از شستن یا مسح کردن بعض اعضا باشد، جبیره مقدم است یا تیمم باید کرد، و جبیره چه روش است؟

جواب:

هر گاه مانع باشد غسل نباید کرد، و تیمم بدل غسل کرد، و جبیره کردن درست نیست. و اگر مانع در موضع وضو باشد، اگر آن موضع شکسته باشد و بسته باشد جاهای صحیح را باید شست و دست تری به بالای اعضاء بسته باید مالید.
اما اگر فصد کرده باشد یا دمبل جراحتی داشته باشد آنچه
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 565
مقدور باشد پاک کردن می‌شوید، و آنچه مقدور نشود غسل و مسح ساقط است، اگر احتیاطا دست تری بر بالای آنها که موضعش پاک نباشد بکشید خوب است، و اگر در این صورت تیمم کند جایز است.

مسأله 32-:بعضی اعضا که کوبیده می‌شود و خون در زیر پوست جمع می‌شود، وضو ساختن چه حکم دارد؟ بر فرضی که پوست بالای خون حس ندارد.

جواب

چنانچه پوست سوراخ نشده باشد وضو درست است، و آن خون ضرری ندارد. و اگر سوراخ شده باشد کهنه تری بر او بکشند، اگر رنگ دارد به قدر مقدور که جراحت نشود ازاله کنند، و اگر رنگ ندهد احتیاج به ازاله ندارد وضو درست است.

مسأله 33-:چرک داشتن بیخ ناخن مانع صحت وضو و غسل می‌شود یا نه؟

جواب

مانع شدنش محل اشکال است.

باب سوم در بیان احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است

مسأله 34-:قدمی که میان اذان و اقامه پیش می‌گذارند سند صحیحی دارد یا نه؟

جواب

روایتی نقل کرده‌اند، و بعضی از فقها نیز گفته‌اند.

مسأله 35-:اذان ثانی را که بدعت می‌دانند در روز جمعه که از حدیث امام صادق علیه السلام می‌فهمند به اعتقاد شما کدام است؟ جمعه می‌دانند یا عام است؟ که هر چند نماز جمعه نکنند باید اذان اعلام را نگفت که اذان ثانی بنابر احتمال داخل بدعت نباشد.

جواب

اگر مطلقا اکتفاء به یک اذان از برای نماز و ثانی بکنند احوط است، چنانچه عمل بر آن است، اما حکم به حرمت مشکل است، و تفصیلش در بحار مذکور است.

مسأله 36-:مثلا کسی در نماز در هنگام سر از رکوع برداشتن درست نه نشیند نماز او درست است یا نه؟

جواب

نماز او در هر دو صورت باطل است.

مسأله 37-:اگر فعلی از افعال نماز واجبی نماز را به طریق جهل بجای نیاورده، و مدت مدید نماز کرده باشد اعاده نماید یا نه؟

جواب

احوط و اشهر در غیر جهر و اخفات و قصر و اتمام وجوب اعاده و قضا است. و در بعضی سخنی هست، و در رساله شک اشاره به بعضی شده.

مسأله 38-:حدیثی واقع شده که اگر کسی عقد نماز را خالی از ریا بسته باشد، و در اثنای نماز ریا به عمل آید نقصان ندارد و محمول بر ظاهر است یا مأول؟

جواب

حدیث را تأویل کرده‌اند که در اثنای نماز به خاطرش خطور کند و باز تدارک کند و دل به او به بندد.

مسأله 39-:کسی که بعد از تکبیرة الاحرام خم شود و دست به زمین برساند و مهر و تسبیح خود را حرکت دهد نماز او چه صورت دارد؟

جواب

اگر به نیت رکوع نرفته جزم به بطلان نمی‌توان کرد، و مشهور بطلان نماز است.

مسأله 40-:در رکنیت قیام چه می‌فرمایند؟

جواب

رکنیت قیام مشخص نیست، و اما آن که هر گاه کسی بدون قصد رکوع خم شود، چون خم شود، به خاطرش رسد که می‌بایست به رکوع رود، اگر راست نشود باطل باشد بنا بر آن است که اصل رکوع عبارت است از اینکه ایستاده باشد و آن قدر خم شود، پس آن داخل رکوع خواهد بود.

مسأله 41-:التحاف صما که در نماز مکروه است کدام است؟

جواب

آن است که به طریق هند شال را از روی کتفها به پیش سینه آورد، و به زیر بغلها برد، و از عقب بر سر دوش اندازد. و احتمال دارد که از روی کتفها از عقب به زیر بغلها آورد و هر دو را جمع کند و بر یک دوش اندازد.

مسأله 42-:و شاح که مکروه است کدام است؟

جواب

آن است که شال را به دوش اندازد که یک دوش پوشیده شود و یکی نه و سر دیگر را به دوش اندازد به طریق ردا.

مسأله 43-:هر گاه پیشنماز ردا را پهن نکند که دوش را به پوشاند، و همچنان در گردن اندازد و طرف چپ را بر جانب راست اندازد، چه صورت دارد، و اگر آویخته باشد و بیندازد چون است؟

جواب

در صورت اول سنت ردا ممکن است که به عمل نیامده باشد، چون دوشها پوشیده نشده، و صورت ثانی را طریقه یهود می‌دانند.

مسأله 44-:زنان را در نماز پشت پا را پوشیدن در کار است یا نه؟

جواب

معلوم نیست واجب باشد.

مسأله 45-:تحت الحنک را به چه روش باید بست؟

جواب

سر عمامه را آویختن از یک طرف به منزله اهل مکه.

مسأله 46-:ابریشم که در رخت کسی باشد، مثل زه گریبان یا دکمه قبا چه حکم دارد نماز کردن با او؟ و مثل کیسه ابریشم که با این کس باشد یا عرقچین چه حکم دارد؟

جواب

آنچه لباس بگویند و جزء لباس شود مثل زه و دکمه ظاهر این است که جایز است، اما مثل کیسه احتیاط اجتناب است، و در مثل عرقچین دغدغه بیشتر است.

مسأله 47-:هر گاه کسی در رخت غصبی مدتی نماز کند، صحت و بطلان نماز چون است؟ و اگر مغصوب منه معلوم یا موجود نباشد به ثمن آن رخت چه باید کرد؟ و نمازها قضا دارد یا نه؟ و اگر رخت مذکور دزدیده باشد یا از وجه حرام باشد چون است؟

جواب

با علم به غصب و حرمت آن بنا بر مشهور و احوط آن است که نمازها که در رخت غصبی کرده قضا کند، خصوصا رختی که در حین قیام نماز مثلا در سجود اگر خواهد به صاحب دهد باعث ترک آن شود، و کسی که از او غصب کرده اگر چنانچه موجود یا معلوم نباشد، بعد از ظن مأیوس شدن از او به مستحقین بدهند، و دزدی نیز حکم غصب دارد، و رختی از وجه حرام بخرند چنانچه صیغه بر آن وجه واقع شده حکم غصب دارد، و چنانچه بیع بر ذمه واقع شود و آن وجه را تنخواه بدهد نماز در آن رخت نقصان ندارد.

مسأله 48-:اگر شخصی چیزی در پای خود کند که ساق داشته باشد مثل مسحی، و بعد از آن آن را در کفش کند مثلا، آیا درین صورت به اتفاق نماز جایز است؟ یا در این صورت نیز داخل

جواب

به گمان فقیر قصور ندارد، و دور نیست که داخل خلاف باشد.

مسأله 49-:دهلیزهای مسجدها داخل مسجد است؟ و می‌توان گفت ثواب مسجد دارد یا نه؟

جواب

ثواب داشتن احتمال دارد.

مسأله 50-:تسبیح را زینت به طلا و نقره کردن و دانه میان آن را از طلا کردن چون است؟

جواب

اگر مرد مزین به طلا دست نگیرد احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله 51-:در خانه‌ای که چند نفر صغیر و کبیر شریک‌اند، همه به حصه خود به نشینند، و جماعت کبار نماز کنند چه صورت دارد؟

جواب

در صورتی که همه به قدر احتیاج خود متصرف باشند شاید بد نباشد، اما در صورتی که صغیر محتاج به آن قدر نباشد تصرف آنها به اعتبار سکنی زیاده باشد باید اجاره کرده شود، و در شق اول هم احتیاط کرده شود بهتر است.

مسأله 52-:مقدار درهم بغلی به اعتقاد شما چه قدر است؟

جواب

زیاده از قدر یک شاهی عجمی را اگر احتیاط کند بهتر است.

مسأله 53-:سجده بر سنگ جایز است و تیمم و همچنین بر آجر پخته؟

جواب

سجده ظاهرا توان بر سنگ کرد، و تیمم نیز ظاهر این است که جایز باشد، و بر آجر هم ظاهر جواز است.

مسأله 54-:در حمد و سوره که در نماز می‌خوانند قاعده قرائت دانستن و به عمل آوردن که نماز بدون آن صحیح نیست چند چیز است؟

جواب

بیرون آوردن هر حرفی از مخرج به روشی که قاریان نقل کرده‌اند به روشی که حروف از یک دیگر امتیاز داشته باشد، خصوصا حروفی که در زبان فرس در وقت تلفظ اشتباهی دارد، مثل صاد و سین و ثا و ضاد و ظا و زا و ذال و قاف و غین، و در زبان ترکان جا و ها، و اعرابها ظاهر شود به سبب توقف بر آن حرف، و مدهای متصل ترک نشود، و حروف مدغم را نیز ادغام کند در جاهائی که قراء نقل کرده‌اند، مثل قل ربی قر ربی بخواند که لام را تبدیل به را کند، و من ربی نون را در را ادغام و باقی آداب مستحب است.

مسأله 55-:کسی که شک در عدد رکوعهای نماز آیات کند که چند رکوع بجای آورده چه حکم دارد در حین قیام؟

جواب

بنا بر اقل باید گذارد، و همچنین هر گاه شک کند در عدد تکبیرات نماز عیدین.

مسأله 56-:هر گاه کسی نماز می‌کرده باشد، و کسی دیگر قرآن بخواند در نماز یا غیر نماز چه صورت دارد؟

جواب

امر به احتیاط نمودن، چون بعضی از احادیث عام است در سکوت از جهت شنیدن قرائت، و خصوص شنیدن قرائت امام یک حدیث دارد.

مسأله 57-:تسبیحات أربع در دو رکعت آخر خواندن یک نوبت کافی است یا نه؟

جواب

ظاهرا کافی باشد، و سه مرتبه بدون اللّه أکبر که نه تسبیح باشد بهتر است.

مسأله 58-:در خطبه نماز جمعه آنچه واجب است چه چیز است؟

جواب

باید خطبتین مشتمل بر حمد و ثنای خداوند عالمیان، و شهادتین و موعظه و وصیت به تقوا و سوره قرآن باشد، در خطبه ثانی آیه قرآن نیز کافی است، و مشتمل بر ذکر ائمه نیز باشد خطبه ثانی.

مسأله 59-:وقت نماز جمعه چه مقدار است؟

جواب

از ابتدای زوال تا آن که به قدر دو قدم که عبارت از دو سبع شاخص است بگذرد.

مسأله 60-:مسافر نماز جمعه می‌تواند کرد خواه امام شود و خواه مأموم؟

جواب

امامت کردن مشکل است، و مأموم می‌تواند شد.

مسأله 61-:در وقت بارش ترک نماز جمعه جایز است؟ بنا بر آن حدیث که واقع شده یا نه؟ و اگر قدری به بارد و بعد از اذان وقت باشد عذر می‌تواند شد که نرود؟ و برف نیز در این حکم است؟

جواب

به آن حدیث جمعی عمل کرده‌اند، و در حدیث مطلق واقع شده، و برف را هم بعضی در این حکم داخل می‌دارند، و احتیاط این است که تا مشقت شدید نباشد ترک نشود.

مسأله 62-:کسی که به سفر رود به تکلیف حاکم جائر، نماز خود را قصر کند یا تمام؟

جواب

مشهور این است که اگر سفرش مشتمل بر معصیت نیست قصر می‌کند، و بعضی می‌گویند به اعتبار تکلیف آن شخص تمام می‌کند.

مسأله 63-:مسافر در چهار فرسخ که قصد رجوع در همان روز نداشته باشد و ده روز هم نماند چه کند؟

جواب

به اعتقاد ما قصر باید کرد و احتیاج تمام معلوم نیست باشد.

مسأله 64-:هر گاه کسی مسافر باشد، و قصد اقامت در جائی کرده باشد، و از آنجا به حد ترخص رود، و بعد از مراجعت اراده ده روز ماندن نداشته باشد، نماز او چه صورت دارد؟

جواب

اشکال دارد، و اگر هر دو را بکند احتیاط است.

مسأله 65-:هر گاه در بلدی نماز جمعه می‌کرده باشند، و به اعتبار موانع اقتدا به آن امام نتوان کرد، و کسی باشد که تواند کرد، واجب است خروج از برای نماز یا نه؟

جواب

وجوب خروج را در این صورت جزم نداریم، اما با عدم مانع احوط است.

مسأله 66-:زنی که حائض باشد و زلزله شود نماز زلزله را بعد از زلزله به عنوان وجوب بکند یا نه؟

جواب

حکم به وجوب کردن مشکل است، اما احتیاط این است که ترک نکند.

مسأله 67-:چنان که سهوا در نماز آیات یک رکوع زیاده شود یا کم شود چه حکم دارد؟

جواب

اقوا آن است که نمازش صحیح است، و احوط آن است که در صورتی که یک رکوع را فراموش کرده باشد بعد از تمام نماز، رکوع فراموش کرده را بجا آورد و نماز را اعاده کند.

مسأله 68-:در نماز میت حرف زدن عمدا مبطل است یا نه؟

جواب

به سبب حرف زدن و با کثرت مبطلات نماز حکم به بطلان نماز میت نمی‌توان کرد، اما احوط ترک است.

مسأله 69-:پسر بزرگ اگر صلاة و صوم پدر را بجا نیاورد،و پسر کوچک بجا آورد، برائت ذمه حاصل می‌شود یا نه؟ و اگر دختر بجا آورد و پسر نداشته باشد و یا امتناع نماید چون است؟

جواب

ظاهرا به کردن پسر کوچک یا دختر اگر درست به عمل آورد برائت ذمه حاصل می‌شود، و سقوط از پسر بزرگ‌تر محل اشکال است، و احوط آن است که او نیز بکند، و اللّه یعلم.

مسأله 70-:در نماز میت از برای فاسق که علم به فسق او داریم گفتن اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا چون است؟

جواب

ظاهرا بد نباشد، و در بحار تفصیل این مذکور است.

مسأله 71-:در نماز جماعت هر گاه قصد شخص معینی کرد امامت می‌کند، و آخر مشخص شود که دیگری بوده، نماز او چه حکم دارد؟

جواب

مثلا اگر هر دو نفر را عادل می‌دانسته که یکی از این دو نفر در این موضع نماز می‌کند قصد اقتدا به امام حاضر کرده نمازش درست است هر کدام باشد. و اگر حاضر را قصد به شخص معینی کرده ظاهر می‌شود که دیگری بوده، چنانچه او را عادل داند حکم به بطلان نمازش نمی‌توان کرد، و ظاهرا نمازش درست است.

مسأله 72-:اقتدا کردن در نماز آیات وقتی که امام بعضی از رکوعها را بجا آورده باشد چه حکم دارد؟

جواب

حکم به صحت چنین نمازی کردن مشکل است.

مسأله 73-:در نمازهای یومیه که امام در رکوع باشد اقتدا می‌توان کرد یا نه؟

جواب

احتیاط این است که در وقتی که امام در رکوع باشد اقتدا نکند، و چنانچه اقتدا کرده باشد، جزم به بطلان نمازنمی توان کرد

مسأله 74-:در نماز جهریه مثل نماز صبح هر گاه صدای امام را نشنوند قرائت باید کرد یا نه؟

جواب

احوط این است که قرائت را ترک نکند هر گاه صدای امام را هیچ نشنوند.

مسأله 75-:چنانچه کسی در دو رکعت آخر نماز برسد آیا مأموم قرائت باید کرد یا نه؟ و بر فرض قرائت حمد و سوره واجب است یا حمد تنها کافی است؟

جواب

چنانچه امام تسبیح می‌خوانده باشد به قدر مقدور قرائت باید کرد، و اگر حمد بخواند در کار نیست.

مسأله 76-:دو نفر از علما که به سبب استدلال یا به رجوع اعلم یکی نماز جمعه را واجب داند و بجای آورد، و دیگری حرام داند و نکند، این دو نفر به یک دیگر اقتدا می‌توانند کرد یا نه؟ و حال آن که حق یکی است.

جواب

هر گاه از اهل دیانت باشند، و در تحصیل علوم ضروری به استدلال یا رجوع به علما سعی می‌کرده، و بذل جهد خود را بجای آورده‌اند، نماز می‌توان کرد.

مسأله 77-:نمازی که به جماعت گذارده شود اماما یا مأموما مرتبه دوم به جماعت می‌توان گذارد یا نه؟

جواب

احتیاط این است که مرتبه دوم گذارده نشود.

مسأله 78-:هر گاه میان بعضی مأمومین و امام دیواری فاصله باشد، و آن مأمومین بعضی مأمومین صف پیش خود را می‌دیده باشند نماز جایز است یا نه؟

جواب

ظاهر این است که نماز جایز باشد.

مسأله 79-:هر گاه فقیه فتوا دهد که اقتدا به فلان کس می‌توان کرد، احتیاج به شهادت عادل دیگر هست، یا همان فتوای او کافی است؟

جواب

ظاهرا اگر آن شخص امامت می‌کند ظاهر الصلاح باشد و فسقی از او ندیده باشند فتوای فقیه کافی باشد.

مسأله 80-:گاه می‌شود که جماعت صلحا که از همه جهت دین داری ایشان بر ما معلوم است حدتی در مزاج ایشان هست، و به اندک امری از جا در می‌آیند، و به بعضی مردم صالح یا غیر صالح تندی و درشتی می‌کنند، و کسر قلب آن جماعت می‌شود، خواه تقصیر ایشان در مرتبه‌ای باشد که باید

جواب

اگر صلاح و دین داری او مظنون شده باشد، و فعل او محمل صحیح داشته باشد بر محمل صحیح حمل باید کرد، و اللّه یعلم

مسأله 81-:قصد کردن در نماز جماعت به پیشنماز معین شرط است، و اگر دو کس باشند که امامت می‌کرده باشند، و قصد یکی کند و اتفاقا دیگری ایستاده باشد چه صورت دارد؟

جواب

ظاهرا درست باشد، و قصد کردن به امام معین از حدیث ظاهر نمی‌شود، و هر گاه می‌داند که هر دو عادل‌اند و اقتدا می‌کند ظاهرا کافی باشد.

مسأله 82-:اگر کسی یک نماز را به دو پیشنماز کند، خواه در اثنا و خواه در ابتدا جایز است یا نه؟

جواب

ابتدا جایز است به دو تا اقتدا کردن، و در اثنا نیز عمومات و حدیث عذر پیشنماز دلالت بر جواز دارد، و بعضی اشکال کرده‌اند اما ظاهر جواز است.

مسأله 83-:در نماز جماعت هر گاه صفهای پیش تکبیر گفته باشند صفهای عقب تکبیر می‌توانند گفت یا نه؟

جواب

ظاهرا وقتی که صفها بسته شد کافی باشد چون واقع شده، و هر گاه صفوف فاصله باشد دوری نقصی ندارد، و خصوص هر گاه دو سه نفر تکبیرة الاحرام گویند دغدغه ندارد.

مسأله 84-:هر گاه در میان صفهای جماعت چندین جا فاصله باشد به قدر شش هفت ذرع بلکه ده ذرع باشد که صف سابق از صف عقب دور است ضرری دارد یا نه؟

جواب

ظاهرا اگر همه جا صفها اتصال داشته باشد فاصله چندین حوض و نهر آب ضرر نداشته باشد.

مسأله 85-:هر گاه در میان نماز از صف پیش دو سه نفر بروند نماز صف بعد از آن چه صورت دارد؟ چون پیش ایشان خالی شده.

جواب

نقصی ندارد و آن جماعت پیشتر می‌توانند رفت.

مسأله 86-:هر گاه در وقتی که پیشنماز در رکوع باشد شما دغدغه می‌کنید از اقتدا کردن و می‌فرمائید که احادیث رخصت احتمال تقیه دارد، خبر «1» حمد در رکعت آخر از برای پیشنماز افضل می‌دانید و حال آن که اینجا نیز احتمال تقیه دارد؟

جواب

احادیث تسبیح صحیح‌تر است، و احادیث تخییر میان حمد و تسبیح احتمال تقیه ندارد، چون سنیان قائل به تخییر نیستند، و حدیث تعیین حمد احتمال تقیه دارد، پس تسبیح احوط است، و حمد به سبب حدیث افضل، و افضلیت معنی دیگر و احوط بودن معنی دیگر.

مسأله 87-:شما تسبیح را چند نوبت می‌خوانید در دو رکعت آخر؟

جواب

نه نوبت می‌خوانیم که اللّه اکبر خوانده نمی‌شود، و گاه دوازده نوبت که در هر سه نوبت اللّه أکبر خوانده شود.

مسأله 88-:در نماز جماعت هر گاه پیشنماز یک شبر بلندتر باشد از مأموم چه صورت دارد؟

جواب

در قدر شبر احتیاط باید کرد، و کمتر ظاهرا نقصی ندارد.

مسأله 89-:ردائی که از برای پیشنماز به اعتقاد شما مستحب است، جمعی می‌گویند از احادیث ظاهر نمی‌شود که از برای غیر کسی که کتفش پوشیده نباشد سنت باشد، لهذا بعضی از علما مضایقه کرده‌اند.

جواب

از بعضی اخبار به طریق عموم قدری استحباب ظاهر می‌شود از برای چنان کسی که کتفش پوشیده نباشد تأکید بیشتر دارد، بلکه مکروه است بدون رداء.

مسأله 90-:عبا و پوستین قائم مقام ردا می‌شود؟

جواب

ظاهر این است که قائم مقام بشود هر گاه دست به آستین نکرده باشد.

مسأله 91-:هر گاه وفا به وعده‌هائی که می‌کنند واجب نباشد بنا بر مشهور، پس چرا خلف وعده قادح در عدالت باشد، چنانچهحدیث فی الجمله اشعاری به آن دارد.

جواب

در آن حدیث چند چیز مذکور است، می‌تواند به اعتبار بعضی قیود دیگر باشد، و اگر از برای ثبوت عدالت باشد در حدیث نیست که پیشنماز می‌باید عادل باشد، و بعضی اصطلاحات که متأخرین نقل کرده‌اند مأخوذ از کتب عامه است.

مسأله 92-:در جائی که به اعتقاد شما باید جمع کرد در نماز میان قصر و اتمام بنا بر خلافی، کسی که چنین باشد اگر امامت کند می‌توان به او اقتدا کرد؟

جواب

ظاهرا توان، و اگر رجحان در قصر و تمام نباشد مأموم مخیر است، و اگر نه هر کدام که راجح است در آن اقتدا کند.

مسأله 93-:نماز غفیله و نماز وصیت که میان نماز شام و خفتن باید کرد، بعد از بر طرف شدن حمره مغربیه می‌توان کرد یا نه؟

جواب

دغدغه می‌شود.

مسأله 94-:آیا نماز غفیله به غیر از چهار رکعت نماز نافله شام است؟

جواب

آنچه از اخبار ظاهر می‌شود این است که دو رکعت نافله شام را به طریق نماز غفیله بجا آورد.

مسأله 95-:نافله پیاده در حضر سند صحیحی دارد یا نه؟ و احادیثی که در جواز نافله در راه رفتن واقع شده اکثر در حالت سواری و بعضی در سفر است.

جواب

بهتر آن است که تا تواند در حضر وقتی که پیاده باشد نافله نگذارد.

مسأله 96-:اگر در نماز شب سهوا و تر را بر شفع مقدم دارد چه باید کرد؟

جواب

باید اول شفع را کرد، و مرتبه دیگر و تر را بجای آورد.

مسأله 97-:دعای چهل مؤمن در نماز شب کردن چون حدیث ندارد، خصوصا آن وقت چون است؟

جواب

در غیر آن وقت بهتر است خصوص جهت عوام که الفاظ فارسی را در میان نماز موافق ضابطه نمی‌توانند گفت، و غیر عوام هم چون روایت به خصوص ندارد و در غیر آن دعا بکند.

مسأله 98-:از برای فساق و ظلمه با وجود علم به فسق ایشان دعا کردن و در زمره چهل مؤمن شمردن و گاه تعریف ایشان کردن چه صورت دارد؟ با وجود حدیثی که ورام نقل کرده اذا مدح الفاسق اهتزله العرش.

جواب

دعای هدایت و مغفرت از برای ارباب کبائر شیعیان خوب است، و مدح ایشان در صفت خوبی ایشان اگر باعث رسوخ ایشان در صفات ذمیمه نشود بد نیست، و الا نباید کرد.

باب چهارم در روزه ماه مبارک و بعضی احکام آن

مسأله 99-:هر گاه کسی وعده افطار کند نزد کسی می‌تواند افطار کرد جای دیگر؟

جواب

معلوم نیست لازم باشد آنجا افطار کردن.

مسأله 100-:خرمائی که کسی بدهد که به آن افطار کنند می‌توان به دیگری داد؟

جواب

محل تأمل است.

مسأله 101-:اگر کسی در ایام روزه گوش یا دهن یا دماغ را به آب برد جدا جدا یا با هم، آیا ضرر دارد وقتی که تمام به زیر آب نرود؟

جواب

تا کاسه سر به زیر آب نرود قصور ندارد.

مسأله 102-:گاه می‌شود که در آخر ماه مبارک مرد عامی می‌آید از دهی به مزرعه که چند نفر آنجا هستند و خبر می‌دهند که شب گذشته ماه را در فلان ده جمع کثیری دیدند و افطار کردند، آیا به حرف چنین یک نفر می‌توان افطار کرد؟ یا آن که از هیچ کس نشنیده باشیم اما می‌دانیم ک

جواب

در این صورت افطار کردن به حرف یک نفر چنین مشکل است، و اگر کسی افطار کند احتیاط قضای آن روز را بگیرد بد نیست، و چون آن جماعت به اعتقاد خود از روی علم افطار کرده‌اند کفاره معلوم نیست.

مسأله 103-:در کفاره مشروط به تتابع اگر کسی ظن داشته باشد که شب است و سحور کند، اتفاقا در صبح افتد سهوا چه صورت دارد؟

جواب

اگر سهوا باشد معلوم نیست تتابع بر هم خورد.

مسأله 104-:در وقت صوم فرو بردن بلغم که هنوز به فضای دهن نرسیده باشد که از راه دماغ به حلق برود مبطل است یا نه؟

جواب

بطلان معلوم نیست، و احتیاط بد نیست.

مسأله 105-:بعضی از عوام در دهات در بعضی بلاد در شب ماه مبارک رمضان که جماع می‌کنند زنان ایشان یا مردان نزدیک به طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آفتاب غسل می‌کنند، اما اکثری علم ندارند که کفاره باید داد، با جهل به مسأله یا علم چه صورت دارد؟

جواب

چنانچه متصل به طلوع صبح غسل ممکن بوده قضای آن روز را باید گرفت، و احوط آن است که کفاره نیز بدهد خصوصا عالم.

مسأله 106-:در عید ماه مبارک رمضان که اول ماه سی و یک روز نگذشته باشد بدون آن که کسی خود ماه را دیده باشد چه روش باید کرد؟ هر کس ثابت شود تا آن که جائز باشد افطار کردن به محض آن که از بعضی علما و صلحا بشنود که در نزد ایشان ثابت شده، یا از کسی بشنود که جماعتی ش

جواب

احتیاط این است که به همین شنیدن از آن جماعت که نزد ایشان ثابت شده اکتفا نکند، بلکه خود از شهود بشنود، یا علم شرعی ایشان را حاصل شود از شهادت عدلین یا شیاع. و ظاهر آن است که هر گاه اطلاع بهم رساند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا به سبب دیدن ماه افطار کرده‌اند افطار توانند کرد، و عورات را کافی باشد خبر دادن مردان ایشان به ثبوت.

مسأله 107-:هر گاه هوا صاف باشد و ابر نباشد، و جمعی گویند و شهادت دهند که ماه را دیده‌اند از بلد یا خارج بلد، یا ابر بوده باشد و هوا صاف نبوده باشد به چند گواه ثابت می‌شود؟

جواب

در جمیع این شقوق و بر هر تقدیر به شهادت دو عادل یا شیاع ثابت می‌شود.

مسأله 108-:غبار غلیظ و گرد خرمن که به حلق می‌رود، روزه را باطل می‌کند یا نه؟

جواب

اجتناب احوط است، اما حکم به بطلان روزه کردن مشکل است.

مسأله 109-:کسی که خود را جنب کند یا محتلم شود بعد از طلوع صبح غسل کند، روزه قضا یا روزه سنت می‌تواند داشت یا نه؟

جواب

روزه سنت می‌تواند داشت، و روزه قضا نمی‌تواند داشت.

مسأله 110-:هر گاه کسی روزه سنتی داشته باشد و وارد خانه مؤمنی شود، فنجان قهوه یا گلاب یا تکلیف آب خوردن کنند، و گاه هست که خرمائی یا لقمه نانی می‌دهند، داخل طعام مستحب است، و افطار کردن سنت است یا نه؟

جواب

ظاهر این است که به چنین اموری افطار کردن صورت ندارد. و ظاهر اخبار این است که به خانه مؤمنی وارد شوی و طعامی حاضر کند افطار سنت است.

مسأله 111-:هر گاه کسی در شب در فکر سفر کردن نبوده و قبل از ظهر حرکت کرد افطار کند بی‌خلاف یا نه؟

جواب

بعضی تبییت و خروج قبل از ظهر هر دو را شرط کرده‌اند.

مسأله 112-:اگر کسی شب در فکر سفر باشد، و عزم کند که صباح بعد از ظهر بیرون رود و روزه بگیرد، و بعد از ظهر حرکت چه صورت دارد؟ چون شب قصد سفر داشت.

جواب

دغدغه می‌کنند بعضی، اگر احتیاط قضائی بکنند بد نیست.

باب پنجم در خمس و زکات و بیان استطاعت حج

مسأله 113-:کسی که قوت سال از حاصل ملکش یا کسبش بهم نمی‌رسد، اما ملکی یا سرمایه‌ای دارد که قوت سالش می‌شود هر گاه بفروشد، زکات و خمس می‌توان داد به او، و در این فرقی میان مستحق زکات و خمس هست یا نه؟

جواب

به چنین جماعت زکات و خمس و فطره دادن مشکل است.

مسأله 114-:در خمس حصه امام یا غیر حصه امام علیه السلام را مالک با تجویز بعضی از صلحا که مرتبه استدلال نداشته باشند به سادات مستحقین می‌توانند داد یا نه؟

جواب

البته به تجویز عالم به اخبار اهل بیت علیهم السلام بدهند.

مسأله 115-:خمس را بر مستحقین و یتامی و ابن السبیل متساوات تقسیم باید کرد یا هر قدر خمس که کسی داشته باشد به یک صنف بلکه به یک شخص می‌تواند داد، و استحقاق در سید البته شرط است یا نه؟ و اگر قدری دارد و یا اصلا خبری ندارد، یا آنچه دارد از قوت سنه می‌توان داد یا

جواب

حصه امام علیه السلام را البته به تجویز فقیه بدهند و فقیه در تقسیم آنچه مصلحت داند به عمل می‌آورد، و استحقاق شرط است، و زیاده بر قوت سال نمی‌توان داد.

مسأله 116-:در یتامی سادات نیز استحقاق شرط است یا نه؟

جواب

احوط آن است که رعایت استحقاق بشود.

مسأله 117-:از مال صغیر زکات دادن در غلات و غیرها بر وصی یا قیم که مال صغیر عرفا به اعتبار خویشی در دست او هست بباید داد یا واجب نیست؟

جواب

مشکل است دادن زکات در چنین صورتی.

مسأله 118-:در غیر ربح تجارت و آنچه ارباب صناعات کهعرفا به آن حرفه صادق آید و از زراعت که زیاده بر قوت سنه باشد بر جمیع که خمس واجب است در امور دیگر، مثل نوکری شخصی کرده، یا نفع از حاصل گوسفند یا شتر بهم رسیده، یا مثل ملائی این زمان یا نماز و روزه گرفتن مبلغی

جواب

در امور هر چه به روشی شده باشد که عرفا کسب شده باشد باید داد، و احتیاط این است که در هبه که نسبت به حال او خطیر گویند، و در میراث که به او رسد از جائی که گمان نداشته باشد خمس باید داد، بنا بر حدیثی که علی بن مهزیار نقل کرده.

مسأله 119-:در باب زکات گوسفند که به سیصد برسد هر صد یکی باید داد تا به چهار صد؟

جواب

احتیاط این است که در سیصد و یک چهار گوسفند بدهند و در چهار صد نیز چهار.

مسأله 120-:مثلا کسی ده تومان داشت خمس آن را داد، و در اثنای سال دیگر که تجارت می‌کند جمیع اخراجات سال او باید از فایده باشد یا بعضی از اصل و بعضی از فایده، و بر فرضی که مداخل دیگر نیز داشته باشد چه حکم دارد؟

جواب

اخراجات از فایده است، و چنانچه مداخل دیگر نیز داشته باشد اخراجات را توزیع بر ربح تجارت و مداخل او بالنسبه می‌کند.

مسأله 121-:مراد از مؤمنی که یتیم او را از زکات توان داد جماعت عامی که پروا به دین نداشته باشند، بعضی مثلا دوازده امام شنیده‌اند و نام ایشان را نمی‌دانند، و بعضی نام را یاد گرفته امانمی‌دانند که امام چه معنی دارد که خلیفه و جانشین پیغمبراند، چه جای آن که دلیل

جواب

چنان که دانشمند صالح بهم رسد بهتر است، و اگر چنین بهم نرسد به ضرورت می‌توان داد.

مسأله 122-:سادات اضطرار ایشان به چه حد که می‌رسد از زکات واجبه و فطره از غیر سید می‌توانند گرفت؟

جواب

ظاهر این است که اضطراری که به حدی رسیده باشد که خوف تلف باشد به قدر سد رمق می‌توانند گرفت.

مسأله 123-:کسی که به غریبی آمده و می‌گوید من سیدم بدون ثبوت خمس می‌توان داد، و بر فرضی که مشهور باشد که میر یا سید می‌گویند می‌توان داد بدون علم به ضبط سلسله ایشان.

جواب

خمس دادن بدون ضبط سلسله یا شهادت عدلین به روشی که علم شرعی به نسب او بهم رسد مشکل است.

مسأله 124-:کسی احسان به کسی می‌کند، و گیرنده مستحق نباشد، و قرینه نباشد که آنچه می‌دهد از چه وجه است، آیا واجب است که بگوید که از چه وجه است یا نه؟

جواب

چنانچه ظن غالبی نداشته باشد که از قرائن ظاهر باشد که از وجه زکات است سؤال کردن در کار نیست.

مسأله 125-:جماعتی که نهایت احتیاج دارند، اگر کسی به قرض به ایشان چیزی بدهد و خود از خمس بهم رسانند و تسلیم ایشان نکرده قرض خود را حساب کند هر چند به ایشان بگوید خوب است، و منع نقل خمس که واقع شده اگر به قرض ایشان داده شود و در آن بلدی که سادات حاضر نیستند به

جواب

باید او را مطلع کنند، یا اول که قرض به او می‌دهند اذن از او بگیرند که چنانچه خمس بهم رسد تنخواه طلب خود بر دارد، و خمس را نزد عالم به اخبار اهل بیت که قابل ترجیح مسائل داشته باشد برند آنچه مصلحت داند به عمل می‌آورد.

مسأله 126-:هر گاه غله را زکاتش داده باشند و سالی بر آن بگذرد زکات خمس دارد یا نه؟

جواب

زکات خمس باید داد، زکات دادن غله باعث سقوط این نشده.

مسأله 127-:شخصی که از وجوه استحقاق می‌گیرد، خرج او باید به چه نحو باشد، مثلا اگر موافق زی اقوام باید بود زی اقوام مختلف باشد بعضی در ده باشند و وضعی نداشته باشند، و بعضی در شهرند و فی الجمله وضعی دارند، موافق کدام باید بود.و مثلا در مأکولات اگر وسط و عرف را

جواب

در این امور ضابطه قرار دادن مشکل است، و عمل به عرف و عادت و امثال آن در آن بلد خوب است، و اللّه یعلم.

مسأله 128-:به اعتقاد شما مال و جهات و مصالح الاملاک و تخم از غله بیرون می‌روند، و بعد از آن زکات می‌دهند یا نه؟

جواب

سوای خراج که می‌گیرند دیگر دلیل ندارد که بیرون روند.

مسأله 129-:هر گاه جنسی را یک نوبت خمس بدهند، مرتبه دیگر خمس باید داد یا نه؟ و بعد از آن لازم است که در سال آینده از آن خرج کنند و مداخل سال آینده ذخیره شود چون نفع سادات می‌شود، یا از مداخل آینده روز به روز خرج کند یا از هر دو تا؟

جواب

خمس یک نوبت که داد کافی است، و خرج را از هر دو تا بکند بهتر است.

مسأله 130-:هر گاه نوکری مثلا کسب این کس شده باشد، یا بعضی که اکثر اوقات نماز می‌کنند و روزه می‌دارند، اینها اگراز آن وجوه چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس باید داد یا نه؟

جواب

بلی خمس می‌باید داد.

مسأله 131-:شما از وظائفی که می‌گیرید اگر چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس می‌دهید یا نه؟

جواب

وجوبش مشخص نیست، و احتیاط خوب است.

مسأله 132-:از چه وقت حساب می‌شود مدتی که خرج سال وضع شود که خمس باید از وقت عمل یا از وقتی که آن وجه که کسب کرده به دست افتد، گاه هست که اجرت در محل می‌ماند و بعد از مدتی به دست می‌افتد.

جواب

از وقتی که به دست آید اجرت عمل تا آن وقت سال دیگر هر چه زیاده آید خمس دارد.

مسأله 133-:به سادات رد مظالم می‌توان داد یا نه؟ و کفاره واجبی نیز به ایشان دادن چه صورت دارد؟

جواب

رد مظالم را به ایشان می‌توان داد، بعضی متعین می‌دانند دادن به ایشان را، و کفاره نمی‌توان داد، چون از صدقات واجبه است، مگر دهنده سید باشد.

مسأله 134-:از وجوه استحقاق صرف راه عتبات کردن چون است؟

جواب

خلاف است.

مسأله 135-:در وجوه استحقاق فرق میان بعضی وظائف مقید به استحقاق و میان خمس و زکوات و بعضی تصدقات واجبه هست یا نه؟

جواب

میان اینها تفاوت معلوم نیست که باشد.

مسأله 136-:مردی که از جمله مستحقین و شغل ذمه به مهر دارد، آیا اگر از وجوه استحقاق زیاده از خرج سال به دست او افتد بگیرد و به مهر زن بدهد که از قرض خلاص شود بهتر است یا رعایت حال فقرا کند که دیگری صرف خود کند کدام ترجیح دارد؟

جواب

اگر قصدش ابراء ذمه خود باشد می‌تواند گرفت، و اللّه یعلم.

مسأله 137-:هر گاه در خمس باید احتیاط کرد که به تجویز فقیه جامع الشرائط داده شود، گاه باشد که طالبان علمان که دان مرتبه نباشند تکلیف نکنند به دادن خمس، و سادات عسرت تمام بکشند، و اکثر مردم هم ادای خمس نکنند، آیا تجویز می‌کنید که به نیابت شما تکلیف دادن خمس از

جواب

عموما این تجویز مشکل است، و اگر جائی دست به فقیه نرسد و صاحب خمس به تجویز محدث صالح متدین بدهند شاید بد نباشد.

مسأله 138-:طلبه علوم که توانند میان قدری تحصیل و کسبی یا تجارتی یا زراعتی جمع کنند بهتر است، یا از وجوه استحقاق بگیرند و در تحصیل بیشتر به‌کوشند؟ و هر گاه جماعت مذکوره از سواد اعظم نقل کرده به رساتیق روند از برای هدایت مردم، و معاش ایشان از غیر وجوه مذکوره می میسر شود، لازم خواهد بود رفتن یا راجح یا بر عکس؟ چون سواد اعظم مسائل مشکله در خدمت فضلا تحصیل می‌کنند و در علم نیز ترقی می‌کنند.

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ،
با قدرت بر کسب اگر با طلب
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 590
علوم ضروریه جمع شود دور نیست که بهتر باشد از اخذ زکات و صدقات. و اگر داند که بر تحصیل علم او فوائد عظیمه از نشر علوم و دفع بدع مترتب می‌شود و با کسب جمع نمی‌شود، اخذ صدقات بهتر خواهد بود، و اللّه یعلم.

مسأله 139-:اگر کسی که از ارباب استحقاق است آن قدری که در کتابها مضبوط است در نفقه واجب النفقه گاه باشد زیاده بگیرند، مثلا هر عید و نوروز رخت تازه می‌خواهند، و اکثر آن است که صرفه کنند و ذخیره شود، بیان فرمایند که چه صورت دارد؟ باید دیگر نداد تا کهنه شود یا هر عید و نوروز می‌توان داد؟

جواب

باز به عرف و اقارب بلد بر می‌گردد.

مسأله 140-:هر گاه کسی از جمله طلبه باشد که از صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و اصول و تفسیر و فقه و حدیث هر کدام وقوف داشته باشد تواند در همه اینها درس گفت، یا در بعضی محتاج به خواندن باشد و معاش او از وجه استحقاق باشد، آیا می‌تواند که از تفاسیر سه و چهار دا

جواب

آنچه در تحصیل مسائل ضروریه و ترویج اخبار و آثار ائمه طاهرین او را ضرور باشد ظاهرا مستثنا باشد، مگر آن که به عاریه به آسانی برای او میسر شود، و اگر تملیک به زن و فرزند بکند ظاهرا بد نباشد، اگر چه به غیر ضرورت شرعیه قبول این امور نکردن بهتر است، و اللّه یعلم.

مسأله 141-:زنی که به قدر پنج تومان یا شش تومان ملک داشته باشد، و اطفال سید داشته باشد، می‌تواند از برای ایشان خمس بگیرد یا واجب است که از ملک خود به فروشد و صرف ایشان کند هر چند خود به آن نهایت احتیاج داشته باشد؟

جواب

برای ایشان ظاهرا خمس توان گرفت.

مسأله 142-:اگر کسی مستحق باشد که از وجوه استحقاق به سهولت معاش او می‌رسیده باشد، و خفتی و ذلتی نسبت به ایشان واقع نمی‌شده باشد، به آن اکتفا کند بهتر است یا تلاش جوائز ظلمه و وظائف حکام کند؟ چون اینها گاه باشد به عنوان عطیه به‌دهند و از وجوه استحقاق خلاص شود.

جواب

ظاهرا اولی باشد اگر به استحقاق موصوف باشد.

مسأله 143-:ارباب استحقاق می‌توانند ظروف و فروش متعدده داشت، گاه باشد که در عرض سال سه چهار نوبت چند دست رخت خواب به واسطه مهمان احتیاج خواهد داشت، آیا از خود ذخیره کند که در آن وقت خجالت مردم نکشد و تصدیع به کسی ندهد یا نه؟

جواب

به قدر عادت امثال چنانچه مذکور شد.

مسأله 144-:کسی که مستحق است و می‌باید زیاده بر مؤونت سال نگیرد سه چهار قبا دارد که دو سه سال اکتفا می‌تواند کرد، و بر این قیاس پوستین و بعضی اسباب ضروری.

جواب

مثل سابق است، و احتیاط در جمیع بهتر است، و اللّه یعلم.

مسأله 145-:کسی که استطاعت حج از راه بیابان نداشته باشد اما استطاعت راه دریا داشته باشد، چنانچه مشهور است که ده دوازده تومان اوساط مردمان را بیشتر خرج نمی‌شود آیا حج واجب است یا نه؟

جواب

چنانچه در دریا خوف غالب نباشد و فی الجمله مضبوط باشد اخراجات واجب است رفتن، و چنین شخصی مظنون او باشد که مال او بعد آذوقه مال عیال وفا به اخراجات او می‌کند.

مسأله 146-:کسی که در حین صغر سن میراثی به او می‌رسد که مستطیع شده و در حین بلوغ در دست وصی بوده به تدریج به او می‌داده، و ظن غالب داشته که جمیع را به یک مرتبه به او نمی‌دهند مگر به عنف و تعدی، و احتمال داشته که با وجود خشونت نیز ندهد، آیا بر چنین شخصی حج واجب

جواب

آن کس بهتر می‌داند چنان که ظن غالب بوده که بدون‌مرتکب شدن نامشروع گرفتن ممکن نبوده و در وقت اختیار وجه استطاعت بر طرف شده واجب نخواهد بود.

باب ششم در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و مواضع وجوب این دو

مسأله 147-:هر گاه زوجه شخصی نماز نکند یا غلام یا کنیز یا نوکر یا غیر ایشان که ممکن باشد امر به معروف و نهی از منکر، تا چه حد امر به معروف و نهی از منکر واجب است؟ و مراتب امر و نهی به چه عنوان است؟

جواب

بر زن و مملوک تا زدن تجویز شده که بسیار نباشد، بلکه زدن به سهلی باشد، اما در غیر ایشان سعی نمودن بدون زدن.

مسأله 148-:در روی جماعت فساق خنده کردن و بشاشت نمودن و سبقت در سلام کردن چون است؟

جواب

اگر اعراض کردن از ایشان باعث ترک نامشروع ایشان شود باید کرد، و اگر حسن معاشرت باعث هدایت ایشان شود شق اول بهتر خواهد بود.

مسأله 149-:جماعتی که داخل اهل ظلم و حکم‌اند و تارک جمعه و جماعت‌اند با ایشان معاشرت کردن هر گاه احتمال دارد که کلمه حقی به ایشان گفته شود یا نفعی به مسلمانان رسد چون است؟

جواب

اینها به قصد بر می‌گردد، و گاه باشد معاشرت واقع‌شده، و محبت ایشان از راه فسق و ظلم ایشان خوب نیست، و در غیر آن معلوم نیست بد باشد.

مسأله 150-:در نهی از منکر گاه باعث خبث و کسر عرض این کس شود ساقط می‌شود یا نه؟

جواب

به سبب خبث کردن معلوم نیست ساقط شود، و اگر هتک عرض شود شاید واجب نباشد.

مسأله 151-:احادیث بسیار است که شکر نعمت مخلوق باید کرد، چنان که شکر نعمت خالق، هر گاه جماعت ظلمه و فساق به این کس مهربانی و رعایت کنند، نسبت به ایشان چه باید کرد.

جواب

دعای توفیق هدایتش کنند، و شاید که در همان امر تواند تعریف آن کرد.

مسأله 152-:نسبت به مردم ده یا ولایتی حرفی گفتن که اگر به کسی خاص گوئی بدش آید غیبت است یا نه؟

جواب

اگر آن شخص بدش نیاید غیبت نخواهد بود.

مسأله 153-:دف بی جلاجل که فقها استثنا می‌کنند حرام است یا نه؟ و سند صحیحی به نظر شریف رسیده؟

جواب

نقلی کرده‌اند که در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام چنین بود اما صحتش معلوم نیست.

مسأله 154-:نوشتن زنان که مکروه است، و نهی در حدیث واقع شده از تعلیم کتابت زنان، اگر چنانچه زنی خط خوبی داشته باشد قرآن و صحیفه به نویسد بهتر است یا ترک کند چون نهی دارد؟

جواب

ابتدا نهی دارد که کتابت تعلیم ایشان نکنند، اما بعد از آن که یاد گرفتند قصور ندارد و کسی خواهد بود از برای ایشان.

مسأله 155-:استماع قرآن که واجب است، وقتی که کلماتدرست دریافته شود، و اگر به محض آواز واجب نباشد گوش کردن در جائی که الفاظ درست شنیده می‌شده باشد، اگر کسی بلند حرف زند یا قرائت کند نقصی دارد یا نه؟

جواب

اگر قرائت پیشنماز باشد همان آواز بلند را باید گوش داد، و در غیر این صورت وجوب معلوم نیست، و هر گاه لفظ را درست بشنود بلند حرف زدن و قرائت بلند کردن معلوم نیست فائده داشته باشد.

مسأله 156-:کسی که از وجوه استحقاق می‌گیرد و صله ارحام کردن خواه مستحق باشد یا نه خوب است؟

جواب

ظاهرا بد نباشد اگر به حد اسراف نرسد، و اللّه یعلم.

مسأله 157-:در صله ارحام ضابطه به فرمائید، که هر گاه اقوام این کس فقرا و مساکین باشند، و از عهده همه بر نتواند آمد، آیا به هر کدام قدری از مال باید داد هر چند به حال موت نرسیده باشند، یا همان مهربانی و دیدنی و بشاشت به ایشان کافی است؟ و هر گاه از خود زیاده نداشته باشد به ایشان واجب نخواهد بود دادن؟

جواب

با عدم غنا رعایت مالی نسبت به ایشان واجب نیست، مگر با شدت اضطرار ایشان و قدرت بر رعایت ایشان به مال حلال، و اللّه یعلم.

مسأله 158-:در صله رحم کسی قائل شده که از طرف خویشان سببی داخل رحم‌اند یا نه؟

جواب

به خاطر نمی‌آید؟

مسأله 159-:حدیث صله رحم که تا چهل پشت داخل رحم‌اند نزد شما معتبر است یا نه؟ و بر تقدیر اعتبار اکثر مردم که رعایتدو پشت و سه پشت نمی‌کنند فاسق‌اند یا نه؟ و اقل مسمای صله ارحام که این کس قاطع رحم نباشد به فرمائید؟

جواب

صله رحم به عرف بر می‌گردد، و حسن خلق و حسن معاشرت و دیدن و ملاطفت کردن و احسان مال با توسعه به قدر متعارف مطلوب است، و قدر واجبش را تعیین کردن مشکل است، و اللّه تعالی یعلم.

باب هفتم در معاملات و آنچه مناسب این باب است

مسأله 160-:متعارف و مشهور که تجار قدر اجناس می‌دهند و اصل مایه او را می‌گویند، چنین قرار می‌شود میان ایشان مثلا که چنانچه چهار ماه دیگر قیمت بدهی دوازده تومان بدهی، چنین بیع و شرا و شرطی جائز است؟ و آن بیع لازم است یا نه؟ و دادن چنین جنسی و قیمتی از مشتری طلب

جواب

چنین شرطی جائز نیست، و بیع و شرا جائز نیست، و جنسی و چنین وجهی دادن و قیمت طلبیدن دغدغه دارد.

مسأله 161-:شرطی که در ضمن عقد لازم کرده می‌شود، آیا آن شرط لازم می‌شود یا نه؟

جواب

مشهور این است که می‌شود، و خالی از قوتی نیست، اگر چه لزوم مشکل است.

مسأله 162-:به جهت خواندن قرآن چیزی می‌توان گرفت یا نه؟

جواب

حکم به تحریم کردن مشکل است، و اگر بدون شرطخواندن و تعلیم کردن بدهند حلال است، و اگر با شرط باشد احوط اجتناب است.

مسأله 163-:در بعضی مواضع پنبه دانه یا کنجد یا غیر آن می‌دهند و روغن می‌گیرند، مثلا ده من یا نه من می‌دهند و یک من روغن می‌گیرند، و همچنین هر گاه باغهای انگور را خرص می‌کنند به دهقان می‌گذارند و صد من انگور را به بیست من یا بیشتر دوشاب و مویز می‌گیرند اینها دغ

جواب

در اینها همه دغدغه می‌کنم، یا زیادتی را به عنوان جعاله به آن طرف کم واگذارند، یا جنس زیاده را به او به فروشند و در ذمه او جنس کم را از او به خرند.

مسأله 164-:خبیث به اعتقاد شما چه نوع چیز است؟

جواب

هر چیز که شارع حرام کرده، بدون این چیز دیگری را خبیث نمی‌فهمیم.

مسأله 165-:آب رودخانه و چشمه را به محض داخل کردن به نهر خاص اعلا فالاعلا ملک آن جماعت می‌شود یا نه؟ و باز در آن رعایت اعلا فالاعلا باید نمود یا کل به قدری که اخراجات کشیدن کندن نهر و غیره کشیده‌اند شراکت دارند؟

جواب

به تبعیت مالک شدن نهر مالک شدن آب را نیز به قدر شراکت مالک می‌شوند، و الاعلا فالاعلا در نهر صورت ندارد.

مسأله 166-:اراضی که در بیابانها و کوه‌ها هست تصرف واجبا که سبب ملک می‌شود به چه نحو است؟

جواب

هر گاه شخصی ازاله اسباب موانع نماید تا آثار او باقی است و قابلیت زراعت دارد ملک او است، و بعد از بر طرف شدن قابلیت زراعت حکم به ملکیت آن نمی‌توان کرد.

مسأله 167-هر گاه کسی در ملک مشتری مشاع بدون اذن شرکا باغی به سازد، و چون اشجارها به بار رسد شرکا یا بعضی از آنها گویند که رسد مرا از باغ بده، و صاحب باغ گوید به قدر رسد خود از زمین غیر باغ بگیر که بهتر از زمین باغ باشد، یا قیمت زمین باغ را به قدر رسد زیاده ار

جواب

موافق مشهور حکم غاصب دارد، و شرکا می‌توانند گفت حکم ازاله اشجار و اعیان آن کرد. و اگر زمین باشد که مساوی الاجزاء و قابل قسمت اجباری باشد، شاید توان گفت که الحال قسمت کنید، و بعد از قرعه آنچه به قسمت او بیفتد ازاله نتوان کرد.

مسأله 168-:متعارف است که ملکی که مشاع است میان چند برادر مثلا، بعضی از آنها درختی می‌کارد و باقی نیز مطلع‌اند، و در آن وقت مذکور نمی‌شود که به جهت خود کاشته یا به جهت جمیع، و آخر میان ایشان یا ورثه ایشان نزاع واقع می‌شود، در چنین صورتی حکم چیست؟

جواب

آن شخص که کاشته است درخت را درخت مال او است، کسانی که دعوی می‌کنند که ما نیز شریکیم باید ثابت کنند شراکت خود را، و می‌رسد ایشان را که صاحب درخت یا ورثه ایشان را قسم دهند که به قصد شراکت نکاشته، و اکثر شرکا مدعی باشند که اذن نداده‌اند، و بنا بر اذن اگر خواهند درخت را از ملک مشاع به کنند باید تفاوت قیمت آن را افتاده و صحیح بدهند.

مسأله 169-:هر گاه املاک و اجناس و دکاکین و آسیا و نقد و غیره از کسی بماند، و بعضی وارثها راضی به قسمت هستند، و بعضی راضی نیستند، آیا شرعا به جبر قسمت می‌توان کرد؟ و آنچه مساوی باشد قیمت آنها که احتیاج به تفاوت قیمت نقد دادن نباشد.

جواب

مشهور و اقوا این است که جبرا قسمت می‌توان کرد اینها را.

مسأله 170-:هر گاه شخصی مثلا یک جریب زمین به کسی فروخت، و بعد از مدت چند سال که آن زمین را پیمودند زیاده باشد، آن شخص وارث او از مشتری می‌تواند آن زیادتی را گرفت یا نه؟

جواب

می‌تواند گرفت.

مسأله 171-:هر گاه کسی مدتی ملکی تصرف داشته باشد، و کسی ادعای ملکیت او کند صورتی دارد که منکر متصرف را باید وجه انتقال نمود یا همان محض بینه و قسم است؟

جواب

چنین احکام تعلق به حاکم شرع دارد، و مسأله در غایت اشکال است، صاحب حکم حکم را خواهد دانست.

مسأله 172-:هر گاه کسی مثلا طاحونه داشته باشد و به اذن صاحب آب ساخته است و مدتی دائر بوده، آیا صاحب آب می‌تواند آب خود را به نهری دیگر بیندازد و طاحونه او را معطل کند، هر چند نقصان بسیار به هر دو طرف رسد؟

جواب

اگر به عنوان مصالحه یا وجه دیگر از وجوه ملزمه تا بر صاحب نهر لازم نشده باشد می‌تواند تغییر داد، اولی و احوط آن است که ضرر به برادر مؤمن نرساند، و اللّه یعلم.

مسأله 173-:هر گاه کسی راضی شده باشد که بر باغچه اونهر آبی بگذرد، و مدتی باشد که جریان داشته باشد، صاحب باغچه می‌تواند مانع شود که بر جائی دیگر جاری کند یا بر عکس یا هیچ کدام اختیار ندارند؟

جواب

حکمش همان است که مذکور شد.

مسأله 174-:هر گاه همسایه رخصت کرده باشد که ناودان همسایه او از بام خانه او جاری شود، بعد از چند گاه می‌تواند مانع شد که آب از این جا نگذرد هر چند که صاحب ناودان متضرر باشد یا نه؟

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
اگر به محض رخصت باشد و به مصالحه یا التزام بر او لازم نشده باشد منع می‌توان کرد، اما سنت است که حق همسایه را رعایت باید کرده مانع شود، و اللّٰه یعلم.

مسأله 175-:کسی چنانچه از کسی طلبی داشته باشد، و در دادن تعلل نماید، و اگر چه نقد ندارد اما املاک دارد یا وجهی دیگر دارد، اما چون به قیمتی که او در نظر دارد نمی‌خرند و نمی‌فروشد و دین خود را ادا نمی‌کند، به حاکمان این زمان عرض کردن جائز است یا نه؟ خصوصا حاکمی

جواب

حکم کردن به حاکم جائر مشکل است، مگر بعد از آن که در حضور حاکم شرع ثابت شود، چنان که صاحب دین داند که ضرر مالی و بدنی به آن شخص نخواهد رسید، و متحمل خدمتانه و اخراجات نشود، شاید در چنین صورتی عرض توان کرد.

مسأله 176-:کسی که قرض دارد و صاحب طلب می‌خواهد، و آن شخص املاک یا اجناس دارد و به قیمت وقت متعارف نمی‌خرند، اما اگر از آن قیمت وقت ارزان‌تر بدهد می‌خرند، تاچه حد به نقصان باید فروخت؟ و حدی هست که معذور باشد به اعتبار ضرر؟

جواب

چنانچه صاحب دین را التماس کرد که راضی شود که صبر نمی‌کند به هر قیمت که می‌خرند باید فروخت و قرض را باید داد.

مسأله 177-:متعارف چنین شده که اجناسی می‌خرند مثلا که قیمت آن را در عرض سه ماه بدهند، یا قرضی که مدت معین ندارد و صاحب دین طلب می‌نماید، و آن شخص قدری دارد اما می‌خواهد که به طلب کاری دیگر بدهد، یا به سبب اخراجات یومیه یا متاع ارزانی می‌خواهد بخرد، می‌گوید ندا

جواب

وقتی که بگوید ندارم هم دروغ گفته و هم تعطیل حق مؤمن کرده، و اگر بگوید برو وقتی دیگر بیا نیز تعطیل حق مؤمن کرده مگر طلب کار بسیار داشته باشد تقسیم نماید.

مسأله 178-:ادای دین صاحب دین بی‌چیز بر وارثانش هر گاه مال داشته باشند لازم است یا نه؟

جواب

مشهور این است که لازم نیست.

مسأله 179-:شخصی مشغول الذمه به حق کسی باشد و صاحب حق فوت شده باشد، ورثه صاحب حق یا قرض دار بر سبیل صلح یا هبه یا ابراء، بریء الذمه نماید، ذمه آن شخص مطلقا بری می‌شود یا نه؟ و همچنین عرضی.

جواب

حق عرضی اگر صاحب حق نباشد برای او دعا و استغفار باید کرد، و معلوم نیست استرضای ورثه نفعی داشته باشد، و اگر حق مالی باشد ورثه به طیب خاطر یا ابراء او نماید خوب است، یا آن که اعلام نماید که این مقدار از مورث شما نزد من است، وایشان دانسته صلح کنند، و اگر به ضرورت صلح کنند رفع نزاع اخروی نمی‌شود، و اللّه یعلم.

مسأله 180-:بیع شرط که صیغه فارسی بگویند هم در بیع و هم در اجاره، و همچنین در رهن که بعد از صیغه باز مرتهن از راهن مرهون را دو ساله و سه ساله به بیست سی دینار اجاره می‌کند حاصل مرهون بر مرتهن به این طریق حلال است بی‌خلاف یا نه؟ و بعضی از مستاجرین در بیع و شرط

جواب

ظاهرا صیغه فارسی کافی باشد، و اگر بدون ضرورت اکتفا به آن نکنند احوط است، و با رعایت شرائط صورت می‌یابد هر چند از ثواب قرض الحسنه محروم می‌گردد.

مسأله 181-:جماعتی که حیله شرعی می‌کنند، و مثلا جنسی که به یک شاهی ارزنده است به پنج هزار دینار، یا یک تومان می‌دهند و به آن جنس یازده تومان یا دوازده تومان حساب می‌کنند صورت شرعی دارد؟ بنا بر آن که فقها نقل کرده‌اند یا نه؟ بر تقدیر صحت از صریح روایات ظاهر می

جواب

اکثر این صور در احادیث تجویز آنها وارد شده، اما از ثواب قرض الحسنه و احسان به برادر مؤمن محروم می‌گردد، و اللّه یعلم.

مسأله 182-:در نمازی که به نیابت میت می‌کنند به اجاره کردن و صیغه گفتن جائز است؟ و ترتیب در نماز نیابت شرط است؟می‌تواند کرد؟

جواب

به عنوان تبرع چیزی دادن و ایشان نیز تبرع نماز بجای آوردن احوط است، مگر آن که موصی وصیت به استجاره کند، ظاهر این است که استیجار جائز باشد و ترتیب شرط نیست به اتفاق یک دیگر توانند کرد.

مسأله 183-:متعارف است که گوسفندی به اجاره می‌دهند که باز به همان سن بگیرند، و حاصل آن را سال به سال به مبلغ معین به اجاره می‌دهند، مشروع است یا نه؟

جواب

چنین اجاره صورت ندارد، و در اجاره شرط است که ملک موجود مال موجر باشد، و اگر به میرد یا تلف شود از مال کسی است که به اجاره داده. اگر خواهد به عنوان مشروع صورت داده شود، باید گوسفندان را به آن شخص که به اجاره می‌دهد به فروشد به مبلغ معین، و از مشتری به همان قیمت به عنوان سلف در ذمه به همان عدد گوسفند به همان وصف بخرد که ده سال یا نه سال دیگر تقسیم نماید، یا در ضمن بیع ثانی شرط کند که هر سال نیز فلان مقدار یا مبلغ نیز به مشتری بدهد، یا بعد از بیع ثانی گوسفندی که در ذمه او هست هر سال به مبلغ معین به اجاره بدهد.

مسأله 184-:در بعضی جاها متعارف است که ملکی را گرو شخصی به مبلغ معین که دو حاصل یا زیاده یا کم صاحب آن مبلغ از آن زمین بردارد، و در کاغذ و سند می‌نویسند که به علت اخراجات دیوانی حاصل در این مدت تعلق به مرتهن دارد، گاه باشد که بعد از آن مدت چند سال دیگر آن شخص

جواب

بنا بر فرض مذکور اجرت المثل و مالکانه آن ملک مال صاحب آن ملک است، و حاصل سنوات را می‌رسد که از مرتهن بگیرند، مگر آن که شرعا صورتی داده باشد، مثل آن که ملک راهن را به صاحب زرکه مرتهن است به قلیلی اجاره بدهند، و او را نیز وکیل در تجدید اجاره به قدر مذکور کنند مادامی که مشغول الذمه حق او باشد، و صیغه اجاره به قانون شرع گفته باشد، مثل این که صاحب زمین بگوید که این ملک را به تو اجاره دادم مثلا در مدت دو سال به مبلغ یک شاهی، صاحب زر بگوید که قبول اجاره کردم به مبلغ مذکور.

مسأله 185-:هر گاه کتابی خریده باشم، و از بعضی علامات مظنه این شود که وقف باشد، و صاحبش می‌گوید که وقف نیست، و شخصی می‌گوید که من از قدر قیمت کمتر به شما می‌دهم و کتاب را وقف می‌کنم، و اگر علم به وقفیت بهم رسد و صاحبش بی‌پروا باشد و قیمت را هم نمی‌دهد چه باید

جواب

تا علم یقینی حاصل نشود به وقفیت قصور ندارد، و اگر وقفیت ثابت شود قیمت از دیگری گرفته صورت ندارد، و در صورت علم به فقیه باید داد تا ضبط کند.

مسأله 186-:هر گاه کسی وصیت کرده باشد که کتابهای حدیث را وقف کنند، و کتابهای مقدمات را به فروشند و کتاب حدیث بگیرند و وقف کنند. و بعضی از اجزای حدیث باشد که صرفه نداشته باشد تمام کردن، آیا می‌توان فروخت عوض کتاب درست گرفت که وقف شود چون صرفه در این است؟

جواب

هر گاه وصیت کرده باشد که حدیث را وقف کند تغییر دادن آن مشکل است، همان اجزا را وقف کنند

باب هشتم در نذر و هبه و کفاره

مسأله 187-:کسی که نذر کند و چنین بگوید که نذر کردم که اگر بیمارم به شود هزار دینار به مستحقین بدهم، آیا به چنین صیغه گفتنی لازم می‌شود یا نه؟ بلکه باید قید مضمون للّه علی باید شود، و بر فرضی که به چنان صیغه نذر حضرت امام رضا علیه السلام بکنند باید داد؟ و اگر

جواب

به چنین صیغه گفتن لازم نمی‌شود، مگر آن که نام خدا را ببرد که به خدا نذر کردم یا عهد کردم لازم می‌شود، و باید که بدون وجهی که نذر کرده و مصرفی که تعیین کرده برساند، مثلا هر گاه نذر کند به ضریح بیندازد باید به نذر وفا کند.

مسأله 188-:اگر ملک به ولایت دیگر باشد آیا بدون رفتن موهب از برای تصرف موهب یا وکیل آن به محض مدتی که فاصله شود که توان به آن ولایت رسید کافی است یا نه؟

جواب

تا به قبض نگیرد صورت ندارد، و آن مدت فایده ندارد.

مسأله 189-:عهد هم از بابت نذر هر گاه به فارسی صیغه گفته شود و اسم خدا برده شود احتیاط باید کرد یا تفاوتی دارد؟

جواب

ظاهرا اگر اسم خدای عز و جل را مذکور سازد و به صورت نذر واقع شود لازم می‌شود با تحقق باقی شرائط، و اللّه یعلم.

مسأله 190-:کفاره وطی کردن زن در حیض واجب است یا سنت است؟

جواب

فعل حرام است، اما کفاره دادن ظاهر این است که سنت باشد، و احتیاط این است که ترک نشود.

مسأله 191-:اطعام شصت مسکین را اگر به تفریق ضیافت کند جائز است یا نه؟ و یک مسکین را مکرر اطعام کند در کفاره محسوب می‌شود یا نه؟ و قدر اطعام چه مقدار است؟

جواب

تفریق جائز است، و یک مسکین را مکرر اطعام کند و بر یک کفاره جائز نیست مگر این که مسکین یافت نشود، و چنان که اطعام کند به قدر آن که میسر شود. و اگر به ایشان دهد احتیاط آن است که دو مد که نیم من تبریز است اندک زیاده بدهد با نان خورش چنانچه وسعت داشته باشد و الا یک مد بدهد.

مسأله 192-:در اطعام کفاره به سادات می‌توان داد یا نه؟

جواب

تصدقات واجبی به سادات نمی‌توان داد مگر آن که صاحب کفاره سید باشد.

باب نهم در نکاح و رضاع وعده و آنچه مناسب این باب است

مسأله 193-:باکره بالغه رشیده در صحت عقد رضای او کافی است یا رضای پدر و جد پدری بنا بر تشریک یا استقلال می‌باید؟

جواب

اقوا این است که رضای دختر کافی است، و احتیاط این است که به رضای پدر یا جد پدری نیز واقع شود، و بر فرض اختلاف پدر و جد مقدم است.

مسأله 194-:کسی که خواجه یا عنین باشد که جماع نتوان کرد، آیا متعه از برای او ثواب دارد یا نه؟ و بعد از قرب عده دارد یا نه؟

جواب

مشخص نیست، و اگر قصد متابعت سنت کند شاید بی‌اجر نباشد، و مشهور این است که بدون دخول عده واجب نیست، و بعضی خلوت را کافی می‌دانند.

مسأله 195-:زنانی که مظنون است که عده نمی‌دارند آیا متعه کردن ایشان چه صورت دارد؟

جواب

هر گاه معلوم نباشد که از مشهورات به زنایند ظاهرا توان، و همین که علم هیچ طرف ندارد که عده داشتن و نه عده نداشتن دور نیست که ثواب داشته باشد.

مسأله 196-:دو کس به هم لواط کرده باشند اولاد خود را به هم تزویج توانند کرد یا نه؟ و در این باب فرقی میان واطی و موطو هست یا نه؟

جواب

ظاهرا در اولاد قول به حرمت شده باشد، و روایتی به نظر نرسیده، و اللّه یعلم.

مسأله 197-:اگر خواستگاری متعارف به غیر عربی و فارسی واقع شده باشد و از ایشان اولاد به هم رسیده باشد چه حکم دارد؟

جواب

اگر عالم به تحریم باشد اولاد ایشان اولاد زنا است، و اگر شبهه شده باشد بر ایشان اولاد شبهه خواهد بود و حکم صحیح خواهند داشت، و اللّه یعلم.

مسأله 198-:اگر مادر شخصی فرزند پسرش را شیر دهد، مادر آن طفل بر پدرش حرام می‌شود یا نه؟

جواب

اگر مادر مرضعه آن طفل باشد مادر مرتضع حرام می‌شود بر پدرش، و اگر مادر مرضعه باشد احوط این است که شیر ندهد، و اگر داده احوط آن است که طلاق داده شود.

مسأله 199-:هر گاه کسی دو زن داشته باشد یکی از آن دو تا می‌توانند طفل دیگری را شیر داد یا نه؟

جواب

می‌توانند شیر داد.

مسأله 200-:دو زن سیده در خانه یک عامی حرام است یا مکروه؟ بنا بر آن حدیث که آن معنی به حضرت فاطمه علیها السلام می‌رسد و بر او شاق است؟

جواب

به محض همین یک حدیث حکم به حرمت مشکل است اگر کسی نکند بهتر است.

مسأله 201-:می‌تواند زنی همشیره یا برادر خود را شیر دهد یا نه؟

جواب

ظاهرا تواند، و میر محمد باقر مضایقه داشت که آن زن به منزله مادر طفل می‌شود و بر شوهرش حرام می‌شود، اما مشخص نیست.

مسأله 202-:اگر کسی خود سعی کرده باشد و حروف را از مخارج ادا نمی‌تواند کرد، واجب است که در صیغه گفتن نکاح دیگری را وکیل کند یا نه؟

جواب

معلوم نیست واجب باشد وکیل کردن.

مسأله 203-:هر گاه شخصی با پسری لواط کرده باشد، اما شک در ایقاب نیز داشته باشد، و جاهل مسأله بوده که در صورت ایقاب همشیره آن پسر بر او حرام می‌شود، و همشیره او را خواسته، بعد از آن ظن در ایقاب بهم رسانیده آیا تفریق واجب است یا نه؟

جواب

در صورت شک وجوب تفریق معلوم نیست، و در ظن احتیاط در تفریق است، و گاه باشد که بعضی مردم علم دارند و ظن می‌نامند چون فرق میان آنها نکرده‌اند.

مسأله 204-:زن یائسه عده دارد یا نه؟ و حد یأس زنان چند سال است؟

جواب

در قرشیه که سیده باشد شصت سال است و در غیر ایشان پنجاه سال است

مسأله 205-:زوجه مطلقه که قبل از دخول طلاق واقع شود که عده ندارد و نصف مهر را باید بگیرد دخول در فرج است یا مطلقا؟

جواب

دخول در دبر یا تفخیذ یا خلوت باعث عده و تمام مهر می‌شود.

مسأله 206-:عده مطلقه چند است، و عده وفات چند، و عده کنیز محلله چند یا استبراء کنیز، و آن که عده ندارد کدام است؟

جواب

صغیره یا یائسه و زوجه غیر مدخوله عده ندارد، و مطلقه که غیر اینها باشد آن است که در طهر غیر مواقعه طلاق واقع شود سه طهر است، که بعد از طلاق دو حیض بیند اول حیض سوم، اگر طلاق در آخر طهر واقع شده باشد، و بعد از طلاق قدری پاک باشد از حیض، والا اول طهر چهارم.
و اگر حیض نمی‌دیده باشد، عده آن سه ماه است، اگر در سه ماه یک حیض به‌بیند عده‌اش تمام شده، و اگر در سه ماه حیض به‌بیند یک سال است. و عده مطلقه حامله وضع حمل است، اگر حمل زودتر از عده مذکوره شود.
و عده وفات چهار ماه و ده روز است و اگر حامله باشد وضع حمل و چهار ماه و ده روز هر کدام دیرتر شود. و عده طلاق از حین طلاق است. و عده وفات از وقت رسیدن خبر فوت. و عده کنیز از طلاق دو طهر است، و اگر حیض به‌بیند چهل و پنج روز عده وفات چهار ماه و ده روز و مثل عده کنیز است عده متعه.

مسأله 207-:جده پدری طفل پسر شیر دهد شما دغدغه می‌فرمائید، و اگر داده شود احتیاط طلاق داده شود؟

جواب

بلی طلاق گفته شود.

مسأله 208-:عمه برادر زاده خود را و خواهر که خواهر زاده‌ای را شیر دهد بی‌خلاف یا نه؟

جواب

قول به منع هست اما که می‌تواند داد.

مسأله 209-:طفل از جانب پدر تنها یتیم می‌شود یا از هر دو طرف؟

جواب

از طرف پدر تنها.

مسأله 210-:کسی که زن سیده بخواهد به حضرت فاطمه علیها السلام محرم می‌شود از هر فرق سادات باشد یا نسبت به تعصیب، و اگر زن سیده و قرشیه در خانه یک کس باشد در آن حدیث نهی از جمع دو شده داخل خواهد بود یا نه؟

جواب

اگر از اولاد فاطمه علیها السلام باشد زوجه او محرم می‌شود خواه از جانب مادر و خواه از جانب پدر، و ظاهرا که قرشیه که از اولاد آن حضرت باشد در آن حدیث داخل است، و اللّه یعلم.

مسأله 211-:هر گاه دختری را که صغیر است، ولی آن دختر به کسی صیغه عقد منقطع بخواند، آیا محرم می‌شود؟ و دیدن او مادر آن دختر را خوب است یا نه؟ و اگر عقد فضولی باشد و هر دو طرف صغیر باشد که غیر ولی عقد کند حکم اول خواهد داشت یا نه؟

جواب

اگر ولی عقد کند ظاهرا محرم شود، و در فضولی بدون تجویز بعد از بلوغ معلوم نیست که اثری مترتب شود، و اللّه یعلم.

مسأله 212-:اگر کسی مادر دختری را صیغه متعه بخواند با وجودی که دختر حرام مؤبد شده، بدون دخول به مادر دختر به آن مرد حرام می‌شود یا نه؟

جواب

حرام نمی‌شود بدون دخول و محرم نیز نمی‌شود.

مسأله 213-:هر گاه کسی کنیزی را از مال حرام می‌خرد و و طی کند فرزند او چه صورت دارد؟

جواب

اگر جاهل به مسأله بوده فرزند شبهه خواهد بود، واگر صاحب زر تجویز بیع کند کنیز مال او است، اگر راضی نشود بیع فاسد است، و اگر بعد از آن که علم بهم رساند و طی کند و فرزند بهم رسد حرام زاده خواهد بود، و اگر صاحب زر را راضی کند مباح و حلال خواهد شد.

مسأله 214-:کسی زنی را به پسر صغیر خود عقد منقطع کند و بعد از انقضای مدت آن زن را دیگری بخواهد آیا محرم پدر پسر می‌شود آن زن یا نه؟

جواب

ظاهرا محرم می‌شود در این صورت.

مسأله 215-:صاحب زن متعدده تقسیم لیالی چگونه بر او لازم خواهد بود؟

جواب

کسی که کمتر از چهار زن داشته باشد زیاده از حصه را نزد هر یک از آن زنان که خواهد می‌تواند خوابید، و احوط آن است که در شب نوبه زن به جای دیگر نرود مگر برای نماز جماعت در مسجد، یا عیادت زنی که بیمار باشد، یا قدری متعارف نشستن با مهمانان و امثال آنها، و ظاهرا در قیلوله نزد صاحب نوبه بودن بر سبیل فضل و استحباب باشد، و لیکن احتیاط است که چنین کند، مگر آن که مشغول زیارت و عبادات و قضای حوائج مؤمنان و طلب علم و درس گفتن و امثال اینها از امور خیر بوده باشد. و اگر صاحب نوبه مرخص سازد به خانه دیگری می‌تواند بخشید، و رضای ظاهری کافی است، و اللّه یعلم.

مسأله 216-:عورت زن نسبت به محارم قبل و دبر است یا از سره تا رکبه؟

جواب

ظاهرا خصوص عورتین است، و اجتناب از نظر ما بین سره و رکبه احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله 217-:نظر کردن به زنان اهل ذمه از بابت زنان یهود و ارمنی نقصی دارد یا نه، و همچنین زنان ده‌ها و مزرعه‌ها.

جواب

اکثر قائل شده‌اند که جائز است که به زنان اهل ذمه نظر کنند، و زنان دهات هم هر گاه پروا نکنند، و اگر ایشان را منع کنند بر طرف نکنند جمعی رخصت کرده‌اند اما به غیر شهوت باشد، و احتیاط این است که به غیر روی و دست نگاه نکند.

مسأله 218-:بعضی عوام که شبهه می‌کنند که حضرت فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمد و به مسجد داخل شد و حرف زد به جماعت اجنبی و ظاهر می‌شود که در حجاب نمی‌شد از بعضی صحابه و خدام جواب چیست؟

جواب

اعصار مختلف است و ابتداهای اسلام چندین تستر عرف نبوده، و بعد از آیه حجاب اندک اندک به این مرتبه رسید، و منکر اینها نمی‌توان شد چون متواتر است.

مسأله 219-:زنان را از راه دور بدون کجاوه بر چاروا سوار کردن و به زیارت ائمه علیهم السلام بردن چون است؟ نامحرم گاه حرف ایشان را می‌شنود و ایشان را شاید به‌بیند، زیارت سنت است یا نه؟

جواب

ظاهرا خوب است اگر خوف هتک عرض نباشد.

باب دهم در بعض وجوه محرمه و بیان بعضی اسباب ملاهی

مسأله 220-:وظیفه طالب علم از وجوه سر گله و ابریشم و غیر آن چون است؟

جواب

اینها صورت شرعی ندارد.

مسأله 221-:مال و جهات را که حکام می‌گیرند بعد از گرفتن ایشان بر غیر ایشان حلال است هر چند صاحبش را دانیم؟ و عشر گندم دیلجه همین حکم دارد یا نه؟

جواب

از احادیث ظاهر می‌شود که هر گاه ایشان خود بگیرند و حواله نکنند که این کس خود بگیرد، بعد از گرفتن ایشان مباح است، هر چند صاحبش معلوم باشد، و عشر هم ظاهرا همین حکم دارد.

مسأله 222-:هر گاه دو نفر عالم باشند و یکی را گوئیم اعلم است از دیگری این غیبت خواهد بود یا نه؟

جواب

معلوم نیست که این بیان واقع است که گفته.

مسأله 223-:موشک اندازی چه صورت دارد؟ داخل آلات لهو است یا نه؟

جواب

احتمال اسراف دارد.

مسأله 224-:شبها که این کس می‌خوابد چراغ روشن گذاشتن که وقتی بیدار شود روشن باشد، و شاید که هم خوابش طولانی شود، اسراف است یا نه هر چند که ارباب استحقاق باشد؟

جواب

اگر قصد صحیحی داشته باشد معلوم نیست اسراف باشد.

مسأله 225-:زراعت قبرستان کردن بعد از آن که اکثر آن مندرس شده باشد و از بعضی شاید اندک علامتی باشد چون است؟و مالک آن سنگ کیست بعد از مدتی که قبر مندرس شود؟

جواب

حوط آن است که تا اثری از بعضی قبور باشد زراعت و غیر زراعت از تصرفات نکنند، و سنگ دور نیست که حکم وقف داشته، و تا ممکن باشد از جای قبر نباید حرکت داد، و با عدم معلومیت قبر بر سر قبر دیگر شاید توان گذاشت.

مسأله 226-:جماعت جامه باف کلافه خود را به خون گوسفند رنگ می‌کنند، و بعد از آن مکرر در آب روان می‌شویند تا جوهر خون بر طرف می‌شود چه می‌فرمائید؟

جواب

جزم به دغدغه نمی‌کنیم، و نکردن این فعل بهتر است.

مسأله 227-:عطیه و احسان که زن به معلم طفلش می‌کند و احتمال دارد که شوهرش اذن نداده باشد، آیا حمل به صحت کنیم یا احتیاط باید کرد؟

جواب

حمل بر صحت می‌توان کرد، و اگر قرائن واضحه بر خلاف باشد احتیاط بد نیست، و اللّه یعلم.

مسأله 228-:جرت طواحین را بعضی دغدغه می‌کنند از چه راه است؟

جواب

از آنها که دغدغه می‌کنند باید پرسید.

مسأله 229-:اسباب ملاهی از بابت دهل و سرنا و کرنا و سنج و نقاره و دف صاحب جلاجل و غیر اینها هر چیز از اسباب ملاهی باشد و نص خاص در آن باشد حکم به حرمت آن می‌توان کرد یا نه؟

جواب

هر چه داخل ملاهی باشد حرام است هر آن که عرفا سازگویند، و اگر استماع نکند و محظوظ نباشد شاید تغییر طریق ضرور نباشد، و اللّه یعلم.

مسأله 230-:با آب گرم جامه را شستن که شپش به میرد چون است.

جواب

ظاهرا قصور ندارد و نهی در خاطر نداریم.

مسأله 231-:پای بر سفره گذاشتن در حالت اختیار چون است با وجود این حدیث که امام علیه السلام از این فعل متغیر شد و اندک تصدیعی که می‌کشیده باشند به سبب گذاشتن ظروف و نان و غیر آن باعث جواز خواهد شد بدون کراهیت یا نه؟

جواب

تا مقدور باشد نکردن اولا است، و با قدری مشقت تخفیف کراهت با زوال معلوم نیست.

مسأله 232-:گفتن به کسی بنده توام، خواه استاد باشد یا عالم یا صالح یا از اهل دنیا مرجوح است یا نه، هر چند منظور تواضع باشد نه سالوسی؟

جواب

نسبت به کسی که جهت دینی منظور باشد و معنی صحیحی قصد کند حکم به بدی نمی‌توان کرد، و اللّه یعلم.

مسأله 233-:مراد به ظروف نقره که استعمالش حرام است چه چیز است؟

جواب

ظاهر این است که هر آنچه در عرف و عادت به جهت استعمال اکل و شرب باشد.

مسأله 234-:کشمش را هر گاه به کوبند، و شیره آن را گرفته به جوشانند، آیا در عصیر این نیز در حدش بر طرف شدن دو ثلث شرط است، یا همین که عرفا صدق دوشاب و شیره بر آن صادق است کافی است؟

جواب

به سبب غلیان و جوشیدن حکم به حرمت عصیر کشمش و مویز نمی‌توان کرد، اما احتیاط این است که ذهاب ثلثین به عمل آید

مسأله 235-:کشمش را هر گاه در میان آب نارنج و غیره به جوشانند چه حکم دارد در حرمت و حلیت قبل از ذهاب ثلثین؟

جواب

چنان که کشمش به قدری باشد که شیره او آب را رنگین کند به حیثیتی که آب مویزش گویند، و همچنین اگر انگور بیندازند و دغدغه دارد قبل از ذهاب ثلثین، اما اگر قدر قلیلی باشد که شیره او محسوس نشود حرام نمی‌شود.

مسأله 236-:آوازی که طرب داشته باشد اما ترجیع و تحریر نداشته باشد غنا و حرام است یا نه؟ و در قرآن خواندن چه حکم دارد، و ترجیع و تحریر بدون طرب که به صدائی به خواند غنا است یا نه؟

جواب

غنا عبارت از ترجیع صوت مطرب است، پس طرب تنها حرام نیست، بلکه صوت حسن است، خصوصا در قرآن خواندن مستحب است. و ترجیع دو احتمال دارد یکی ترجیع که از شأنش طرب باشد، و به اعتبار بد صدائی کو طرب نداشته باشد، و یا ترجیعی که طرب هم داشته باشد، و احتیاط اجتناب از او است.

مسأله 237-:آب غوره را که به جوشانند حرام می‌شود و احتیاج به ذهاب ثلثین هست یا نه؟

جواب

تا شیرین نشود به حیثیتی که در عرف انگور اطلاق کنند حرام نمی‌شود.

مسأله 238-:شیر زنان حرام است اگر کسی در کبر سن به خورد، و همچنین در طفل بعد از دو سال یا نه؟

جواب

بعد از دو سال تا دو ماه حدیث دارد، اما بعضی حمل‌کرده‌اند بر حالت اضطرار، و بعد از دو ماه دغدغه حرمت دارد، بلکه مطلقا بر ایشان سوای همان قدر احتمال حرمت دارد.

مسأله 239-:در بعضی بلاد که أهل تسنن می‌باشند و کشک و روغن می‌سازند، و گاه اتفاق می‌شود که مهمان ما می‌شوند، یا ما را به ایشان رجوعی هست، چیزی دادن به ایشان، و در خانه ایشان چیزی خوردن چون است؟ و خریدن کشک و روغن ایشان هر چند ضرورت نباشد چه صورت دارد؟

جواب

چنان که تعصب ایشان ظاهر نباشد ظاهرا جائز است، و با ظهور تعصب ایشان اجتناب کردن بدون ضرر شاید احوط باشد.

مسأله 240-:دعا هر گاه حدیث داشته باشد که بنویسند و بیاشامند به مرکب نوشتن و آشامیدن چون است با وجود نفرت طبع؟

جواب

حرمت هر چیز که طبع از آن متنفر باشد ثابت نیست، اما احتیاط آن است که به زعفران و امثال آن نوشته شود.

مسأله 241-:پوست بادام تلخ و جوز و پوست پسته که مانند چوب است و در بعضی کوهسار پوست آن را با مغز آن آرد می‌کنند و با دو شاب ممزوج می‌کنند، و گاه با آرد گندم ممزوج می‌کنند و نان می‌پزند، و تلخی آن بر طرف می‌شود، بلکه لذت بهم می‌رساند، و همچنین عرق یا آب دهن هر

جواب

پوست به روش مذکور و آب دهن و عرق ظاهر این است که حلال باشد، و جماعتی که دغدغه می‌کنند از راه خباثت است، و خباثت آنها ثابت نیست، خصوصا به روش مذکور در پوست و در باب چرس و بیخ و در دانه حرمت آنها تابع اسکار است، هر چه کثیر آن باعث اسکار شود قلیلش نیز حرام است.

مسأله 242-:زن ذبح می‌تواند کرد یا نه؟

جواب

مکروه است ذبح کردن ایشان اما جائز است.

مسأله 243-:در وقتی که دو شاب می‌پزند دو محل است که یکی از برای انگور است و دیگری از برای عصیر، اول نسبت به ثانی ارتفاع دارد، و عمق هر کدام به قدر یک کر شاید زیاده باشد، اگر احد هما نجس شود جریان آب اگر مقدور نشود، تطهیر به آب قلیل چه نحو می‌توان دارد؟ و همچنی اگر کر پیش از آن که از آب کرده شود و آب روان و باران و تابیدن آفتاب ممکن نباشد علاج آن به چه خواهد بود؟

جواب

چنانچه کر میسر شود که بریزند آن آب را بر محل نجس احوط است. و طریق تطهیر در جمیع به آب قلیل آن است که اول پائین او را بشویند، و همچنین به تدریج از پائین بسمت بالا شسته شود، و آخر غساله آن را به کوزه بر دارند به کهنه خشک کنند، و آن کوزه و کهنه را آب کشند احتیاطا، و احتیاط این است که دو مرتبه به این روش شسته شود.

مسأله 244-:بعضی اوقات گوسفند را می‌دوشند و این کس غافل است در میان ظرف شیر بول می‌کند یا فضله‌اش می‌ریزد، و گاه هست که فضله‌اش روان است و به شیر ممزوج می‌شود دغدغه دارد یا نه؟

جواب

ظاهرا دغدغه ندارد و حلال است.

مسأله 245-:زراعتهائی که مدار آنها بر فضله انسان است که از میان آن می‌روید و آب می‌کشد چه صورت دارد؟

جواب

مباح و حلال است.

مسأله 246-:در وقتی که گاو در خرمن می‌کنند که به کوبند گاو گندم را بسیار می‌خورد و باز گندم را درست دفع می‌کند در میان خرمن و به گندم خرمن ممزوج می‌شود چه صورت دارد؟

جواب

ظاهر این است که دغدغه نداشته باشد. و در میان گوشت می‌جوشد و آب گوشت به میان آن می‌رود و ممزوج می‌شود اشتباهی ندارد.
و تا علم بهم نرسیده باشد که از آن چیزی متصل شده باشد دغدغه آن معلوم نیست اگر چه بیرون کردن آن از میان گوشت اولا است، و در اعضای دیگر که حرام است اگر در میان گوشت به جوشد اشکال بیشتر است.

مسأله 247-:در جلد کله که پخته شود چه می‌فرمایند می‌توان خورد یا نه؟ و بعضی می‌گویند مطلق جلد حرمتش معلوم نیست این حرف صورتی دارد یا نه؟

جواب

حرمت جلد معلوم نیست و اباحه اظهر است.

مسأله 248-:در قلیان چه می‌فرمایند داخل شبهات می‌دانید یا نه؟ و بر تقدیر دانستن اجتناب از چنین شبهه چرا سنت باشد و حال آن که تهدید بلیغ در بعضی روایات بر ارتکاب شبهات نمی‌دانید، چه می‌فرمائید در این که آیات و روایات داله بر اباحت اشیاء ظاهرا بر مأکول و مشروب است، و قلیان را در عرف و لغت هیچ کدام مشروب نمی‌نامند، بلکه فعلی است که کردن آن موقوف بر رخصت شارع است.

جواب

عمومات اباحت اکثر اعم از مأکول و مشروب است، و جواب این سخنان در این مواضع ذکر نمی‌تواند کرد.

مسأله 249-:بسیار می‌شود که بر مویز و انجیر و امثال آنها از مو و پشم و پنبه و غیر آنها می‌چسبد خوردن آن چه صورت دارد؟

جواب

دلیل بر حرمت مو و پشم و پنبه و امثال اینها قائم نشده، و حکم به حرمت بدون دلیل نمی‌توان کرد، و اللّه یعلم.

مسأله 250-:در وظیفه سر کار فیض آثار حضرت امام رضا علیه السلام به فرمایند که اکثر مصارف آن بهم مخلوط شده، و بعضی مداخل آن به مصارفش وفا نمی‌کند، و مجموع به مجموع وفا می‌کند، آیا اگر در این صورت اگر مجموع مخلوط بهم شده باشد و به مصارف مقرره آن بدهند حرام است و و نامشروع چون خلاف گفته واقف یا نه؟

جواب

اگر در خصوص آن وجهی که به این کس دهند معلوم او باشد که خلاف شرائط وقف در آن به عمل آمده نمی‌توان گرفت، اما اکثر اوقات شرائطش معلوم نمی‌باشد، و اللّه یعلم.

مسأله 251-:هر گاه جمعی باشند که در پنجه مال وجهات با هم شریک باشند یا سرشماری که در بعض بلاد باشد و یک نفر از ایشان که به اعتبار دنیا اعتبار او بیشتر است او را التماس می‌کنند که ما را آنچه باید داد به شما می‌دهیم که شما تسلیم نوکر حاکم کنید و منت‌دار هستند، و شاید نفعی هم به ایشان برسد از دادن آن شخص، اگر کسی چنین کند و مرتکب این امر شده از ایشان بگیرد و به حاکم دهد آیا آثم است یا نه؟

جواب

اگر کسی به رضای خود کسی را التماس کند، دور نیست که به اعتبار مصلحت او خوب باشد، اما چنانچه اغلبی آن‌است که سر گردانی کسی را رئیس می‌کنند و التماس می‌نمایند و بیچارگان هستند که از ایشان به تعدی می‌گیرند وجهی ندارد و اعانت بر ظلم است، و مرتکب شدن چنین امری صورت ندارد.

مسأله 252-:گاه می‌شود که در مزرعه چند نفر تحصیل‌دار از مالو جهات و غیره وارد می‌شوند و به قدر دو هزار دینار طلب دارند، و هر شب قریب هزار دینار خرج ایشان است، آیا اگر کسی از شرکا یا غیره وجه مطالبه آن جماعت از خود بدهد تا ایشان حرکت کرده اخراجات کمتر واقع شود و باعث نفع شرکاء شود، و بعد از آن از شرکاء متفرقه یا مجتمع الاجزاء بگیرد چه صورت دارد. و در صورت مذکوره هر گاه به اعتبار مکث محصلان نقصان آن ده باشد آیا سعی نمودن و تحریک مردم شرکاء از برای زود دادن وجه اعانت ظالم خواهد بود یا نه؟

جواب

این نیز از جواب مسأله سابق معلوم می‌شود، و چنین امور را حسبتا مرتکب نمی‌توان شد.

مسأله 253-:تشدید قرآن را لازم است نوشتن یا نه؟

جواب

در کتابها که نوشته می‌شود مشخص نیست که واجب باشد اما در قرآن باید نوشت.

مسأله 254-:خربزه بازی حرام است یا نه؟

جواب

سوای چند چیز که رخصت دارد در آن گرو بستن در غیر آن دیگر دغدغه دارد.

مسأله 255-:غلط قرآن را واجب است درست کردن، و اگر کسی غلط بخواند البته به او باید گفت یا نه؟

جواب

به طریق امر معروف کردن اینها بهتر است و بعضی می‌گویند واجب است.

مسأله 256-:حدیثی که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سگهای هرزه گرد را به کشد معتبر است می‌توان کشت یا نه؟

جواب

بلی حدیث است، و سایر حیوانات که موذی نیستند نکشند بهتر است.

مسأله 257-:شبها که کسی مطالعه می‌کند اگر چراغ را خاموش نکند و بخوابد داخل اسراف است یا نه که هر گاه بیدار شود چراغ مهیا باشد؟

جواب

اگر بر او دشوار باشد روشن کردن ظاهرا قصور ندارد.

باب یازدهم در بعضی مسائل میراث

مسأله 258-:زوجه غیر ذات الولد از چه چیزها میراث می‌برد از متروکات زوج و از چه چیز نمی‌برد؟

جواب

از آب و زمین میراث نمی‌برد، و از قیمت عمله خانه و باغ و دکاکین و آسیا و از عین منقولات می‌برد.

مسأله 259-:حبوه که مخصوص پسر بزرگ است چه چیزها است؟

جواب

اشهر و اقوا در مسأله حبوه این است که جامه‌هائی که پوشیده باشد یا مهیا کرده باشد برای پوشیدن داخل است، و آنچه نه پوشیده باشد محل تأمل است. و ظاهرا عمامه و رداء داخل باشد، و عدم دخول یا پونچی و کلاه و کفش و موزه و کمربند پوست اشهر است. و در جامه‌هائی که از پوست باشد یا جایز الصلاة نباشدخلافی است، و دخول خالی از قوت نیست، و یک انگشتر که اختصاص بیشتر داشته باشد، و اگر نیست همه مساوی باشد شاید تعیین به قرعه اولا باشد.
و همچنین در تعیین یک مصحف اگر متعدد باشد، و در داخل بودن غلاف مصحف و زیور شمشیر خلافی هست، و دخول خصوصا در اخیر اقوا است، و احوط در اینها که محل خلاف است صلح است، و اللّه تعالی یعلم بحقائق الاحکام و حججه الکرام.

مسأله 260-:متعارف است که در بعضی جاها که از میراث دختر حصه واقعی او را نمی‌دهند، و آن وقت به همان قلیلی که می‌دهند راضی می‌شوند، و آخر او یا وارث او دعوی می‌کنند که تمام حصه خود را می‌خواهد، صورت شرعی دارد یا نه؟

جواب

هر گاه هبه نکرده باشد، هر گاه خواهند حصه آن دختر را می‌توانند تمام گرفت.

مسأله 261-:مال یتیم و غائب را هر گاه دست به حاکم شرع نرسد بنابر آیه کریمه «الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» جماعت مؤمنین متوجه حفظ آن می‌توانند شد یا نه؟

جواب

اگر جماعتی باشند که دیانت ایشان معلوم باشد ظاهرا توانند حفظ آن کرد.

باب دوازدهم در بعضی مسائل متفرقه

مسأله 262-:غیر آباء رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله که از احادیث فهمیده می‌شود که باید که از کفر و شرک پاک بوده‌اند باقی انبیاء دیگر فهمیده می‌شود که چنین هستند یا نه؟

جواب

اکثر گفته‌اند اما معلوم نمی‌شود.

مسأله 263-:در اصول دین چه قسم جماعتی را تقلید نکنند؟در اصول دین چه قسم جماعتی را تقلید نکنند؟

جواب

هر کس به قدر فهم و قابلیت خود مکلف است، و هر دلیل که موجب علم ایشان شود کافی است، اگر چه دلائل اجمالیه باشد، و اللّه تعالی یعلم.

مسأله 264-:کسی که از علومی که به اعتقاد شما موقوف علیه احادیث است از بابت صرف و نحو و معانی و بیان و لغت و فقه و اصول و قدری منطق و تفسیر و حدیث فی الجمله در هر کدام آنها را تواند مباحثه کرد، هر چند در این فنون نهایت مهارت نداشته باشد، چنین کسی اگر نقل آیات کلام و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام کند مرخص خواهد بود یا نه؟ با وجود آن که هر گاه رجوع به تفاسیر کند و معنی آیه را به فهمد و بر علما عرضه کند موافق فهمیده ایشان باشد.

جواب

این مسأله را جواب گفتن مشکل است، اشخاص در این باب اختلاف بسیار دارند و عمل به اقوای صور احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله 265-:اوساط طالب علم دانستن که فرض ایشان رجوع به علما است در این مرتبه تتبع و قدرت به استدلال است یا این نیز رجوع به اعلم است؟

جواب

این مسأله اصول است باید به استدلال بر او معلوم شود که فرض او استدلال است یا رجوع به علما است

مسأله 266-:کسی که رجوع به اعلم کند، و بر فرض رجوع باید طلب دلیل کند یا به اعتقاد او عمل کند؟

جواب

این را نیز به دلیل باید دانست.

مسأله 267-:اگر کسی تتبع تمام ندارد، و عالمی نیست که رجوع به او کند، چنین شخصی که مسائل از کتب فقهی فهمد یا در کتب احادیث حدیثی که دلالت بر بعضی مسائل دارد داند جمعی که از او پرسند می‌تواند گفت یا نه؟

جواب

اگر بگوید علما یا بعضی علما چنین گفته‌اند یا حدیث چنین وارد شده بد نباشد.

مسأله 268-:اگر کسی در اصول مذهب علم قطعی در بعضی مواد نداشته باشد حال او چون است؟

جواب

احوال اشخاص مختلف است نسبت به بعضی شاید علم حاصل نشود به ظن اکتفا خواهد کرد.

مسأله 269-:در اخبار آحاد این کس را علم بهم رسد که همه جا عمل به علم کرده باشد؟

جواب

مشکل است علم بهم رسانیدن با وجود آن که بعضی احتمال تصحیف دارد، اما علم داریم که تمام اینها مورد علم است، اما در هر کدام بخصوصه علم بهم رسانیدن معلوم نیست.

مسأله 270-:در اثبات باری تعالی و وحدانیت او لازم استکه کسی کتب کلامیه به بیند یا به همان دلائلی که از معصوم متلقی شده است کافی است؟

جواب

در کار نیست بلکه از قرآن فهمیده می‌شود.

مسأله 271-:چشم اثر دارد یا نه؟ و همچنین سحر را که بعضی منکرند؟

جواب

هر دو اثر دارد، و شاید در سحر به طریق میرانیدن و بعضی اقسام وجود نداشته باشد

مسأله 272-:لعن أهل تصوف مطلقا می‌توان کرد یا نه؟

جواب

مطلقا لعن نمی‌توان کرد، و بعضی که اعتقاد آن جماعت سابق را دارند کافرند، و بعضی جهال که همان اسم تصوفی دارند هر چند چرخ و سماع کنند فاسق‌اند لعن نمی‌توان کرد.

مسأله 273-:در بعضی احادیث که بر افعالی مکروهه لعن واقع شده، لعن می‌توان کرد یا نه؟

جواب

آن لعن را شاید ایشان کرده باشند یا معنی دیگر مراد است.

مسأله 274-:عباس و عقیل چه حال داشتند بعضی حرکات از ایشان ناشی شده؟

جواب

هر دو تا ضعیف الایمان بوده‌اند قدری.

مسأله 275-:دفن اموات در روضه مقدسه چه صورت دارد با وجود نبش قبور؟

جواب

جزم به حرمت نمی‌توان کرد، اما رخصت دادن مشکل است.

مسأله 276-:نقل کردن اموات به مشاهد مشرفه چه صورت دارد؟

جواب

ترک چندین سنت می‌شود، و باعث ریختن عرض میت است، و آزار مؤمن می‌شود، و حدیث رخصت نقل در کتب مشهوره نیست، و امانت سپردن میت نیز محل تأمل است، و تأخیر دفن مدتی می‌شود، و در زیر سردابها که به امانت می‌گذارند به طریق معهود مدفون نمی‌شود.

مسأله 277-:بر طفل کمتر از شش سال به اعتقاد شما نماز کردن سنت است یا نه؟

جواب

نماز نمی‌کنم چون دغدغه بدعت می‌شود.

مسأله 278-:دفن در نجف اشرف افضل است یا کربلای معلا و کعبه معظمه و مدینه طیبه؟

جواب

احادیث در باب نجف بیشتر است.

مسأله 279-:آیا قبرستان کهنه را آجرش را می‌توان کند و تعمیر حمام نمود مطلقا یا نه؟ و همان کسانی که قبر را ساخته‌اند می‌توانند کند بی‌آن که نبش قبر شود؟

جواب

نمی‌توانند کند.

مسأله 280-:مثلا هر گاه کسی وقف کند املاکی چند را وقف حضرت امام رضا علیه السلام یا بعضی قبور جماعتی به اعتبار حسن ظنی که به آن داشته‌اند که مذهب ایشان مشخص نیست، یا بر مساجد یا مسجد معینی، از مال چنین وقف مستحقین به ازاء استحقاق می‌توانند گرفت؟ و مصرف چنین وقف مستحقین به ازاء استحقاق می‌توانند گرفت؟ و مصرف چنین وقفی چه چیز است؟

جواب

باید حاصل موقوفات صرف و خرج آن مزار از فرش و روشنائی، و کسی که به خدمت آن مزار و مسجد مشغول باشد به قدر اجرت عمل می‌توان گرفت، و به ازای استحقاق جائز نیست گرفتن.

مسأله 281-:هر گاه حوضی یا پلی خراب شده باشد اجزاء آنرا در حوض دیگر صرف کنند که هر دو خراب است یا یکی ساخته شود مشروع است یا نه؟

جواب

نمی‌توان مگر آن که آن حوض را تعمیر نتوان کرد در این صورت شاید بد نباشد.

مسأله 282-:حجره بعضی مدارس که شرط کنند که شب باشند، اگر متولی شرعی گوید که شب باید بود چه صورت دارد؟

جواب

هر گاه متولی شرعی بگوید که شب باید بود مشکل است ترک کردن، و اگر از واقف شرط پرسنده باشد و متولی بگوید روز کافی خواهد بود.

مسأله 283-:گاه می‌شود که جماعتی که در مدارس حجره دارند، به قدر پنج ماه و شش ماه و بیشتر و کمتر حرکت می‌کنند به ولایت خود یا عتبات یا غیر آنها، و کسی در حجره ایشان می‌باشد، و بعد از شش ماه که آمدند متولی شرعی می‌خواهد که ایشان آنجا باشند، و کسی کهباشد هر متولی گوید، مگر آن شخص به طیب خاطر دست بردارد و اولی بنشیند.

جواب

اگر شرط واقف معلوم باشد عمل به آن کنند، و اگر معلوم نباشد به قدر شش ماه و هفت ماه که بگذرد مشکل است اخراج کسی که نشسته باشد هر متولی گوید، مگر آن شخص به طیب خاطر دست بردارد و اولی بنشیند.

مسأله 284-:منجزات مریض از اصل اعتبار دارد یا از ثلث؟

جواب

احتیاط باید کرد.

مسأله 285-:در ثواب الاعمال و غیر آن حدیثی هست از حضرت صادق علیه السلام که کسی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستد خدا و عالمیان از برای او هزار حسنه می‌نویسند، و از عمار بن موسی حدیثی واقع شده که گفت بودم در نزد حضرت صادق علیه السلام پس مردی گفت: اللهم صل علی محمد، پس بوده باشیم ما و شیعیان ما که به تحقیق داخل شده باشیم در آل. حدیث به حسب ظاهر با سابق منافات دارد؟

جواب

حدیث عمار کم است که تشویش لفظی یا معنوی نداشته باشد، و شاید آن مرد از اهل بیت اصحاب کبار اراده کرده باشد، لهذا منع فرموده، و اگر کسی معنی اعم اراده کند خوب باشد، و اللّه یعلم.
در آخر رساله چنین آمده: تمت الرسالة فی یوم الجمعة (17) شهر جمادی الثانی من شهور سنة (1127) علی ید احقر العباد محمد حسن.
و تمام شد استنساخ و تصحیح و تحقیق این بیست و پنج رساله در روز مولود پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله سنه (1412) ه ق بر دست این فقیر ناچیز سید مهدی رجائی عفی عن جرائمه بحق محمد و اهل بیته الطاهرین.

رساله بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره

اشاره

تألیف علامه متتبع سید محمد حسین بن محمد صالح حسینی خواتون آبادی سبط علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای 1151 ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 633
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه رب العالمین، و صلی اللّه علی محمد و اله الطاهرین أجمعین.
و بعد: چنین گوید الفقیر الی عفو اللّه الغنی ابن محمد صالح الحسینی محمد حسین عفی اللّه عن ذنوبهما، که این رساله‌ای است در بیان عدد تألیفات و تصنیفات فاضل کامل علامه رئیس العلماء و المحدثین و ملاذ الفقهاء و المجتهدین آیة اللّه فی العالمین، شیخ الاسلام و المسلمین، الوحید فی عصره و زمانه، مولانا محمد باقر مجلسی أحسن اللّه اکرامه و رفع فی علیین مقامه، و عدد أبیات آنها مشتمل بر دو فصل و خاتمه، و من اللّه التوفیق و الاستعانة.

فصل اول (در بیان تصانیف عربی)

اول: کتاب بحار الانوار،

و سبب تألیف این کتاب آن است که بعد از واقعه هائله کربلای معلی خلفاء بنی امیه علیهم اللعنه بسیار قوی بودند، و تقیه بسیار شدید بود، و أکثر شیعیان به این
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 634
جهت کمتر به خدمت أئمه علیهم السلام می‌رسیدند و أحادیث فرا نمی‌گرفتند، تا زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام، که ملاعین بنی امیه منقرض شدند و هنوز خلفای بنی عباس استقلال تمام بهم نرسانیده بودند، و تقیه بسیار کم بود، و شیعیان و موالیان بسیار به خدمت آن دو بزرگوار می‌رسیدند و أحادیث فرا می‌گرفتند، و چهار صد کتاب حدیث نوشته شد که مشهور به چهار صد أصل است.
و در اعصار بعد به سبب عدم اعتناء مردم به ضبط أحادیث و رغبت ایشان به علوم حکمی و أقوال فلاسفه بسیاری از چهار صد أصل تلف شده بود، لهذا آن مرحوم سعی بلیغ در ضبط و بهم رسانیدن چهارصد اصل نموده تا آنکه دویست و کسری از آن جمله را بهم رسانید، و از راه آنکه مبادا باز به طریق سابق تلف شود، مجموع را در این کتاب جمع نمود، و مشکلات أحادیث را در بیان همگی توضیح نمود، و این کتاب مشتمل است بر بیست و پنج مجلد، و از آن جمله شانزده مجلد آن کتاب به اتمام رسیده است.
أول: جلد عقل و علم، و آن دوازده هزار بیت است.
دویم: جلد توحید، و آن شانزده هزار بیت است.
سیم: جلد عدل و معاد، و آن سی هزار بیت است.
چهارم: احتجاجات، و آن شانزده هزار بیت است.
پنجم: تاریخ أحوال حضرت آدم علیه السلام تا پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله، و آن چهل هزار بیت است.
ششم: تاریخ أحوال پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله، و آن شصت و هفت هزار بیت است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 635
هفتم: جلد امامت، و آن سی و یک هزار بیت است.
هشتم: فتن و محن، یعنی فتنه‌ها و محنت‌ها که بعد از رحلت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر حضرت أمیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات اللّه علیهم و شیعیان ایشان واقع شد، و آن شصت و یک هزار بیت است.
نهم: احوال حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام، و آن پنجاه و پنج هزار بیت است.

دهم: احوال حضرت فاطمه زهرا و حسنین صلوات اللّه علیهم، و آن بیست و سه هزار بیت است.
یازدهم: أحوال حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام، و آن هجده هزار بیت است.
دوازدهم: احوال حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام، و آن دوازده هزار بیت است.
سیزدهم: احوال حضرت صاحب الزمان صلوات اللّه علیه، و آن بیست و یک هزار بیت است.
چهاردهم: جلد سما و عالم، و آن هشتاد هزار بیت است.
پانزدهم: جلد طهارت و صلاة، و این موافق ترتیب کتاب جلد هجدهم است، و دو جلد در میان نوشته نشده است، و آن یک صد و یک هزار و پانصد بیت است.
و شانزدهم جلد زیارات أئمه علیهم السلام، و این جلد بیست و دویم کتاب است، و چند جلد در میان نوشته نشده است، و آن سی هزار بیت است، و یک جلد نیز ناتمام است، که آن جلد کفر

و ایمان است، و آن ده هزار بیت است.

دویم: کتاب مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول،

و آن کتاب شرح کافیست، و قدری از آن ناتمام است، زیرا که از اصول نصف کتاب دعا و تمام کتاب عشرت مانده است، و از فروع نصف کتاب صلاة و تمام کتاب زکات مانده است، و کتاب خمس نیز مانده است، و این کتاب تخمینا صد هزار بیت می‌شود.

و آن کتاب شرح تهذیب است و آن نیز ناتمام است، زیرا که تا کتاب صوم «1» نوشته شده است و آن تخمینا پنجاه هزار بیت است.

چهارم: کتاب شرح أربعین است،

و آن شرح چهل حدیث متفرق است، و دوازده هزار و پانصد بیت است.

پنجم: فرائد الطریفة فی شرح الصحیفة الشریفة،

و آن کتاب شرح صحیفه است، و آن نیز ناتمام است، زیرا که تا دعای چهارم نوشته شده است، و این حقیر بنا بر وصیت آن مرحوم مبرور شروع نموده‌ام، و الحال بحمد اللّٰه تعالی شرح یک دعا نوشته شده است، امید چنان است که خدای تعالی به زودی توفیق اتمام دهد، و آن پنج هزار است.

ششم: رساله رجال است،

و آن هزار بیت است.

هفتم: رساله اعتقادات،

و آن را در یک شب تألیف نموده است، و آن هفتصد و پنجاه بیت است.

هشتم: رساله اوزان است،

و آن اول کتابی است که تألیف نموده است، و دویست بیت است.

نهم: رساله شکیات نماز است،

و آن هفتصد و پنجاه بیت است.

دهم: جواب مسائل متفرقه که مسمی به مسائل هندیه است،

و آن مسائلی است که مرحوم مغفور ملا عبد اللّٰه برادر او از هند فرستاده و از او سؤال نموده است، و آن یک صد و پنجاه بیت است، و حواشی متفرقه بر چهار کتاب حدیث و غیر آنها از کتب حدیث و فقه نوشته است که آنها تخمینا چهار صد هزار بیت می‌شود.

فصل دوم (در بیان کتابهای فارسی

اول عین الحیات است

که مشتمل است بر مواعظ و نصایحی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به أبی ذر رضی اللّه عنه فرموده، و به تقریبات مواعظ و قصص مشتمله بر ترک دنیا مانند قصه بلوهر و یوذاسف و غیر آن در آن کتاب مذکور شده، و آن بیست و یک هزار بیت است.

و این مختصری است از کتاب عین الحیات، و سه هزار بیت است.

سیم: حلیة المتقین،

و آن مشتمل است بر أعمال و أفعالی چند که اکثر اوقات ضرور می‌شود، مثل ناخن گرفتن، و شارب گرفتن، و حمام رفتن، و سر تراشیدن، و سفر رفتن، و آداب عروسی و زفاف و عقیقه، و غیر آن، و آن دوازده هزار بیت است.

چهارم: حیات القلوب،

و آن چه نوشته شده از آن سه مجلد است: اول تاریخ أحوال حضرت آدم تا حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و أحوال بعضی از پادشاهان سلف که معاصر انبیاء سلف علیهم السلام بوده‌اند، و آن بیست و شش هزار بیت است. دویم
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 638
أحوال حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، و آن سی و شش هزار بیت است. سیم جلد نبوت و امامت که مشتمل است بر أدله عقلیه و اثبات نبوت و امامت، و فوائد فرستادن پیغمبر و امام، و این جلد ناتمام است، و قدری قلیلی از آن نوشته شده است، و آن سه هزار بیت است.

پنجم: تحفة الزائر،

و آن مشتمل است بر زیارات ائمه علیهم السلام، و آن سیزده هزار بیت است.

ششم: جلاء العیون،

و آن مشتمل است بر تاریخ ولادت و کیفیت شهادت أئمه معصومین علیهم السلام و معجزات ایشان و قدری از احوال ایشان و آن بیست و دو هزار بیت است.

هفتم: مقباس المصابیح،

و آن مشتمل بر تعقیب نمازهای شبانه روزی است و آن پنج هزار و پانصد بیت است.

هشتم: ربیع الاسابیع،

که مشتمل است بر اعمال هفته، و آن سه هزار بیت است.

نهم: زاد المعاد،

و آن مشتمل است بر أعمال دوازده ماه سال، و یازده هزار بیت است.

و آن مشتمل است بر آن که هر زخمی که کسی به دیگری زند یا او را به قتل رساند چه قدر باید دیه بدهد، و آن سه هزار بیت است.

و آن هفتصد و پنجاه بیت است.

دوازدهم: رساله اوقات نوافل شبانه روزی،

و آن یک صد و پنجاه بیت است.

سیزدهم: رساله رجعت،

و آن مشتمل است بر ذکر کیفیت بر گردیدن أئمه علیهم السلام و شیعیان ایشان در آخر الزمان، و آن دو هزار بیت است

چهاردهم: ترجمه رساله مالک اشتر

که مشتمل است بر ذکر نامه حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام که به مالک اشتر نوشته است، و در آنجا مذکور است که حاکم چگونه باید با رعیت سلوک کند، و آن هزار بیت است.

پانزدهم: رساله اختیارات،

و آن مشتمل بر آن که هر کاری را آدمی در چه روز از روزهای ماه اختیار کند خوب است، و آن پانصد بیت است.

شانزدهم: رساله بهشت و دوزخ،

و آن هفتصد بیت است.

هفدهم: رساله جنائز

که مشتمل است بر ذکر تکفین اموات و کیفیت دفن و نماز ایشان، و آن هفتصد بیت است.

هجدهم: رساله کبیره أعمال حج و عمره،

و آن هزار بیت است.

نوزدهم: رساله صغیره حج است،

و این مختصری است از رساله سابق، و هفتصد بیت است

بیستم: مفاتح الغیب

که مشتمل است بر ذکر أقسام استخاره‌ها، و آن هزار و پانصد بیت است.

که چه نحو باید نمود و آن پنجاه بیت است.

که در چه چیز زکاة واجب و در چه چیز سنت است، و آن پنجاه بیت است

که در کجا کفاره باید داد، و آن یکصد بیت است.

بیست و چهارم: رساله آداب تیر اندازی،

و آن پنجاه بیت است.

و آن نیز پنجاه بیت است.

و آن یک هزار بیت است.

بیست و هفتم: رساله تحقیق آیه کریمه وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ،

و آن پنجاه بیت است.

بیست و هشتم: رساله فرق میان صفات ذاتی و صفات فعلی حق تعالی،

و آن دویست بیت است.

و آن صد بیت است.

و آن نیز صد بیت است.

که مشتمل است بر آن که حق تعالی را در افعال بندگان دخلی هست یا نه و آن نیز صد بیت است.

سی و دویم: رساله نکاح،

و آن پنجاه بیت است.

که مشتمل است بر معجزات و امور غریبه که از مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بظهور رسیده، و آن چهار هزار بیت است.

سی و چهارم: ترجمه توحید مفضل،

و مشتمل است بر حدیث طولانی که مفضل از حضرت صادق علیه السلام در باب یگانگی حق تعالی و علم و حکمت او روایت کرده است، و آن دو هزار و هشتصد بیت است.

و آن مانند توحید مفضل و هفتصد و بیست بیت است.

سی و ششم: ترجمه زیارت جامعه،

و آن دویست بیت است.

سی و هفتم: ترجمه دعاء کمیل،

و آن نیز دویست بیت است.

و آن یکصد و پنجاه بیت است.

سی و نهم: ترجمه دعاء سمات،

و آن دویست بیت است.

چهلم: ترجمه جوشن صغیر،

و آن یکصد بیت است.

چهل و یکم: ترجمه حدیث عبد اللّه بن جندب،

و آن دویست بیت است.

و آن در اعمال و آدابی است که از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست، و آن سیصد بیت است.

چهل و سیم: ترجمه قصیده دعبل خزاعی است،

که در مدح حضرت امام رضا علیه السلام گفته است، و آن پانصد بیت است.

چهل و چهارم: ترجمه حديث ستة أشياء،

و مشتمل است بر ذکر شش چیزی که در آنها دخلی نیست، و آن صد بیت است.

چهل و پنجم: انشائی است که در وقت مراجعت از نجف اشرف و کربلاء معلی در باب اشتیاق به آن دو مکان شریف انشاء نموده است،

و آن سیصد بیت است.

چهل و ششم: مناجات،

و آن صد بیت است.

چهل و هفتم: صواعق الیهود،

که مشتمل است بر ذکر چگونگی جزیه یهودان و حلیت و حرمت آن، و آن صد و پنجاه بیت است.

چهل و هشتم: جواب سؤالهای متفرقه،

و آن مشتمل است بر جواب از سؤالهائی که مردم از او نموده‌اند و جواب مسأله‌ای چند که بسیار ضرور می‌شود در آنجا مذکور است، و آن پنجهزار بیت است.

چهل و نهم: حق الیقین،

و آن مشتمل است بر اصول دین و بیست و یکهزار بیت است، و آخر تصنیفات آن مرحوم مغفور است اسکنه اللّه بحبوحة الجنان.

خاتمه

بدان که عدد أبیات جمیع آنچه مذکور شد از عربی و فارسی یک هزار هزار و چهارصد و دو هزار و هفتصد بیت می‌شود، و هر گاه بر مجموع سن آن مرحوم که هفتاد و سه سال بی‌زیاد و کم است قسمت شود سالی نوزده هزار و دویست و پانزده بیت و پانزده حرف می‌شود، و ماهی یکهزار و ششصد و یک بیت و سیزده حرف و چهار یک حرف می‌شود و روزی پنجاه و سه بیت و هفده حرف و نصف حرف می‌شود، و اگر بر سن تکلیف که پنجاه و هشت سال است قسمت شود، سالی بیست و چهار هزار و یکصد و هفتاد و هفت بیت و سی حرف می‌شود، و ماهی دو هزار و چهارده بیت و چهل حرف می‌شود، و روزی شصت و هفت بیت و هشت حرف می‌شود.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 643

فهرست کتاب

رساله ترجمه خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام 1
سند روایت 4
اول عبادت حق تعالی معرفت او است 6
اصل معرفت خدا توحید او است 7
صفات ذات و فعل 8
نفی صفات زائده 10
کلام حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه 13
خدا مرکب و محتاج به غیر نیست 15
خدا مبری از صفات امکانیه است 77
فطرت بر توحید است 19
خدا غایت و حدی ندارد 25
کلام حضرت علی علیه السلام در توحید 27
تفسیر باطن 28
کنه ذات حق درک نمی‌شود 31
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 644
خدا را ضدی نیست و معنی آن 33
بیان معنی تألیف و تفریق 35
مراد از کلمه در فقره حدیث 42
حق تعالی محل حوادث نمی‌باشد 46
رساله ترجمه قصیده دعبل خزاعی 51
بیان نسب و برخی از احوال دعبل 55
بیان سندهای اخبار متعدده متعلق به قصیده دعبل 56
ابتدای ترجمه قصیده دعبل 65
فریاد از روزگار 67
دشمنان أهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام 68
کیفیت بیعت شوم 71
مطلع دوم قصیده دعبل 74
ذکر مناقب أهل بیت علیهم السلام 75
بیان واقعه فخ 81
دو بیت امام رضا علیه السلام در قصیده دعبل 87
وجه تسمیه نهر علقمه در کربلای معلا 88
محبت أهل بیت علیهم السلام 92
گریستن امام علیه السلام در اثناء خواندن قصیده 96

رساله تحقیق در حدیث عدم احتساب عمر زائران امام حسین علیه السلام 101
بیان اصل حدیث 103
مقدمه اول در بیان جزای حسنا 104
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 645
مقدمه دوم در آن که ثواب اخروی مختلف است 105
جواب دوم از اشکال وارده 108
جواب سوم از اشکال حدیث 109
جواب مؤلف از شبهه وارده 112
رساله تفسیر آیه نور 117
بیان حدیث وارده در تفسیر آیه 119
مراد از درخت زیتونی در آیه چیست؟ 121
بیان أنوار ائمه علیهم السلام 122
رساله تفسیر آیه و السابقون الاولون 125 ترجمه آیه و جواب از استدلال سنیان 127
جواب از استدلال ایشان بر صحت خلافت غاصبین 128
مخالفت ایشان با علی علیه السلام 130
رساله آداب سلوک حاکم با رعیت 133 ترجمه عهدنامه مالک اشتر 135
ترجمه نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف 162
ترجمه نامه امام صادق علیه السلام به عبد اللّه نجاشی 166
نصایح حضرت خضر به منصور دوانیقی 176
رساله آداب ماه شعبان 181 فضیلت ماه شعبان 183
اذکار و ادعیه وارده در ماه شعبان 184
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 646
فضیلت شب پانزدهم ماه 186
اعمال وارده در آخر ماه شعبان 190
رساله اختیارات ایام 193
اختیارات ایام ماه از جهت سعادت و نحوست 195
اختیارات ایام هفته 208
بیان امری چند که موجب رفع نحوست ایام و ساعات می‌شود 212
ترجمه حدیث دانیال در حوادث سال 215
احکام گرفتن آفتاب در ماههای دوازده‌گانه آثار گرفتن ماه 223
رساله ترجمه ثواب جوشن کبیر 227 فضیلت خواندن جوشن کبیر 229
کیفیت خواندن هر فصل دعاء 234
رساله آداب نماز 235 مختصری از اصول الدین 237
وجوه فصاحت و بلاغت قرآن کریم 239

کیفیت مقدمات نماز 241
کیفیت غسل ترتیبی و ارتماسی و وضو 242
ادعیه وارده در افعال وضو 244
کیفیت اذان و اقامه 246
تفسیر و ترجمه سوره حمد 249
تفسیر و ترجمه سوره قدر 253
تفسیر و ترجمه سوره توحید 255
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 647
آداب رکوع و سجود 258
ادعیه وارده در قنوت و ترجمه آن 260
آداب تشهد 262
تعقیبات نماز 265
زیارت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله 269
سجده شکر 270
بیان سایر احکام زنان که مخصوص ایشان است 272
رساله بیان اوقات نماز 275
شناخت اول وقت فریضه و نافله ظهر 277
ساعتهای اقدام برای شناخت اول وقت ظهر و عصر 279
اول وقت فریضه مغرب 282
عدد نوافل شبانه و روز 283
استعلام ساعات شب بر منازل قمر 284
رساله فرق زنان و مردان در احکام طهارت و صلاة 287
موارد افتراق حکم مردان و زنان در نماز و وضو 289
رساله شکیات نماز 293
وجوب معرفت حکم شکیات نماز 295
بیان اصطلاحات وارده در رساله 296
احکام خللی که از روی عمد واقع شود 297
احکام سهو در نماز 301
احکام خلل در افعال نماز 306
احکام شک در نماز 311
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 648
شک میان دو سه و سه و چهار و دو و چهار 312
شک میان دو و سه و چهار و میان چهار و پنج 313
شک میان چهار و زیاده از پنج 314
شک در افعال نماز 316
احکام نماز احتیاط 319

عمل به ظن در موارد شک 320
شک امام یا مأموم با یقین دیگر 325
حکم شک در نوافل یومیه 328
بیان موجبات سجده سهو 330
بیان کیفیت سجده سهو 333
علاج کثرت شک و سهو در نماز 334
رساله زکات و خمس و اعتکاف 339 ترجمه آیه زکات 341
تشدید در امر وجوب زکات 342
اجناسی که در آنها زکات واجب می‌شود 344
حکم مستحقین زکات 348
چیزهائی که خمس در آنها واجب است 350
مستحقین خمس 354
بیان فضیلت و کیفیت اعتکاف 356
رساله تحدید صاع 363 تحقیق در حدیث ابراهیم همدانی 365
نظر مرحوم مجلسی اول و دوم در تحدید صاع 366
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 649
رساله مال ناصبی 369 ترجمه احادیث وارده در مال ناصبی 371
احکام مخالفین و ناصبی 373
مراد از مرجئه در اخبار أهل بیت علیهم السلام 374
گشایش ائمه معصومین علیهم السلام برای شیعه 377
عذاب و عقاب ناصبی 381
رساله کفارات 385 کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان 387
کفاره افطار در قضای روزه ماه رمضان 388
کفاره ظهار و ایلاء و مخالفت قسم و نذر 389
کفاره عهد و قسم خوردن 390
حکم سائر کفارات 391
نوادر کفارات 393
أحکام کفارات 394
رساله مفتتح الشهور 397 بیان معنی ماه و سال شمسی و قمری 399
بیان حساب عدد و کبیسه 402
تحقیق در احادیث خمسه 404
حدیث کافی در شناخت اول ماه مبارک رمضان 408
حدیث اقبال در معرفت اول رمضان 413
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 650
رساله ماه نو دیدن و ناخن چیدن 417 اول هر ماه را بر روی چه چیز باید دید؟ 419

اوقات سر تراشیدن و جامه نو پوشیدن 420
رساله صغیره آداب حج 421 شرائط حج و عمره 423
آداب سفر به حج و عمره 425
افعال عمره تمتع، احکام احرام 429
چیزهائی که بر محرم حرام است 430
چیزهائی که بر محرم مکروه است 435
واجبات انعقاد احرام 436
احکام طواف عمره تمتع 438
احکام نماز طواف عمره 440
احکام سعی میان صفا و مروه در عمره 443
احکام تقصیر در عمره 445
احکام حج تمتع 446
احکام وقوف عرفات 448
بیتوته مشعر الحرام 450
احکام وقوف مشعر الحرام 451
احکام مناسک منا در روز عید 452
احکام هدی 454
أحکام حلق و تقصیر در حج تمتع 457
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 651
افعال مکه معظمه بعد از برگشتن از منا 458
افعال منا بعد از مراجعت از مکه معظمه 459
خاتمه در زیارت پیغمبر و أئمه علیهم السلام 462
رساله کبیره آداب حج 465 سبب تألیف رساله 467
زمان خروج و کیفیت خروج بسوی حج 468
احکام و آداب احرام عمره تمتع 472
چیزهائی که بر محرم حرام است 474
آداب دخول مکه معظمه و مسجد الحرام 477
احکام و آداب طواف عمره تمتع 481
احکام و آداب سعی میان صفا و مروه 484
احکام و آداب احرام حج تمتع 489
آداب و احکام وقوف عرفات 491
آداب و احکام وقوف مشعر الحرام 494
آداب و احکام منا در روز عید قربان 496
احکام و آداب اعمال مکه پس از اعمال منا 499
اعمال مبیت منا 501
آداب و احکام مکه پس از مبیت به منا 502

آداب مدینه منوره 506
زیارت رسول گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله 507
زیارت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام 509
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 652
زیارت أئمه بقیع علیهم السلام 510
رساله صواعق الیهود 513 احکام جزیه أهل کتاب 516
چیزهائی که حاکم شرع بر آنها شرط می‌کند 518
چیزهائی که جایز است ارتکاب آن برای اهل کتاب 519
کیفیت معاشرت با أهل ذمه 520
رساله احکام و آداب اسب تاختن و تیر انداختن 523 چیزهائی که از نظر
اسلام جایز است گرو بستن در آنها 525
احکام گرو بستن 527
شرائط گرو بستن در دوانیدن اسب 528
شرائط گرو بستن در تیر انداختن 529
زدن نشانه به چند قسم می‌باشد 530
جهاد در زمان غیبت امام علیه السلام 532
فضیلت جهاد در راه خدا 533
رساله صیغ عقود نکاح 537 سبب تألیف رساله 539
وجوه أداء صیغه تزویج 540
احکام عقد نکاح 541
صور عقد نکاح دائم 542
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 653
کیفیت اداء اسماء در عقود نکاح 544
احکام صیغه متعه 545
احکام صیغ طلاق 546
مسائل ایادی سبا 547 دیباچه کتاب 549
عناوین أبواب دوازده‌گانه کتاب 550
کیفیت وضو 551
کیفیت غسل ترتیبی و ارتماسی 552
کیفیت نماز بر وجه کمال مطلوب شارع 553
شروط و کیفیت نماز جماعت 557
بیان آنچه متعلق به تطهیر و طهارت است 559
احکام واجبات و مستحبات نماز 565
احکام نماز جمعه 571
احکام نماز جماعت 573
احکام روزه ماه مبارک رمضان 579

احکام خمس و زکات و بیان استطاعت حج 582
مسائل امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام 593
احکام و مسائل معاملات 596
احکام و مسائل نذر و هبه و کفاره 605
احکام و مسائل نکاح و رضاع وعده 606
بیان بعض وجوه محرمه و اسباب ملاهی 612
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: 654
احکام و مسائل میراث 622
بعضی مسائل متفرقه 623
رساله بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره 631 بیان تصانیف عربی 633
بیان کتابهای فارسی 637
خاتمه رساله 642
فهرست مجموعه 643

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹